

دیوان امیر المؤمنین

علی بن ابیطالبؑ

ترجمہ: استاد مصطفیٰ زمانیؑ



فرهنگ اسلام

۳۸

<p>کتابخانه مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی</p>
<p>شماره ثبت: ۴۰۳۲۷۴</p>
<p>تاریخ ثبت:</p>

دیوان امام علی علیه السلام

اشعاری که منسوب به امام علی علیه السلام است

ترجمه: مصطفی زمانی

شعر فارسی: حسین میبیدی

حق طبع محفوظ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

شناسنامه کتاب

- نام کتاب : دیوان امام علی علیه السلام
- نویسنده : استاد مصطفی زمانی (ره)
- ناشر : انتشارات نصاب
- نوبت چاپ : اول
- تاریخ چاپ : پاییز ۱۳۷۴
- تیراژ : دو هزار جلد
- چاپ : نهضت تلفن ۷۴۲۱۱۶

شماره‌های:

فرهنگ اسلام

تألیف و ترجمه : مصطفی زمانی

شماره : نام کتاب :

- ۱- قهرمان تو حید (ابراهیم بت‌شکن)
- ۲- بسوی اسلام یا آئین کلیسا؟
- ۳- تاریخ بنی‌امیه و بنی‌عباس (شیعه و زمامداران خودسر)
- ۴- کودك نیل یا مردانقلاب
- ۵- حدود خسارت جیان و انحطاط مسلمین
- ۶- سلیمان و بلقیس
- ۷- آینده اسلام
- ۸- نردبان ترقی
- ۹- نقش کلیسا درممالک اسلامی
- ۱۰- اعتیادهای خطرناک
- ۱۱- مذهب و رهبرما (مناظره دو رهبر مذهبی)
- ۱۲- جنایت غربی درشرق = اسلام و بلاهای نوین
- ۱۳- قصه‌های قرآن
- ۱۴- طمعکاران کینه‌ورز
- ۱۵- اسلام و تمدن جدید
- ۱۶- اسلام و خدمات اجتماعی
- ۱۷- امام علی علیه‌السلام صدای عدالت انسانی ج ۵
- ۱۸- مردان پاک از نظر امام صادق علیه‌السلام
- ۱۹- سر نوشت استعمار درممالک اسلامی = راه و بیراهه

- ۲۰- دختر و وظیفه شناس
- ۲۱- مرگ سبز
- ۲۲- چرا رفوزه شدم؟
- ۲۳- کارنامه محمد (ص)
- ۲۴- داستانهای مصور اسلامی :
- مرغ سلیمان ، طوفان نوح ، بابا آدم ، ننه حوا ، لقمان حکیم ، ادریس فضا نورد، بهشت-
زهین ، شتر صالح ، گلستان آتش و قوچ بهشتی
- ۲۵- فروغ دین
- ۲۶- اسلام از نظر يك مسیحي
- ۲۷- دوستی های تلخ و شیرین
- ۲۸- پیشگوئی های علمی قرآن
- ۲۹- راه مبارزه با مشکلات - پیمان زناشوئی
- ۳۰- علی بن ابیطالب علیه السلام پیشوای مسلمین
- ۳۱- نقشه های استعماری و نغمه های شوم
- ۳۲- عشق و خودکشی
- ۳۳- طوفان جوانی
- ۳۴- کنفرانس مذهبی لبنان
- ۳۵- نهج البلاغه از دیدگاه قرآن ۴ جلد (شرح نهج البلاغه)
- ۳۶- نماز نیروی مقاومت اسلامی
- ۳۷- همکاری با نهادهای انقلاب
- ۳۸- ترجمه دیوان امام علی (ع)

توجه :

قسمتی از کتاب هایی که از نظر شما گذشت به زبانهای عربی، اردو، انگلیسی و گجراتی بچاپ رسیده است.
به زبان فارسی هم در کتابخانه ها و کتابفروشی ها در اختیار همگان قرار دارد.

بنام خدا

شعر و شاعری

بی شعوری

خدای عزیز در قرآن مجید بیش از بیست مرتبه از بی شعوری، نداشتن فکر، تدبیر، حس کنجکاوی، دوراندیشی، دقت در امور و آینده نگری نکوهش کرده است.

شعر، شعار و شعور از يك خانواده اند. کلمات هموزن و جمله های سجع و قافیه دار، احساسات را تحریک می سازد و موجب درك و شعور آنی می گردد که شنونده را در همان لحظه در حد کارآمد شعار تسخیر می کند و اسلام هم تحریک لحظه ای را می خواهد که سفارش به تعظیم شعائر کرده^(۱) و هم فعالیت های سازنده و زیربنائی مثل تعلیم و تربیت را تا احساسات از روی علم و درك باشد و داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل تکرار نگردد.

از این نظر که مطالب قرآن که محمد ﷺ آنها را بر مردم کوچه و بازار عرضه می کرد، شعور آنی ایجاد می نمود و به دنبال آن، بسوی رشد فکری و گرایش

۱- سوره حج آیه ۳۲ «ومن يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب».

عمیق به اسلام کشانیده می شدند و از سوی دیگر قسمتی از عبارات های قرآن دارای قافیه های شعری بود، دشمنان اسلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را متهم به شاعری و جنون کردند که (العیاذ بالله) از روی خواب و خیال و جنون حرف می زند^(۱).

آنانکه از رشد فکری برای مردم وحشت داشتند،

آنانکه منافع خود را بایعت پیامبر صلی الله علیه و آله در خطر می دیدند،

و آنانکه از شعور مردم به تنگ آمده بودند، محمد صلی الله علیه و آله را به جنون، جادو

و شعر متهم ساختند!!

منظور آنان انتقاد از شعر و شاعری نبود بلکه می خواستند بگویند محمد صلی الله علیه و آله

باخدای جهان ارتباط ندارد. او طبع بخصوصی دارد که به هنگام لزوم مطلبها

را مثل شاعران به هم می بافت!!

شعر و محمد صلی الله علیه و آله

آنجا که عظمت محمد صلی الله علیه و آله در معرض خطر قرار گرفته است،

آنجا که محمد صلی الله علیه و آله را متهم به درس خواندن پیش یهود کرده و خط نویسی

و آموختن علم را به آنحضرت نسبت می دهند،

آنجا که شاعری برای محمد صلی الله علیه و آله معنایی دیگر می دهد، خدای عزیز بدفاع

صریح از پیامبرش برخاسته می گوید :

«پیش از نزول قرآن، نه کتابی خوانده بودی و نه خط نوشته بودی که حالا

کجروان به تردید بیفتند»^(۲).

«ما به محمد صلی الله علیه و آله شعر نیاموختیم، سزاوار محمد صلی الله علیه و آله هم نیست که با شعر

و شاعری سروکار داشته باشد. محمد صلی الله علیه و آله فقط ذکر و قرآن ناطق است»^(۳).

۱- سوره انبیاء آیه ۵ «... بل هو شاعر...» سوره طه آیه ۳۰ «... ام بقولون شاعر...»

۲- سوره عنکبوت آیه ۴۸ «... وما کنت تتلو امن قبله...»

۳- سوره یس آیه ۶۹ «وما علمناه الشعر وما ینبی له...»

محمد ﷺ که از طریق قهرمانی نیرومند، جبرائیل علم می آموزد^(۱) نیازی به شعر و شاعری ندارد. او طبع شعر ندارد، مطالب او الهی است و توسط پیک مخصوص بآنحضرت می رسد.

پیامبری که می باید مردم را عمیقاً با برنامه های اسلام عزیز آشنا سازد، وظیفه دارد با مطالب عمیق، سازنده و زیربنائی به جنگ خرافات برود. شعار، شعر و شاعری اثری آنی دارد و چند صباح بعد هم فراموش می شود.

شعر هر قدر صریح، صحیح و روان باشد باز خیلی زود کهنه می شود، این اسلام عزیز است که با مطالب اصولی و عمیق پایه گذاری شده، باید رشد کند و جهانگیر شود.

راستی وقتی شنوندگان محمد ﷺ افرادی هستند که حرف های کوچک و بازار و زبان معمولی را خوب نمی فهمند زبان شعروادب برای آنان چه اثری خواهد داشت؟!

درعین اینکه محمد ﷺ با شعر و شاعری سروکاری نداشت، در موقع لزوم از شعار و انگیزختن احساسات بخصوص در میدان جنگ و مراسم خاص بهره میبرد. شعار الله کبر و لا اله الا الله در جنگ با کفار هنوز زنده است.

شعار حج لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، شعارهای نمازهای عید روزه و قربان در تمام کشورهای اسلامی رواج دارد.

شعار «یامرگک یا پیروزی» که در جریان خونخواهی مختار آغاز شد: «یا منصور! اموت» هنوز رائج است.

طبع شعر

زیبائی، بیان، قلم و طبع شعر از نعمت های الهی هستند که خدا به هر کس صلاح دید عطا می کند، نعمت هایی نیستند که بتوان از طریق زور، پول و مقام

۱- سوره نجم آیه ۵ «علمه شدیداً انموی...»

به جنگ آورد.

تازه این گونه نعمت‌ها هم گاهی موقت است و تا آنجا که خدا صلاح بداند آنها را برای انسان حفظ می‌کند و آنگاه که وجود نعمتی را خدا برای فردی زبان‌آور تشخیص داد از وی می‌گیرد.

از آنجا که موضوع «كَلِمِ النَّاسِ عَلَي قَدْرِ عَقُولِهِمْ» (در حد فکر شنوندگان برای آنان حرف بزنید) يك مطلب قطعی و ادبی است و آن‌آنکه می‌خواهند در انجام وظیفه بهتر و بیشتر کوشا باشند ناگزیر اند طرف صحبت خود را درک کنند و مطالبی را ارائه دهند که در مغز طرف‌اثر بگذارد و از آنجا که شعر در افکار احساساتی اثری آنی دارد، امام علی علیه السلام و سایر رهبران دینی به هنگام نیاز از اشعار دیگران بهره می‌بردند و یا اینکه از سروده‌های خود بخصوص در میدان‌های جنگ کمک می‌گرفتند.

باتوجه به این نکته، شاعر و سخنگو از شعر، تاریخ و فکاهی همیشه بهره می‌برد، اما بهره بردن وی دلیل آن نیست که تمام آنچه می‌گوید ساخته اوست.

اسلام و انقلاب شعری

می‌دانیم که قبل از اسلام بهترین شعرها که در خانه کعبه آویزان می‌شد و بنام «معلقات» شهرت داشت و گزیده آن، «مُعَلَّقَاتِ سَبْع» است که بصورت کتاب عرضه گردیده درباره مسائل جنسی مقدمات و مؤخرات آن بود.

شعری از همه زیباتر بود که غرائز را بهتر و شدیدتر تحریک کند و باسبای شکم و محصول آن (زیر شکم) بیشتر خدمت کند بکاری که بسیاری از حیوانات در آن قهرمان‌اند.

اسلام عزیز که آمد، آنچنان انقلابی در شعر و شاعری بوجود آورد که ۱۸۰ درجه با وضع قبل از اسلام تفاوت پیدا کرد.

اگر قبل از اسلام درباره چشم و ابرو سخن می‌سراییدند، شراب و مستی مورد

ستایش بود، رنگ و بوی بدن و لباس معشوقه‌ها مضامین شعری را تشکیل می‌داد، با انقلاب اسلام، توجه به فقراء کمک به درماندگان و خدمات اجتماعی مورد توجه قرار گرفت.

شعرهای امرو القیس، لیبید، عنتره و دیگران که اطراف خانه خدا آویزان می‌شد و همه در مسائل شهوترانی داد سخن داده بودند، با انقلاب اسلام فرو ریخته شد و خیلی سریع، دُعْبَل، کُمَیْت و فَرَزْدَقِی‌ها در میدان شعر با مضامین معنوی قد برافراشتند.

مقایسه اشعار قبل از اسلام و بعد از اسلام و نقش اسلام در تحول مطالب شعری خود موضوع چند جلد کتاب است.

باری در برابر آن مضامین شعری، وظیفه معنوی کسانی که طبع شعر داشتند روشن بود. به جنگ مطالب فاسد رفتن و مطالب صحیح را در قالب شعر عرضه کردن و آنان را که فقط با آهنگ و شعر سروکار دارند و غرق در مفاسداند اصلاح کردن.

مبارزه عملی

پیامبر اسلام ﷺ که در انقلاب خود پیروز شد و دین خود را در جریان رشد قرار داد تا بر تمام ادیان بتدریج پیروز گردد^(۱)، آداب، رسوم و غرائز را از طریق مشروع و صحیح حفظ کرد.

در قرآن چنین می‌خوانیم: «طواف و نماز مشرکان اطراف خانه خدا این بود که سوت می‌کشیدند و کف می‌زدند»^(۲).

و محمد ﷺ طواف برهنه آنان را کنترل کرد و مردم را برای طواف کعبه

۱- سوره توبه آیه ۳۳ سوره فتح آیه ۲۸ سوره صف آیه ۹ «... و دین الحق لیظهره

علی الدین کله...»

۲- سوره انفال آیه ۳۵ «... و ماکان صلواتهم عندا لیبیت الامکاء و تصدیه...»

(در محدوده خاصی) نیمه لخت نمود ، به جای سوت زدن لبیک اللهم لبیک قرار داد، بجای رقص کردن ، هروله میان صفا و مروه و بجای تفریح ایام حج، رمی - جمرات را که خود بکثرت تفریح است در نظر گرفت و سرانجام هر مفسده ای را با مهارتی خاص کنترل کرد و قبل از منع کلی جایگزینی اسلامی برای آن در نظر گرفت. در برابر آن اشعار کذائی ، وظیفه اسلامی و اجتماعی امام علی علیه السلام بود که خلا شعری را با مضامین اسلامی پر کند و چنین هم کرد.

تأسف این است که مطالبی که از امام علی علیه السلام جمع آوری شده چه نهج البلاغه و چه شعر، بیشتر مربوط به دوران ریاست آنحضرت است. چه میتوان کرد وقتی محیط فکری کوتاه باشد مطالب وقتی ارزش پیدا می کند که گوینده در مقام و پستی اجرائی باشد و همین است رمز این مطلب که آنهمه سفارش می کردند به حرف گوینده دقت کنید، کاری به سال و قیافه و مقامش نداشته باشید.

تمثیل و تضمین

موقعی که گوینده ای حرف کسی را نقل می کند، در حقیقت او را تأیید و برای او حساب باز کرده، هر چند حرف او را برای انتقاد و مخالفت نقل کند. نقل مطالب دیگران ، هر چند انتقاد نسبت به همان مطالبی که ذکر می شود باشد ، تأیید آنان به حساب می آید.

آنگاه که شخصیتی از فردی ضعیف مطلبی نقل کند، در حقیقت او را شخصیت داده و بزرگ کرده است که این عمل بکثرت فداکاری و ایثار تلقی می گردد. و امام علی علیه السلام که در اشعار و با مطالب نهج البلاغه به اشعار و مطالب دیگران استناد می کند، هم میخواهد حق دیگران را ادا و از آنان تقدیر کند و هم میخواهد بامرض غرور و خودخواهی که ممکن است در نهاد انسان جرقه زند و رشد پیدا کند مبارزه نماید و عملاً این درس را تعلیم دهد.

آنجا که تمام شعر بیان می‌شود «تمثیل» گفته می‌شود و آنجا که بعضی از مطلب دیگران در میان شعر می‌آید «تضمین» و امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در میان مطالب خود به «تمثیل» بیشتر توجه داشته است.

حدیث نفس

این ضرب‌المثل در ایران معروف است: «به در بزَن دیوار بشنود»، عربها این ضرب‌المثل را به این عنوان بیان می‌دارند: «إِنَّاكَ وَأَسْمَعِي يَا جَارِي» : روی سخن من بسا همسایه است ولی تو را در نظر دارم. بادیگری حرف می‌زند ولی هدفش شنونده است اما نمی‌خواهد بطور مستقیم با او سخن بگوید.

امام زین‌العابدین عَلَيْهِ السَّلَامُ که با خدای خود مناجات می‌کند و دعا می‌خواند، در ضمن دعا معارف، سیاست، اخلاق و مطالب اسلامی را عرضه می‌دارد تا اگر فعالیت مستقیم را از دست داده به صورت گریه و ناله، هدف خویش را تأمین کند.

و امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که می‌خواهد عملاً مردم را در راه انقلاب اخلاقی و اصلاح اجتماعی قرار دهد، فرزندانش، امام حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را که خود مجسمه علم و تقوی بوده‌اند اندرز می‌دهد و به بیان دیگر با خود سخن می‌گوید تا دیگران پند بگیرند که حدیث نفس از نظر علم اخلاق مطلبی عمیق است و آموزنده.

خودستایی امام عَلَيْهِ السَّلَامُ

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم در نهج‌البلاغه و هم در دیوان، موارد مختلفی از خود سخن می‌گوید، امتیازهای خویش را شماره می‌کند و این نهایت مصیبت امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

شخصیتی که بیست و پنجسال از صحنه ریاست ظاهری کنار زده شده و تنها به هنگامی که چرخ اداره مملکت سست می‌شده یا می‌ایستاده احضار می‌شده بسا مورد مشورت قرار می‌گرفته تا کندی را بر طرف و توقف را به حرکت بدل کند و

نه تنها از وی تشکری علنی و عمومی نمی‌شده بلکه در زمان خلیفه سوم هم چند مرتبه تبعید گردیده است، چه انتظاری است که آنهمه فضائلی که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنحضرت بیان داشته در ذهن‌ها مانده باشد.

ناگفته نماند که بارها خلیفه دوم گفته است: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»: (اگر علی علیه السلام نبود عمر بر اثر اشتباه به انحراف می‌افتاد) اما آیا این مطلب را برای جبران داستان بیعت گرفتن برای خلیفه اول و آنهمه شکنجه‌های روحی که به امام علی علیه السلام وارد آورد گفته و یا می‌خواسته است از محبوبیت امام علی علیه السلام برای تحکیم ریاست خود استفاده کند و ناگزیر از تواضع برای او بوده و درک می‌کرده است که باین روش به داستانی مشابه داستان عثمان که در پیش خواهد بود گرفتار نخواهد شد مطلب روشن نیست.

از این نظر که از مطالب امام علی علیه السلام از آغاز زندگی تا ریاست فقط مختصری از رجزها و شعارهای جنگی ضبط گردیده است و آنچه نقل شده غالباً مطالبی است که پس از ریاست مطرح کرده است می‌توانیم بگوئیم، ضبط و نقل مطالب امام علیه السلام تحت سانسور بوده و یا اینکه امام علی علیه السلام تحت نظر بوده است و برای خالی نبودن عریضه گاه و بیگاه بصورت نمایشی آنهم برای تحکیم قدرت خودشان، آنحضرت در میان مردم دیده می‌شده است.

امامی که نزدیک به نصف عمر خود را در چنین شرایطی گذرانیده است و در هر شرایط ارزش وجودش عملاً انکار شده است و می‌داند که پس از وی هم دستگاه سانسور معاویه فضائل آنحضرت را به ظاهر چند صباحی محو خواهد کرد ناگزیر است هر چه می‌تواند به جای مردمی که در زمان خلفاء نگفته بودند و به جای ملتی که پس از وی مطالب را فقط زیر شکنجه و روی سفره سرگت می‌توانند بگویند بگویند باز هم بگویند.

خودستائی جنگی

نکته دیگری را که نباید نادیده گرفت این است که خودستائی در جنگ تنها جایز بلکه لازم است و امام علیه السلام از آغاز خلافت ظاهری باجبهه شتر (جنگ جمل) مواجه شد و تا شهادت در محراب در جنگهای مختلف بود و ناگزیر بود امتیازهای خود را عرضه بدارد تا مردم به خود آیند و آنحضرت را خوب درک کنند.

میبد و میبیدی

میبد در مسیر اردکان - یزد قرار گرفته است. میبد از نظر علم و معنویت شهری سابقه دار است.

حسین بن معین الدین میبیدی که دیوان امام علی علیه السلام را شرح کرده و اشعار فارسی را به آن افزوده است یکی از دانشمندان این شهر است. وی شرح خود را در سال ۸۹۰ (پنج قرن پیش) نگاشته است.

میبیدی در عین اینکه از دانشمندان اهل سنت بوده است علاقه شدیدی به امام علی علیه السلام داشته است. این اشعار وی حدود علاقه او را نسبت به آنحضرت روشن می گرداند.

بسکه تابد مهر حیدر هردم از سیمای من

آسمان را سرفرازی باشد از بالای من

چون سخن گویم زمعراجش که آن دوش نبی است

پای در دامن کشد فکر فلک پیمای من

بهر و صافی او سر تا قدم گشتم زبان

تا نگردد غیر مدحش خارج از اجزای من

طبع من تاگشت چون دریا ز فیض مرتضی
ابر گوهر بار جوید ، فیض از دریای من
گر نبودی ذوالفقار مهر او در دست دل
لقمه‌ای کردی مرا این نفس ازدرهای من
خاك راهش در دو چشم من بجای سرمه‌است
نیک دیدم آفرین بر دیده بینای من
نی که من تنها به مدحش سرفرازی می‌کنم
غیر از این هرگز کسی نشنیده‌ای از آقای من
ای صبا درگرد دستت خاکم بپرسوی نجف
بعد مردن چون فرو ریزد زهم اعضای من

مییدی قبل از وارد شدن به شرح دیوان آیات فراوانی را که درباره امام
علی علیه السلام تفسیر و تأویل شده نقل و درضمن مطالب ، نکته‌های جالبی نقل می‌کند
از جمله :

بیتهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «مَنْ أَرَادَانَ يَنْظُرَ إِلَى نَوْحٍ فِي تَقْوِيهِ
وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام» :

کسی که می‌خواهد به تقوای نوح، حلم ابراهیم، هیبت موسی ، و عبادت
عیسی نظر کند به علی بن ابیطالب علیه السلام نگاه کند.

ای مصحف آیات الهی رویت وی سلسله اهل ولایت مویت
سرچشمه زندگی لب دلجویت محراب نماز عارفان ابرویت

وی می‌نویسد : کلماتی که اول سوره‌های قرآن است با حذف مکررها
این جمله می‌شود : «عَلِيُّ صِرَاطٍ حَقٍّ نُمَسِّكُهُ» : علی علیه السلام راه حقی است که آن را
محکم حفظ می‌کنیم.

از امام شافعی پرسیدند درباره علی علیه السلام چه نظری داری ؟

وی گفت: مَا قَوْلُ فِي شَخْصٍ اجْتَمَعَتْ لَهُ ثَلَاثَةٌ مَعَ ثَلَاثَةٍ لَا يَجْتَمِعْنَ قَطُّ لِأَحَدٍ مِنْ بَنِي آدَمَ: الْجُودُ مَعَ الْفَقْرِ، الشَّجَاعَةُ مَعَ الرَّأْيِ، الْعِلْمُ مَعَ الْعَمَلِ:

درباره کسی که سه چیز را با سه چیز جمع کرده که هیچگاه برای هیچکس از فرزندان بنی آدم جمع نمی‌شود چه بگویم:

سخاوت با بی‌پولی، شجاعت با فکرو علم با عمل.

سپس امام شافعی گفت:

أَنَا عَبْدٌ لِقَتْنِي أَنْزَلَ فِيهِ هَلْ أَتَى
إِلَى مَتَى أَكْتَمَهُ، أَكْتَمَهُ إِلَى مَتَى؟

من غلام جوانمردی هستم که سوره «هل أتى» درباره‌اش نازل گردیده است.

تا کی آن را کتمان کنم؟ تا چه زمانی این امتیاز را پنهان دارم؟!

صاحب‌نظران و دیوان

قرآن مجید از طریق وحی و جبرائیل در اختیار پیامبر اسلام ﷺ قرار می‌گرفت و کاتبان وحی هم آن را بتدریج جمع‌آوری کردند و پس از حوادثی که بر جمع‌آوری آن گذشت بصورت فعلی در اختیار همگان قرار گرفت.

پس از قرآن مجید کتابهایی که درباره امامان علی و یاسرخان آنان نوشته می‌شود، همه از فکر نویسنده تراوش کرده و هر نویسنده‌ای به سلیقه خود آنها را جمع‌آوری و عرضه می‌دارد. بهمین جهت هر نویسنده‌ای خط و هدف خود را در سرگذشت و یاسرخان آنان تعقیب کرده است.

نهج البلاغه سخنان امام علی عليه السلام، نهج الفصاحه سخنان پیامبر اسلام ﷺ، صحیفه سجادیه دعاهای امام زین‌العابدین عليه السلام بهمین صورت بوجود آمده است و هر نویسنده‌ای که درباره این سه کتاب و یا شرح حال چهارده معصوم عليهم السلام مطلبی نوشته روش خاصی را تعقیب کرده و گاهی در دو قطب مخالف گام برداشته‌اند:

یکی در مطالب امام عليه السلام به قصد ترویج عرفان، تصوف و فلسفه (تخدیر افکار)

حرکت کرده و دیگری مطالب احساسی و حماسی را پی‌گیری نموده و سومی مسائل

اخلاقی، تاریخی، و اعتقادی را مورد توجه قرار داده است.

دیوان امام علی علیه السلام هم از این مطلب کلی جدا نیست، اما متأسفانه آن توجهی که به نهج البلاغه شده به دیوان نشده است اگرچه مطالب آنحضرت فراوان و کلمات آنحضرت هم بطور مفصل تا بیش از بیست جلد جمع آوری شده است^(۱)، اما روی دیوان کم کار شده است.

در حدود سی نسخه از دیوان و شرح آنرا در کتابخانه‌های عمومی مشهد و قم دیدم. آغاز جمع آوری اشعار به نام امام علی علیه السلام به قرن چهارم (یکهزار سال پیش) منتهی می‌شود.

صاحب الذریعه می‌نویسد: «قدیمی‌ترین نسخه از ابن احمد عبدالعزیز جلودی متوفای سال ۳۳۲ بنام «شعر علی علیه السلام» است...»

«تاکنون هفده نفر دیوان را جمع آوری یا شرح کرده‌اند... به زبان لاتینی (انگلیسی) طبع لیدن هم شرح دارد...»^(۲)

باری در طول این یکهزار سال هر کس به سلیقه خود مطالبی که به آنحضرت در تاریخ منسوب و در قالب شعر بوده جمع آوری کرده است.

یکدوره تاریخ اسلام را بررسی کردن و مطالب مناسب را جمع آوری نمودن و بعد بترتیب حروف «الفبا» تنظیم کردن کار مشکلی است در عین حال این کار را عده‌ای تعقیب کرده‌اند و تا آنجا که نتیجه گرفتیم بیشترین زحمت مربوط به قطب‌الدین بوده است.

مرحوم قطب‌الدین گیلدری سه کتاب درباره دیوان امام علیه السلام عرضه کرده که باهم از نظر مطلب و نام تفاوت دارد:

یک نسخه حدود ۵۰۰ شعر دارد، نسخه دیگر حدود ۹۰۰ عدد و نسخه سوم حدود ۱۷۰۰ بیت.

۱- روضات الجنات جلد پنجم صفحه ۱۷۱

۲- الذریعه الی تصانیف الشیعه ج ۹ صفحات ۱۰۲-۱۰۱

این اختلاف عدد بخاطر گذشت زمان در جمع آوری است. نسخه‌ای کامل نشده، دست بدست نسخه برداری می شده است.

نسخه کاملتر را که حدود ۱۷۰۰ شعر دارد و قسمتی از اشعار آن با مدرک نقل

گرددیده است به نام «انوار العقول» نامیده است.

مرحوم حاج سید محمد حسن امین که در عصر چاپ و نشر و توسعه کتابخانه‌ها می زیسته و به نسخه‌های گوناگون و ترجمه‌های مختلف وارد و دسترسی داشته و روی آن تحقیق کرده این حرف را می پذیرد که برای اولین بار جمع آوری دیوان امام علیه السلام بدست امام ابوالحسن علی بن احمد بن محمد نیشابوری فنجگردی آغاز شده^(۱).

مرحوم قطب الدین کیدری که نسخه فنجگردی را به دست آورده در انوار-العقول می نویسد: جمع اشعار وی ۲۰۰ عدد بود من هم مقداری به آن اضافه کردم تا به نسخه سید جلیل ابوالبرکات هبة الله محمد حسنی رسیدم که اشعار دیگری داشت که قبلاً بآن دست نیافته بودم.

در عین حالی که مرحوم قطب الدین کیدری اشعار دیگری به اشعاری که بدست آورده افزوده است باز هم به حد دیوانی که در دست شماست شعر ندارد و چه کسی مابقی را اضافه کرده معلوم نشد!

باتوجه به نکته‌ای که گذشت، اختلاف نسخه و مطلب فراوان است و از آنجا که فاصله مکانی و نبودن وسائل نقلیه بخصوص نبود بازار چاپ و نشر بر جهان حکومت می کرده و موضوع اشعار امام علی علیه السلام در دست جمع آوری و تنظیم سند بوده است بصورت‌های مختلفی عرضه شده است باز هم موضوعی است که هنوز تکمیل نگردیده و اشعار هم «استدرک» می خواهد و هم نیاز به نقل «مدارک» و ذکر «مقام صدور و بیان» دارد و هم اغلب اشعار مضمون آیات قرآن و احادیث است که مدرک در قرآن و روایات دارد و باید در توضیح اشعار آورده شود.

۱- دیوان سید محمد حسن امین صفحه ۶

اگرچه دیوان امام علی علیه السلام همانند نهج البلاغه و سایر کتابهای اندرز و موعظه‌ای نیاز به مدرک ندارد چون مرجعی نمی‌خواهد روی مطالب آن فتویٰ بدهد، اما جمع‌آوری مدرک برای اشعارمطلب را مطمئن‌تر و محکم‌تر می‌گرداند. باری دیوان امام علیه السلام مضامین روایات و قرآن مجید است که در قالب احساسی ریخته شده است، اشعار انقلابی و جنگی آن هم در کتابهای تاریخی ثبت است.

تا آنجا که بدست آمد قدیمی‌ترین نسخه دیوان چاپ بولاق ترکیه است که در تاریخ ۱۲۵۱ هجری چاپ شده است و بیشترین نسخه‌های چاپی، مربوط به هندوستان: کلکته، دهلی و بمبئی است که در حاشیه‌های آن با عربی یا فارسی لغتنامه‌ای آمده است که از روی همین نسخه‌ها این ترجمه تنظیم گردید.

دیوان امام علی علیه السلام به اردو و ترکی هم ترجمه شده است و در کتابخانه‌های عمومی قم و مشهد دیده شد.

قدیمی‌ترین ترجمه و شرح فارسی از حسین میبدی است که در سال ۱۲۸۵ شمسی در ایران چاپ شده است. هم مستقل و هم در حاشیه کتاب نهج البلاغه لاهیجی. این احساس هزارساله و کوشش‌های گوناگون همه بخاطر غنی ساختن اسلام عزیز و بهره‌گیری از مطالب آموزنده خاندان رسالت و اضافه نمودن امتیازاتی بر امتیازهای امام علی علیه السلام است و اصلاح جامعه از طریق عرضه نمودن مطالب آنحضرت.

هر نویسنده‌ای در حد معلومات و احساس و «همت خود خانه ساخته». وقتی به اهمیت این موضوع بیشتر پی می‌بریم که بینیم شخصیت‌هایی امثال قطب‌الدین کبیری (۱) و مزحوم حاج سید محمد حسن امین که در شعر، ادب، فقه، اخلاق

۱- ابوالحسن محمد بن الحسین بن الحسن البیهقی النیشابوری المشهور به قطب‌الدین الکیبیری. روایات الجنات ج ۶ صفحه ۲۹۵

و تفسیر صاحب نظر بوده اند بخشی از عمر خود را صرف این کار نموده اند.

یکی از کتابهایی که درباره دیوان امام علی عَلَيْهِ السَّلَام نوشته شده و مورد توجه صاحب نظران قرار گرفته کتاب «انوار العقول» است.

مرحوم علامه شیخ آقا بزگ تهرانی درباره کتاب «انوار العقول من اشعار وصی الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» چنین می نویسد:

«دیوان منسوب به امام علی عَلَيْهِ السَّلَام است. قطب الدین کیدری شارح نهج البلاغه آن را جمع آوری کرده است.

وی (شیخ ابوالحسن محمد بن الحسین بن الحسن البیهقی النیشابوری) از شاگردان مرحوم طبرسی است.

مؤلف اشعار خود را بر اساس جمع آوری ابوالحسن علی بن احمد بن محمد فنجگردی نیشابوری که در سال ۵۱۳ یا ۵۱۲ وفات یافت بنانهاد و پس از آن به نسخه سید ابوالبرکات هبة الله بن محمد حسینی دست یافت و باز هم به آن اشعار اضافه کرد و بسیاری از اشعار را با ذکر مدرک نقل کرد.»

مرحوم علامه تهرانی به مطلب اضافه می کند: «نسخه ای که از دیوان امام علی عَلَيْهِ السَّلَام چاپ شده و در دست مردم است با نوشته مرحوم قطب الدین کیدری نزدیک به هم است با این تفاوت که در نسخه طبع شده سلسله سندها و مدارک اشعار حذف گردیده است.»^(۱)

نویسنده روضات الجنات درباره قطب الدین کیدری مینویسد: «قطب الدین کیدری اشعار امام علی عَلَيْهِ السَّلَام را جمع آوری کرد و بنام «انوار العقول» نامید.»
«وی در شعر، نثر و مطالب موزون، طبع خوبی داشته است به همین جهت نویسندگان شیعه و سنی از او بعنوان ادیب و شاعر یاد می کنند.»^(۲)

۱- الذریعه الی تصانیف الشیعه ج ۲ صفحات ۴۴۳-۴۳۱

۲- روضات الجنات ج ۶ صفحه ۲۹۹

مرحوم مجلسی در مقدمه بحار الانوار در ردیف مدارك بحار الانوار مینویسد:
«نسبت کتاب دیوان به امام علی علیه السلام مشهور است و بسیاری از اشعاری که در دیوان
است در کتاب‌های دیگر (بصورت پراکنده) وجود دارد اما حکم کردن به صحت
تمام این اشعار کار مشکلی است.»^(۱)

از این مطلب مرحوم مجلسی استفاده می‌شود کتاب «انوار العقول» را در
اختیار نداشته است ولی از نسخه‌های دیگر دیوان در کتاب بحار الانوار نقل نموده
و آن را در ردیف مدارك خود آورده است.^(۲)

چند تذکر

۱- گرد آورنده دیوان، اشعار را بصورت حروف تهجی جمع آورده به
سبک «قاموس اللغة»: آخر شعرها از «الف» شروع می‌شود و به «ی» ختم می‌گردد.
بنابراین، تنظیم، بر اساس تاریخ صدور و با حرف اول شعری تناسب مطلب نیست.
۲- همانطوریکه نهج البلاغه را اگر جمله، جمله از هم جدا کنند، بصورت
کلمات قصار و آموزنده و کلامی گزیده از روی تجربه و برداشت از وحی است
اغلب اشعار دیوان هم اگر از هم جدا شود گویا، مفید و آموزنده است.

۳- گاهی به علت ضرورت شعری جمله بندی با چند شعر تکمیل می‌شود که
در چنین مواردی برای حفظ آغاز و انجام شعر رعایت جمله بندی فارسی از نظر ابتداء
و انتها حفظ نگردیده است و طبعاً میان مطلب بریدگی پیش آمده است که خواننده
به آن توجه خواهد کرد.

۴- قسمتی از اشعار از امام علی علیه السلام نیست اما چون امام علیه السلام در پاسخ فردی
شعر سروده است، جمع آورنده دیوان برای تکمیل مطلب، شعر دیگران را هم آورده
است اما شاعر فارسی اشعار دیگر را به شعر فارسی دریاورده است.

۱- بحار الانوار ج ۱ صفحه ۴۲

۲- بحار الانوار ج ۱ صفحه ۲۲

۵- اگرچه شاعر فارسی، مطلب اشعار عربی را بطور کامل منعکس نکرده است اما از این نظر که این کار بی سابقه بوده آن هم از فردی که شیعه نبوده نقل آن مفید و لازم بود به این امید که به شعرای مسلمان ما خط اخلاقی انقلابی بدهد و بیش از پیش اسلام عزیز را یاری دهند و بجای ستایش از صاحبان زرزور (بخاطر ترس یا تأمین زندگی) به خدا و اولیاء الله پناه ببرند که سرمایه دوجهان هستند.

۶- حداکثر کوشش برای ترجمه دقیق بکاررفته است و هرگاه خطائی پیش آمده از روی جهل بوده که در انتظار کمک فکری شما هستیم.

۷- شرح دیوان و نقل مدارك اشعار و بیان علت و مقام صدور آنها خدمت دیگری است که سعادت آن دست نداده است. فعلا خدای را شاکرم که توفیق ترجمه اشعار را نصیب نمود.

۸- پائیز سال ۱۳۶۰ که «ترجمه و توضیح نهج البلاغه» به پایان رسید ترجمه دیوان امام علی علیه السلام را آغاز نمودم و با تمام مشکلات و ناراحتی های گوناگون بخصوص ناراحتی اعصاب که از زندان طاغوت به از مرغان آورده بودم این کار را تعقیب کردم هر چند هفته ای يك ساعت بود و بخواست خدا پس از يك سال این زحمت ها به ثمر رسید و اینك بخواست خدا در اختیار علاقمندان گذاشته می شود. امید آنکه این اثر در حد خود بتواند غربتی که عملاً دامن ولایت و اسلام عزیز را گرفته است برطرف گرداند.

اگرچه در سال چهارم انقلاب اسلامی و تأسیس جمهوری اسلامی ایران هستیم اما در طول این چهار سال، اثر عمیق اسلامی درباره خاندان عصمت و طهارت و قرآن مجید کمتر عرضه شده است. آنچه در اختیار خوانندگان قرار گرفته یا مسائل روز بوده که غالباً دوسه ماه يك مرتبه کهنه می شود و با احساسات را به صورت آبی تحريك می کند و از صحنه خارج می گردد.

این مسئله بقدری داغ بود که در آغاز انقلاب دستهای مرموزی همه مطالب و کتابهای اسلامی را محکوم می کرد و فقط به شعار و احساسات توجه می کرد.

باتوجه بوضع مطبوعات و به هر علتی بوده، افت هیئت‌های مذهبی میتوان گفت که باز هم امام علی علیه السلام غریب است و بیش از پیش باید تاریخ وجود مبارکش را تجزیه و تحلیل کرد و مطالب آنحضرت را مورد مطالعه قرارداد تا بخواست خدا حکومت اسلامی مان به حکومت امام علی علیه السلام منتهی گردد و زمینه ظهور حضرت مهدی علیه السلام فراهم شود که «**كُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ**» و این آرزو نیاز به يك انقلاب اخلاقی عمیق دارد.

به بیان دیگر، مسائل روز که خریدار دارد، نویسنده هم دارد، این مسائل عمیق و اصولی است که هم طرفدار کم دارد و هم نویسنده و طبعاً وظیفه اهل اطلاع را سنگین تر می‌سازد.
میدان مطبوعات شاهد زنده است.

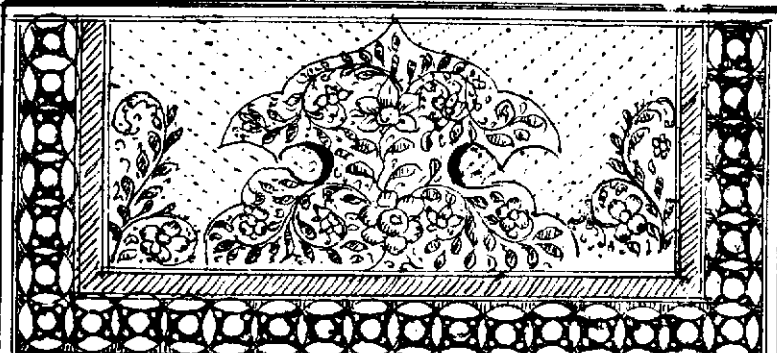
قم - حوزه علمیه - مصطفی زمانی
پائیز سال ۱۳۶۱ شمسی

بِسْمِ اللَّهِ

مِنَّا
كِتَابٌ رِيوَانٌ
اشْتَعَامُوا مِنَّا وَاسْتَدْنَا
مِيرَابِرَةً وَقَاتِلُوا الْكُفْرَ وَالْكَفْرَةَ
يَعْسُو الدِّينَ عَلَيَّ بِرَأْسِهِ
طَالِبٌ عَلَيْهِ
الْحَيْلُ
هـ

الْحَيْلُ

حرف الالف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١	أَبُوهُمُ أَدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ	النَّاسُ مِنْ جَمَةِ التَّمْثَالِ كَفَاءُ	اكفاء جمع كفؤ
٢	مُسْتَوْدَعَاتُ قَوْلِ الْأَحْسَابِ	وَأَيُّهَا أَهْمَاتُ النَّاسِ أَوْعِيَةٌ	
٣	يُفَاخِرُونَ بِهِ فَالطَّيْنِ وَالْمَاءِ	فَإِنْ يَكُنْ تَمُّ مِنْ أَصْلِهِمْ شَرَفٌ	علباء من العلو
٤	فَإِنْ نَسَبْنَا جُودُ وَعَلِيَاءُ	وَأِنْ أَتَيْتَ بِفَحٍّ مِنْ ذَوِي نَسَبٍ	
٥	عَلَى الْمُدَّكِلِينَ سَتَمَدُّكَ أَدِلَاءُ	لَا فَضْلَ إِلَّا لِلْأَهْلِ الْعِلْمِ أَهْمُ	اوعية جمع وعاء
٦	وَالجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءُ	وَقِيَمَةُ الرِّمَّةِ مَا قَدْ كَانَ يُحْسِنُهُ	
٧	فَالنَّاسُ مَوْتَى وَأَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ	فَمَنْ يَعْلَمْ وَلَا يَتَّبِعْ لَهُ بَدَلٌ	ارد اولملك
اتخذوا من رجال السخاهل ان ينظروا غافلان			
٨	لَكُمْ مِنْ جَاهِلٍ رَدٌّ حَكِيمًا حِينَ إِخَاءِ	وَلَا تَصْحَبْ أَخَا الْجَهْلِ وَإِيَّاكَ وَإِيَّا	ما شأ ما شأ
٩	وَلِلشَّيْءِ مِنَ الشَّيْءِ مَقَاتِلٌ وَأَشْبَاءُ	يُقَاسُ الرِّفْقُ بِالرِّفْقِ إِذَا مَا هُوَ مَأْسَاءُ	
١٠	وَلِلْقَلْبِ عَلَى الْقَلْبِ لِيلٌ حِينَ تَلْقَاءُ		

شكايه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ارزش علم

- ۱ - مردم از نظرهیکل مثل یکدیگرند. پدر آنان آدم و مادرشان حواست. انسان که بصورت همه چون یکدیگرند باید که به عین مهر در هم نگرند نام پدر و مادر صوری نبینند کین قوم زیك مادر و از يك پدراند
- ۲ - زنان جامعه دستگاه بچه داری هستند که نطفه را به ودیعه میگیرند (و فرزند تحویل می دهند). پدران هم برای اعتبار فرزندانند.
- در باب نسب اگر کنی عمر تلف باری به پدر که باشدت فضل و شرف مادر چه صدف باشد فرزند چه در هرگز نبود عزت در بهر صدف
- ۳ - اگر زن و مرد دنیا از نظر نژاد شرافتی دارند که بآن می بالند، اصل آنان آب و گل است. (نطفه هم از آب و خاک به عمل می آید.)
- ای طبع کجست سرشته با کبرومنی دانسته تمام خلق را دون ودنی

هر جا که رسی لاف اصالت چه زنی
چون اصل تو از گل است یا آب منی
۴- اگر برای افتخار خود شخصیتی را عنوان کنی، ما از نژاد سخاوت و
شرافت هستیم.

ای طبع تو خو کرده به آئین خلاف
تا چند زنی از نسب عالی لاف
در نفس تو گر فضیلتی هست بگوی
باقی همه از قبیل حشو است و گزاف
۵- اگر شرافتی باشد فقط مخصوص دانشمندان است زیرا اینان که هدایت
یافته اند، راهنمای رهنمود طلبانند. (پس افتخار مخصوص دانشمند راهگشائی است
که خود راه یافته باشد.)

ارباب علوم دین کوه درویشانند
یارب چه رفیع قدر و عالی شأنند
پیوسته به حقیق دلیل دل ریشانند
مقصود ز هستی جهان ایشانند
۶- ارزش فرد به عملی است که خوب انجام می دهد، نادانان نسبت به
دانشمندان دشمن هستند.

دانا که همیشه علم و حکمت ورزد
در چشم کسان به آنچه ورزد ارزد
نادان که حسد از دل او سربرززد
پیوسته به کین اهل دانش ازرزد
۷- بنابراین (اگر دنبال فخر هستی) دنبال دانش باش و چیز دیگری را عوض
آن در نظر مگیر، زیرا مردم در حکم مرده اند و دانشمندان زنده هستند.

ترجمه دیوان

هستند جماعتی به جانان زنده
وز دیدن این قوم شود جان زنده
چون آب حیات در ازل نوشیدند
مردم همه مرده اند و ایشان زنده

پرهیز از رفاقت با عاقلان

۸- ازدوستی بانادان پرهیز کن، از او کناره گیری نما و از خود برانش، زیرا
چه بسیاری از نادانان که عاقلان را با دوستی کردن با ایشان به هلاکت انداخته اند.

از مجلس اهل جهل ای دل بگریز
وز صحبت این طائفه می کن پرهیز
جاهل که توجان خود فدایش سازی
از جهل کند هلاک جانت انگیز

۹- شخص را با هم نشین او می سنجند. برای هر چیزی نمونه و شبیه وجود

دارد.

ای گشته ز روی عقل و دانش فاضل
زنهار مکن مصاحبت با جاهل
هر کس که تورا قرین جاهل بیند
گوید که نبوده است این کس عاقل

۱۰- برای قلبها به هنگام رابطه راهنما می یابی (و طرف را درک می کنی).

دوستان بی وفا

۱۱- دوستی و برادری تغییر یافته، صدق و صفا کمیاب گردیده و ناامیدی (از

دوستان) فراوان شده است.

آن مهر و وفا که در میان بود نماند
و آن صدق و صفا که در جهان بود نماند

حرف الالف

شكايت روزه كار غدا و حكايه شتابي اعتباره

11	تَعَبَرْتَ الْمَوَدَّةَ وَالْإِحْيَاءَ	وَقَلَّ الصِّدْقَ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ
12	وَأَسْلَمَنِي الزَّمَانَ إِلَى صَدِيقٍ	كَثِيرِ الْعَدْرِ لَيْسَ لَهُ رِعَاءُ
13	سَبَّغْنِي الَّذِي عَنَاهُ عَنِّي	فَلَا فَتْرٌ مِدُّهُ وَلَا شِرَاءُ
14	وَلَيْسَ بَدَأْتُ أَبَدًا نَعِيمٌ	كَذَلِكَ الْبُؤْسُ لَيْسَ لَهُ بِنَاءُ
15	وَكُلُّ مَوَدَّةٍ لِيَّهِ يَصْفُو	وَلَا يَصْفَوُ مِنَ الْفِسْقِ الْإِحْيَاءُ
16	إِنَّا أَنْكَرْتُ عَهْدًا مِنْ حَيْمٍ	فَفِي نَفْسِي التَّكْرُمُ وَالْحَيَاءُ
17	وَكُلُّ جِرَاحَةٍ فَهَمَّا دَوَاءُ	وَسَوْءُ الْخَلْقِ لَيْسَ لَهُ دَوَاءُ
18	وَرَبَّاجٍ وَفَبِتْ لَهُ وَفِي	وَلَكِنْ لَا يَدُومُ لَهُ الْوَفَاءُ
19	يُدِيمُونَ الْمَوَدَّةَ مَا رَأَوْنِي	وَيَنْفِي الْوَدَّ مَا بَقِيَ الْإِفْيَاءُ
20	أَخْلَاؤًا إِذَا اسْتَعْنَيْتُ عَنْهُمْ	وَاعْدَاءُ إِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ
21	وَإِنْ غَيْبْتُ عَنْ أَحَدٍ فَلَا يَنْبِي	وَعَامِّي بِمَا فِيهِ الْكَيْفَاءُ
22	إِنَّمَا رَأْسُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَلِي	بَدَأْتُمْ مِنَ النَّاسِ الْجَهْلَاءُ

شكوه از روز نرسيدن صفا كه در صفا از غداي صفا

23	دَعُ ذِكْرَهُنَّ فَمَا لهنَّ وَقَاءُ	رِيحُ الصَّبَا وَعُهُودُهُنَّ سَوَاءُ
24	يَكْسِرُنَّ قَلْبَكَ ثُمَّ لَا يَجْبُرُنَّهُ	وَقَلُوبُهُنَّ مِنَ الْوَفَاءِ خَلَاءُ

بنيان

بوسه

فيلان

قارون

كسرتن

از اهل زمان چه ناامیدم شب و روز
 میلی که مرا به این و آن بود نماند
 ۱۲- روزگار، مرا بدوستی مبتلا کرده که در دوستی خیانتش فراوان است
 و رعایت دوستی نمی کند.

داغی که ز دهر بردل محزون است
 از انجم آسمان بسی افزون است
 تسلیم کسی کرد مسرا دور فلک
 کز جور و جفای او جگر پر خون است
 ۱۳- بزودی آن کس (خدا) که او را از من بی نیاز کرده مرا هم بی نیاز می-
 گرداند، زیرا نه فقر همیشگی است و نه ثروت.

آن کس که تو را ساخت غنی از همه چیز
 ناگاه غنا دهد به ای — غم زده نیز
 نی — خواری درویش دوامی دارد
 نی اهل غنا چنین بمانند ع — زیز
 ۱۴- هیچ نعمتی همیشگی نیست، همچنین سختی دوامی ندارد.

این ناله دلسوز نخواهد ماندن
 وین ناله دلسوز نخواهد ماندن
 از لذت دیروز اثر باقی نیست
 وین تلخی امروز نخواهد ماندن
 ۱۵- تمام دوستی ها که بخاطر خداست نشاط می گیرد اما دوستی هایی که
 بر اساس گناه است به کدورت و جدائی می انجامد.

مهری که برای حق تعالی — باشد
 بی شبهه زهر خلل مبراً — باشد

ترجمه دیوان

خالی ز کس دورتی نخواهد بودن

یاری که برای کار دنیا باشد

۱۶- هر گاه پیمانی را از خویشاوند نادیده یافتم کرامت و حیای من اجازه

اعتراض نمی دهد.

هر کس که به من عهد محبت دارد

روزی که طریقی دشمنی آرد

خواهم که دهم جزای بسد فعلی او

لیکن کرم و حیا مرا نگذارد

۱۷- هر زخمی دوائی دارد، مگر بد اخلاقی که قابل معالجه نیست.

هرگونه جراحی که در عالم هست

دارند علاج هر یکی خلق بسد دست

لیکن نتوان به هیچ صورت کردن

تدبیر جراحی که آن خلق بد است

۱۸- چه بسیار برادرانی که با آنها از روی وفا کردن به برادری زندگی کردم،

اما وفای آنان نسبت بمن به پایان نرسید.

بسیار کسی که کرد دعوی وفا

با او به وفا زیستم از صدق و صفا

لیکن چو رسید وقت یاری کردن

پیدا نشد از جـسانب او غیر صفا

۱۹- هر وقت مرا می بینند دوستی را ادامه می دهند و محبت آنها تاپیش هم

هستیم باقی است.

آنها که طریقی دوستی می سپرند

وز غایت اشفاق به جای پدرانند

دارند محبتی اگر در نظرانند

وان لحظه که غائب اند طوری دیگرند

۲۰- هرگاه از آنها بی‌نیاز باشم دوست هستند و آنگاه که بلا نازل گردد دشمن می‌شوند .

جمعی که رفیق و مهربانت باشند
هردم چه مگس بر سرخوانت باشند
در وقت غنا مهر و محبت ورزند
در حین بلا دشمن جانت باشند

۲۱- اگر به‌ناچاری پیش کسی نباشم بامن دشمن است و هرچه می‌خواهد در باره‌ی من فشار می‌آورد.

تا چند ز دوستان خود غصه خورم
وقت است که جیب صبر صدجا بدم
از هر که شدم به‌کام و ناکام جدا
شد دشمن جان و می‌کند قصد سرم

۲۲- آنگاه که رئیس اهل بیت (محمد صلی الله علیه و آله) از دنیا رحلت نمود از طرف مردم نسبت بمن روشی آشکار شد که توقع نبود.

گسریافته‌ای ز فیض حق نور و صفا
از خلق مجو قاعده مهر و وفا
از آل نبی کسی نباشد بهتر
چون رفت نبی ز خلق دیدند جفا

شکوه از زنان بی‌وفا

۲۳- حرف آنان را کنار بگذار، زیرا وفاندارند. باد صبا (که از مشرق می‌وزد) باعهدهای آنها در یک ردیف است.

۲۴- قلبت را می‌شکنند، سپس آنرا جبران نمی‌کنند. قلب‌های آنان از وفا خالی است.

حرف الالف

	امر بجستن بر او نری با مید فتح و فبر و نری	
۲۵	وَمَا طَلَبُ الْعَيْشَةِ بِالْمَتْنِي	وَلَكِنَّ الْقِيْدَ لَوْكَ فِي الدَّلَاءِ
۲۶	تَجِيحُكَ بِمِلَاهِمَا يَوْمًا وَيَوْمًا	تَجِيحُكَ بِحِمَاةٍ وَقَلِيلِ مَاءٍ
	منع از مبالغ در جمع مال و شکار از مریز پشاه	
۲۷	وَكَمْ سَاعٍ لِيُنْزِي لَمْ يَنْلَهُ	وَإِحْرَامَ سَعَى تَحِيحِ الشَّرَاءِ
۲۸	وَسَاعٍ يَجْمَعُ الْأَمْوَالَ جَمْعًا	لِيُورِثَهُ أَعَادِيَهُ شَقَاءَ
۲۹	وَمَا سَيَّانٍ ذُو حُرِّ بَصِيرٍ	وَإِخْرَاجَاهِلٍ لَيْسَ سَوَاءَ
۳۰	وَمَنْ يَسْتَعْتَبِ الْحَدَّانَ يَوْمًا	يَكُنْ ذَلِكَ الْعِتَابُ لَهُ عِنَاءَ
۳۱	وَيُزِي بِالْفَتَى الْأَعْدَاءَ حَتَّى	مَتَى يُصِيبَ الْقَالَ يَقُلْ آسَاءَ
	حصر مؤرد مشقت نیا که محل عناست و منزل بلا	
۳۲	لَيْسَ مِنْ مَمَاتٍ فَاسْتِرَاحَ بِمَيْتٍ	إِنَّمَا الْمَيْتُ مَيْتٌ الْأَحْيَاءُ
	امر بطلا و نیا که عرف سبست فایزیا	
۳۳	طَلِقِ الدُّنْيَا ثَلَاثًا	وَاطْلُبِ زَوْجًا سِوَاهَا
۳۴	إِنَّهَا زَوْجَةٌ سَوْءٌ	لَا تُبَالِي مِنْ أَنْتَا مَا
۳۵	وَإِذَا فَالَتْ مِنْهَا مَا	مِنْهُ وَلَتَهُ قَفَا مَا
	اشارت بندامت آخری که محبت سببار نیوی	

جمع الکلام
الطین
الناب
سبلان
ای مثلان
مغنی
از و
قفا

ترجمه دیوان

ای دل مکن از عهد زنان هر گز یاد
باشد همه عهدهای آنها چون باد
در بزم وفا شیشه دلها شکستند
از دست جفای این جماعت فریاد

دنبال رزق رفتن

۲۵- تأمین زندگی با آرزو نیست، بلکه باید مثل دیگران بر سرچاه زندگی
قرار گیری.

۲۶- يك روز دلوازچاه با آب فراوان بالا می آید و يك روز هم با کمی آب
و لجن .

ای دل همه روز گفتگوئی می کن
وز حشمت فقر جستجوئی می کن
هر چند که سعی ما ندارد اثری
از پسا منشین و جستجوئی می کن

ثروت کمتر جمع کنید

۲۷- چه افراد فراوانی که برای بدست آوردن مال فراواند و بدند و به چنگ
نیاوردند، دیگری هم دوندگی نکرد و به ثروت فراوان رسید.

تا روز ازل شراب در جام نرفت
امروز بیخودی مرا نسام نرفت
جوینده بسی هست که يك کام ندید
یابنده بسی هست که يك گام نرفت

۲۸- چه بسیار تلاشگرانی که ثروت را جمع می کنند و از روی شقاوتی که
دارند برای دشمنان خود (زن و فرزند) (۱) به ارث می گذارند.

۱- سوره تغابن آیه ۱۴ «ان من ازواجکم و اولادکم عدوالکم فاحذروهم» بعضی
اژنان و فرزندان شما دشمنان شما هستند، حتما از آنها پرهیز کنید.

ای صاحب رأی کامل و بخت بلند
سعی تو برای مال دنیا تا چند
فردا که رود جان تو از تن بیرون
اعداء همه آن مال به عسرت بخورند

۲۹- فردی آگاه و دانابا شخص جاهل و نادان هیچگاه مساوی نیستند. (آگاه
از مال ذخیره آخرت می اندوزد و نادان، ثروت را متراکمتر می نماید)

هر تیره دلی که مظهر احسان نیست
در مذهب اهل معرفت انسان نیست
زنهار به علم کوش خود را دریاب
چون دانش و جهل در جهان یکسان نیست

۳۰- هر کس که می خواهد باناسازگاری های دنیا آشتی کند و بسازد، زمینه
سختی خود را فراهم کرده است.

ای آنکه نه ای چه لاله آشفته دماغ
زنهار مجو ز دهر آئین فراغ
هر دل که از او سرهم داغی جوید
داغ دگورش نهد روان بر سر داغ

۳۱- جوانمردی که فقیر است، وقتی حرف صحیح می زند می گویند مطلب
او صحیح نیست.

چون اهل جهان تمام ظاهر بینند
با مردم درویش بسی ننشینند
گویند صواب این گروه است خطا
یارب چه جفا پیشه و بسد آئینند

مردگان زندگان

۳۲- کسی که بمیرد و به آسایش ابدی برسد مرده نیست مرده کسی است که

ترجمه دیوان

زنده است ولی اثرزنده بودن ندارد. (بفکر مردن نیست)

آن حال که خلق مردنش می‌خوانند
آسایش نفس است اگر می‌دانند
موتی که از آن اهل دلان درمانند
دردی است که رو نمود و بی‌درمانند

دنیا، عروس هر جائی

- ۴۳- دنیا راسه طلاقه کن و همسر دیگری انتخاب کن.
۴۴- همسر ناپاکی است که باکی از همبسترشوندگان خود ندارد.
۴۵- آنگاه که به خواسته‌ی خود رسید، پشت به وی کرده، فرار می‌کند.

ای دل ز سر عروس دنیا بگذر
کین پیرزنی است با هزاران شوهر
آن دم که شود مراد طبعش حاصل
در حال کند جلوه به شخص دیگر

دوستی دنیا پشیمانی دارد

- ۴۶- آی عاشق دنیا، روی دنیا طرف دیگری است و آنگاه که از تو جدا شد
بخدا سوگند که پشیمان خواهی شد.

تا چند اسیر نفس شیطان باشی
افتاده به دام فسق و عصیان باشی
ترسم که چه پرده از میان بردارند
خوارو خجل و زار و پشیمان باشی

پرهیز از دنیا

- ۴۷- از دنیا پرهیز کن، زیرا آستانه‌ی آن نابودی است جای ماندن نیست.

حرف الالف

وَأَسْقِ الدُّنْيَا الْغَيْرِكِ وَجَمَّهَا	وَأَسْقِ الدُّنْيَا الْغَيْرِكِ وَجَمَّهَا	٣٦
امر باجتنابنا از اين جها خراب		
مَحَلُّ مَاءٍ لَا مَحَلَّ بَقَاءٍ	تَحَرَّزْ مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّ مَوْتَهَا	٣٧
وَرَأَتْهَا مَقْرُومَةً يُعَسَاءُ	فَصَفَوْهَا مَمْرًا وَجَعَتْ بِكَ دُورَهُ	٣٨
اظهار ايد عليها ان محل شد از دنيا		
وَسَجَا لِإِنْ نِعْمَةً وَبَلَاءٍ	هِيَ حَالَانِ شِدَّةٌ وَرَخَاءٌ	٣٩
خَاتَمُ الدَّمْرِ لَمْ يَجْنُهُ عُرَاءُ	وَالْفَقَى الْحَادِثُ الْأَرْدِي بَادِمًا	٤٠
فِي الْمِلْيَاتِ صَخْرَةٌ صَمَاءُ	إِنْ أَلَمْتَ مَلِيَّةً نَبِيٌّ فَإِنِّي	٤١
لَيْسَ يَدُومُ النِّعِيمُ وَالْأَوَاءُ	عَالَمٌ بِالْبَلَاءِ عَلِيمًا بَانَ	٤٢
بنا اختيارا يا ماسبق بطرح مقبول و مطبوع		
لِصَيْدٍ أَنْ أَرَدْتَ بِلَا أَمْرٍ	لِنِعْمِ الْيَوْمِ يَوْمِ السَّبْتِ حَقًّا	٤٣
تَبَدَّى لِلَّهِ فِي خَلْقِ السَّمَاءِ	وَفِي الْأَحْدَادِ الْبِنَاءِ لِإِنْ فِيهِ	٤٤
سَتَنْظُرُ بِالنِّجَاحِ وَبِالشَّرَاءِ	وَفِي الْأَثْنَيْنِ أَنْ سَافَرَ فِيهِ	٤٥
وَفِي سَاعَاتِهَا مَرَقُ الدِّمَاءِ	وَمَنْ يُرِدُ الْحِجَامَةَ فَالْثَلَاثَا	٤٦
فَنِعْمَ الْيَوْمُ يَوْمُ الْأَرْبَعَاءِ	وَأَنْ شَرِبَ أَمْرًا يُؤَمِّدُ وَاءُ	٤٧
فَفِيهِ اللَّهُ يَأْذُنُ بِالْدُعَاءِ	وَفِي يَوْمِ الْخَيْسِ قِصَاؤُ حَاجٍ	٤٨

بیشتر
عجیب
حکایتی
بنا
خاتمه
بنا
بنا
بنا

۳۸- زیبایی‌های آن با کدورت و رنج آمیخته است و آسایش آن، سختی و ناراحتی همراه دارد.

در دار فنا اگر خواهی شاهی یافت
آخر ز اجل چهره خودکاهی یافت
صافی طلبی دُرد و کدورت بینی
راحت طلبی در آن تعب خواهی یافت

علی علیه السلام کوه استقامت

۳۹- دنیا دوچهره دارد: سختی و آسایش و دو جام لبریز دارد: نعمت و بلاء.

۴۰- جوانمرد دانا و دانشمند به هنگام دیدن خیانت از روزگار صبر به او خیانت نخواهد کرد.

فیاض ازل که فیض او چون ابر است
روزی ده ترسا و یهود و گبر است
گر حال تو از قضای او بدگردد
گویند حکیمان که علاجش صبر است

۴۱- اگر حادثه‌ای به من روی آورد من در حوادث، صخره‌ای محکم هستم.

۴۲- از حوادث آنچنان آگاهم که می‌دانم نه لذت و نعمت دوام دارد و نه

سختی و بلاء.

چون غم ز فلک کند بسویم آهنگ
یابد همه دم مرابه سختی چون سنگ
نی نعمت و نی بلا نخواهد ماندن
هر لحظه خُم فلک بسر آرد صد رنگ

روزهای مناسب برای آغاز کارها

۴۳- اگر روز خوبی که در خوبی آن تردید نباشد برای صید کردن بخواهی

روزشنبه است.

ای بخت تو برسمند اقبال سوار
گاهی که کند مرغ دلت عزم شکار
باید که شود به روز شنبه آن کار
تا چرخ فلک نهد مرادت به کنار

۴۴- روزیکشنبه برای آغاز ساختمان خوب است؛ زیرا خدا خلقت آسمان را روزیکشنبه شروع کرد.

ای از تو بسی منزل و مسکن آباد
هر گه که کنی عمارتی تو بنیاد
تدبیرنا به روز یکشنبه بکن
تا عیش کنی بنا براین خرم و شاد

۴۵- اگر در روز دوشنبه مسافرت کردی به زودی به پیروزی و ثروت دست می‌یابی.

ای یافته از مردم درویش نظر
باید که روی روز دوشنبه به سفر
آغاز سفر اگر در این روز کنی
یابی ز خدا سعادت و فتح و ظفر

۴۶- کسی که می‌خواهد حجامت کند (۱)، روز سه‌شنبه را انتخاب نماید که در ساعت‌های سه‌شنبه خونریزی مناسب است.

ای آنکه ز اسرار حکم آگاهی
هر وقت که قصد یا حجامت خواهی
شرط است که در روز سه‌شنبه باشد
تا چهره گلرنگ نگردد کاهی

۴۷- اگر کسی بخواهد دوا بنوشد، روز چهارشنبه برای آغاز دوا خوردن

۱- یکی از کارهای مستحب حجامت است: خون گرفتن از میان دو کتف.

مناسبتراست.

گرفکر تو با قضا مشابه باشد
 هر روز کنی آنچه تورا به باشد
 از بهر علاج گر خوری داروئی
 باید که به روز چهارشنبه باشد

۴۸- روز پنجمشنبه روز برآمدن حاجت‌هاست و خدا روز پنجمشنبه (بیشتر) به

دعا گوش می‌دهد.

در یوم خمیس با خدا باید بود
 وز حيله و تلبیس جدا باید بود
 از اهل کرم مهم خود باید ساخت
 پیوسته به اخلاص و دعا باید بود

۴۹- جمعه‌ها مخصوص ازدواج، عروسی و لذت بردن مردان و زنان از یکدیگر

است.

ای آنکه تورا نام نکو مطلوب است
 پیش تو خلاف شرع و دین معیوب است
 آدینه برای کدخدائی نیک است
 جمیعت مرد و زن در آن پر خوب است

۵۰- این اطلاعات مخصوص پیامبر و یا وصی انبیاء است.

این علم نه از وهم و خیال است و حواس
 تا فهم کند حکیم از روی قیاس
 این علم محققان عالیقدر است
 ز نهار بکوش و قدر ایشان بشناس

گفتگوی امام علیه السلام با خدا

۵۱- قبول می‌کنم، پذیرفتم شما را که مولایم هستی، پس به بنده‌ای که به

حرف الألف

٤٩	وَلَذَاتِ الرِّجَالِ مَعَ النِّسَاءِ	وَفِي الْمَجْعَاتِ تَرْوِجٌ وَعُرْسٌ
٥٠	نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ أَلَا نَبِيَّاءَ	وَهَذَا الْعِلْمُ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا
رِعَاءٌ وَمُنَاجَاةٌ فَاضِي الْحَاجَاتِ		
٥١	فَارْحَمْ عَبْدًا إِلَيْكَ مَلْجَأُهُ	لَيْسَ لَكَ لَيْسَ أَنْتَ مَوْلِيهِ
٥٢	طُوبَى لِمَنْ كُنْتَ أَنْتَ مَوْلِيهِ	يَا ذَا الْعَالِي عَلَيْكَ مُعْتَمِدٌ
٥٣	يَشْكُو إِلَى ذِي الْجَلَالِ بَلْوَاهُ	طُوبَى لِمَنْ كَانَ نَادِمًا أَرْقَا
٥٤	أَكْثَرَ مَنْ حَبَّهِ لِمَوْلِيهِ	وَمَا بِهِ عِلَّةٌ وَلَا سَقَمٌ
٥٥	أَجَابَهُ اللَّهُ ثُمَّ لَبَّاهُ	إِذَا خَلَا فِي الظُّلَامِ مُبْتَلَاً
٥٦	وَكُلُّ مَا قُلْتَ قَدْ سَمِعْنَاهُ	سَأَلْتَ عَبْدِي وَأَنْتَ فِي كَفِي
٥٧	فَدَنْبِكَ لِأَنَّ قَدْ غَفَرْنَاهُ	صَوْنُكَ لَسْتَأْفَهُ مَلَأَ كَفِي
	طُوبَاهُ طُوبَاهُ ثُمَّ طُوبَاهُ	فِي جَنَّةِ الْمُخْلِذِ مَا مَتَّاهُ
٥٩	وَلَا تَخَفْ إِنِّي أَنَا اللَّهُ	سَلِّ بِرَأْحِمْتِهِ وَلَا رَهَبَ
شَيْءٌ حَضَرَ خَاصُّ لِي عَلِيٍّ وَرَدِّهِ		
٦٠	بِأَنْوَابِهِ السَّيِّ عَلَى هَالِكِ تَوَمَّ	أَمِنْ بَعْدِ تَكْفِينِ النَّبِيِّ وَرَدِّهِ
٦١	بِذَلِكَ عَدِيدًا مَا حِينِيَا مِنْ أُرْدِي	رُزِقْنَا رَسُولَ اللَّهِ فِيهَا فَلَنْزِي
٦٢	لَمْ مَعْقِلٍ حُرْزٍ حُرْزٍ مِنْ الْعِدِّي	وَكُلُّ لَنَا كَالْحِصْنِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ

بِرَبِّهِمْ

بِرَبِّهِمْ

بِرَبِّهِمْ

بِرَبِّهِمْ

بِرَبِّهِمْ

بِرَبِّهِمْ

توپناه آورده رحم کن.

۵۲- ای صاحب شرف من بتونکبه کرده ام، خوشا بحال کسی که تواریابش

باشی.

ای نور رخت چراغ هر درویشی

وی داغ غمت مرهم هر دل ریشی

جز روی تو نیست قبله هر کیشی

بخشای به حال بی کسی، بی خویشی

۵۳- خوشا بحال کسی که (از گناهانش) پشیمان است و شب زنده دار و به

خدای نیرومند سختیهای خود را عرضه می کند.

۵۴- بیش از عشق به مولای خود نه مرضی دارد و نه دردی (و به خاطر این

عشق، شب می سوزد)

۵۵- وقتی در تاریکی با خدا زمزمه می کند، خدا پاسخ او را می دهد سپس

وی رامی پذیرد.

خوشوقت کسی که شد پشیمان ز گناه

بی خوابی درد اوست از شوق الله

در خلوت تاریک که حق را خواند

لیک بگوش جان او یابد راه

۵۶- (خدا به چنین بنده ای می گوید) آی بنده من تو که زیر چتر حمایت

من هستی از من درخواست کردی و هر چه گفتمی من آنرا شنیدم.

۵۷- صدای تورا فرشتگانم دوست دارند بشنوند، اینک گناهت را بفرستادم.

۵۸- در بهشت جاویدان هر آنچه بخواهی موجود است (۱) خوشا آن بهشت

او، خوشا آن بهشت او باز هم خوشا بهشت او.

۵۹- بدون وحشت و ترس از من تفاضل کن و بیم نداشته باش که من خدای

ای بنده زروی صدق و اخلاص و ادب
دریاب بهشت، باش با عیش و طرب
جرم و گنه تو سر بر سر بخشیدم
ز نهار مترس هر چه خواهی بطلب

مصیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

۶۰- آیات پس از کفن نمودن و بجا ک سپردن وی با جامه هایش، برای مرده‌ی دیگری غمگین شوم؟!

۶۱- به غم رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتار شدیم و از این پس تا زنده ایم نمونه آن حضرت را برای نجات یافتن از ذلالت نخواهیم یافت.

اکنون که کشیدم مصطفی صلی الله علیه و آله سر به کفن
غمگین نشود به مرگ غیرش دل من
چیزی که من از خلق کریمش دیدم
تا هست حیات من نخواهم دیدن

۶۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما (مسلمانان) و اهل بیت خود همانند دژ بود، پناهگاه بود، جانپناهی بود از دشمن.

۶۳- هر وقت آن حضرت را می دیدی، نور بود و هدایت، روز و شب، راه می رفت و یا غذا می خورد. (می درخشید و راهنمایی می کرد).

ما را از رسول حق صلی الله علیه و آله حمایت می بود
و ز دیدن او لطف رعایت می بود
از پرتو آفتاب رویش ما را
در خانه دل نور هدایت می بود (۱)

۱- عبدالله پسر زید انصاری وقتی خبر مرگ محمد (ص) داشتید از خدا خواست چشمهایش کور شود تا پس از محمد (ص) روی کسی را نبیند. همان لحظه دعای او به اجابت رسید. ص ۱۲۷ شرح نهج البلاغه لاهیجی

حرف الالف

٦٣	وَكُنَّا مِرَاةَ تَرَى النُّورَ وَالْهُدَى	صَبَاحَ مَسَاءٍ رَاحَ بَيْنَا وَأَعْتَدَ
٦٤	لَقَدْ غَسَبْنَا ظِلْمَةَ بَعْدَ مَوْتِهِ	فَمَا رَأَقْنَا زَادَتْ لَنَا ظِلْمَةُ الدُّجَى
٦٥	فَبَاحِرٌ مَنْ صَمَّ الْجَوَانِحَ وَالْحَشَا	وَيَا خَيْرَ مَيْتَةٍ صَمَّ التُّرْبُ وَالرُّمَى
٦٦	كَانَ أُمُورَ النَّاسِ بَعْدَ لَكُفْمَتِ	سَفِينَةٍ مَوْجٍ حِينَ فِيهِ الْبَحْرُ قَدِ سَمَا
٦٧	وَصَاقَ قِصَاءَ الْأَرْضِ عَنْهُمْ يُجِنُهُ	لِفَقْدِ رَسُولِ اللَّهِ ذُقِيلٌ قَدِ مَضَى
٦٨	فَقَدْ تَرَكْتَ بِالْمُسْلِمِينَ مُصِيبَةً	كَصَدْعِ الصَّفَا لَا تَشِيبُ لِلصَّدْعِ فِي الصَّفَا
٦٩	فَلَنْ يَسْتَقِيلَ النَّاسُ تِلْكَ مُصِيبَةً	وَلَنْ يُجِيرَ الْعَظْمُ الَّذِي مِنْهُمْ وَهِيَ
٧٠	وَفِي كُلِّ وَفِي الصَّلَاةِ لَبِيبُهُ	بِلَالٍ وَيَدْعُو بِأَسْمِي كُلِّ مَا دَعَا
٧١	وَيَطْلُبُ قَوَامَ مَوَارِيثِ هَالِكِ	وَفِينَا مَوَارِيثُ الْبُتُوهِ وَالْهُدَى
بيان شجاعت خورسكي و مدح صحابا عا ليقدا		
٧٢	ضَرَبْنَا عَوَاةَ النَّاسِ عَنْهُ تَكْرُمًا	وَلَمَّا رَأَوْا قَصْدَ السَّبِيلِ وَلَا الْهُدَى
٧٣	وَلَمَّا آتَانَا بِالْهُدَى كَانَ كُلُّنَا	عَلَى طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَالْحَقِّ وَالنَّفَى
٧٤	نَضْرِبُ نَارَ رَسُولِ اللَّهِ لَمَّا تَدَابَرُوا	وَتَادَبَ لَيْلَهُ السُّلُوكُ زَوْا الْحَى
نصیحت قره العین امام حسین علیه السلام		
٧٥	أَحْسِنِ لِي وَأَعْظُ وَمُؤَدِّبِ	فَاقْمِهِمْ فَإِنَّ الْعَاقِلَ الْمُنَادِّبِ
٧٦	وَاحْفَظْ وَصِيَّةَ وَالِدٍ مُتَحَنِّنِ	يَعْدُوكَ بِالْإِذَابِ أَكْبَرُ تَعَطُّبِ

ابن

الرواح
من نزال الالبيل

الوسع
الوسع

الاصحاح
الاصحاح

غفارة
من الغفارة

الاصحاح
الاصحاح

الاصحاح
الاصحاح

ترجمه دیوان

۶۴- پس از مرگ محمد ﷺ ظلمت ما را فراگرفت، روز ما آنقدر تاریک شد که از شب ظلمانی تاریکتر گردید.

از موت نبی بردل ما نیش آمد
صد تیر بسلا بر جگر ریش آمد
آفاق جهان بچشم ما تاریک است
این روز سیاه از کجا پیش آمد

۶۵- آی بهترین وجودی که اعضا و جوارح احاطهات کرده! آی بهترین مرده‌ای که خاک و گل در آغوشت گرفته!

۶۶- گویا پس از تو ما و مردم همانند آن کشتی شده که در میان طوفان دریا گرفتار آمده است.

ای اشرف خلق و اکمل جنس بشر
روزی که شدی به موت غائب ز نظر
شد کار کسان نظیر چیزی که نهند
در کشتی و موج سازدش زیر وزبر

۶۷- فضای زمین با آن همه وسیعی بر اثر درگذشت رسول خدا ﷺ و اعلام خبر مرگ آنحضرت برای مردم تنگ گردید.

۶۸- زیرا مصیبت بزرگی به مسلمانان وارد آمد، گویا شکافی در سنگ سخت پدیدار گردید که قابل اصلاح نیست.

چون کرد نبی به باغ جنت آهنگ
براهل و فسا روی زمین آمد تنگ
این تازه جراحت که نیابد درمان
مانند شکافی است که باشد در سنگ

۶۹- مردم مصیبت درگذشت محمد ﷺ را هیچگاه کوچک نمی‌شمارند و استخوانی که از مردم شکست قابل درمان نیست.

۷۰- در عین اینکه موقیع نمازی بلال نام محمد ﷺ را می‌برد همیشه نام

امام علی علیه السلام

محمد صلی الله علیه و آله در میان است، باز جبران نبودن آنحضرت نمی‌شود. (۱)

از موت رسول خدا استخوانی که شکست
تسا روز قیامت نتوان دیگسر بست
هر دم که کسی حدیث او می‌گوید
گویا نمکی در دل مجروح من است

۷۱- تمام مردم دنبال ارث مرده هستند که آنرا بدست آورند، ولی ارث پیامبری
(معنویت) و هدایت در اختیار ماست.

ما علم شجاعت و فتوت داریم
با دشمن و دوست مروت داریم
مردم همه سیم و زر به میراث برند
مائیم که میراث نبوت داریم

شجاعت امام علیه السلام

۷۲- بحمایت از محمد صلی الله علیه و آله گمراهان مردم را با کمال شهامت کوبیدیم، زیرا
هیچگاه راه راست و هدایت را نیافته بودند.

۷۳- و آنگاه که ما را در مسیر هدایت قرارداد همه‌مان در طریق خدا، حق و
پرهیزکاری قرار گرفتیم .

۷۴- در آن شرائط که دشمنان محمد صلی الله علیه و آله برای مخالفت با آنحضرت متحد
شده بودند ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری کردیم و مسلمانان عاقل اطراف آنحضرت گرد
آمدند .

بردیم فرو به خون گمراهان چنگ
بودیم به طاعت هدایت بك رنگ
در بدر که ماتنغ چه خورشید زدیم
شد رأیت کفار نگونسار به جنگ

۱- بلال به هنگام آغاز خلافت اذان را ترك كرد، این اشعار احتمال دارد همان روزهای

اول در گذشت رسول خدا (ص) سروده شده باشد.

حرف الباء

٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢

فَعَلَيْكَ بِالْجَمَالِ فَمَا تَطْلُبُ
وَتَقَى إِلَهَكَ فَجَعَلَنَّا مَا نَكْسِبُ
وَالْمَالُ عَارِيَةٌ نَسِيَةٌ وَتَذَهَبُ
سَبَبًا إِلَى الْأَنْسَانِ حِينَ يُسَيِّبُ
وَالطَّرِيقُ لِلدُّوْكَارِ حِينَ تَصُوبُ
فَمَنْ الَّذِي بَعْظَمَتِهِ تَبَادَبُ
فِيمَنْ يَقُومُ بِهِ هُنَاكَ وَيَنْصِبُ
إِنَّ الْمُقْرَبَ عِنْدَهُ الْمُتَقَرِّبُ
وَأَنْصَبْتَ إِلَى الْأَمْثَالِ فَمَا تُقَرِّبُ
تَصِيفُ لَعَدَا أَفَعَيْتَ رَمَعَكَ تَسْتَكْبُ
لَا تَجْعَلْنِي فِي الَّذِينَ تُعَذِّبُ
هَرَبًا وَهَلْ إِلَّا إِلَيْكَ الْمَهْرَبُ
وَصِيفَ الْوَسِيلَةَ وَالنَّعِيمَ الْعَجَبُ
دَارَ الْخُلُودِ سُؤَالَ مَنْ يُتَقَرَّبُ
وَتَسْأَلُ رَوْحَ مَسَاكِينٍ لَا تَحْرَبُ
وَتَسْأَلُ مَلِكًا كَرِيمًا لَا يُسْلَبُ

أَبْنَى إِنَّ الرِّزْقَ مَكْمُولٌ بِهِ
لَا تَجْعَلَنَّ الْمَالَ كَسْبَكَ مُفْرَدًا
كَفَلْنَا لَوْلَا لَهُ الرِّزْقُ كُلَّ بَرِيَّةٍ
وَالرِّزْقُ أَسْرَعُ مِنْ تَلْفَتِنَا نَاطِرٍ
وَمِنَ السُّبُولِ إِلَى مَقَرِّ قَرَارِهَا
أَبْنَى أَنَّ الَّذِي كَرَفِيهِ مَوَاعِظُ
أَقْرَأَ كِتَابَ اللَّهِ جُمُودًا وَأَثَلَهُ
تَتَفَكَّرُ وَتَحْتَسِعُ وَتَقَرَّبُ
وَأَعْبُدَ إِلَهَكَ ذَا الْعَجَائِبِ مُخْلِصًا
وَإِذَا مَرَرْتَ بِبَابِهِ تَحْسِبُهُ
يَا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ نَشَاءُ يُعَذِّبُهُ
إِنِّي أَبُوءُ بِعَثْرَتِي وَخَطِيئَتِي
وَإِذَا مَرَرْتَ بِبَابِهِ فِي ذِكْرِهَا
فَأَسْأَلُ الْمَلِكَ بِالْإِلَاحَةِ مُخْلِصًا
وَأَجْمَدُ لَعَلَّكَ أَنْ تَجْعَلَ بَارِعًا
وَتَسْأَلُ عَيْشًا إِلَّا انْقِطَاعَ لَوْفَتِهِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الشمس والشمس
انقادن تصور
فوق خورش
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

اندرز به امام حسین علیه السلام

۷۵- حسین جان من اندر زدهنده و ادب کننده هستم بنابراین بحرف من توجه کن، که عاقل نصیحت پذیر است.

۷۶- سفارش پدری مهربان را که میخواهد تورا با آداب، نیرومند سازد تا بزحمت و سختی نیفتی پذیرا باش.

۷۷- فرزندم! رزق تضمین شده است بنابراین لازم است که نسبت به خواسته های خود زیاده روی نکنی.

ای نور دو چشم — مردم پاک نظر
 ز نهار بگوش دل شنو پند — پدر
 چون رزق تو شد معین از خوان قدر
 از دایره لطف منه پای بدر

۷۸- توجه تو فقط به چنگ آوردن ثروت نباشد، پرهیزکاری از نافرمانی خدا را هم در ردیف کارهای خود قرار بده.

۷۹- خدا رزق تمام جاندارانی که روی زمین زندگی میکنند تضمین کرده است و ثروت عاریه (امانت) است می آید و می رود.

۸۰- رزق خیلی سریعتر از چشم برهم زدن، آنگاه که خدا خواسته است به انسان میرسد.

۸۱- رزق از هر کت و رودخانه بطرف توقفگاه خود و از پرواز پرنده بطرف لانهی خود آن موقع که پائین می آید سریعتر به انسان میرسد.

ای صاحب فتح و ظفر و فیروزی
 تا چند حرام یا حلال اندوزی
 گر سعی کنی و گرنه هر جا که روی
 چون سایه ز دنبال تو آید روزی

۸۲- فرزندم! در قرآن اندر زهای فراوانی وجود دارد آیا کسی هست که از

اندرزهای قرآن پند بگیرد؟

۸۳- کتاب خدا (قرآن) را تا آنجا که قدرت داری بخوان و در میان کسانی که به قرآن عمل میکنند و آنرا در نظر دارند آنرا قرائت کن.

۸۴- قرآن را با فکر، خضوع و نزدیک شدن بخدا بخوان، کسی که بخدا نزدیک گردد، مقرب حقیقی است.

۸۵- خدای خود را که تکامل ورشد می‌دهد از روی اخلاص عبادت کن و به مثال‌هایی که در قرآن بیان می‌شود خوب دقت نما.

ای دوست مشو زیاد قرآن غافل

می‌خوان همه دم میان جمعی عامل

آن دم که رسد نوبت دژست به مثل

از وجه مناسبت نگردی زاهل (۱)

۸۶- آنگاه که به آیه‌ای رسیدی که ترسناک است و از عذاب خدا سخن می‌گوید توقف کن و اشک بریز!

۸۷- (بگو) ای خدائی که هر کس را بخواهی از روی عدالت عذاب می‌کنی مراد ردیف کسانی که عذاب می‌کنی قرار مده!

۸۸- من از لغزش و گناه خود توبه می‌کنم و فرار می‌نمایم و آیا به هنگام فرار به غیر از تو گریز گاهی هست؟

گاهی که رسد درس به آیات عذاب

باید که ز دیده‌ها روان سازی آب

اقرار کنی به جرم و گمراهی خویش

باشد که به فضل خود به بخشد ثواب

۸۹- آنگاه که به آیه‌ای از قرآن رسیدی که در آن از وسائل بهشت و نعمت‌های شگفت‌انگیز آن سخن می‌گوید،

۹۰- از خدا از روی اخلاص و ناله بخواه و همانند کسی که بخدا نزدیک می‌گردد

حرف الباء

حَوْفُ الْغَوَالِبِ أَنْ يَجِيءَ وَهُبُّ
 وَتَجَبُّ الْأَمْرِ الَّذِي يُجْتَبُ
 حَتَّى يَجِدَكَ وَإِذَا تَنَسَّبَ
 كَابٍ عَلَى أَوْلَادِهِ يَتَحَدَّبُ
 حِفْظُ الْأَخَاءِ وَكَانَ وَفِيكَ تَمْرٌ
 وَدَعِ الْكَذِبَ فَلَيْسَ مِنْ تَجَبُّ
 وَعَلَيْكَ بِالْمَرْءِ الَّذِي لَا يَكْذِبُ
 إِنَّ الْكَذِبَ يُفْلِحُ مَنْ يُجْتَبُ
 وَيَرُوعُ عَنْكَ كَمَا يَرُوعُ الثَّغْلَبُ
 فِي النَّائِبَاتِ عَلَيْكَ مَنْ يَحْتَبُ
 وَإِذَا نَادَى مَرَجِفُوا وَتَعَبُوا
 وَالنَّصْحُ أَرْخَصُ مَا يَبُاعُ وَيُوهَبُ

بَادِرٌ هُوَ الْكَذَا هَمَّتْ بِصَالِحٍ
 وَإِذَا هَمَّتْ بِشَيْءٍ اغْمَضَ لَهُ
 وَالضَّيْفُ كَرَمٌ مَا اسْتَطَعْتَ حَوَا
 وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلضَّدِّ وَكَرْنِ
 وَاجْعَلْ صَدِيقَكَ مَنْ إِذَا أَخْبَنَهُ
 وَأَطْلُبْهُمْ طَلِبَ الْمَرِيضِ شِفَاءَهُ
 وَأَحْفَظْ صَدِيقَكَ فِي الْمَوَالِمِ كُلِّهَا
 وَأَقِلِ الْكَذِبَ وَقَرِّبَهُ وَجِوَاهِرَهُ
 يُعْطِيكَ مَا فَوْقَ الْمَنَى بِلِسَانِهِ
 وَأَحْذَرُوا مِنَ الْمَلَقِ لِلنَّامِ فَانْهَمُوا
 لَيْسَعُونَ حَوْلَ الْمَرْءِ مَا طَمَّ حَوَابِهِ
 وَلَقَدْ تَضَحَّكَتُ أَنْ قَبِلْتَ تَضَحُّ

٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠
 ١٠١
 ١٠٢
 ١٠٣
 ١٠٤

نصحت أبا حسيب المديني في شهرها من أولها

غَرِيْبًا فَعَا شَرِبَادِهَا
 فَكُلْ قَبِيْلٍ بِالْبَاهَا
 يَهْدِي الْأُمُورَ كَأَسْبَاهَا

حُسَيْنٌ إِذْ كُنْتَ فِي بَلَدِهِ
 وَلَا تَفْخِرَنَّ فِيهِمْ بِالْمَنَى
 وَلَوْ عَمِلَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ

١٠٥
 ١٠٦
 ١٠٧

اسم الباء

تجرب

اقبل

ملق

النهى

بهشت جاویدان را درخواست کن.

۹۱- هر چه می توانی درخواست خود کوشش کن، شاید بتوانی در سرزمین بهشت وارد شوی و به آسایش خانه هائی که ویرانی ندارد دست یابی.

۹۲- به لذتی برسی که پایانی برای آن نیست و از نیروی شرافتی برخوردار شوی که از چنگت بیرون نمی آورند.

در وقت تلاوت چه بهشت آید پیش
آنرا ز خدای خود بخواه ای درویش
روزی که به آن سرای معمور رسی
عیشی بکنی بیش از اندیشه خویش

۹۳- آنگاه که تصمیم به کار نیک گرفتی از ترس موانعی که در پیش است، از هوای نفس خود سبقت بگیر، زیرا هوای نفس و موانع خیر همیشه در حرکت هستند.

۹۴- آنگاه که بفکر کار ناباب افتادی چشم خود را ببند و مثل کارهائی که از آنها پرهیز می کنند، از آن پرهیز کن.

چون نیت خیر در دلت یابد راه
بشتاب که شیطان نزند ره ناگاه
از نیت شر روی بگردان و بگو
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

۹۵- هر چه می توانی به مهمان احترام کن. آنقدر به او احترام نما که فکر کند تو از اقوام و میراث خوارش هستی.

۹۶- نسبت به دوست تو واضح کن و برای او همانند پدر مهربان نسبت به فرزند باش.

۹۷- آنگاه که باریق خود دوستی می کنی، دوستی خود را باوی حفظ کن تا همیشه از تو دفاع کند.

ای آنکه به اخلاق نکو داری جهد
باید که به کام دوست باشی چون شهد
مهمان که رسد به چشم خود بنشانش
یاری به کسی کن که نگهدارد عهد

۹۸- بفکر دوست همانند مریضی که بفکر سلامتش می باشد باش و از رفیق
دروغگو پرهیز کن، زیرا دروغگو شایسته ی رفاقت نیست.
۹۹- دوست را در هر شرایطی حفظ کن و شخصی را که دروغ نمی گوید
مورد توجه قرار بده.

خواهی که شود شکست دشمن حاصل
باید که زدوستان نگ—ردی غافل
چون هست مدار کار عسالم بر صدق
از حق به طلب صدیق صادق ای دل

۱۰۰- از رفاقت با دروغگو، نزدیک شدن و همسایه گردیدن پرهیز کن، زیرا
دروغگو همنشین خود را آلوده می سازد.
۱۰۱- بیش از انتظار با زبان بتو کمک می کند و به هنگام عمل همانند روباه
به توحیله می زند.

کذاب که دشمنی اش واجب باشد
همصحبتی اش عار مصاحب باشد
پیوسته کند چرب زبانی چون شمع
لیکن به ضیاء چه صبیح کاذب باشد

۱۰۲- از چاپلوسان نا کس پرهیز کن، زیرا اینان در مصیبتها از کسانی خواهند
بود که علیه تو آتش افروزی می کنند.

۱۰۳- تا موقعی که اطراف شخص چیزی هست که از آن بهره ببرند اطراف
وی می چرخند و آنگاه که روزگار برگشت کنار می روند و پنهان می گردند.

۱۰۴- من با کوشش فراوان اگر اندرزم را بپذیری به تو نصیحت کردم و

ترجمه دیوان

اندرز، ارزاترین چیزی است که بفروش می رود و بخشیده می شود.

از مردم چاپلوس ای دل بگریب—ز
کین قوم کنند آتش حادثه تی—ز
گردند به گرد مرد در وقت طمع
چون دهر جفا کند نمانند به ری—ز

آماده ساختن امام حسین علیه السلام برای شهادت

۱۰۵- حسین جان هر گاه در شهری غریب ماندی، با آداب مردم آن منطقه زندگی کن.

۱۰۶- به عقل خود در میان آنان به خودمبال، زیرا هر طائفه ای عاقلانی دارد.

۱۰۷- ای کاش بسرابی طالب (علی علیه السلام) توفیق می یافت به این کارها جامه عمل بپوشاند و مشابه اسباب آن عمل کند:

خواهی که شوی ز عمر خود بر خوردار
پیوسته بجو رضای مردم زنه—ار
ای کاش که من نیز چنین می بودم
لیکن به رضای حق دلم یافت قرار

۱۰۸- عذری قابل قبول در برابر نعمت های جالبی که خدا در اختیار گذاشته

است بیاور!

۱۰۹- نه از گناهان دنیا خوشحال باش و نه از دردهای آن دلتنگ.

۱۱۰- بلکه امر خدا را برگزین و با فشار آوردن روی دندانها غضب خود را

در میان آنان فرو نشان.

۱۱۱- فردا را مانند دیروز بدان تا فکرت آسوده باشد و دنبال جوش و خروش

دیگران که عاشق دنیا هستند مباح.

ای دوست مشو شاد که عیشی کردی

غم نیز مخور به هر جهان گرمردی

تا چند خوری غصه که فردا چه خورم
 آنگاه که فردا شد آن را هم خوردی

۱۱۲- گویا خود و فرزندانم را در کربلا و محراب (قتلگاه) آن می بینم.
 ۱۱۳- می بینم که صورتمان از خون سرمان همانند عروسی که لباس رنگینی
 می پوشد، رنگین است.

۱۱۴- من این حادثه را دیدم، نه حضوری (بلکه در خواب) و کلیدهای
 این حادثه در اختیار من قرار گرفت.

۱۱۵- مصیبت هائی است که نمی توان آنها را از خود دور کنی بنابراین قبل
 از آمدن آن مصیبت ها خود را برای پذیرفتن آن آماده گردان.
 ای خورده زکاسه محبت بساده
 با مشرب توحید ز مادر زاده
 شد کشف مرا که کشته خواهیم شدن
 باید که برای آن شوی آمساده

توضیح:

امام علی علیه السلام در سفر شام و جنگ صفین به سرزمین کربلا رسید و در پای نخلی
 آن حضرت را خواب ربود. ناگاه از خواب پرید و به ابن عباس فرمود در خواب دیدم
 که مردانی نورانی با پرچم های سفید از آسمان به زمین آمدند و در دست شمشیر داشتند،
 دور این زمین را خط کشیدند. نهر خونی را دیدم که فرزندم حسین علیه السلام در آن شناور
 است و کمک می خواهد اما کسی باو کمک نمی کند.

مردانی که از آسمان به زمین آمده بودند فریاد می زدند ای فرزند رسول
 خدا صلی الله علیه و آله صبر داشته باش زیرا بدست بدترین مردم کشته می شوی و بهشت مشتاق
 توست .

سپس مردان بهشتی به من تسلیم گفتند : این فرزند تو روز قیامت باعث
 چشم روشنی ات خواهد بود.

امام علی علیه السلام بر اساس این خواب مطلب را بصورت شعر به امام حسین علیه السلام

ترجمه دیوان

خبر داد .

در کربلا امام حسین علیه السلام با پنج برادر: عبدالله، عثمان، جعفر، محمد و اصغر و دو فرزند: علی اکبر و عبدالله (طفل شیرخوار) و فرزند امام حسن علیه السلام قاسم و دو پسر از زینب علیه السلام شهید گردید.

۱۱۶- خدای رحمت کند امام قائم ما «مهدی موعود (عج)» را که قیام می کند و مردم در رکاب آن حضرت هستند.

۱۱۷- اوست که انتقام خون من و تورا می گیرد بنا بر این باسختی های دنیا بساز و صبر کن.

۱۱۸- در برابر هر خونی که میریزد يك میلیون نفر را میکشد و در کشتن گروهها کوتاهی نمیکند.

۱۱۹- در آن روز برای ستمگران عذرخواهی و طلب بخشش نتیجه ندارد.

آن دم که شود ظهور مهدی (عج) واقع

مهر می شود از برج ولایت طالع

چون خون من از اهل ضلالت طلبد

هر عذر که گویند نباشد نافع

۱۲۰- حسین جان از فراغ دنیا زجر مکش، زیرا دنیا در مسیر ویرانی است.

۱۲۱- از خانه ها پیرس به تو خبر میدهند، با کمال فصاحت میگویند صاحب

خانه ها دوامی ندارند.

ای قوه روح و راحت دیده من

زنهار مکن در این غم آباد وطن

گوید به زبان حال هر خانه که هست

فارغ منشین که زود خواهی رفتن

۱۲۲- جای تردید نیست که من دین مؤمنین هستم، آیات وحی و تکلیف های

واجب را بیان می دارم و آیات قرآن دلیل آن است.

۱۲۳- محبت و اطاعت از ما علامت افتخار ما در قانون آیات قرآن است. در

حرف الباء

فَصَلِّ عَلَى جَدِّكَ الْمُصْطَفَى	وَسَلِّمْ عَلَيْهِ لِطَلَابِهَا	١٢٤٤
نصحت سيد البشر أما حسرت عليا التحية		
تَرَدَّدَ الصَّبْرُ عِنْدَ النَّوَابِ	تَنَدَّرَ مِنْ جَبَلِ الصَّبْرِ حُسْنَ الْعَوَابِ	١٢٤٥
وَكُنْ صَاحِبًا لِلْحَيْمِ فِي كُلِّ مَسْجِدٍ	فَمَا الْحَيْمُ إِلَّا خَيْرُ خَدِينٍ وَوَصِيهِ	١٢٤٦
وَكُنْ حَافِظًا عَمَدَ الضَّمَدِ وَرَاعِيًا	تَذُقُ مِنْ كَمَالِ الْخَفِطِ صَفْوَةَ الْمَسْتَبِي	١٢٤٧
وَكُنْ شَاكِرًا لِلَّهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ	يُنِيكَ عَلَى النَّعْيِ جَزِيلُ الْمَوْهَبِ	١٢٤٨
وَمَا الْمَرْءُ إِلَّا حَيْثُ يَجْعَلُ نَفْسَهُ	فَكُنْ طَالِبًا فِي النَّاسِ أَعْلَى الْمَرْتَبِ	١٢٤٩
وَكُنْ طَالِبًا لِلرِّزْقِ مِنْ بَابِ حِلِّهِ	يُضَاعَفُ عَلَيْكَ الرِّزْقُ مِنْ كُلِّ جَانِبِ	١٢٥٠
وَصُنْ مِنْكَ مَاءَ الْوَجْهِ لَا تَبْدُلْتَهُ	وَلَا تَسْتَلِ الْأَرْضَ إِلَّا فَضْلَ الرَّغَابِ	١٢٥١
وَكُنْ مُوجِبًا حَقَّ الصَّدِيقِ إِذَا آتَى	إِلَيْكَ بِرِصَادٍ فِي مَنِكَ وَاجِبِ	١٢٥٢
وَكُنْ حَافِظًا لِلْوَالِدِينَ وَنَاصِرًا	لِحَارِكِ ذِي الْقُوَّةِ وَأَهْلِ التَّقَارِبِ	١٢٥٣
نصحت أمير المؤمنين جسرًا بغير الله بمقاساة الحزن		
لَوْ صَبَغَ مِنْ فِصَّةِ نَفْسٍ عَلَى قَلْبِي	لَعَادَ مِنْ فَضْلِهِ لِمَا صَفَى ذَهَابِي	١٢٥٤
مَا لِفَتَى حَسَبٍ إِلَّا إِذَا كَلَّمْتَهُ	أَدَابُهُ وَحَوَى الْأَدَابِ وَالْحَسَبَا	١٢٥٥
فَاطْلُبْ مَدِينَتِكَ عِلْمًا وَالْكَسْبَ	تَطْفُرُ بِذَلِكَ بِيَهُ وَاسْتَجِلْ الطَّلَبَا	١٢٥٦
لِلَّهِ دَرَفُوقُ النَّسَابَةِ كَرَمًا	يَاجْتَنِدُ كَرَمًا ضَحَى لَهُ نَسَبَا	١٢٥٧

فوائده
مفاتيح

مفاتيح
دروس

دروس
سبب

سبب
تفوي

تفوي
بمفاتيح

بمفاتيح
اداب
فمنك
علم
دانا

قرآن بطور صریح بر ما درود فرستاده شده است. (۱)

۱۲۴- حالا که ما چنین احترامی در قرآن داریم به جد خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله درود بفرست و به علاقمندان این آیات احترام بگذار.

ای دوست ستون خانه دین مائیم
سلطان سپهر عقل و تمکین مائیم
آن دم که ز روی صدق قرآن خوانی
این نکته بدان که آل یاسین مائیم

اندر ز امام علی علیه السلام به امام حسین علیه السلام

۱۲۵- در مصیبت ها لباس صبر بپوش تا از طریق صبر کامل به نتیجه های خوب دست یابی.

۱۲۶- در هر محیطی حلم و حوصله داشته باش، زیرا حلم بهترین دوست و همنشین است.

خواهی که شود عاقبت کار حسن
پیوسته ردای صبر بپوش فکن
بی حلم مزین نفس که یاری خوبست
وز طیش بیاد میرود روح و بسدن

۱۲۷- نگهبان پیمان و قرار دوست باش و آنرا حفظ کن (در حضور و غیبت) تا بر اثر خوب نگهداری کردن پیمان، آب خوشگوار از گلویت پائین برود.

۱۲۸- در هر نعمتی خدای را شاکر باش تا خدا پاداش سپاسگزاری را بهترین هدیه ها به تو ارزانی دارد .

گاهی که کنی عهد و وفا با یاران
زنهار به عهد خود وفا واجب دان

ترجمه دیوان

بی شکر خدا مباش — رگ ز نفسی

تا ابر کرم شود زهر سو — باران

۱۲۹- شخصیت هر فردی در دست خود اوست بنابراین بالاترین مقام (چه معنوی و چه مادی) را در نظر بگیر و دنبال هدف خود بکوش.

۱۳۰- دنبال رزق حلال باش و آنرا جستجو کن تا خدا از هر طرف رزق تو را افزون گرداند.

۱۳۱- آبروی خود را حفظ کن و بی جهت آنرا از دست مده و از ارادل درخواست بخشش اضافی مکن.

خواهی که رود کار تو پیوسته ز پیش

باید که شود قناعتت — مردم پیش

روزی حلال جوی، آبرخ خویش

بر باد مده برای نان ای درویش

۱۳۲- حق رفیق شایسته ای را که رعایت حق او لازم است به هنگامی که پیش تومی آید رعایت کن.

۱۳۳- نگهبان پدر و مادر و یاور آنان باش، از همسایه ای که پرهیزکار و خویشاوندی که شایسته است حمایت کن.

ای یافته از لطف خدا فیض بسی

زنهار فراموش مکن — حق کسی

حفظ پدر و مادر و همسایه خویش

فرض است اگر هست تو را دسترسی

اندر ز به امام حسن علیه السلام

۱۳۴- بنا بر تقدیر الهی اگر فردی از نقره ساخته شده باشد در صورتی که روی آن کار شود (تربیت اخلاقی پیدا کرد) طلا می گردد.

۱۳۵- هر جوانی وقتی شخصیت پیدا میکند که اخلاق وی کامل گردد و آنرا

حرف الكاء

١٣٨

هَلِ الْمُرُوَّةُ إِلَّا مَا تَقَوْمُ بِهِ مِنْ الدِّمَامِ وَخِطِّ الْجَارِ عَيْبًا

١٣٩

مَنْ لَمْ يُؤْذِرْ بِهِ ذُنُوبَ الْمُصْطَفَى آدَبًا مَحْضًا تَجَيَّرَ فِي الْأَحْوَالِ وَأَضْطَرَّ

هِيَ إِذَا اضْطَرَبَ دَرَقَتِ فَسَدَ وَأَنْقَلَبَ

١٤٠

الَّذِي يَرْجُو أَحْيَانًا فَلَا تَدْتُهُ عَلَيْكَ لَا تَضْطَرِبُ فِيهِ وَلَا تَنْبِ

١٤١

حَتَّى يُفْرِحَ بِمَا فِي حَالٍ مُدَّتْهَا فَقَدْ بَرِّدَ اخْتِنَا قَا كُلُّ مُضْطَرِبٍ

أَطْمَأ صَطْبَارُ بَرَسَتْ حُرُوفُ رِكَا

١٤٢

إِنِّي أَقُولُ لِنَفْسِي وَهِيَ ضَيِّقَةٌ وَقَدْ أُنَاحَ عَلَيَّهَا الدَّمْرُ الْعَجَبُ

١٤٣

صَبْرًا عَلَى شِدَّةِ الْأَيَّامِ إِن لَهَا عُقْبَى وَمَا الصَّبْرُ إِلَّا عِنْدَ عَيْبِ النَّسَبِ

١٤٤

سَيَفْتَحُ اللَّهُ عَنِ قَرِيبٍ تِبَاعِفَةً فِيهَا الْمِثْلُكَ دَلْعَاتٍ مِنَ الْعَيْبِ

بِيَا رِنَكَةَ فَرِحَ الْأَمْرُ تَرَحَّ اسْتَفَّ يَسْتَرَابِعُ عُسْرُ

١٤٥

إِذَا اسْتَمَلَّتْ عَلَى الْيَأْسِ الْقُلُوبُ وَضَاقَ لِمَا بَدَّ الصَّدْرُ الرَّحِيبُ

١٤٦

وَأَوْطَنْتِ الْمَكَارِهِ وَأَطْمَنْتِ وَأَرَسَتْ فِي أَمَاكِنِهَا الْكُرُوبُ

١٤٧

وَلَمْ يُرَوْهُ نَكْشَافِ الضَّرْوَجِ وَلَا اغْنَى بِحِيلَتِهِ الْأَرِيبُ

١٤٨

أَتَاكَ عَلَى قُوْطِ مَنِكَ عَوْتُ يَمُنُّ بِهَا لِلطِّيفِ الْمُسْتَجِيبُ

١٤٩

وَكُلُّ الْحَادِثَاتِ إِذَا تَأَمَّتْ فَمَوْصُولٌ بِهِ فَرِحَ قَرِيبُ

هِيَ إِذَا عَجَزَ وَفَرَّغَ يَشْرُ مَرْدِي

خلفون

عرب

عجب

استمر

عرب

عرب

در کنار شخصیت خانوادگی قرار دهد.

۱۳۶- قربانت گردم باید هم علم بیاموزی هم ادب تا به پیروزی دست یابی و کوشش در راه علم و ادب را کار شایسته‌ای بدانی.

خواهی که مس وجود خود زر سازی
باید که به ارباب صفا درسازی
از علم و ادب چراغ خود روشن کن
تا خانسه دل به آن منور سازی

۱۳۷- از عجائب روزگار است که خویشاوندی یک فرد سخاوت وی باشد .
خوشا به آن کرمی که خویشاوند شخص گردد.

۱۳۸- جوانمردی و شخصیت، حفظ حقوق دیگران و پذیرفتن عذر همسایه‌ات
به هنگامی که عصبانی است.

خوشا حال کسی که شد بتوفیق علم
با دشمن و بادوست کند لطف و کرم
هر چند که در کسی عداوت بیند
یک مو نشود ز صدق و اخلاصش کسم

۱۳۹- کسی که دین محمد صلی الله علیه و آله او را از نظر ادب اصلاح نگرداند، در هر حال
سرگشته و مضطرب است.

هر کس که به حق سرشته شد فطرت او
افزون ز قیاس عقل شد حیرت او
و انکس که نبرده ره به آداب نبی صلی الله علیه و آله
پیوسته زیاده می شود حیرت او

اضطراب ممنوع

۱۴۰- گامی روزگار گلویت را فشار میدهد در این صورت نه وحشت کن و نه

از جای ببر.

ترجمه دیوان

۱۴۱- بر اثر متانت در طول مدت فشار، سختی را پشت سر میگذاری (اگر این راه متانت را اختیار نکنی) گاهی وحشت و اضطراب، موجب افزایش فشار میگردد. (چون بر اثر وحشت، اسرار دیگری را رو میکند و یا بر اثر نادانی خرابی های دیگری بوجود می آورد)

گاهی که دلت زدهر می گردد ریش
 ز نهار مباش مضطرب ای درویش
 شخصی که کنند ریسمانش به گلو
 هر چند طپد خناق او گردد بیش

شایستگی صابران

۱۴۲ در آن شرائطی که به سختی افتاده ام و روزگار حوادث عجیبی برای من در نظر گرفته است به خودم می گویم:

۱۴۳- در برابر سختی های روزگار صبر داشته باش که ناراحتی هارا پایان است و صبر مخصوص شخصیت هاست.

۱۴۴- خیلی زود خدامشکل را بانفع می شکافد و برای مثل تو در چنین حوادثی آسایش فراوانی از رنج وجود دارد.

من کز غم روزگار بی سامانم
 هر گاه که در واقعه ای درمانم
 صبر است علاج آن و من می دانم
 بی صبر میسر نشود درم——انم

پیروزی در قله سختی

۱۴۵- آنگاه که قلب هارا ناامیدی احاطه کرد و غم ها، سینه هارا تنگ کرد،

۱۴۶- و آنگاه که ناراحتی ها، خانه کرد و ریشه دو انید و سختی ها در مراکز خود، استوار گردید،

۱۴۷- و آنگاه که برای برطرف کردن ناملایمات راهی نیست و شخص عاقل

حرف الباء

لا تَطْلُبَنَّ مَعِيشَةً بِمَدَكَ لَهٗ وَإِذَا انْفَرَّتْ فَذُوقْ فِرْقَانَ بِالْعَيْشِ	وَأَرْضِعْ نَفْسَكَ عَنْ ذِي الْمَطْلَبِ عَنْ كُلِّ ذِي دَنْسٍ كَجِلْدِ الْأَجْرَبِ	۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲
اظهرا صبر بر حوائش را برای دفع شمارش منته		
فَإِن تَسْتَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنِّي حَرِيصٌ عَلَىٰ أَنْ لَا يُرَىٰ بِي كَابَةٌ	صَبْرٌ عَلَىٰ رَبِّهِ الزَّمَانِ صَلِيبٌ فَنَشِئْتُ عَادًا أَوْ نِسَاءً حَبِيبٌ	۱۵۳ ۱۵۴
امر سخا و کرم با جمیع طوائف و ابرام		
إِذَا جَادَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجُدْ بِهَا فَلَا الْجُودُ يَفْنِيهَا إِذَا هِيَ قَبْلَتْ	عَلَى النَّاسِ طَرًّا إِنَّهَا تَقْلَبُ وَلَا الْبُخْلُ يُقْبِئُهَا إِذَا هِيَ قَبْلَتْ	۱۵۵ ۱۵۶
بیار آنکه کثرت مال غیو برای پویشند		
يُعْطِي غُيُوبَ الْمَرْءِ كَثْرَةُ مَالِهِ وَبُزْرِي يَعْقِلُ الْمَرْءَ قَلَمُ مَالِهِ	فَصِدْقٌ فِيمَا قَالَ وَهُوَ كَذُوبٌ فَتَحَقُّهُ الْأَقْوَامُ وَهُوَ لَبِيبٌ	۱۵۷ ۱۵۸
شکایت از فقر و احتیاج		
غَالَبَتْ كُلَّ شَيْءٍ يَدُهُ فَعَلَبَتْهُمَا إِنَّ أَيْدِيَهُ يَفْضَحُ وَإِنْ لَمْ أَيْدِيَهُ	وَالْفَقْرُ غَالِبِي فَأَصْبَحَ غَالِي يَقْتُلُ نَفْسَهُ وَجَمْعَهُ مِنْ صَاحِبِ	۱۵۹ ۱۶۰
بیار آنکه در دنیا بظانته و عقل حاصل شود		

این است
 سخن صلیب
 اندوه
 و بیخبری
 این گفته

نمی‌تواند از نقشه‌های خود سود ببرد،

۱۴۸- با تمام ناامیدی‌ها بر اثر لطف خدای فریادرس که خدا به بندگانش ارزانی می‌دارد، پیروزی میرسد.

۱۴۹- تمام حوادث وقتی با وج رسید، بطور حتم به گشایش نزدیک منتهی می‌گردد.

ای در تو کمال بی‌نوائی ظاهر
بر مقصد خود نگشته هرگز قادر
ز نهار مبر امید از فضل خدای
کز غیب شود گره گشائی آخـر

نزد پست فطرتان اظهار عجز مکن

۱۵۰- زندگی را از طریق ذلت انتخاب مکن، خود را والاتر از آن بدان که از ناکس درخواست کنی.

۱۵۱- آنگاه که بیچاره شدی، فقر خود را بای اعتنائی به ناپاکان، همانند پرهیز کچل از کثافت، مداوا کن.

۱۵۲- در نتیجه این بی‌اعتنائی به ناکس‌ها (و توجه به خدای عزیز) تمام رزقی که از دستت رفته است هر چند دورتر از جایگاه ستاره‌ها باشد بطور حتم به تو باز می‌گردد.

ای آنکه ز فیض جام روزی خواری
ز نهار مکش ز بهر روزی خواری
روزی تو می‌رسد به هر وجه که هست
گر صاحب احترامی و گر خواری

روش من در برابر مشکلات

۱۵۳- اگر از من بررسی من چه می‌کنم؟ من در برابر سختی‌های روزگار سخت-کوش و صبر پیشه‌ام.

۱۵۴- می‌جوشم که سختی در چهره‌ام آشکار نگردد تا دشمن مرا سرزنش کند

و یادوست ناراحت گردد.

گاهی که خلل به کار من یابد راه
 کوشم که نگردد از آن آگاه
 ترسم که از آن دشمن من شاد شود
 یا دوست ملالتی بیابد ناگاه

سخاوت داشته باش

۱۵۵- آنگاه که دنیا به تورو آورد تو هم در راه خدا به دوست و دشمن ببخش،
 زیرا دنیا تغییر پذیر است.

۱۵۶- (اگر نبخشی،) نه سخاوت به هنگام اقبال دنیا، مال تو را نابود میکند و نه
 آنگاه که در مسیر رفتن است بخل آنرا حفظ می نماید.

ای یافته از فیض الهی صد خیر
 باید که رسد فیض تو پیوسته به غیر
 از فقر مترس روبه درویشان کن
 که این است طریق اهل معنی در سیر

پوشاننده عیوب

۱۵۷- ثروت زیاد، عیب را می پوشاند در نتیجه آنگاه که ثروت مند دروغ
 می گوید، دروغش قبول میشود.

۱۵۸- بیچارگی به عقل شخص ضربه میزند و خویشاوندان فقیر فردی را که
 عاقل است، نادان می شمارند.

هر کس که شود مال جهان را صاحب
 گویند که صادق است و باشد کاذب
 معروف به ابلهی است دانای فقیر
 با آنکه بود بر همه اقران غالب

بدترین همنشین

۱۵۹- باتمام مشکلات پنجه نرم کردم و بر آن پیروز شدم و فقر بامن مبارزه کرد و بر من پیروز شد.

۱۶۰- اگر فقرا آشکار سازم رسوائی ببار می آورد و اگر پنهانش گردانم از پای درمی آورد. بنابراین زشت باد روی رفیقی که نامش فقر است.

هر حادثه ای که محنتش بسیار است
غالب شده ام بر آن و اینم کار است
جز فقر که غالبست و گر فاش کنم
عار است و گر نهان کنم دشوار است

رزق بازرنگی بدست نمی آید

۱۶۱- اگر رزق دنیا از طریق زیرکی، دانائی و عقل به چنگ می آمد من باید پیش از همه از رزق دنیا بهره مند باشم.

۱۶۲- بلکه رزق های مردم نصیب و قسمت است که بر اثر لطف خدا به افراد میرسد، حیلۀ تلاشگران نتیجه ای ندارد .

که مرتبه ی یافتن بذاتش به —ودی
پیوسته به آسمان سرمن به —ودی
اما چه عنان خلق در دست قضاست
گر نیست قضا سعی ندارد به —ودی

عقل سعادت آفرین است

۱۶۳- بهترین نصیبی که خدا به شخص میدهد عقل اوست. از نعمت های خدا چیزی همردیف عقل یافت نمی شود.

۱۶۴- آنگاه که خدا عقل کسی را کامل کرد اخلاق و نیازمندی های او هم کامل

می گردد .

حرف الباء

وَبِرَّاهِمُ

وَبِرَّاهِمُ

وَبِرَّاهِمُ

وَبِرَّاهِمُ

وَبِرَّاهِمُ

وَبِرَّاهِمُ

١٦١

وَفَصِّلْ وَعَقِّلْ نَلَيْتَ عَلَى الْمَرْءِ

فَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا تَالِ بِفِطْنَةٍ

١٦٢

بِفَضْلِ مَلِيكَ لَا يَحِيلَةَ طَالِبٍ

وَلَكِنَّمَا الْأَرْضُ رَاقٌ حَطٌّ وَقَسَمَةٌ

ستائش الناس خرد که سبب حاجت است سعادت

١٦٣

فَلَيْسَ مِنَ الْحِجَابِ شَيْءٌ يُقَارِبُهُ

وَأَفْضَلُ قَدِيمِ اللَّهِ لِلرَّءِ عَقْلُهُ

١٦٤

فَقَدْ كَمَلَتْ أَخْلَاقُهُ وَمَا رُبُهُ

إِذَا أَحْمَلُ الرَّحْمَنُ لِلرَّءِ عَقْلُهُ

١٦٥

عَلَى الْعَقْلِ يَجْرِي عَلَيْهِ وَجَارِبُهُ

يَعِيشُ الْفَتَى فِي النَّاسِ بِالْعَقْلِ آتُهُ

١٦٦

وَإِنْ كَانَ مُحْظُورًا عَلَيْهِ مَكَا سِبُهُ

بِزَيْنِ الْفَتَى فِي النَّاسِ مَحْضُهُ عَقْلُهُ

١٦٧

وَإِنْ كَرُمْتَ أَعْرَافَهُ وَمَا صَبَّهُ

لَيْسَ فِي الْفَتَى فِي النَّاسِ قَلْبُهُ عَقْلُهُ

١٦٨

فَدُو الْجِدِّ فِي أَمْرِ الْعَيْشَةِ غَالِبُهُ

وَمَنْ كَانَ غَلَا بِأَعْقَلٍ وَرَجَحَهُ

مدح علم وان وحكم عقل و حسب

١٦٩

بَلِ السَّلَامَةِ فِيهَا عَجَبٌ الْعَجَبِ

لَيْسَ الْبَلِيَّةُ فِي أَيَّامِنَا عَجَبًا

١٧٠

إِنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْعِلْمِ وَالْأَدَبِ

لَيْسَ الْجَمَالُ بِأَثْوَابٍ تَزِينُهَا

١٧١

إِنَّ الْيَتِيمَ يَتِيمُ الْعَقْلِ وَالْحَسْبِ

لَيْسَ الْيَتِيمُ الَّذِي قَدَّمَ الْوَالِدُ

أمر بتحصيد الأدب و منع از تفاخر بالنسب

١٧٢

يُعْنِكَ مَحْمُودُهُ عَنِ النَّسَبِ

كُنْ إِمْرًا مِنْ شَيْئٍ وَالنَّسَبِ أَدَبِ

١٧٣

بِلَا لِسَانٍ لَهُ وَلَا أَدَبِ

فَلَيْسَ نَعْنِي الْحَسِبِ نِسْبَتُهُ

ان

٦٦

انحال
ترجمه
بجز
نست

ترجمه دیوان

هر فیضی که از خدا به ما شد واصل
عقل از همه خوبتر گردد حاصل
کامل که کمال عقل و دانش دارد
باشد همه چیز او به غایت کامل

۱۶۵- جوانمرد در میان مردم با عقل زندگی میکند، زیرا از طریق عقل، علم و تجربه‌های وی بکار گرفته میشود.

۱۶۶- عقل صحیح، جوانمرد را در میان مردم زینت می‌بخشد، هر چند نگذارند کارهای خود را انجام دهند.

۱۶۷- کم‌عقلی جوان را در میان مردم سرشکسته می‌سازد، اگر چه از خاندانی شریف و با صاحب‌مقام باشد.

عقل است امام و مقتدا در همه کار
بر عقل بسود مدار دانش ای یار
آرایش مرد از خرد باشد و بس
وز جهل تمام خلق را باشد عار

۱۶۸- کسی که از طریق عقل و شجاعت پیروز گردید، خوشبخت در امر زندگی بر او پیروز میگردد.

بخت است ستاره سعادت بر تو
بخت است که کهنه رادهد رونق نو
هر چند که حکمت و شجاعت خوبست
گر بخت نباشد همه این‌ها بد جو

یتیم حقیقی

۱۶۹- بلاء در روزگار ما عجیب نیست بلکه سلامتی و آسایش از عجائب روزگار است.

۱۷۰- زیبایی به لباس‌هایی که تو را زینت میدهد نیست. خوشگلی به زیبا بودن

علم و تربیت شخص است.

۱۷۱- یتیم کسی نیست که پدرش مرده باشد، یتیم حقیقی کسی است که از عقل و شرف محروم باشد.

زینت نه به جامه است ای مرد خدا
در علم شود زینت مردان پیدا
از مرگ پدر نمی شود طفل یتیم
آن است یتیم کز خرد ماند جدا

امر به تحصیل و تربیت

۱۷۲- فرزند هر کس میخواهی باش تربیت بیاموز تا امتیازهای علم و ادب از خویشاوند بی نیازت سازد.

۱۷۳- کسی که شخصیت خانوادگی دارد، بدون داشتن بیان و تربیت ، خویشاوندانش برای او فائده ندارند.

۱۷۴- جوان مرد کسی است که بگوید من این چنین هستم (و این امتیاز را دارم) نه اینکه بگوید پدرم چنین و چنان بود،

خواهی که شوی خلاصه نوع بشر
باید که فراموش کنی نسام پدر
در فضل و ادب کوش به میدان هنر
از اهل کمال و معرفت گوی ببر

حرف الباء

١٧٤	إِنَّ الْفَتَىٰ مِنْ يَقُولُهَا أَنَا أَنَا	لَيْسَ الْفَتَىٰ مِنْ يَقُولُ كَانَ إِلَىٰ
	نفى عوارض جسمها وثبا فضا نفسها	
١٧٥	أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ	أَيُّهَا النَّاسُ لِأَمْرِ ذَلَالٍ
١٧٦	هَلْ تَرَيْمُ خُلِقُوا مِنْ فَضَّةٍ	أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نَحَاسٍ أَمْ ذَهَبٍ
١٧٧	هَلْ تَرَيْمُ خُلِقُوا مِنْ فَضْلِهِمْ	هَلْ سَوَىٰ لِحْمٍ وَعَظْمٍ وَعَصَبٍ
١٧٨	أَيُّهَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ	وَحَيَاءٍ وَعَفَافٍ وَادَبٍ
	تحسب سكونه ستايش خاموشه	
١٧٩	أَدَبْتُ نَفْسِي فَمَا وَجَدْتُ لَهَا	بِغَيْرِ تَقْوَىٰ إِلَّا لَهُ مِنْ آدَبٍ
١٨٠	فِي كُلِّ حَالٍ لَهَا وَإِنْ قَصُرَتْ	أَفْضَلُ مِنْ مَمْنَعٍ عَنِ الْكِبَرِ
١٨١	وَعَيْبَةِ النَّاسِ إِنَّ غَيْبَتَهُمْ	حَرَمَهُادُ وَالْجَلَالِ فِي الْكِبَرِ
١٨٢	إِنْ كَانَ مِنْ فَضَّةٍ كَلَامُهَا	نَفْسُ إِنْ السُّكُونِ مِنْ ذَهَبٍ
	تلقبه برتبه جواب برادر	
١٨٣	سَلِّمِ الْعَرَضِ مِنْ حَدَرٍ أَوْجَابًا	وَمَنْ ذَادَ الرِّجَالَ فَقَدْ صَابَا
١٨٤	وَمَنْ هَابَ الرِّجَالَ قَيْبُوهُ	وَمَنْ تَمَّ الرِّجَالَ فَلَنْ يُبَابَا
	اظهرا انما حله از رجال كياست و علم	
١٨٥	وَدَنِي سَفْعٌ تَوَاجِهْتَنِي بِجَمَلٍ	وَكَرَهُ أَنْ أَكُونَ لَهُ مُجِيبًا

نفسه

جمله

صفت

ذهب

عرض

سفيه

پرهیز از خودخواهی

۱۷۵- ای کسی که از روی نادانی به خویشاوندانت افتخار میکنی، همه مردم فرزند يك مادر و پدر (آدم و حوا) هستند.

۱۷۶- آیا فکر میکنی که خویشاوندانت از نقره، آهن، مس یا طلا ساخته شده اند؟!

۱۷۷- آیا از علم و دانش خود ساخته شده بودند؟! مگر غیر از گوشت، استخوان و عصب چیز دیگری بودند؟!

۱۷۸- افتخار برای عقل ثابت، وجود حیا و عفت و تربیت است.

ای کرده سلوک در بیابان طلب

ز نهار مکن مفاخرت بهرنسب

چیزی که به آن فخر توانی کردن

عقل است و حیا و عفت و علم و ادب

تحسین از کم گوئی

۱۷۹- خود را با زرسی کردم، دیدم غیر از پرهیزکاری (و ترس از عذاب خدا)

تربیتی مناسب من نیست.

۱۸۰- در تمام حالت های انسان هر چند کم باشد بهتر از پرهیز از دروغ یافت

نمی شود.

۱۸۱- باز بهتر از غیبت نکردن پیدانمی شود، بخصوص که غیبت مردم را خدا در کتابهای آسمانی ممنوع کرده است.

۱۸۲- اگر حرف زدن (دروغ، غیبت) به ارزش نقره باشد، ارزش سکوت طلا است. (۱)

از هر چه کنی خیال، خاموشی به
وز غیبت اهل دل فراموشی به
تقوی سبب نجات مردم باشد
کز مدت عمر خود در آن کوشی به

پرهیز از اهانت

۱۸۳- آبروی کسی محفوظ است که از پساسخگویی (به نادانان) پرهیزد و کسی که با مردم مدارا کند به هدف میرسد.

۱۸۴- (اگر) کسی مردم را بترساند، از وی میترسند ولی اگر با مردم مدارا کند از او حساب نمی‌برند.

با مردم بد مشو مقابل به جواد
در صدق و صفا کوش که اینست صواب
یک نکته فسو مهل ز تعظیم کسان
تا حرمت خود فزون کنی درهمه باب

حوصله در برابر نادان

۱۸۵- نادان بر اثر جهل با من برخورد میکند، من دوست ندارم که با او پاسخ بگویم.

۱- آنگاه که جان و مال کسی در معرض خطر باشد و بادروغ و غیبت حفظ می‌گردد، دروغ گفتن و غیبت کردن مجاز است.

حرف الباء

سورة البقرة
سورة الاحقاف
سورة النازعات
سورة النجم
سورة النحل
سورة النحل

١٨٦

كَعُودٍ زَادَ فِي الْأَعْرَاقِ طِبًّا	بِرَيْدٍ سَفَاهَةٍ وَأَرْيَدٍ حِلْمًا
---------------------------------------	---------------------------------------

امر يستريحون وعفون نوب

١٨٧

وَأَسْتُرُ وَعَطِ عَلَى دُنُوبِهِ	الْبَسِ أَخَاكَ عَلَى عُبُوبِهِ
-----------------------------------	---------------------------------

١٨٨

وَاللِّزْمَانِ عَلَى خَطُوبِهِ	وَأَضِيبْ عَلَى ظَلَمِ السَّفِيهِ
--------------------------------	-----------------------------------

١٨٩

وَكِلِ الظُّلُومَ إِلَى حَسْبِهِ	وَدَعْ الْجَوَابَ تَفَضُّلاً
----------------------------------	------------------------------

شكايت نزد و ستامناق

١٩٠

وَالنَّاسِ ابْنَ مَخَانِلٍ وَمُؤَارِبِ	ذَهَابِ لَوْ فَاءِ ذَهَابِهَا أَمْسِ لِلذَّارِبِ
--	--

١٩١

وَقُلُوبِهِمْ مَحْشُورَةٌ يَغْفَارِبِ	نَفْسُونَ بَيْنَهُمُ الْمَوْدَةَ وَالصَّفَا
---------------------------------------	---

شكايت از فقد احبا و اصداقا

١٩٢

وَمَنْ قَلْبٌ لَيْسَ فِي مَهْدَبِهِ	عَلِيٍّ عَزِيزٍ وَأَخْلَافٍ فِي مَهْدَبِهِ
-------------------------------------	--

١٩٣

وَلَوْ طَلَبْتُ صِدْقًا مَا ظَفَرْتُ بِهِ	لَوْ رُمْتُ الْفِعْدُوكُنْتُ وَأَجِدُ
---	---------------------------------------

مناجات و دعا بدرگاه الهی

١٩٤

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ حَسْبِي	يَا رَبِّ ثَبِّتْ قَدَمِي وَقَلْبِي
---------------------------------------	-------------------------------------

مناجا با حضرت قاضی الحاجات

١٩٥

يَحْمِلُ الْجِسْمَ يَشْفَقُ بِالْحَسْبِ	فَرِيحِ الْقَلْبِ مِنْ وَجَعِ الذُّنُوبِ
---	--

١٩٦

فَصَارَ الْجِسْمُ مِنْهُ كَالْفَضْلِ	أَضْرَجْتِمْ سَهْمَ اللَّيَالِي
--------------------------------------	---------------------------------

۱۸۶ - او بر نادانی می‌افزاید و من بر حوصله. روش «عود» (۱) را پیش می‌گیرم
که هر چه در آتش بیشتر بسوزد، عطرش زیادتر می‌گردد.

از حلم چه باشد دل من آسوده
هرگز نشود به کین آسوده
چون عود که هر چند بسوزی آن را
خوشبوتر از آن شود که اول بوده

امر به چشم پوشی از بد رفتاری

۱۸۷ - عیب‌های بس‌رادر دینی خود را بی‌وشان و انحراف او را علنی مگردان.

۱۸۸ - در برابر ظلم نادان (تا آنجا که ممکن است) صبر کن و کارهای بزرگ

او را به روزگار واگذار نما.

۱۸۹ - از روی بزرگواری پاسخ را نادیده بگیر و (انتقام) از ستمگر را به

حساب‌گش (خدا) واگذار کن.

ای دوست مکن عیب کسان را اظهار
وز جرم گناه خلق بگذر ز نهار
بر جور و جفای ظالمان صابر باش
وین طائفه را به دست جبار سپار

شکایت از دوستان منافق

۱۹۰ - همانند روزی که گذشت، وفای دوستان رفته‌است و مردم یا حیل می‌زنند

یا خدعه.

۱۹۱ - دوستی و یکرنگی را بصورت ظاهر اعلام میدارند، اما قلب‌های آنان از

عقرب کینه انباشته‌است.

۱ - عود چوب‌های مخصوصی است که از هند می‌آورند و آنرا روشن میکنند، دودش

بوی خوب می‌دهد.

شد مهر و وفا و صدق از عالم گم
 کوشند به کین و مکر و حیلہ مردم
 دارند وفا و مهربانی به زبان
 لیکن دل این خلق پر است از کژدم

دوست حقیقی کمیاب است

۱۹۲- علم من سرشار و اخلاقم پاک است و آنکس که پاک بماند با پاکی مورد
 ستم قرار می گیرد.

۱۹۳- اگر یک هزار دشمن بخواهم می یابم و اگر یک دوست صمیمی بخواهم
 به آن دست نمی یابم.

هر چند که خلق نیک داری ای دل
 هرگز بمراد خود نگشتی و اصل
 یک خصم اگر طلب کنی صدیابی
 یک یار به صد سال نگردد حاصل

گفتگو با خدا

۱۹۴- بار خدا یا گام و قلب مرا استوار گردان، ای خدای بزرگوار تو برای
 تکیه گاهم کافی هستی.

یا رب قدم و قلب مرا ثابت دار
 کز بهر هدایت نکنم عزم کبار
 یک قطره زلال خود بی غایت تو
 کافی است برای مثل من چند هزار

مناجات با خدا

۱۹۵- خسته دل از درد گناهان است با جسمی لاغر گریه را با صدای بلند سر
 داده است.

۱۹۶- بیداری شب جسمش را آزرده تا جائیکه بصورت چوب خشکی در آمده است.

حرف الباء

وَعَبَّرَ لَوْ نَهَ خَوْفٌ شَدِيدٌ	لِمَا بَلَقَاهُ مِنْ طُولِ الْكُرُوبِ	١٩٧
يُنَادِي بِالتَّضَرُّعِ يَا إِلَهِي	أَقْلَبِي عَثْرَتِي وَاسْتَرْعِيوْنِي	١٩٨
فَرَعْتُ إِلَى الْخَلَاءِ مِمَّنْ سُنِعْنَا	وَلَمْ أَرِ فِي الْخَلَاءِ مِمَّنْ مَجِيبٌ	١٩٩
وَأَنْتَ مَجِيبٌ مَنْ يَدْعُوكَ رَبِّي	وَتَكْسِفُ صُرْعَ عَبْدِكَ يَا حَبِيبِي	٢٠٠
وَدَائِي بَاطِنٌ وَوَدَيْكَ طَبٌّ	وَمَنْ لِي مِثْلَ طَبِّكَ يَا طَبِيبِي	٢٠١
منع از مد او مترادف مصحح		
إِنَّا سِتَّ أَنْ تُقْلَى فَرُّرٌ مُتَوَاتِرًا	وَإِنْ سِتَّ أَنْ تَرْدَا دُجْبًا فَرُّرٌ عِنَابًا	٢٠٢
مُنَادِمَةٌ الْأَلْسَانَ يَحْسُنُ مَرَّةً	وَإِنْ الْكُرُوبُ إِدْمَاهَا أَفْسَدُوا لِسَانًا	٢٠٣
در تریب جدید ظفار		
قَلِمٌ أَظْفِرُكَ لِسْنَةً وَأَدَبٌ	يَمِينِي ثُمَّ لِسْرَتِي خَوَالِسٌ وَحَسَبٌ	٢٠٤
در تقریب نفس بموت		
عَجِبْتُ لِحَازِنِ بَابِكَ مُصَابٍ	بِأَهْلِ وَحِيمِ دِي كِتَابٍ	٢٠٥
شَفِيقِ الْجَبِيبِ أَعْيِ الْوَيْلَ جَمَلًا	كَأَنَّ الْمَوْتَ كَالشَّيْءِ الْعَجَابِ	٢٠٦
وَسَوَى اللَّهِ فِيهِ الْخَلْقَ حَتَّى	نَبَى اللَّهُ فِيهِ لَمْ يُجَابِ	٢٠٧
لَهُ مَلَكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ	لِدَوْلِ الْهَوْتِ وَأَنْبِئَا لِلْخَرَابِ	٢٠٨
تبدیل مصانعه و تعیین نوا جهل		

تقریب

تقریب

تقریب

تقریب

تقریب

۱۹۷- ترس شدید رنگ‌وی را تغییر داده، زیرا ناملايمات طولانی هم‌روزه دیدارش میکنند.

۱۹۸- با کمال ناراحتی فریادمیزند: آی خدا لغزش‌های مرا نادیده بگیر و عیب‌های مرا ببوشان.

تاکی من دلخسته کشم رنج و عذاب
باشد تن زار و لاغرم بی‌خور و خواب
چون من به گناه خسویشن معترفم
از روی کرم مرا به رحمت دریاب

۱۹۹- پیش مردم زاری کردم و از آنها کمک خواستم و پاسخگوئی در میان آنان نیافتم .

۲۰۰- ای خدای من! این توئی که پاسخ می‌دهی به آنانکه تورا بخوانند ای دوست من همین توئی که سختی‌های بنده‌ات را برطرف میگردانی.

۲۰۱- دردمن پنهان است و توئی پزشک. ای پزشک من چه کسی میتواند مثل تو برای من طبابت کند؟!

مقصود من از خلق جهان حاصل نیست
فیضی بمن از اهل زمان واصل نیست
دارم به جناب حق توجه شب و روز
شکر است که دل به غیر حق مایل نیست

دوستی دور و نزدیک

۲۰۲- آنگاه که میخواهی کینه بیافرینی هر روز بدیدن دوست میروی و آنگاه که میخواهی محبت تو افزایش یابد گاه و بیگاه بدیدنش میروی^(۱) (بک روز نه بک روز) .

۱- کلمه «غیب» در لغت یک روز در میان است.

۲۰۳- همنشین با دوست وقتی کم باشد دوستی را حفظ میکند و اگر رفت و آمد زیاد شد، رفاقت را برهم میزند.

خواهی که فزون شود وفارتو بسی
پیوسته مباش —وی بینی کسی
از مردم تیره، روبگردان چون تیر
با اهل صفا نشین و آن هم نفسی

برنامه ناخن گرفتن

۲۰۴- ناخن هایت را طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و آداب وی بگیر. اول دست راست بعد دست چپ. از انگشت کوچک شروع و یک درمیان به پایان رسانیده، باز باقیمانده را انجام می دهند و یا اینکه از همان انگشت کوچک شروع کرده و دو درمیان می گیرند.

ای یافته از مرتبه جهل خلاص
در چیدن ناخن است ترتیبی خاص
ترتیب یمین «مساخوایس» باشد
ترتیب یسار او «خسب» پیش خواص (۱)

۱- امام علی (ع) در شعر خود کلمه «خوایس» و «خسب» را بکار برده شاعر فارسی هم آنرا در شعر خود گنجانیده است که در ترجمه شعر به تفصیل ذکر شده است.

کلمه «خوایس» از حروف اول کلماتی که برای انگشتان بکار می رود گرفته شده است.

خنصر : انگشت کوچک

وسطی : انگشت بزرگ : میانه

ابهام : شست : بزرگ

بنصر : میان کوچک و بلند

سیاه : انگشت گواهی

شاعر فارسی «خوایس» (یک درمیان را) برای دست راست در نظر گرفته و «خسب» ←

آمادگی برای مرگ

۲۰۵- از کسی که مصیبت دیده، از خانواده یا نزدیکان خود را از دست داده، ناله می‌زند، گریه می‌کند و غمگین است تعجب می‌کنم.

۲۰۶- گریبان را چاک می‌زند و از روی نادانی اظهار ناراحتی می‌کند گویا مرگ در نظرش چیز عجیبی است.

ای بهر عزا به فرق سر ریخته خاک

وز غایت بی‌خودی گریبان زده چساک

گویا که تو بوده‌ای زمردن غافل

یا نیست سورا هیچ نصیب از ادراک

۲۰۷- تمام مخلوق خدا تا آنجا در مرگ مساوی هستند که پیامبر خدا هم در برابر مرگ بیمه نیست.

۲۰۸- هر مخلوقی يك فرشته دارد که همه روزه فریاد می‌زند برای مردن بزائید و برای خراب شدن بسازید.

در دهر اگر کسی مخلد بودی

شک نیست که حضرت محمد ﷺ بودی

هر شخص که زاد عاقبت خواهد مرد

و مرگ نبودی به جهان بد بودی

← دو درمیان را برای دست چپ.

در مطلب امام (ع) این مطلب توضیح و یا اشاره‌ای ندارد که اول يك دست را تمام کن بصورت يك در میان یا دو درمیان بعد دست دیگر را. روایتی هم در این باره دیده نشده است.

از این نظر که سفارش امام (ع) بی‌دلیل و فلسفه نیست علت این ترتیب در ناخن گرفتن در آینده روشن خواهد شد.

حرف الباء

٢٠٩	وَلَا كَالْبَقِينِ اسْتَوْحِشِ الدَّمَارَ	فَلَمْ أَرَ كَالدُّنْيَا مِمَّا اعْتَرَاهُمَا
٢١٠	أَخْرَجَ عَلَى رَسْمِ أَحْرِيٍّ مَا أَنَا سِبهُ	أَخْرَجَ عَلَى رَسْمِ الْفَرِيبِ كَأَمْنَا
٢١١	إِذَا سِئْتُ لَأَقْبِلَ مَرَاتٍ صَلِحِهِ	قَوْلَهُ لَوْلَا إِنِّي كُلَّ سَاعَةٍ
٢١٢	تَجِدُ دُخْرًا كُلَّ يَوْمٍ تَوَارِدُهُ	إِذَا مَا اعْتَرَبْتُ الدَّمَارَ عَنِّي بِحِيلَةٍ

أمرسا انرا باصلا باسنا فلاح

٢١٣	لَكِنَّ تَرَكَ الدُّنْيَا وَجِبَ	فَرَضَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَتَوَبُوا
٢١٤	وَعَفْلَةُ النَّاسِ فِيهِ أَعْجَبُ	وَالدَّمْرُ فِي صَرْفِهِ عَجِيبُ
٢١٥	لَكِنَّ قُوَّةَ الثَّوَابِ أَصْعَبُ	وَالصَّبْرُ فِي النَّائِبَاتِ صَعْبُ
٢١٦	وَالْمَوْتُ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ أَقْرَبُ	وَكُلُّ مَا بَرَزَ مِنِّي قَرِيبُ

بنازوا جاوا و ما و من و حوص بر جمع مل

٢١٧	إِنَّ الْحَرِيصَ عَلَى الدُّنْيَا لَفِي تَعَبٍ	قَدْ سَارَ رَيْبِي وَرَأْسُ الْحَرَمِ نَشِيبُ
٢١٨	فَلَمَّا طَمَحْتَ عَيْنِي إِلَى رُتَبٍ	مَا لِي أَرَانِي إِذَا مَا رُمْتُ مَرْتَبَةً
٢١٩	قَدْ كَانَ يُعْرَبُ بِاللَّدَاتِ وَالطَّرَبِ	بِإِلَهِ رَبِّكَ كَمَا بَلَيْتُ مَرْتَبَةً
٢٢٠	فَصَا مِنْ بَعْدِهَا لَوَيْلٌ وَالْحَرَبِ	طَارَتْ عُقَابُ الْمُنَايَا فِي جَوَانِدِ
٢٢١	فَلَا وَرَبِّكَ مَا الْأَرْزَاقُ بِالطَّلَبِ	إِحْبَسْ عَنَّا نَكَ لَا تَجْحَمُ بِهٍ طَلَبًا
٢٢٢	وَتَرَكَ الْمَالَ مَنْ قَدْ جَدَّ فِي الطَّلَبِ	قَدْ يَأْكُلُ الْمَالَ مَنْ لَمْ يَحْفَ رَاحِلَةً

فوقه شدة ال

بنايات

كل ما جند

ارزوا مني و

لا ترحموني

دنیا غمخانه است

۲۰۹- چیزی مثل دنیا ندیدم که مردم را فریب دهد و همانندی مثل مرگ نیافتم که مردم را می ترساند و به آنها اعلام خطر می کند.
 ۲۱۰- مثل خوبشاوندان از کنار قبرش می گذرم، اما روش من همانند کسی است که اصلا نسبتی با صاحب قبر نداشته‌ام.

دنیا که فریب می دهد — مردان را
 در آخر کار می رباید — جان را
 رفتند عزیزان و فراموش شدند
 گویا که ندیده چشم ما ایشان را

۲۱۱- بخدا سوگند بخود اعتراض می کنم که چرا همه ساعت به دیدار مصیبت زدگان نمی روم.

۲۱۲- آنگاه که بانقشه‌ای از بیک مصیبت و غمزده خلاص می شوم، روز بعد غم‌سازان جهان، غم دیگری تازه می کنند.

ای رفته به تجرید — و آواره
 داری فرح و نشاط — بی اندازه
 با خلق اگ — کسی تعلق دارد
 پیوسته شود ج — راحت او تازه

گناه و مرگ

۲۱۳- برای همه مردم واجب است که از گناهان خود توبه کنند اما ترک گناه واجب تر است.

گاهی که دلت ز مصیبت گشت سیاه
 در حال به توبه عذر آن قصه بخواه

ور بخت مدد کند به توفیق اله
 آن به که تو آلوده نگردی به گناه
 ۲۱۴- حوادث روزگار عجیب است و عجیبتر از آن غفلت مردم از گذشت
 روزگار (ونزدیک شدن مرگ) است.

ای دل عجب است نزد ارباب کمال
 گردیدن روزگار از حال به حال
 لیکن عجیبی از آن عجب تر دیدم
 غفلت که به هیچ تره اش نیست زوال
 ۲۱۵- صبر در مصیبت ها سخت است اما از دست دادن ثواب (بر اثر بی تابی)
 خیلی سخت تر است.

ای دل چه تورا واقعه ای پیش آید
 یا تیر غمت بر جگه ریش آید
 گر صبر کنی ثواب آن روز جزا
 از هر چه کسی گمان بردیش آید
 ۲۱۶- به هر چه امیدواریم به نتیجه نزدیک است و مرگ از همه چیزها
 نزدیکتر است.

مردن ز شب سیاه تاریکتر است
 و زهر چه کنی خیال باریکتر است
 هر چند امید ما به ما نزدیک است
 دانم به یقین که مرگ نزدیکتر است

پرهیز از حرص

۲۱۷- موی سرم سفید شد و حرص من پیر نگردید. حریص مال دنیا همیشه
 در رنج و زحمت است.

۲۱۸- مرا چه می شود؟! وقتی مقامی را در نظر می گیرم و به آن دست می یابم چشمم دنبال مقامات دیگر می دود.

۲۱۹- به خدای آفریدگارت سوگند چه خانه هائی که از کنار آنها گذشته ام که روزگاری غرق در لذت ها و شادی بود.

۲۲۰- شاهین حوادث در اطراف آن خانه ها پرگشود و خیلی زود مرکز ناله و خرابی شد.

عمرم بگذشت و کم نشد شهوت آز

هر چند که کام هست می جویم باز

وین طرفه که خانه می شود مسکن بوم

چون کرد عقاب مرگ آنجا پرواز

۲۲۱- مهار خود را بگیر و مگذار در کار، سرکشی کند، زیرا بخدای آفریدگارت سوگند رزق ها بر اساس جنب و جوش نیست.

۲۲۲- گاهی ثروت بدست کسی میرسد که هیچ رنجی نبرده و گامی برنداشته است و آنکس که بیش از همه کوشیده ثروت را از دست داده است.

مقصود تو چون نیست میسر به طلب

تا چند رسد چنان تو از غصه به لب

جمعی که بجستند رسیدند به کام

جمعی ز طلب قرین رنجند و تعب

دست از کودکی بردار:

۲۲۳- تا چه وقت لباس بچگانه می پوشی (و کارهای بچه ها را انجام میدهی) موی تو پیراهن جوانی را از بدنت بیرون آورده است!!

۲۲۴- (از دست رفتن) روغن موی گیجگاهت فریاد می زند بسوی مرگ و کوچ بشتاب.

حرف الباء

توبيخ برمتابعت نفس وهوى

إِلَى مَاجِرَانِ يَأَلُ اللَّصَابِي	٢٢٣
بِلَالِ الشَّيْبِ فِي قَوْلِكَ نَادِي	٢٢٤
خَلِقتَ مِنَ التُّرَابِ عَن قَرِيبِ	٢٢٥
طَمِعْتَ قَامَةً فِي دَارِ طَعْنِ	٢٢٦
وَأَرخَيْتَ الْحِجَابَ وَسَوْفَ يَأْتِي	٢٢٧
أَعَامِرَ قَصْرِكَ الْمَرْفُوعِ أَقْصَرُ	٢٢٨
وَسَيْبُكَ قَدْ نَضَا بُرْدَ الشَّيْبِ	
بِأَعْلَى الصَّوْتِ حَتَّى عَلَى الذَّهَابِ	
تُعَيْتَ تَحْتَ طَبَاقِ التُّرَابِ	
فَلَا تَطْمَعُ فَرَجْلِكَ فِي الرِّكَابِ	
رَسُولَ لَيْسَ يُحِبُّ بِالْحِجَابِ	
فَأَنْتَ سَاكِنُ الْقَبْرِ الْمُخْرَابِ	

شكايت از بیری و سفید شدن مو

حَبَّتْ نَارُ حِسْمِي بِاسْتِعَالِ مَنَارِي	٢٢٩
أَيَا بَوْمَةٍ قَدْ عَشَشْتَ فَوْقَ مَا	٢٣٠
رَأَيْتَ خِرَابَ الْعُرْمِيِّ فَرُّتَنِي	٢٣١
أَنْعَمَ عَلَيَّ بَعْدَ مَا حَلَّ عَارِضِي	٢٣٢
وَعُرَّةَ عُمَرِ الْمَرْءِ قَبْلَ مَشِيئِهِ	٢٣٣
إِذَا اصْفَرَ وَجْهَ الْمَرْءِ وَابْيَضَّ رَأْسُهُ	٢٣٤
وَأَذْرَ زَكَاةَ الْجَاهِ وَأَعْلَمَ بَأْفَاءَهُ	٢٣٥
وَأَحْسَنَ إِلَى الْأَخْرَارِ مَلِكِ زَقَائِمِهِمْ	٢٣٦
فَاظَمَ عَيْشِي إِذْ أَصَاءَ سِهَاهُهَا	
عَلَى الرِّغْمِ مَنِي حِينِ طَارَ عُرَاهُهَا	
وَمَا أُولِيكَ مِنْ كُلِّ الدِّيارِ خِرَابُهَا	
طَلَّيْعَ شَيْبِ لَيْسَ لِعَيْنِ خِفْطِهَا	
وَقَدْ قَلَبْتَ نَفْسَ تَوَلَّى شَبَاهُهَا	
تَنَخَّصَ مِنْ يَأْمَةٍ مُسْتَطَاهُهَا	
أَكْمِثْ زَكَاةَ الْمَالِ تَرِيفُهَا	
فَخَيْرُ تِجَارَاتِ الْكَرِيمِ الْكِسَافُهَا	

دانه زین

کود خراب

امر هوی

انتفاخ چشم

فکر هاله

تفحص

ترجمه دیوان

تا چند کنی عشق مجازی انگیز — ز
 گراهل کمالی به حقیقت آمیز — ز
 برفرق سرت بلال بیری شب و روز
 چون حی علی الذهاب گوید برخیز

۲۲۵- از خاک خلق شده‌ام و به زودی زیر خروارها خاک پنهان خواهم شد.

۲۲۶- طمع داری در مسافر خانه (دنیا) قصد ماندن کنی؟! چنین طمعی نداشته

باش، زیرا بایت در رکاب است.

ای جسم تو گشته ظاهر از عنصر خاک
 ناگاه در او نهان شوی بعد هلاک
 ز نه‌سار مشو مقیم این کهنه رباط (۱)
 گرد دعوی هوش می کنی یا ادراک

۲۲۷- پرده را انداخته (و آرمیده‌ای) بزودی بیک مرگ که نه پردد (ونه درب)

می‌تواند از ورودش مانع گردد به دیدارت می‌آید.

۲۲۸- آی آباد کننده کاخهای سربه فلک کشیده کوتاه بیا زیرا بدون تسردید

درویرانه قبر سکونت خواهی کرد.

ای کرده بیان گمراهی قصر امل
 ناگاه رسد ز پیش حق بیک اجل
 گوید به غضب که قصر و ایوان تورا
 سازند به گور تنگ و تاریک بدل

دنیا خواب است و خیال

۲۲۹- با تغییر یافتن موی من آتش جسم من به خاموشی گرائیده و بر اثر شعله‌ور

شدن موی من، عیش من به تاریکی و سیاهی افتاده است.

۲۳۰- ای جغد مرگ (موی سفید) برفرق سرم لانه کردی، زیرا دیده‌ای که

۱- رباط: مثل کلمه صراط. کاروانسرا (مرکز مسافران در قدیم).

کلاغ سیاه سرم (موی سیاه) پرواز کرده است.

۲۳۱- عمرو ویرانم را دیدی که بدیدارم آمدی، زیرا جایگاه تو در ویرانه‌هاست.

شد آتش من فسرده از ضعف بدن

وان رفت که بود باغ عیشم گلشن

ای موی سفید بر سرم جا کردی

چون بوم که در خرابه گیرد مسکن

۲۳۲- آیاپس از اینکه پیش در آمد پیری (موی سفید) بر صورتم آشکار شد

ورنگ و حنا برای رنگ آمیزی آن فائده ندارد باز هم در زندگی شاد باشم؟!

۲۳۳- چشم زندگی انسان دورانی است که موی انسان سیاه است. آنگاه

که جوانی پشت کرد، (موی سفید آمد) انسان نابود شده است.

۲۳۴- آنگاه که صورت شخص زرد است و موی وی سفید روزگار خوش

وی سپری گردیده است.

زد موی سفید خیمه گرد رخ من

شد تیره و زرد چهره فرخ من

ایام شباب رفت و من در عقبش

افغان کنم و او ندهد پاسخ من

۲۳۵- زکاة مقام را بپردازید و بدانید که مثل زکاة مال، نصاب آن کامل است.

(وقتی به مقام رسیدی به نیازمندان کمک کن و کارهای آنها را زودتر انجام بده)

۲۳۶- به آزاد مردان نیکی کن تا مهار آنان را در دست گیری، بهترین تجارت

شایستگیان جلب آزاد مردان است.

ای یافته از حضرت حق جاه و جلال

باید که ادا کنی زکاتش چون مال

آزاد، به احسان و کرم بنده شود

ز نهار به غیر این مکن هیچ خیال

حرف الباء

٢٣٧

وَسَيَقِ الْبِنَاعَ عَذَابَهَا وَعَذَابَهَا

وَمَنْ يَدُقِ الدُّنْيَا فَاثَى طَعْمِهَا

٢٣٨

كَمَا لَاحَ فِي أَرْضِ لَفْلَاحٍ سَرَّهَا

فَلَمْ أَرَهَا إِلَّا غُرُورًا وَبَاطِلًا

٢٣٩

عَلَيْهَا كِلَابٌ مَمْلُؤَةٌ جَنَدًا لَهَا

وَمَا هِيَ إِلَّا حَيْفَةٌ مُسْتَحِيدَةٌ

٢٤٠

وَإِنْ تَجَدَدَ بَهَا نَارَ عَنكَ كِلَابًا

فَإِنْ تَجَدَّدَ كُنْتَ سَلَمًا لِأَهْلِهَا

٢٤١

حَرَامٌ عَلَى نَفْسٍ لَتَعْفَىٰ رُكْبَانًا

فَدَعَّ عَنْكَ فَضْلًا الْأُمُورَ فَاقْبَا

٢٤٢

فَعَمَّا قَلِيلٍ يَجْتَوِيكَ تَرَابًا

وَلَا تَمْسِينِ فِي مَنْكَبِ أَرْضٍ فَخِرًا

٢٤٣

مُعَلَّقَةٌ لِأَبْوَابِ مُرَحَّاجٍ هَبًا

فَطُوبَى لِنَفْسٍ أَوْطنتَ قَعْرَدَ الرِّمَّا

شكايت از حواد شر و زنگار

٢٤٤

مُتَمَتِّعِينَ بِصِحَّةٍ وَ سَبَابِ

كُنَّا كَرُوجِ حَمَامَةٍ فِي أَيْكَةِ

٢٤٥

إِنَّ الزَّمَانَ مُفَرِّقُ الْأَخْبَابِ

دَخَلَ الزَّمَانُ بِنَا وَفَرَّقَ بَيْنَنَا

ناسف بر ایام جوانی و دورستانها

٢٤٦

عَيْنَايَ حَتَّى تَوَدَّ نَابِدَ هَابِ

شَيْئَانِ لَوْ بَكَتِ الدِّمَاءُ عَلَيْهِمَا

٢٤٧

فَقَدْ لِشَبَابٍ وَفُرْقَةِ الْأَحْبَابِ

لَمْ يَبْلُغَا الْعِشَارَ مِنْ حَقِيقَتِهَا

اظهار ملال از رمضان ایام روزه و فاطمه علیها السلام

٢٤٨

رَزِيَّةَ مَالٍ أَوْ فِرَاقَ حَبِيبِ

وَمَا الدَّمُ وَالْأَيَّامُ إِلَّا كَمَا تَرَى

٢٤٩

تَقَلَّبَ حَالِيهِ لَغَيْرِ لَيْدِ

وَإِنَّ مَرَّةً قَدْ جَرَّبْتُ الدَّمْعَ لَمْ يَخْفِ

کتاب عربی

بیابان فلاة

فصل

کلام

شعر

مختصر

ترجمه دیوان

۲۳۷- اگر دیدگران دنیا را چشیده‌اند من از آن خورده و آشامیده‌ام و شیرینی و عذاب آن را درک کرده‌ام.

۲۳۸- دنیا را غیر از گول، حسرت، پوچی همانند سرابی که در بیانهای بی آب و علف آشکار می‌گردد نیافتم.

من تجربه کرده‌ام جهان را ای دل
احوال جهان تمام باشد بساطل
در دیده عارفان سرابی است فلک
یا نقش حبایی است که گسرد زائل

۲۳۹- دنیا مرداری گندیده و تغییر یافته است، بس اطراف آن سگها گرد آمده و هدف آنان بلعیدن مردار است.

۲۴۰- اگر از دنیا کناره‌گیری کنی تسلیم دنیا طلبان هستی (هر کدام تو را برای نفع خود بسوی نفع خویش می‌کشانند) و اگر بفکر سود خود باشی سگهای دنیا به مبارزه با تو برمی‌خیزند.

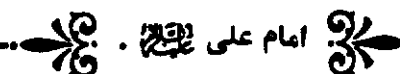
دنیا چه به مثل جیفه افتاده
هرگز نکند میل به آن آزاده
روزی سکان گشته از آن آمده
خوشحال موفقی که ترکش داده

۲۴۱- کارهای اضافی (نسبت به امور دنیا) را کنار بگذار، زیرا برای فردی که پرهیزکار است این روش حرام است.

۲۴۲- راه رفتن نباید خود خواهانه باشد، زیرا بزودی خاک همین زمین تو را در آغوش می‌گیرد.

۲۴۳- خوشبحال کسی که کنج خانه خود بنشیند و درهای خانه اش را محکم ببندد و پرده‌های خود را آویزان گرداند.

در کار جهان اگر هوس داری سود
باید که شوی بقدر حاجت خشنود



تا چند کنی فخر به بالای زمین
چون جای تو در زیر زمین خواهد بود

زمان، جدائی افکن است

۲۴۴- ما (امام علی علیه السلام محمد صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام) همانند کبوتران بیابانی
در مرغزاری زندگی می کردیم و از سلامتی و جوانی برخوردار بودیم.
۲۴۵- روز گار بر ما فشار آورد و میان ماجدائی افکند، روز گار میان دوستان،
جدائی می افکند.

چون جفت کبوتر همه همدم بودیم
و ز صحت و شباب خرم بودیم
ناگاه زمانه کرد انگیز فراق
گوئی که هزار سال بی هم بودیم

تأسف از جدائی دوستان

۲۴۶- اگر چشمهای من برای دو چیز تا آنجا اشک بریزد که نزدیک به نابودی
برسد،
۲۴۷- یکدم حق آن دو نعمت را انجام نداده ام، از دست رفتن جوانی و
جدائی افتادن میان دوستان.

هر واقعه ای که می کند دلها خون
پسری و فراق باشد از آن افزون
گر، دیده بر این دو حال گیرد صدسال
از عهده حق آن نیاید بیرون

روش مرد با تجربه در برابر مشکلات

۲۴۸- عصر و روز گار همین است که می بینی: ضربه مالی و جدائی میان
دوستان.

حرف الباء

أظها ملاما لدر وفات فاطمة زهراء		
حَبِيبٌ لَيْسَ بَعْدَهُ حَبِيبٌ	وَمَا لِسِوَاهُ فِي قَلْبِي نَصِيبٌ	٢٥٠
حَبِيبٌ غَابَ عَنِّي وَحَيْثُمُ	وَعَن قَلْبِي حَبِيبِي لَا يَغِيبُ	٢٥١
خطاب بفاطمة بعد زوفات		
مَا لِي وَقَفْتُ عَلَى الْقَبْرِ مُسَلِّمًا	قَبْرًا مُحِبِّبٍ فَلَمْ تَرُدِّ جَوَابِي	٢٥٢
أَحِبِّبُ مَا لَكَ لَا تَرُدِّ جَوَابَنَا	النَّسِيبَ بَعْدِي خَلَّةُ الْأَحْبَابِ	٢٥٣
جواب زهرا بان محمد		
قَالَ الْمُحِبِّبُ كَيْفَ لِي بِجَوَابِكُمْ	وَأَنَا رَهِيْنُ جَنَادِلٍ وَتُرَابِ	٢٥٤
أَكَلْتُ الرُّبَّاحَ سِنِي فَلَسَيْتُمْ	وَمُحِبِّبٌ عَنِ أَهْلِي وَعَنْ تَرَابِي	٢٥٥
فَعَلَيْكُمْ مِنَ السَّلَامِ تَقَطَّعَتْ	عَنِّي وَعَنْكُمْ خَلَّةُ الْأَحْبَابِ	٢٥٦
مرثية در وقت زيارت خا الامينا		
مَا غَاصَ رَمْعِي عِنْدَ نَائِبِهِ	إِلَّا جَعَلْتَنِي لِلْبُكَاءِ سَبَبًا	٢٥٧
وَإِذَا ذَكَرْتُكَ سَأَمَّحَتْ بِهِ	مِنِّي الْمُجْفُونُ قَفَاضًا وَانْسِكَابًا	٢٥٨
إِنِّي أَجِلُّ تَرَى حَلَلْتِ بِهِ	عَنْ أَنْ أَرَى لِسِوَاهُ مُكْتَدِبًا	٢٥٩
تعبير وليد بن مغيرة		
يَهْدِي دُنِي بِالْعَظِيمِ الْوَلِيدُ	فَقُلْتُ أَنَا ابْنُ أَبِي طَالِبِ	٢٦٠

حبيب

محبوب

رهين

جنادل

فعل

ترجمه دیوان

۲۴۹- کسی که روزگار را آزموده باشد و از ضربه مالی و فراق دوستان احساس ناراحتی نکند خردمند نیست.

ای گشته به علم و معرفت شهره شهر
 ز نهار مباش غافل از خویش که دهر
 گه مال تو از جفا به تاراج دهد
 گه کام تو از فراق سازد چون زهر

درسوك زهرا عليها السلام و محمد صلى الله عليه وآله

۲۵۰- محبوبی که حبیب دیگری نمی تواند جای او را بگیرد و برای غیر او در قلب من جایی نیست.

۲۵۱- محبوبی که از چشم و جسم من پنهان گردیده، اما محبوب من از قلب من پنهان نخواهد شد.

آن مه که دلم از او منور باشد
 وز دوری او دیده مکدر باشد
 از پیش نظر رفت ولیکن همه دم
 در لوح خیال من مصور باشد

۲۵۲- مرا چه می شود؟ در میان قبرها ایستاده ام و به قبر محبوبم سلام می دهم و او جواب مرا نمی دهد.

۲۵۳- آی محبوب من چرا پاسخ سلام مرا نمی دهی؟! آیا پس از مردن و جدائی میان ما، محبتی که میان دوستان است فراموش کرده ای؟!

ای بهر وفا و معدن صدق و صواب
 بر مهر تو ثابتم زمن روی متاب
 گاهی که زیارت تو باشد کامم
 در وقت سلام ملتفت شو به جواب

پاسخ از زبان فاطمه علیها السلام و محمد صلی الله علیه و آله

۲۵۴- محبوب می گوید: چگونه جوابت را بدهم که من در رهن سنگها و خاک (در قبر) هستم.

۲۵۵- خاک امتیازات و زیبایی های جسم را نابود کرده بهمین جهت شما را فراموش کردم و بایستگان و همردیفانم قطع رابطه نمودم.

۲۵۶- درود ما بر شما باد. ارتباط دوستی میان ما و شما (بامردن) قطع گردیده است.

گفته اند این سه شعرا صدای غیبی بگوش امام علیه السلام رسید.

در خاک چه شد جدا مرا بند زبند
محروم شدم ز دوستان و ز فرزند
پیوسته سلام می فرستم لیکن
سودی ندهد چه نیست ما را پیوند

مرثیه به هنگام زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله

۲۵۷- اشک من در هر حادثه و مصیبتی به زمین می ریزد، شما را سبب گریه ام می داند.

۲۵۸- آنگاه که به یاد شما می افتم پلکهای چشمم سخاوت میکند، می جوشد و اشک میریزد.

۲۵۹- خاکی را که در آن جای گرفته ای تعظیم میکنم و بزرگوارتر از آنم که برای دیدن قبر دیگری گریان کردم.

روزی که شود چشمه چشم بی نم
یاد تو کنم که اشک زایسد دردم
هر کس که شنیده است روزی نامت
از موت کسی دیگر نیابد ماتم

حرف الباء

٢٦١	وَبِالْبَيْتِ مِنْ سَلَفِي غَالِبٍ	أَنَا ابْنُ الْمَجَلِّ بِالْإِبْطِجِينَ
٢٦٢	وَلَا أَتَى عَنْهُ بِالْمَأْثَبِ	فَلَا تَحْسَبْنِي أَخَافُ الْوَلِيدَ
٢٦٣	سَمُوحُ الْأَنَامِ بِالْقَاضِبِ	فَيَا ابْنَ مُغَيَّرَةِ أَيْ أَحْرُؤِ
٢٦٤	فَصِيرُ اللِّسَانِ عَلَى الصَّاحِبِ	طَوِيلُ اللِّسَانِ عَلَى الشَّائِبِينَ
٢٦٥	تَعْبُونَ مَا لَيْسَ بِالْعَاشِبِ	خَيْرٌ لَكُمْ بِتَكْلِ بَيْكُمُ لِلرَّسُولِ
٢٦٦	الْأَلْعَنَةُ اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِ	وَكُنْ بَهْمُوهُ بُوْحَى السَّمَاءِ

خطابا بن هب تسيرو تبرك ان

٢٦٧	وَصَحْرٌ بِنْتُ الْحَرْبِ جَمَالَةٌ الْحَطَبِ	أَبَا هَبٍ تَبَّتْ يَدَاكَ أَبَا هَبٍ
٢٦٨	كَلِمَتُكَ لَمَنْ بَاعَ السَّلَامَةَ بِالْعَطِيبِ	خَدَلْتَ نَبِيَّ اللَّهِ قَاطِعَ رَحِمِهِ
٢٦٩	لَهُ وَكَذَلِكَ الرَّأْسُ يَتَّبِعُ الذَّنْبُ	يُخَوِّفُ ابْنَ جَمِيلٍ فَاصْبَحْتَ تَابِعًا
٢٧٠	عَلَيْكَ جَمِيعُ الْبَيْتِ مَوْمِ الْعَرَبِ	فَاصْبَحَ ذَلِكَ الْأَمْرُ عَارَ الْهَيْبَةِ
٢٧١	أَحْمَدُ ذُو وَدُوهُ بِالرِّمَاءِ وَالْقَضِيبِ	وَلَوْلَا نِعْمَةُ بَعْضِ الْأَعَادِ مُحَمَّدٌ
٢٧٢	رِجَالٌ مِلَالٌ بِالْحَرْبِ ذُو وَدُوهُ	وَلَنْ تَشْمُكُوهُ أَوْ يُضْرَعُ حَوْلَهُ

خطابوليد در وقتك ان بقره

٢٧٣	أَسْقِيكَ مِنْ كَأْسِ الْمَنَابِشْرِ	تَبَا وَتَعَسَا لَكَ يَا بَنَ عَسْبَةَ
-----	--------------------------------------	--

حزبانى سعید ابی طلحه در اخذ

بدره شمشیر
 سحره
 انکشتان
 در کلب
 در کلب
 در کلب

سرزنش ولید بن مغیره

۲۶۰- ولید مسرا به بلای بزرگ تهدید می کند. باو گفتم: من پسرابی طالب

هستم.

۲۶۱- من پسر شخصیت رودخانه مکه و مدینه (وادی عقیق) و خانه کعبه از

دودمان غالب می باشم. (۱)

۲۶۲- گمان مکن که از ولید میترسم و گمان مدار که از او وحشت کرده باشم.

چون خصم انیس اهل حق دید مرا

پیوسته کند به قتل تهدید مسرا

لیکن نشوم تیره کسه آئینه دل

روشن شده از صیقل تو حید مسرا

۲۶۳- آی پسر مغیره من مردی سخاوتمند، دست باز باشمشیری آبدیده هستم.

۲۶۴- زبانم برای کینه وران دراز و نسبت بدوستان کوتاه است.

۲۶۵- با مخالفت نسبت به پیامبر ﷺ ضرر کردید، از کسی عیب می گیرید

که هیچ عیبی ندارد.

۲۶۶- میگوئید در ارتباط با خدا (از طریق جبرئیل) دروغ می گوید، خدا

لعنت کند دروغگور را.

ای خصم که هر نفس دلم سازی ریش

تا چند چه زنبور زنی بر من نیش

گوئی که ز آسمان نیامد وحیی

لعنت بکسی که ساخت این قصه ز خویش

سرزنش از ابی لهب

۲۶۷- آی همنشین آتش بریده باد دودستت تو آی ابولهب، نابود باد صخره

۱- علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب

ابن لوی بن غالب. و امام (ع) که از میان اجداد خود نام غالب (پیروز) را آورده بخاطر تفاعل

برای پیروزی بر ولید بوده است.

دختر حرب، هیزمکش جهنم (همسر ابولهب).

۲۶۸- به رسول خدا صلی الله علیه و آله ضربه زدی، خویشاوندی را با او بریدی، مثل کسی هستی که سلامتی را با هلاکت معامله کند.

۲۶۹- از ترس ابو جهل از وی اطاعت کردی، سرهم از دم پیروی میکند.

دشمن که همیشه باد در قید هلاک
وز دست اجل بساد گریبانش چاک
از جهل چو دین خود به دنیا بفروخت
شد تابع جاهلی سفیهی بی باک

۲۷۰- متابعت تو از ابو جهل ننگی شد که حاجیان به هنگام حج تو را سرزنش کنند و بر تو خاک بیاشند.

۲۷۱- اگر محمد صلی الله علیه و آله نسبت به کینه‌ی دشمنان نرم شود، دشمنانش مرا بانیزه و تیر پوست می‌گیرند.

۲۷۲- هیچگاه قدرت ندارند به محمد صلی الله علیه و آله حمله کنند مگر اینکه، اطراف آن حضرت، مردان فراوانی که در جنگ استادند و شخصیت خانوادگی دارند، روی زمین ریخته شوند.

آن مه که کند میان جانم مسکن
وز چهره او باغ دلسم شد گلشن
گردی نرسد به دامن حشمت او
تا هست من شکسته را جان در تن

رجز امام علیه السلام در جنگ بدر

۲۷۳- آی فرزند عتبه (ولید) مرگ و خسارت بر تو باد. از جام مرگ شربتی به تومی نوشانم (و از عواقب آن باکی ندارم).^(۱)

ای خصم که نیست در تو یک شمه زد رک
خواهم به تو دادن این زمان شربت مرگ

۱- جمله آخر که در پراگمتر است ترجمه نصف شعر است که در بعضی از نسخه‌ها آمده است.

حرف الباء

كتاب الاسماء

سنة الجوز

سنة الجوز

سنة الجوز

سنة الجوز

٢٧٤	قَدْ قَدِمْتُ بِرَأْيَةِ أَرْبَابِهَا	تَجْفَلُ فِيهَا دُونَهَا اصْحَابُهَا
٢٧٥	وَلَسْتُ مِنْ أَهْوَالِهَا أَهَابُهَا	وَالصِيدُ مِنْ رَجَائِهَا شِمَاهَا
	يَأْتِيهِ مِنْ فِيهَا نَسَائِلُهَا	
	جواب و با حسرت عبارت	
٢٧٦	وَالْخَيْلُ جَالَتْ يَوْمَهَا غُضُّهَا	بِمَرْبِطِ سُرْبِهَا ثَرَابُهَا
٢٧٧	وَسَطْمَنَا يَا بَلِيهَا أَحْقَابُهَا	الْيَوْمَ عَنِّي تَجْلِي حَلِبِهَا
	خطا باخره قيا نمونى محاضرين	
٢٧٨	أَعْلَى تَقِيحِ الْفَوَارِسِ مَلَكُنَا	عَنِّي وَعَنْهُمْ آخِرُوا اصْحَابِي
٢٧٩	الْيَوْمَ تَمْنَعُنِي الْفِرَارُ حَفِيظَتِي	وَمُصَيِّمٌ فِي الْأَمِّ لَيْسَ بِنَابِ
٢٨٠	إِلَى ابْنِ عَبْدِ حِينَ شَدَّ لِيئَةَ	وَحَلَفْتُ فَاسْتَمِعُوا مِنْ لَكْنُكُنْ
٢٨١	أَنْ لَا يَصُدَّ وَلَا يُهْلِلَ فَالْتَقَى	رَجُلَانِ يَضْطَرَّ بَانَ كُلِّ ضَرَابِ
٢٨٢	فَصَدَّ دُنْجِينَ رَأَيْتُ مُسْقَطِرًا	كَالْحِجْزِ بَيْنَ دَكَارِكِ وَرَدَا
٢٨٣	وَعَقَفْتُ عَنْ أَثْوَابِهِ لَوْ أَنِّي	كُنْتُ الْمُقَطَّرَ بَرْنِي أَنْوَالِي
٢٨٤	عَبْدًا لِحِجَارَةٍ عَنْ سَفَاهَةِ رَأْيِهِ	وَعَبَدْتُ رَبَّ مُحَمَّدٍ نِصْوَابِ
٢٨٥	عَرَفْتُ ابْنَ عَبْدِ حِينَ أَبْرَصَادِي	بِهْتِرَانِ الْأَمْرِ غَيْرِ الْعَابِ
٢٨٦	أَرَدَيْتُ عَمْرًا إِنْ طَعَى بِمُهَنْدِ	صَا فِي الْحَدِيدِ مُهَذَّبِ قَضِي

ترجمه دیوان

ور طبع تو پیوسته بخواهد آن را
غم نیست که گاهگاه هم باشد ترك

رجز ابی سعید بن ابی طلحه در احد

۲۷۴- ابی سعید که از پرچمداران مخالفین در جنگ احد بود بمیدان آمد
و در رجز خود گفت: پرچمداران با پرچم بمیدان آمده و اطراف پرچم ها را
پرچمداران گرفته اند.

۲۷۵- من از حوادث هولناك آن باك ندارم. صید از شهابی که از کنار آسمان
فرو می آید، صید می گردد. از طرف تیراندازان جنگ و کمان آنها تیر جنگ فرو
می ریزد.

پاسخ جالب امام علیه السلام به شعر ابی سعید

۲۷۶- سواران با اسبان خود جولان دادند. در روز جنگ، جنگاوران باریسمان
پیراهن جنگ که خاک است دوخته شده اند.

۲۷۷- در میدان کارزار تنگ حیوانات محکم بسته شده امروز از طرف من
برده ها برداشته میشود و حقیقت آشکار می گردد.

آن ها که زاسب سینه چاك افتادند
گشتند پیاده و به خاک افتادند
چون از دل پاك دردناك افتادند
در ورطه محنت و هلاك افتادند

سخن امام علیه السلام با محاصره کنندگان مدینه

۲۷۸- آیا این طوری (بصورت محاصره) سوارکاران شما بمن حمله میکنند.

آی دوستانم! از میان من و اینان مانع هارا بر طرف گردانید.

۲۷۹- غیرت من امروز مرا از فرار باز میدارد و شمشیرم استخوانهای سر را

می شکافد، زخم نمیکند.

امام علی علیه السلام .

دشمن که هجوم می کند بر سر من
گویا که خبر ندارد از خنجر من
هر کس که جهد ز تیغ او رستم زال
چون پیرزنی گریزد او از بر من

۲۸۰- عمرو بن عبدود وقتی به تنگ آمد سوگند یاد کرد من هم سوگند یباد کردم، شما بشنوید دروغگو کیست؟

۲۸۱- او سوگند یاد کرد که برنگردد، مسلمان هم نشود در نتیجه هردو مرد (امام علی علیه السلام و عمرو بن عبدود) بجان هم افتادند.

۲۸۲- وقتی برگشتم نگاه کردم دیدم به پهلوی مثل شاخه خرما که روی ریگها و بلندی می افتد افتاده است.

۲۸۳- من از لباسهای او چشم پوشیدم و اگر من روی خاک افتاده بودم، او لباسهای مرا بیرون می آورد.

دشمن که دلش مباد خالی از درد
سوگند خورد که قتل من خواهد کرد
لیکن به میان خاک و خونش بینم
آندم که شود نشسته از هر سو گرد

۲۸۴- او از بی عقلی سنگ را پرستش میکرد و من خدای محمد صلی الله علیه و آله را از طریق صحیح عبادت میکردم.

۲۸۵- فرزند عبدود وقتی صادقانه به شمشیری که به اهتزاز در آمده نگریست فهمید که موضوع جنگ شوخی نیست.

۲۸۶- اگر عمرو بن عبدود در جولان زیاده روی کرد با شمشیر هندی (آب دیده) تیز و آماده کارزار او را بخاک هلاکت می افکنم.

حرف الباء

٢٨٧

لَا تَحْسَبُوا الرَّحْمَنَ حَادِلٌ ذَرِيرٌ وَيَلْبَسُهُ بِمَعْشَرَ الْآخِرَاتِ

مفاتيح شفيع محشر در غزوة خيبر

٢٨٨

سَتَشْهَدُنِي بِالْكَرِّ وَالطَّعْنِ رَائِدٌ حَبَابِي فِيهَا الظُّهْرُ النَّبِيُّ الْمُتَدَبُّ

٢٨٩

وَتَعْلَمُ أَنِّي فِي الْحَرْبِ إِذِ انْتَبَهْتُ يَبْرَأْنَا اللَّيْلُ الْمَوْسُ الْحَرْبُ

٢٩٠

وَمِثْلِي لَا فِي الْمَوْتِ فِي مَقْطِعَاتِهِ وَقَدْ لَكَ الْحَيْسُ الْخَيْسُ الْعَطْبُ

٢٩١

وَقَدْ عَلِمَ الْأَحْيَاءُ أَنِّي زَعَمَهَا وَإِنِّي لَدَى الْحَرْبِ الْعَدِيقُ الْمَرْبُ

رحم حرب در غزای خيبر

٢٩٢

قَدْ عَلِمْتُ حَيْبَرَ إِنِّي مَرْحَبٌ شَاكِي السَّلَاحِ بَطْلُ حَجْرَبُ

٢٩٣

إِنَّ اللَّيْلُ أَقْبَلَتْ تَأْتِبُ وَأَحْمَتُ عَنْ صَوْلَةِ الْحَبِّ

٢٩٤

خَلْتُ حَيَّيْ أَبَدًا لَا يَمْرَبُ أَطْعَنُ أَحْيَانًا وَحِينًا اضْرَبُ

٢٩٥

إِنَّ عِلْبَ الدُّهْرِ فَنِي أَغْلِبُ وَالْفِرْنَ عِنْدِي بِالِدِمَا خَضَبُ

جواب او با حسن عبارات

٢٩٦

أَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمُطَلِّبِ مَهْدَبٌ وَنُوسَطُوهُ وَذُو عَضَبِ

٢٩٧

عَلِيٌّ فِي الْحَرْبِ عَصِيًّا النَّوْبِ مِنْ بَيْتِ عِزِّ لَيْسَ فِيهِ مَنْشَعَبُ

٢٩٨

وَفِي بَيْتِي صَارِمٌ تَجْلُو الْكَرْبِ مَنْ يَلْقُنِي يَلْقَى الْمَنَايَا وَالْعَطَبُ

٢٩٩

إِنَّكَ مِثْلِي بِالرُّؤْسِ يَلْتَعِبُ

خطاب

عالم

سید

نور محمد

شیرازی

مؤلف

لازم

۲۸۷- آی جنگجویان احزاب گمان مبرید که خدا دین خود و پیامبرش را تسلیم دشمن می‌سازد.

چون کافر بت پرست شمشیرم دید
می‌گفت: دلم که عینه الیوم حدید
شد کشته به تیغ تیز آری نکند
معبود به حق نصرت این قوم پلید

رجز امام علیه السلام در جنگ خیبر

۲۸۸- بزودی پرچم جنگ برای من گواهی می‌دهد که چگونه جولان دادم و نیزه فرود آوردم، پرچم را محمد پاک و تمیز علیه السلام بمن عطا کرده است.

۲۸۹- ای پرچم! تو می‌دانی در جنگهایی که آتش آن شعله‌ور است من شیر نری جنگ آزموده‌ام.

۲۹۰- مثل من همیشه با حوادث سخت و طاقت فرسا برخورد داشته و تمام پنج رکن لشکری که خطرناک است برای وی ناچیز بوده است. (۱)

۲۹۱- تمام طائفه‌های عرب میدانند که من پرچمدار عرب و جنگ هستم و میدانند که به هنگام جنگ فرمانی کوتاه (۲) برابر واستوارم.

امروز منم بزور سر پنجه چو شیر
در معرکه شجاعتم تند و دلیر
من نخلم و خسرمای ترم پیکان است
شد دشمن من کسی که گشت از جان سیر

رجز مرحب در جنگ خیبر

۲۹۲- طائفه خیبر میدانند که من مرحب هستم، اسلحهم را آماده حمله کرده و

۱- پنج رکن لشکر: مقدمه، قلب، میمنه، میسره و ساق.

۲- امام علی (ع) از نظر قد کوتاه بوده است.

قهرمانی آزموده ام .

۲۹۳- آنگاه که شیران جنگ آتش جنگ را افروخته وارد میدان می شوند و از صولت قهرمانان پنهان می گردند،

۲۹۴- فکر میکنم از شدت حرارت من بمن نزدیک نگردند، گاهی بانیزه حمله میکنم و گاهی باشمشیر.

۲۹۵- اگر چه روزگار مغلوب گردد من غالب هستم، همتای جنگی در نزد من باخونش رنگین میگردد.

پاسخ امام علیه السلام به مرحب

۲۹۶- من علی علیه السلام و فرزند عبدالمطلب هستم. پاکسروشت، دارای قدرت جمله و غضب هستم.

۲۹۷- در دامن جنگ و ناگواریهای حوادث و در خانهای عزتی که اختلاف در آنراه نیافته رشد کرده ام.

۲۹۸- در دست راست من است شمشیری تیز که غمها را از هم می شکافد. هر کس به جنگ من بیفتد مرگ و هلاکت را دیدار میکند.

۲۹۹- زیرا دست مثل من باسرها بازی میکند.

امروز که گاو چرخ قربان من است

کو شیردلی که مرد میدان من است.

بر پای سمند^(۱) من سر خصم مدام

گوئیست که سرگشته چو گان من است

۱- سمند مثل کلمه خدانگ ب معنای اسب.

حرف الباء

خطاب بياسر وخبريات		
هَذَا لَكُمْ مِنَ الْغُلَامِ الْغَالِبِ	مَنْ ضَرَبَ صِدْقٍ وَقَضَاءَ الْوَلَا	٣٠٠
وَقَالِقِ الْهَامَاتِ وَالْمَنَّاكِبِ	أَحْمَى بِهِ قِمَامِ الْكَنَّاثِبِ	٣٠١
خطاب عتير صامران وعساكر خيبر		
هَذَا لَكُمْ مَعَاشِرَ الْأَحْرَابِ	مِنْ قَالِقِ الْهَامَاتِ وَالرِّقَابِ	٣٠٢
فَاسْتَعْجِلُوا لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ	وَاسْتَبْسِلُوا لِلْمَوْتِ وَالْمَنَابِ	٣٠٣
صَبْرَكُمْ سَيَفِي لِي الْعَذَابِ	بِعَوْنِ رَبِّي الْوَاحِدِ الْوَهَّابِ	٣٠٤
خطاب ربع بن أبي الحقيق خيبري		
أَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلِبِ	أَحْمَى ذِمَارِي وَأَذُبُ عَنْ حَسْبِ	٣٠٥
وَالْمَوْتُ خَيْرٌ لِلْفَتَى مِنَ الْمَرْبِ		٣٠٦
خطاب مجامر خيبري		
أَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلِبِ	مُهَذَّبٌ وَسَطُوعٌ وَذُو حَسْبِ	٣٠٧
فَرِحْنَا إِذْ الْأَقْبُفُ فَرْنَا لِمَهَبِ	مَنْ يَلْقَانِي يَلُوقُ الْمَنَابَا وَالْكَرْبِ	٣٠٨
جزء من مراد بن خيبر		
أَنَا الْغُلَامُ الْعَرَبِيُّ عِنْدَ النَّسَبِ	أَحْمَى حِوَارِي وَأَذُبُ عَنْ حَسْبِ	٣٠٩
وَأَقْتُلُ الْقِرْنَ الْجَرْمِيَّ عِنْدَ الْعَضْبِ	لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ لِشِدِّ انْتِصَبِ	٣١٠

فمنه همام

و من كتب

فمنه همام

هو ذوق

هو ذوق

هو ذوق

خطاب امام علیه السلام به خیبریان و یاسر

۳۰۰- این شمشیر نوجوانی که همیشه پیروز است مخصوص شماست. از روی عقیده شمشیر میزند و کار واجب (جهاد) را انجام میدهد.
 ۳۰۱- این شمشیر مغزها را می شکافد، شانهها را دو نیم میکند و بسویلهی آن رهبران لشکرها را حفظ و حراست میکنم.

این تیغ که آئینه فتح و ظفر است
 در صفحه آن نقش صفا جلوه گر است
 از بهر سر دشمن پر شور و شر است
 خصم از دم آن خراب و خونین جگر است

خطاب امام علیه السلام به عنتر بن صامت و خیبریان

۳۰۲- این شمشیر برای شما لشکریان آماده شده تا مغزها را بشکافد و گردنها را بزند.
 ۳۰۳- پس برای نیزه و شمشیر زدن بشنابید و ناچار خود را برای مرگ و رفتن به آخرت آماده سازید.
 ۳۰۴- شمشیر من بیاری خدای یکتا و بخشنده نعمت ها شما را تحویل عذاب خواهد داد.

این تیغ چو ابر است و سر خصم چه میخ^(۱)
 آبی که به حلق دشمنان است در بیخ
 ای مردم بدنفس که بدخواه منید
 آئید و زنید خویشتن را بسر تیغ

۱- میخ مثل کلمه میخ بمعنای مه.

خطاب امام علیه السلام به ربیع بن ابی الحقیق خیبری

۳۰۵- من علی علیه السلام بسر عبدالمطلب هستم، از دودمانم حمایت میکنم و از شرف خود دفاع .

۳۰۶- مرگ برای جوان بهتر از فرار است.

تا دید تن نزار من تـاب زره
از مردن من کسی نبرده است فره^(۱)
نگریخته‌ام به عمر خویش از که و مه
مردن ز گـریختن صد مرتبه به

خطاب امام علیه السلام به تمام خیبریان

۳۰۷- من علی علیه السلام و فرزند عبدالمطلب هستم. پاکسرت، دارای قدرت حمله و باشرف هستم .

۳۰۸- قهرمانی هستم که وقتی با همتای خود روبرو شدم نمی ترسم. هر که با من در آویزد با مرگ و مصیبت هماغوش می گردد.

امروز منم به زور بازو مشهور
شد فضل و کمال من به رجا مذکور
من مثل زمرد و عدو چون افعی
از دیده من دیده او گردد کور

رجز مره بن مروان دارمی در خیبر

۳۰۹- به هنگام معرفی، من نوجوانی عرب هستم، از پناهندگان خود حمایت میکنم و از شرف خود دفاع.

۳۱۰- آنگاه که عصبانی شدم هم‌ردیف بی‌باک را بقتل میرسانم و برای نیزه و شمشیر شدیدزدن بها می‌خیزم.

۱- فره: خوبی. کسی نتوانسته آن حضرت را به قتل برساند.

حرف الباء

۳۱۱

مَنْ أَنْتَانِ كُنْتُمْ كَرِيمًا فَأَنْتَسِبُ

و طر زری فایق

جواب ابو جمعی لایق

۳۱۲

أَخُو النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُتَجَبِّ

أَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ

۳۱۳

بَلَيْتُهُ رَبُّ السَّمَاءِ فِي الْكُتُبِ

رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَدْ عَلَبَ

۳۱۴

وَلَا يَرُورُ رِحِينَ يُدْ وَبِالنَّسَبِ

وَكُلُّهُمْ يُعْلَمُ لِأَقْوَالِ كَدِيبِ

۳۱۵

الْيَوْمَ أَرْضِيهِ بَصْرِي وَغَضَبِ

صَا فِي الْأَدِيمِ وَالْحَبِينِ كَالذِّبِ

۳۱۶

لَيْسَ بِحَوَارِئِ بَرِي عِنْدَ الْكُتُبِ

ضَرْبُ غُلَامِ أَرَبٍ مِنَ الْعَرَبِ

۳۱۷

فَأَنْتَ لِضَرْبِي حُسَامٍ كَاللَّهَبِ

سفیاد غزای صفتی

خطا بمعاقب برابر بی

۳۱۸

لَدَيْهِ أَلْهَيْجَاهُ تَحْسِبُهُ شَهَابًا

سَيَكْفِينِي الْمَلِيكَ وَجَدُ سَيْفِي

۳۱۹

سَدَدَتْ غُرَابَهُ أَنْ لَا يُعَابَا

وَأَسْمَرُ مِنْ رِمَاحِ الْمُخْطَلِدُنْ

۳۲۰

إِذَا مَا الْحَرْبُ أَضْرَمَتْ النَّهَابَا

أَذُوذِيهَا الْكَيْبَتَةُ كُلُّ يَوْمِ

۳۲۱

يُرْجُونَ الْعَيْنِيَّةَ وَالنِّصَابَا

وَحَوْلِي مَعَشَرَ كَرَمُوا وَطَابُوا

۳۲۲

سُؤَالَ الْمَالِ فِيهَا وَالْأَيَابَا

وَلَا تَبْجُونَ مِنْ خَدْرِ الْمَنَابَا

۳۲۳

إِذَا اخْتَدَتْ صُلَيْتُ لَهَا شَهَابَا

فَدَعَّ عَنْكَ التَّمَلُّدَ وَأَصْلِي نَارًا

تعريض بمعاقب برابر بی سفیان

در متجرب

بوسه

نیشابور

حسب

کریم

تفصیل

۳۱۱- توجه کسی هستی؟ اگر شخصیتی داری خود را معرفی کن!

پاسخ امام علی (ع) به مرو بن مروان

۳۱۲- من علی بن ابی طالب فرزند عبدالمطلب ، برادر پیامبر خدا ﷺ مصطفی برگزیده خدا هستم.

توضیح: میان محمد ﷺ و علی بن ابی طالب عقد برادری خوانده شده بود.

۳۱۳- برادر پیامبر آفریدگار جهانیان که بر همه پیروز است. خدا پیامبری و پیروزی او را در کتابهای آسمانی بیان داشته است.

۳۱۴- تمام مردم یقین دارند، نه دروغ است و نه تزویر، به هنگام معرفی چنین گفته می شود:

۳۱۵- پوشش شفاف و پیشانی اش مثل طلا درخشان است امروز با حمله به شما و عصبانی شدن، او را شاد میگردانم.

۳۱۶ همانند نوجوانی هوشیار از نسل عرب حمله می کنم و به هنگام نکت، سست دیده نمی شوم .

۳۱۷- برای دریافت شمشیر آتشبار از جای حرکت مکن.

پیغمبر حق که در کتب مسطور است

فضل و نسب و کمال او مشهور است

خوشنودی او کام دل مهجور است

دوری ز جناب او به غایت دور است

خطاب به معاویه در جنگ صفین

۳۱۸- به هنگام جنگ خدای نیرومند و فعالیت شمشیرم از من حمایت

می کند و تو به هنگام حمله، گمان خواهی کرد که شمشیرم شهاب آسمانی است.

۳۱۹- نیزه گندمگونی از نیزه های ساخت خط (یمامه) دارم که هم نرم است

وهم تیزی آن محکم و هیچگاه عیب نمیکند. (۱)

۳۲۰- هم‌روزه لشکر را به‌هنگامی که آتش جنگ شعله‌ور میشود با آن دفع میکنم.

کافی است مرا خدا و شمشیر دوسر
وین نیزه که می‌کند از او سنگ حذر
این نیزه من که نخل باغ ظفر است
آرد همه روزه می‌—وۀ فتح بپر

۳۲۱- اطراف من جمعیتی هستند که همه شایسته و پاک‌سرشت‌اند و در انتظار غنائم جنگی و غارت دشمن میباشند.

۳۲۲- از تنگناهای جنگ بادر یافت مال، کنار نمی‌کشند و فرار کنند.

۳۲۳- تهدید را کنار بگذار و تن به آتش جنگ بزن وقتی شعله‌ی جنگ خاموش گردید، در آن سوخته‌ای .

جمعی که زروی صدق برگرد منند
در باب غنای نفس شاگرد منند
تهدید کسی اثر در ایشان نکند
ایسن طائفه بر طـریقـه فرد منند

تعریف از امام علیه السلام به معاویه

۳۲۴- من علی علیه السلام هستم و از نظر دودمان بعد از پیامبر هاشمی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در میان عرب از بهترین نسب برخوردارم.

۳۲۵- به آنکسی که گول مهربانی مرا خورده است (و میخواهد مرا فریب بدهد) بگو: آنکسی که کاغذ پاره را از طلا تشخیص میدهد کجاست؟ (نرمی من از ترس نیست)

۳۲۶- بادهای مرگ همراه خاک‌وشن بر تو وزیدن گرفته است، مرا بعد از

حرف الباء

بَعْدَ النَّبِيِّ لَهَا شَيْءٌ مِنَ الْمُصْطَفَى الْعَرَبِ	أَنَا عَلِيٌّ وَأَعْلَى النَّاسِ فِي النَّسَبِ	٣٢٤
مَنْ دَا بَخْلَصَ أَوْ دَا قَامَ مِنَ الذَّهَبِ	فَلِلَّذِي غَرَّهُ مِثِّي مِلَاطِفَةٌ	٣٢٥
فَأَسْتَبْقِي بَعْدَهَا لِلْوَيْلِ وَالْحَزَنِ	مَبْتَأَ عَلَيْكَ رِيحُ الْمَوْتِ سِتًّا	٣٢٦
خطاب بمرثية مؤمنين وبنصفين		
مِنْ خَيْرِ عَوْدِي فِي مَضَى الْمَطْلَبِ	أَنَا الْغُلَامُ الْعَرَبِيُّ الْمُنْتَسِبُ	٣٢٧
إِنْ كُنْتُ لِلْوَيْتِ مُحِبًّا فَأَقْرَبُ	يَا أَيُّهَا الْعَبْدُ اللَّيِّمُ الْمُنْتَدِبُ	٣٢٨
أَوْ لَأَقُولُ مَا رَبَّاهُ أَنْقَلِبُ	وَأَثْبِتُ رُؤْيَا أَيُّهَا الْكَلْبُ الْكَلْبُ	٣٢٩
جوابي انرا عددی در هر صفتین		
وَفِي بَيْتِي صَادِرٌ يُبَدِّدُ اللَّهْمَ	إِيَّايَ تَدْعُو فِي الْوَعَايَا بِنِ الْأَرَامِ	٣٣٠
لَقَدْ عَلِمْتُ وَالْعِلْمُ ذُو أَدَبٍ	مَنْ يَحْطَرُّ مِنْهُ أَيْحَامٌ فَيَسْتَرْبِ	٣٣١
وَعَنْ قَلِيلٍ غَيْرِ شَكِّ أَنْقَلِبُ	أَنْ لَسْتُ فِي الْحَرْبِ لِعَوَا بِلِ الْأَرَامِ	٣٣٢
خطاب بمرثية مباحی در صفتین		
نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالْكَتَبِ	أَنَا عَلِيٌّ وَأَبْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ	٣٣٣
أَهْلُ لِلْوَاءِ وَالْقِيَامِ وَالْمَجْدِ	وَبِالنَّبِيِّ الْمُصْطَفَى عِزُّ الْكَذِبِ	٣٣٤
خطاب بمعوية وبنو او در ليلة الميز		
وَدَا كَرُمًا لَأَحْ فِي الْأَفْقِ كَوْنُكَ	أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ صِفْتَيْنِ دَارُنَا	٣٣٥

مهمانان در آن

مضامین لغوی

مؤاد ب

مهمانان در آن

مهمانان در آن

مهمانان در آن

ترجمه دیوان

این طوفان برای عذاب و جنگ (و به پایان رسانیدن آن) و امیدداری.

هرچند که من در نسیم دُرّ یتیم
کو آنکه جدا کند طلارا از سیم
ای خصم رسیده است طوفان هلاک
بگریز و بخاک شو از این غصه مقیم

خطاب امام علیه السلام به حریث مولای (۱) معاویه

۳۲۷- من از نظر نسب به هنگام بررسی طائفه نوجوانی عربی و از بهترین طائفه از خاندان عبدالمطلب هستم.

۳۲۸- ای غلام لثیمی که پاسخ می گوئی ، اگر علاقه به مرگ داری نزدیک بیا .

۳۲۹- آی سگ درنده ، کمی صبر کن (تا مرگ را ملاقات کنی) یا اینکه پشت به جنگ کرده برگرد و فرار کن.

امروز منم به فضل و توفیق خدای
غالب به شجاعت و اصالت همه جای
ای خصم اگر تورا بود مردن رأی
لطفی کن و با عربده نزدیک من آی

پاسخ امام علیه السلام به یکی از دشمنان در صفین

۳۳۰- آی فرزند حیلہ گر مرا به جنگ می طلبی در صورتیکه شمشیر تیز در دست من است و آتش از آن می بارد.

۳۳۱- هر گاه آنرا می جنبانم مرگ از آن می بارد. من بدون تردید آگاه هستم و فردی آگاه دارای فرهنگ است.

۳۳۲- می دانم در جنگی که مدت ها ادامه داشته نیاز به نقشه نیست و بزودی و بدون تردید جنگ بزودی عوض میشود و پایان می یابد.

۱- مولا: غلام آزاد شده.

✦ امام علی علیه السلام ✦

ای صاحب بخت تیره‌ی روز سیاه
تا چند چنین فتاده باشی از راه
تیغی است مرا چه شعله آتش تیز
بگریز که یکبار نسوزی نگاه

خطاب امام علیه السلام به حریش بن صباح در صفین

۳۳۳- من علی علیه السلام و فرزند عبدالمطلب هستم. ما و خانه خدا به کتابهای آسمانی نزدیکتریم. (۱)

۳۳۴- بدون تردید و دروغ ما به پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله صاحب پرچم اسلام، مقام ابراهیم و پرده‌های کعبه نزدیکتریم. ما بودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله را بر تمام عرب پیروز گردانیدیم .

پیغمبر حق مرا بس—رادر می گفت
با جان و دل خویش برابر می گفت
من نصرت او در همه جا می کردم
آن دم که سخن ز شرع انور می گفت

خطاب امام علیه السلام به معاویه در لیلۃ الہریر

۳۳۵- محال است! تا ستاره در آسمان می درخشد صفین خانه ما و خانه شماس است .

۳۳۶- (باید در این سرزمین بمانیم) تا شما بمیرید یا ما بمیریم نه ما و نه شما راهی برای فرار از محیط جنگ نداریم.

تا هست ستاره در این چرخ کبود
پیوسته میان ما جدل خواهد بود
یا تیغ اجل کشد فلک بر سر من
یا پاك کنند نام تو از لوح وجود

۱- احتمال دیگر عبارت: به خانه خدا سوگند ما به کتابهای آسمانی نزدیکتریم.

حرف الباء

٣٣٦

وَمَا لَكُمْ عَنْ حَوْمَةَ الْعَرَبِ بِمَهْرَبٍ

إِلَى أَنْ تَمُوتُوا أَوْ تَمُوتَ مَا لَنَا

ملح اصحاب فرائين در صفين

٣٣٧

إِنْ كُنْتَ تَبْعِي خَيْرَ الصَّوَابِ

يَا أَيُّهَا السَّائِلُ عَنْ أَصْحَابِي

٣٣٨

بِأَنفِمْ أَوْ عِيَةَ الْكِنَابِ

أَنْبِيكَ عَنْهُمْ غَيْرَ مَا تَكْذَابِ

٣٣٩

فَسَلْ بِذَلِكَ مَعْشَرَ الْأَخْرَابِ

صَبْرٌ لَدَى الْهَيْجَاءِ وَالضَّرْبِ

سنایش عساكر نصرت ماث

٣٤٠

أَجَابُوا وَإِنْ أَعْصَبَ عَلَى الْقَوْمِ ^{الغضبوا}

الْمَرْقُومًا إِذْ دَعَاهُمْ أَخُوهُمْ

٣٤١

لِقَوْمِي أَجْرِي مِثْلَهَا إِنْ تَعَبُوا

فَمُمْ حَفِظُوا غَيْبِي كُنْتُ حَافِظًا

٣٤٢

وَأَبَاؤُهُمْ أَبَاءُ صِدْقٍ فَانْجَبُوا

بَنُوا الْحَرْبَةَ تَفَعَّلُ فِيهِمْ أَمَّهُمْ

ملح قبيله چندتا از عرب

٣٤٣

وَسَيْفُ أَحْمَدَ مَنْ دَانَتْهُ الْعَرَبُ

الْأَزْدُ سَيْفِي عَلَى الْأَعْدَاءِ كُلِّهِمْ

٣٤٤

لَا يَجْمُونَ وَلَا يَدْرُونَ بِالْهَرَبِ

قَوْمٌ إِذَا فَاجَبُوا أَوْ فَوَّارِ غَلَبُوا

٣٤٥

بَيْضُ رِقَاقٍ وَدَاوِدِيَّةٌ سَلْبُ

قَوْمٌ لَبُوسُهُمْ فِي كُلِّ مُعْتَرَكٍ

٣٤٦

وَفِي الْأَنَامِلِ سُمٌّ خَطِيٌّ وَالْقُصْبُ

الْبَيْضُ فَوْقَ رُؤُوسِ نَحْمَا اللَّيْلِ

٣٤٧

وَالسُّمُّ تَرَعُفٌ وَالْأُرُوعُ تَنْقَبُ

الْبَيْضُ تَصْحَكُ وَالْأَجَالُ تَنْجِبُ

٣٤٨

فِيهِ مِنَ الْفَعْلِ مَا مِنْ ذُوهِ الْعَجَبِ

وَإِيَّ يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ لَيْسَ لَهُمْ

مجلس سخن

مجلس سخن

مجلس سخن

مجلس سخن

مجلس سخن

مجلس سخن

ستایش امام علیه السلام از اصحاب خود

۳۳۷- ای کسی که از اطرافیانم میخواهی آگاه شوی، اگر میخواهی مطلب صحیح را بشنوی گوش فرادار.

۳۳۸- درباره اصحاب خود، بدون اینکه دروغ پردازی کنم میگویم که از نظر علم، مخزن های قرآن و نگهبان آن هستند.

۳۳۹- به هنگام جنگ و حمله قهرمان صبر هستند. اگر باور نداری از مردم احزاب بپرس.

هستند جماعتی که یاران منند
مستغرق بحر فضل و احبان منند
در محفل دین بحفظ قرآن کوشند
در معرکه ی نبرد قربان منند

ستایش امام علیه السلام از سربازان خود

۳۴۰- مگر نمی بینی وقتی برادر آنان (علی علیه السلام) آنان را احضار میکند، محضراو میرسند و اگر علیه دشمن عصبانی شد آنها هم عصبانی میشوند.

۳۴۱- سربازان من، پشت سر من اعتبار و اوامر مرا حفظ می کنند من هم به پادشاه این خدمت، به هنگامی که غایب هستند مواظب آنان هستم.

۳۴۲- اینان مرد جنگند، مادرانشان، آنان را از جنگ باز نداشته اند و پدرانشان، پدرانی شایسته بوده اند که اولادی خدا پسند تحویل داده اند. (دامن پدر و مادر آنان پالاست).

جمعی که لباس مهرمن می پوشند
پیوسته بحفظ غیب من می کوشند
از مشرب من چه بهره ای یافته اند
هر روزه می از جام صفا می نوشند

ستایش از چند طائفه عرب

۳۴۳- طائفه «اُزد» در برابر تمام دشمنان شمشیر من هستند. و شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که عرب تسلیم آنحضرت گردید.

۳۴۴- طائفه ای هستند که بهنگام فاجعه، وفادارند و اگر شکست خوردند، از جنگ فرار نمی کنند، نمی دانند فرار چیست؟

یاران منند اهل شمشیر همه

مایل بخدا و از جهان سیر همه

معنای گریختن ندانند که چیست

باشند بروز حرب چون شیر همه

۳۴۵- طائفه ای که در هر جنگی لباس تنگ می پوشند «وزره داودی» (۱) را آنها از طریق کشتن دشمن بدست می آورند.

۳۴۶- بر سر خود کلاه خود دارند و در زیر کلاه خود زره یمنی و در دست نیزه های گندمگون ساخت یمامه و تیرهای تراشیده دارند.

۳۴۷- شمشیرهای خندند و مرگ ها گریه می کنند، نیزه ها خون دماغ شده اند و روح دشمنان (باخانه های آنان) غارت می شود.

شد جامه قوم من زره روز مصاف

دارند تمام، نیزه سنگ شکاف

از بس که خورد نیزه این طائفه خون

پیدا شده است در سرش رمح رعاف

۳۴۸- چه روزی را دیده اید که «طائفه ازد» کار عجیب و شگفت آور نکنند؟

۳۴۹- پیاده ی طائفه ازد بر پیاده های روی زمین برتری دارد و سواره آنان بر سوار کاران.

۱- زره پیراهنی بوده که از حلقه های سیمی می ساخته اند و در جنگ می پوشیده اند که تیر بر آنها اثر نکند. این پیراهن را داود پیامبر اختراع کرده است.

حرف الباء

تسليم

تسليم

تسليم

تسليم

تسليم

فَضَلًا وَأَعْلَامًا قَدًا إِذَا رَكِبُوا	الْأَزْدَ أَرِيدَ مَنْ يَمْشِي عَلَى قَدِهِ	٣٤٩
أَوْ فَاغَطُوا فَوْقَ مَا وَهَبُوا	وَالْأَوْسُ وَالْأَحْزَجُ الْقَوْمُ الَّذِينَ	٣٥٠
لَا يَضْعَفُونَ إِذَا مَا أَشْتَدَّ الْحَقْبُ	يَا مَعْشَرَ الْأَزْدِ أَنْتُمْ مَعْشَرٌ نَفٌّ	٣٥١
وَلَمْ يُجَالِطْ قَدِيمًا صَدَقَكُمْ لَدَيْكُمْ	وَقِيمَةٌ وَوَقَاءُ الْعَهْدِ شَيْبَتَكُمْ	٣٥٢
وَقَدِيحُونَ عَلَيْكُمْ مَقْتَهُمُ الْغَضَبُ	إِذَا غَضِبْتُمْ يَا أَبَا الْخَلْقِ سَطَوْتُمْ	٣٥٣
رَاضٍ وَأَنْتُمْ زُرُوسُ الْأَمْرِ لَا الذُّبَابُ	يَا مَعْشَرَ الْأَزْدِ إِنِّي مِنْ جَمِيعِكُمْ	٣٥٤
وَاللَّهُ يَكْلُوكُمْ مِنْ حَيْثُ مَا ذَهَبُوا	لَنْ تَبَاسَ الْأَزْدُ مِنْ رُوحٍ وَمَغْفِرَةٍ	٣٥٥
وَالشُّوكُ لَا يُجْتَنَى مِنْ فِرْعَانَ الْعَيْبُ	طَبِيتُمْ حَدِيثًا كَمَا قَدْ طَابَا وَكَلِمَةٌ	٣٥٦
أَوْ فَوْخِرًا وَاقِحْرًا أَوْ غُولِيًا وَغَلْبُوا	وَالْأَزْدُ جُرُومَةٌ إِنْ سَوَّيْتُمْ سَبَقُوا	٣٥٧
أَوْ سَوْهِيًا وَسَهْمِيًا أَوْ سَوْلِيًا وَسَلَبُوا	أَوْ كَثْرًا وَكَثْرًا أَوْ صُورًا وَاصْبُرُوا	٣٥٨
فَلَمْ لِي شَيْبَ صَفْوَهُمْ هُوَ وَلَا لِعَبٍّ	صَفْوًا فَاصْفَاهُمْ الْمَوْلَى وَالْأَيْتَةُ	٣٥٩
لَا الْجَهْلُ يَعْرِوهُمْ فِيهَا وَلَا الصَّخْبُ	هَيُونَ لَيْتُونَ حُلُقًا فِي حَجَّاسِمٍ	٣٦٠
وَالْأَسَدُ تَرَهَّبَهُمْ يَوْمًا إِذَا غَضِبُوا	الْغَيْبُ مَا رَضُوا مِنْ دُونِ بَأْسِهِمْ	٣٦١
وَأَرَبَطُ النَّاسِ جَاسَانُ هُمْ يَدُوكُمْ	أَنْدَى الْأَنْامِ أَكْفَاحِينَ سَأَلُهُمْ	٣٦٢
إِذَا أَنْدَانَتْ لَهُمْ غَسَّانُ وَالذُّبَابُ	وَأَيُّ جَمْعٍ كَثِيرٍ لَا تَفْرِقُهُ	٣٦٣
بِالرَّسُولِ وَمَنْ صَالِحٍ كَسَبُوا	فَاللَّهُ يُجْزِيهِمْ عَمَّا اتَّوَاوَجَبُوا	٣٦٤

ترجمه دیوان

۳۵۰- طائفه اوس و طائفه خزرج مردمی هستند که به مردم پناه می دهند و
بیش از آنچه دارند عطا می کنند.

هر روز کند ظهور از یارانم
کاری که من از خوبی او درمانم
در جود و سخا نظیر این طائفه نیست
دارند بسی فضل که من می دانم

۳۵۱- ای طائفه ازد شما قومی محترم هستید بهنگامی که سختی فرا رسد
بخود ضعف راه نمی دهید.

۳۵۲- وفای به عهد و پیمان اخلاق شماست و هیچگاه حرف راست شما با
دروغ آغشته نگردیده است.

۳۵۳- آنگاه که غضب می کنید همه از حمله شما می ترسند و گاهی غضب
شما نسبت بمردم سست می گردد.

ای قوم شما گروه عالی قدرید
در بزم وفا و صدق و احسان صدرید
اعداء همه از تیغ شما می ترسند
مردم چه کواکب و شما چون بدرید

۳۵۴- ای طائفه ای ازد من از تمام شما راضی هستم و شما گرداننده سیاست
من هستید نه فرمانبردار.

۳۵۵- شما طائفه ازد از رحمت و مغفرت خدا مأیوس نباشید خدا عمر شما را
بابخشش و غفران پایان می رساند.

۳۵۶- همانند آغاز اسلام اینک هم پاکید، از شاخه خار هیچگاه انگور چیده
نمی شود.

ای قوم من از شما چه گشتم خوشنود
بی شبهه جزای آن زحق خواهد بود

باشد حسب و نسب، شما را با هم

هستید درختی که برش باشد جود

۳۵۷- طائفه ازد بنیانی است که اگر در مسابقه دویدن شرکت کنند پیروز می‌شوند، اگر پای شمارش امتیازهای طائفه‌ای به میان آید برنده‌اند و اگر صحبت چیرگی در بین باشد پیروزاند.

۳۵۸- در میدان مقایسه ثروت و نفر برتر از دیگران و در سرزمین صبر، بردبارتر از دیگران هستند. در مسابقه تیراندازی برنده و به هنگام ربودن امتیاز، بیش از دیگران امتیاز می‌برند.

۳۵۹- پاک بودند، خدا هم دوستی خود را برای آنان برگزید در نتیجه پاکی آنان با خوشگذرانی و کارهای نامناسب آلوده نگردید.

۳۶۰- طائفه ازد با وقاراند، در مجالس خود، خوش اخلاق می‌باشند، نه نادانی بر آنان فرودمی آید و نه کاری که دارند فریادمی زنند.

باران مـرا فضل و کمال است بسی

وین طائفه نیستند کمتر ز کسی

دارند وفا و نـرم خوئی همه دم

در جهـل نمی زنند هرگز نفسی

۳۶۱- اگر طائفه ازد راضی شوند، باران عطای ایشان است. به هنگامی که

عصبانی شوند (و در جنگ حمله کنند) شیراز آنان می‌ترسد.

۳۶۲- بهنگام درخواست از آنان سخاوتمندترین مردم می‌باشند و بهنگامی که

دل‌های همه بر اثر دعوت بکار خطرناک می‌لرزد دل‌های آنان آرامترین دل‌هاست.

۳۶۳- آنگاه که طائفه غسان (ازد) (۱) بایکدیگر نزدیک شوند و به تیراندازی

بپردازند کدام گروه می‌تواند در برابر آنان دوام بیاورد و شکست نخورد؟!

۳۶۴- خدا پاداش خدمات و عطا‌های آنان را که در اختیار محمد صلی الله علیه و آله گذاشتند

۱- غسان اسم چاهی است که عده‌ای از طائفه ازد کنار آن زندگی می‌کردند.

حرف الناء

خطاب عثمان بن عفان	
٣٦٥	فَانِ كُنْتَ بِالسُّورِ مُلْكًا مُؤْتَمِرًا
٣٦٦	فَكَيْفَ هَذَا وَالْمَشِيرُورُ غَيْبٌ
وَانِ كُنْتَ بِالْمُرَّةِ عَجَّتْ خَصِيمُهُمْ	
فَعَزَّكَ اَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ وَاَقْرَبُ	
تفسير برزوان فنای دنیا	
٣٦٧	قَدْ رَأَيْتُ الْفُرُونَ كَيْفَ تَفَانَتْ
٣٦٨	دَرَسَتْ ثُمَّ قِيلَ كَانَ وَكَانَتْ
٣٦٩	هِيَ دُنْيَا كَحَيْتَةٍ تَفْتَأُ السَّمَّ
	وَانِ كَانَتْ الْجَسَّةُ لَانَتْ
	كَمَا مُورٍ لَقَدْ تَسَدَّدَتْ فِيهَا
	ثُمَّ هَوَتْهَا عَلَيَّ فَهَانَتْ
در فناد دنیا و تیسرا و مجازة عنكبوت	
٣٧٠	اِنَّمَا الدُّنْيَا فَنَاءٌ لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثَبُوتٌ
٣٧١	اِنَّمَا الدُّنْيَا كَالْبَيْتِ لَسَجْنَةٍ لَعَلَّكُمْ
	وَلَعَلَّكُمْ يَكْفِيكُمْ مِمَّا اِنَّمَا الطَّالِبُ
	وَلَعَمْرِي عَنْ قَلِيلٍ كُلُّ مَنْ فِيهَا مَيُوتُ
بیان تغییر احوال زمان	
٣٧٢	اَلْمَرْوَانُ الدَّمْرُ يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ
٣٧٣	يُكْرَانُ مِنْ سَبْتِ جِدِّ اِلَى سَبْتِ
	فَقُلِّ جِدِّ التَّوْبِ اِلَى بَدْلِ مِنْ بِلَى
	وَقُلِّ لِاجْتِمَاعِ الشَّمْلِ اِلَى بَدْلِ مِنْ سَبْتِ
ترغیب نفس بدار عقبی	
٣٧٤	فَدَكُنْتَ مَيْتًا فَصِرْتَ حَيًّا
٣٧٥	وَعَنْ قَلِيلٍ تَصِيرُ مَيْتًا
	عَزِ بَدَارِ الْفَنَاءِ بَيْتًا
	فَابْنِ لِذَارِ الْبَقَاءِ بَيْتًا

خطاب عثمان

تفسیر برزوان

تفسیر عنکبوت

تفسیر زمان

تفسیر ترغیب

ترجمه دیوان

و کارهای نیکی که انجام دادند عنایت فرماید.

یساران منند بحس احسان و ادب
شیران دلاورانند در وقت غضب
در نصرت دین مصطفی صلی الله علیه و آله می کوشند
یابند جز از فیض فضلت یسار ب

توضیح: طائفة ازد از سرزمین یمن برخاسته اند و در هر عصری مدافع معنویت

بوده اند و این يك نمونه تاریخی:

آنگاه که سر امام حسین علیه السلام را پیش عبیدالله بن زیاد در کوفه آوردند عبیدالله گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ وَحَزَبَهُ وَقَتَلَ الْكُذَّابَ بِنِ كُذَّابٍ.** (ستایش خدای را که حق را پیروز کرد و امیر المؤمنین (یزید) و حزبش را پیروز گردانید و دروغگو فرزندان دروغگورا بقتل رسانید.

عبدالله بن عقیف ازدی بهاخواست، سخن عبیدالله بن زیاد را قطع کرد و گفت: ای دشمن خدا تو دروغگوئی و پدرت و آنکس که نماینده او هستی. آی پسر مرجانة فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را بقتل می رسانی و بجای صدیقان می نشینی؟!

عبیدالله بن زیاد حرف او را قطع کرد و دستور داد او را دستگیر سازند طائفة ازد حمله کردند و عبیدالله را از چنگ مأموران ابن زیاد بیرون آوردند. در آن شرایط خفقان، خدمت بزرگی است.

سؤال امام علیه السلام از عثمان

۳۶۵- اگر از طریق شوری به ریاست رسیدی، چه شورائی بود که مشورت

کنندگان در آن نبودند؟!

۳۶۶- و اگر از طریق خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مخالف خود استدلال

کردی و بر ریاست رسیدی، غیرتو (امام علی علیه السلام) به پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر علم و خویشاوندی نزدیکتر است.

❁ امام علی علیه السلام ❁

مقصود ز هستی خلائق مائیم
آئینه اسرار حقایق مائیم
گر برده ز روی کار ما بردارند
در هر دو جهان از همه سابق مائیم

توضیح: عثمان بن عفان (خلیفه سوم) با رقیه و کلثوم دختران محمد صلی الله علیه و آله ازدواج کرد. یکی از دنیا رفت دیگری را گرفت بهمین جهت به عثمان «ذوالنورین» (دارای دو نور) می گویند و امام علیه السلام که اشاره به خویشاوندی عثمان با امام علی علیه السلام می کند بهمین مطلب نظر دارد.

نه این دودختر محمد صلی الله علیه و آله در دیف حضرت زهرا علیها السلام بوده اند و نه عثمان در دیف علی علیه السلام.

توجه به فنای دنیا

۳۶۷- دیده ام که هر ديفانم چگونه نابود شدند، پوسیدند و گفته شد مردی بود وزنی!

۳۶۸- این دنیائی است که همانند مار زهر می دمد هر چند بدنش نرم است.

۳۶۹- چه بسیار مشکلاتی که در آن به تنگ آمدم سپس آنها را بر خود آسان گرفتم و آسان شد.

دنیا که ز داغ نیستی یافت نشان
ماری است برای کاملان زهر فشان
دارد هنری نیک که باشد آسان
بر هر که نکرد سخت کوشی به کسان

دنیا خانه عنكبوت است

۳۷۰- دنیا نابود است، دوامی ندارد. دنیا همانند خانه ای است که عنكبوت آن را بافته است.

۳۷۱- تویی که دنبال لقمه نانی هستی بطور حتم آنچه هست برای تو کافی

ترجمه دیوان

است و بجان خود سو گند بزودی تمام آنها که در روی زمین هستند از دنیا خواهند رفت.

دنیا که بود هستی او عین عدم
چون خانه عنکبوت باشد همه دم
گر اهل سعادتى سر حرص بسر
تا چند نهی به وادی جهل قدم

روزگار عوض می شود

۳۷۲- مگر نمی بینی که روزگار شب و روز است؟! می روند و برمی گردند
روز جدید، دنبال روز قدیم می رود.

۳۷۳- با چنین وضعی (تغییر روزگار) به نو پوشیده بگو حتماً باید کهنه شود
و به گروهی که جمع شده اند بگو باید پراکنده شوید.

بر دهر منه دل که پشیمان گردی
وز بازی روزگار حیران گردی
هر چند که جمعیت ظاهر داری
ناگاه به دست خود پریشان گردی

توجه به آخرت

۳۷۴- مرده (خاك) بودی زنده شدی و بزودی می میری.
۳۷۵- به خانه ای که فانی می شود و خراب مغرور شده و دل بسته ای، برای خانه
ابدی ساختمان در نظر بگیر!

ده روز حیاتی که تو داری ای دل
شك نیست که می شود به مردن زائل
تا چند برای دار دنیا کوشی
باید که کنی سرای عقبی حاصل

حرف التاء

ارشاد بقناعت و تذكار موت		
بَلَيْتٌ وَتَوْبٌ وَقُوْتُ يَوْمٍ	بِكْفِي لِمَنْ فِي عَدِي يَمُوتُ	٣٧٦
وَرُبَّمَا مَاتَ نِصْفَ يَوْمٍ	وَالنِّصْفُ مِنْ قُوْتِهِ يَمُوتُ	٣٧٧
ارشاد بقناعت و فراغت از شوق		
بَلَيْتُ يُوَارِي الْفَتَى وَتَوْبٌ	لَيْسَتْ مِنْ عَوَزَةٍ وَقُوْتُ	٣٧٨
هَذَا بِلَاغٌ لِمَنْ تَحْيَى	وَذَا كَثِيرٌ لِمَنْ يَمُوتُ	٣٧٩
تحريص بر نفی حرص و عفتا بلفظ مقرر		
يَا أَيُّهَا الطَّالِبُ الْمَهْمُوتُ	حَسْبُكَ مَا تَبْتَغِيهِ الْقُوْتُ	٣٨٠
مَا أَكْثَرَ الْقُوْتُ لِمَنْ يَمُوتُ		٣٨١
ارشاد بمخالفت نفس و ترك لذات و شهوات		
صَبَرْتُ عَنِ اللَّذَاتِ لَمَّا تَوَلَّيْتُ	وَأَزَمْتُ نَفْسِي صَبْرًا فَاسْتَمَرَّتْ	٣٨٢
وَمَا الْمَرْءُ إِلَّا حَيْثُ يَجْعَلُ نَفْسَهُ	فَإِنْ اطَّرَعَتْ نَاقَتٌ وَالْأَسْلَمْتُ	٣٨٣
أَقُولُ لِعَيْنِي حِسْبِي لِلْحَطَّاتِ	وَلَا تَنْظُرْ بِي بَاعِينَ بِالسَّرَقَاتِ	٣٨٤
فَكَمْ نَظْرَةٌ قَادَتْ إِلَى الْقَلْبِ شَهْوَةٌ	فَأَصْبَحَ مِنْهَا الْقَلْبُ فِي حَسْرَاتٍ	٣٨٥
ارشاد بصبر در حوادث شريفه و ذكر		
خَلَيْتِي لَا وَاللَّهِ مَا مِنْ مُلْمَأَةٍ	تَدُومُ عَلَيَّ حَيٌّ وَإِنْ هِيَ جَلَّتْ	٣٨٦

تذكار

بلاغ

مجهول

افسوسه

در بگو

مجلس

توجه به قناعت

۳۷۶- اطاقی، پارچه‌ای و خوراك يك روز برای کسی که فردا می‌میرد کافی است.

۳۷۷- چه بسا وسط روزجان می‌دهد و نصف خوراك وی هم می‌ماند و از دست می‌رود.

چون داد خدا روزی يك روزتورا
عیب است دیگر سؤال در یوزه تورا (۱)
با خود نبری هیچ در آندم که بود
تقدیر از این گنبد فیروزه تو را

پرهیز از درخواست

۳۷۸- اطاقی که انسان را پنهان سازد، پارچه‌ای که عورت شخص را بپوشاند و خوراکی،

۳۷۹- بس است برای کسی که می‌خواهد زنده بماند و برای کسی که می‌میرد زیاد است.

در آخر کار چون بخواهی مردن
وز تیغ هلاك جان نخواهی بردن
گر لقمه و خرقة‌ای مهیاست تو را
تا چند به هرزه خویش را آزدن

پرهیز از حرص

۳۸۰- آی جستجوگر سرگردان، لقمه نانی از آنچه دنبال آن می‌دوی برای تو کافی است.

۱- در یوزه: گدائی، درخواست.

۳۸۱- این لقمه‌ی نان هم برای کسی که می‌میرد چقدر زیاد است!

گر مُلکِ جم و سلطنت کسی داری
غافل منشین که سرگت از پی داری
چون روزی يك روزه تورابس باشد
این حرص و هوای نفس تا کی داری؟!

مبارزه با هوای نفس

۳۸۲- به هنگام لذت‌ها خود را حفظ کردم و خود را به نادیده گرفتن لذتها متعهد ساختم تا استوار گردیدم.

۳۸۳- موضع هر فردی دردست خود اوست، اگر راه طمع را باز کرد انسان حریص میشود و اگر نفس را کنترل کرد از انحراف محفوظ می‌ماند و آرام خواهد بود.

فریاد و فغان ز نفس اماره من
کو صبر جمیل تا کند چاره‌ی من
سر رشته صبر گر نباشد در کف
کی جمع شود این دل صد پاره من

۳۸۴- به چشم خود می‌گویم زیر چشمی دیدن را زندان کن. ای چشم به دزدی (حرام) نگاه مکن.

۳۸۵- زیرا چه بسیار نگاههای کوچکی که به قلب، شهوت تسزریق کرده و قلب از همان يك نگاه به چه غمهایی گرفتار شده است.

ای چشم که دیده‌ای بسی فیروزی
باید که نظر ز حسن خوبان دوزی
ترسم که زند آتش شهوت شعله
آنگاه تو در دوزخ حسرت سوزی

صبر در حوادث

۳۸۶- آی دودوست من بخدا سوگند هیچ حادثه‌ای برای زنده هر چند بزرگ باشد ابدی نخواهد بود.

حرف التاء

تبرکات

موتور

موتور

تاله

لا

موتور

۳۸۷	وَلَا تَكْثُرِ الشُّكُورَ إِذَا النُّعْلُ دَلَّكَ	فَإِنَّ نَزَلَ يَوْمًا فَلَا تَخْضَعَنَّ لَهَا
۳۸۸	فَصَابِرًا حَتَّى مَضَتْ وَأَضْمَحْتِ	فَكَمْ مِنْ كَرِيمٍ يُبْتَلَى بِئْوَاءِ ثَبِ
در مدنت كثره كلا و مدح مؤش		
۳۸۹	حَسَنٌ وَإِنْ كَثِيرَةٌ مَمْقُوتٌ	إِنَّ الْقَلِيلَ مِنَ الْكَلَامِ بِأَهْلِهِ
۳۹۰	إِلَّا يَزِلُّ وَمَا يُعَابُ صَمُوتٌ	مَا زِلْ ذُو صَمْتٍ وَمَا مِنْ مَكْرٍ
۳۹۱	فَالصَّمْتُ دُرٌّ زَانَةٌ يَا قُوتٌ	إِنْ كَانَ يَنْطِقُ نَاطِقٌ مِنْ فَصْنَةٍ
در مدح از مكارم اخلاق		
۳۹۲	وَعَاشَ قَوْمٌ وَوَمَّ فِينَا كَأَمْوَاتٍ	قَدَمَاتٍ قَوْمٌ وَمَا مَنَّتْ مَكَارِمُهُمْ
مرثیه حضرت خاتما النبیین		
۳۹۳	يَا لَبَنَّمَا خَرَجْتَ مَعَ الرِّفَاتِ	نَفْسِي عَلَى زَقَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ
۳۹۴	أَبِي خِيفَةٌ أَنْ تَطُولَ جَبُوتِي	لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْجَيُودِ وَأَمَّا
استجازه حاتم بن سید عالم		
۳۹۵	يَوْمًا إِذَا احْضَرْتَ لِقَاءَ حَمَاتٍ	هَلْ يَدْفَعُ الدِّعُ الْخَصِيْرَ مَيْتَةً
۳۹۶	يَوْمًا يُؤَلُّ لِفِرْقَةٍ وَسَنَاتٍ	إِنِّي لِأَعْلَمُ أَنَّ كُلَّ مُجْتَمَعٍ
۳۹۷	كَشَفَ اللَّهُ رِوَاكِدَ الظُّلُمَاتِ	يَا أَيُّهَا الدَّاعِي النَّذِيرُ وَمَنْ بِهِ
۳۹۸	وَأَرَمَ عِدَاتَكَ عَنْهُ بِالْحَجَرَاتِ	أَطْلُقْ قَدَيْتِكَ لِابْنِ عَمَلِكَ آمُرُهُ

۳۸۷- در عین حال اگر حادثه‌ای برایت بوجود آمد خود را مباد و زیاد گلابه نکن. زیرا گاهی کفش و پای انسان می‌لغزد. (دنیا بدون حادثه نمی‌شود).

۳۸۸- چه بسا شایسته‌ای که به معصیت‌ها و حوادث گرفتار می‌گردد و با اسلحه صبر با آنها نبرد می‌کند تا مصیبت پایان می‌یابد و مشکل بر طرف می‌گردد.

هر رفتنه که سر کشد به گردون علمش
تا چشم به هم زنی نماند رشمش
دانا بنشیند و صبوری ورزد
در ورطه‌ی فتنه‌گر بلغزد قدمش

کم گوئی و بجا گوئی

۳۸۹- حرف کم برای کسی که درک کند خوب است و زیاد آن موجب غضب و عصبانیت گردد.

۳۹۰- فرد ساکت هیچگاه نمی‌لغزد و هر پر حرفی می‌لغزد. کم گو سرزنش نمی‌گردد.

۳۹۱- اگر مطلب گوینده نقره باشد، خاموشی مرواریدی است که یا قوت آن را زینت داده است.

رازدل خویش اگر پوشی به
وز گفتن بی‌فائده خاموشی به
هر چند سخن‌های تو چون دُر باشد
گر جوهر فضل خویش نفروشی به

نام و اخلاق نیک

۳۹۲- ملتی می‌میرد اما خدمات و امتیازهای آنان همیشه زنده است و طائفه‌ای هم در میان ما زندگی می‌کنند که مثل مردگان هستند (اثرو جودی ندارند)

هر مرده که گوی نیکنمایی برده
از لوح حیوة نسام خود نسترده

ترجمه دیوان

هر زنده که نفع او به مردم نرسد
در مذهب اهل فقر باشد مرده

درسوك خاتم النبیین ﷺ

۳۹۳- جانم در ناله‌ها زندانی است. ایکاش همراه ناله‌ها بیرون می‌آمد.
۳۹۴- درزندگی پس از شما خیری نیست، من فقط برای این گریه می‌کنم
که پس از شما عمرم طولانی گردد.

جانم که به قید تن اسیر است و زبون
ای کاش که آمدی خود و ناله برون
رفتی توبه خاك و اشك می‌ریزم من
ازو هم که مدتی بمانم اکنون

اجازه جنگ از محمد ﷺ

۳۹۵- آیا زرهی محکم آنگاه که مرگ آمد می‌تواند از مرگ جلوگیری کند؟!

۳۹۶- من یقین دارم که تمام اجتماع‌ها روزی به جدائی و تفرقه منتهی می‌گردد.

از شصت قضا اگر رسد تیر قـدر
دفعش نه زره کند نه جوشن نه سپر
بزمی که بصورت ثریا دیدم
آخر چه بناتِ نَعش شد زیروزبر (۱)

۳۹۷- ای شخصیتی که مردم را بطرف خدا دعوت میکنی و بآنان اعلام خطر

می‌نمائی و ای کسیکه خدا به وسیله‌ی وی تاریکیهای ریشه‌دار را برطرف ساخت،

۳۹۸- فدایت کردم امر پسر عمویت (علی عَلِیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ) را صادر کن تا دشمنانت را

با پاره‌های سنگ و آتش متفرق گرداند.

۱- ثریا و بزم آن، جلوه ستارگان در شب که ستاره ثریا یکی از آنها است. و «بنات

نعش» هم هفت ستاره در جهت قطب شمالی است که به دب اکبر و دب اصغر معروف است.

در فارسی «هفت برادران» هم گفته شده است. نظر امام (ع) به جایجا شدن آنهاست.

حرف التاء

٣٩٩	فَالْمَوْتُ حَقٌّ وَالْمَنِيَّةُ سُورَةٌ	تَأْتِي إِلَيْكَ قَبَادِيرُ الرِّكَوَاتِ
	فقد يبدى شهنى كه متوجه عرب شد	
٤٠٠	يَا جَامِعًا لِسَمَلِهِ سَاعَاتِهِ	وَدَنْتَ مَيْلَتَهُ وَحَانَ وَفَاتَهُ
٤٠١	ارْجِعْ فَإِنِّي عِنْدَ مُخْتَلَفِ لِقَانَا	لَيْتَ بَكَرْتُ عَلَى الْعِدَّةِ جُرَاتَهُ
	نصیحتا صفا سعا انلشاره بر	
٤٠٢	دَبُّوا دَبَّيْبَ التَّمَلِّ لَا تَفُوتُوا	وَأَصْبِحُوا فِي حَرْبِكُمْ وَيُنِيُوا
٤٠٣	كَيْمَا تَنَالُوا الَّذِينَ أَوْتَمُّوتُوا	أَوْ لَا فَإِنِّي طَالَ مَا عَصَيْتُ
٤٠٤	مَذْفُومَةٌ لَوْ جِئْنَا فَجِئْتُ	لَيْسَ لَكُمْ مَا سِئْتُمْ وَسِئْتُ
٤٠٥	بل ما یرید الحی المیت	
	بیان انکه فرح لامر اندک او فرح تابع مکرف	
٤٠٦	إِذَا النَّائِبَاتُ بَلَغْنَ الْمَدَى	وَكَادَتْ تَدُوبُ لَعْنُ الْمُهْجِ
٤٠٧	وَحَلَّ لِبَدَاؤِ وَبَانَ الْعَرَا	فَعِنْدَ التَّنَاهِي يَكُونُ الْفَرَجُ
	در احتیاج بجهل در بعضی وقتها	
٤٠٨	لَيْسَ كُنْتُ مُحْتَاجًا إِلَى الْعِلْمِ إِنِّي	إِلَى الْجَهْلِ فِي بَعْضِ الْأَحْوَالِ حَوَّ
٤٠٩	وَلِي فَرَسٌ لِلْجِمْ بِالْجِمْ مَلِمْ	وَلِي فَرَسٌ لِلْجَهْلِ بِالْجَهْلِ سَرِمْ
٤١٠	فَمَنْ سَاءَ تَقْوِي فَاِنَّهُ مُقَوْمٌ	وَمَنْ سَاءَ تَعْوِي فَاِنَّهُ مُعْوَمٌ

لا

خاتمه

بش

جان

ن

۳۹۹- مرگ حق است و مردن، شربتی است که برای انسان می آید بنابراین باید به کارهای نیکی که سبب طهارت جان هستند پیشی بگیری.

ای هر دو جهان ز نور رویت روشن
بگذار که رو برو شوم با دشمن
از مرگ مرا نیست هراسی در دل
حق است به آن توان رهیدن از تن

تهدید دشمن

۴۰۰- ای کسی که ساعتها، خود را جمع و جور کرده ای (تاجنگ کنی) ای کسی که مرگت فرا رسیده و مردنت نزدیک شده است
۴۰۱- برگرد که من به هنگام نیزه زدن شیری هستم که دلیری ها را بر سر دشمن می بارم.

ای آمده بهر جنگ من تند و دلیر
طبع تو مگر ز جان شیرین شد سیر
برگرد که ناگاه نگر دی کشته
آن دم که مرا غضب بگیرد چون شیر

پند به اصحاب خود در صغین

۴۰۲- مانند مور آهسته حرکت کنید، فرصت را از دست ندهید، روز جنگ کنید و شب بخوابید.
۴۰۳- با این روش یا به زنده کردن دین دست می یابید و یا در راه خدا جان میدهید یا نافرمانی مرا می کنید که تازگی ندارد من مدت هاست نافرمانی می شوم.
۴۰۴- می گفتید یکاش پیش مامی آمدی و من آمدم، نه خواسته ی شما مطرح است و نه خواسته ی من،

۴۰۵- بلکه آنچه خدای جان بخش و جانگیر اراده کرده باید اجرا گردد.

ای اهل وفا چه حـ سرب آغاز کنید
 آهنگ نشاط و خرمی ساز کنید
 شمشیر شما کلید فتح و ظفر است
 ابواب امل به روی خود باز کنید

تاریخ پیروزی

۴۰۶- آنگاه که سختی‌ها به انتهارسید و نزدیک است جانها بخاطر سختی‌ها
 آب گردد،

۴۰۷- و آنگاه که بلا فرود آید و صبر به پایان برسد، در چنین نهایت‌هائی
 پیروزی میدرخشد (و سختی‌ها به پایان میرسد).

ای باخته اسباب فراغت ناگاه
 از غم نشود تیره دماغت ناگاه
 بر ظلمت روزگار گر صبر کنی
 روشن شود از غیب چراغت ناگاه

گاهی باید نادان بود

۴۰۸- اگر به علم نیاز مندم، بعضی وقت‌ها به نادانی نیاز مندترم.

۴۰۹- اسبی از حلم دارم که با صبر آنرا لجام زده و مهار کرده‌ام و اسبی از جهل
 دارم که با نادانی، آنرا زین نموده‌ام (و در کنترل من است).
 هر چند که من ز عقل و شرعم آگاه
 محتاج شوم به ترك حکمت ناگاه
 در هر صفتی که رو نماید طساقم
 من مظهر جامعم بتوفیق اله

۴۱۰- بنابراین، هر کس که بخواهد مرا از سوی جهل بطرف راستی
 بکشاند من می‌پذیرم و هر کس بخواهد مرا بطرف کجی جهل سوق دهد می‌پذیرم.

حرف الجيم

٤١١	وَلَكِنِّي أَرْضِي بِرَجُلَيْنِ أَحْوَجُ	وَبِالْجَهْلِ لَا أَرْضِي وَلَا مَوْسِمِي
٤١٢	قَدْ صَدَقُوا وَالذُّلُوكُ الْبَحْرُ اسْمُ	فَإِنْ قَالَ بَعْضُ النَّاسِ فِيهِ شَمًا
٤١٣	وَأَمَّا مَا بَيْنَ الْأَسِنَّةِ مَخْرَجُ	الْأَرْبَابِ مَضَاقُ الْفَضَاءِ بِأَمَلِهِ
خطابا طهرا من حرفي و تو خبر بمجارزها		
٤١٤	فَأَخِي السَّيْفُ كُلُّ يَوْمٍ مِجَاجُ	قَرْنِي ذَا الْفَقَارِ فَاطِمُ مَنِي
٤١٥	رَأَيْتُ فِي الرِّجَالِ شَوْهِي مِجَاجُ	قَرْنِي صَارِمَ الْحُسَامِ فَاقِي
٤١٦	جِيُوشُ كَالْبَحْرِ ذِي الْأَمْوَاجِ	وَرَدَا الْيَوْمَ نَاصِحًا تَنْدُرُ النَّاسِ
٤١٧	وَإِنَّكَ الْمُحْتَبِيُّ بِالْعِرَاجِ	وَرَدُوا مَسْرِعِينَ يَبْعُونَ قَتْلِي
٤١٨	وَكُلُّ إِذَا أَصْبَحَ لِالْجِ	وَحَرَابِ الْأَوْطَانِ قَتْلُ النَّاسِ
٤١٩	عِشْتُ إِلَى أَنْ آتَا مَا أَنَا رَجِ	سَوْفَ أَرْضِي الْمَلِيكَ بِالضَّرْبِ
٤٢٠	شَهِيدًا مَنْ شَاخِبَ الْأَوْجِ	مِنْ ظُهُورِ الْأَسْلَامِ أَوْ يَأْتِي الْوَجْ
شكايت از مرد و ستا منافع		
٤٢١	لَا تَرَكَ اللَّهُ لَهُ وَاصِحَهُ	كُلُّ خَلِيلٍ لِي خَالَتُهُ
٤٢٢	مَا أَشْبَهَ اللَّيْلَةَ بِالْبَارِحَةِ	فَكَلِمُهُ أَدْوَعُ مِنْ ثَعْلَبِ
بیا از این مخالطت و مصفا		
٤٢٣	وَمَنْ حَجَبَ الْأَشْرَارَ نُوَسِّجُ	أَصْحَبُ خِيَارِ النَّاسِ تَجُ مَسَلًا

بشبهه

قال

بشبهه

بشبهه

بشبهه

بشبهه

۴۱۱- نه به نادانی ماندن تن در میدهم و نه روش من است بلکه به هنگامی که خجیلی نیازمند به آن شدم می پذیرم .

آئینه اسماء خدا شد دل من
مجموعه اسرار قضا شد دل من
تسا شاه سرا پرده اطلاق شدم
از قید کجج و راست جدا شد دل من

توضیح: نظر امام علیه السلام (قبول نادانی) مربوط به مسائلی است که علل آن از اختیار انسان خارج است و در دست خداست که باید تسلیم خدا بود و در برابر وی ابراز وجود نکرد.

احتمال دیگر اینکه برای حفظ وحدت اجتماع در مسائلی که مردم نمی توانند حقایق را درک کنند، باید مثل آنها نادان شد و خلاف مسیر اجتماع گام برنداشت که خلاف مسیر اجتماع و افکار آن گام برداشتن يك نوع انتحار عنوانی است. پیامبران الهی هم که برخلاف مسیر اجتماعی گام بر می داشته اند بابر نامه خاصی آغاز کرده و تکلیف را به انجام میرسانیده اند و حساب آنان جداست.

۴۱۲- اگر مردم میگویند در وجود علی علیه السلام نقص است، راست میگویند، ذلت برای آزاد مرد، نقص بزرگتری است.

۴۱۳- توجه داشته باشید که گاهی محیط زمین با آن فراخی، برای ساکنان آن (بخاطر فشار) تنگ میگردد و ناگزیر از میان نیزه‌هایی که فرود می آید می تواند فرار کند.

هر دم زیبابان جفـا قافله‌ای
آیند و کنند از من مسکین گله‌ای
لیکن چه کنم که کرده تقدیر خدا
در گردن هـر طائفه‌ای سلسله‌ای

گفتگو با فاطمه علیها السلام موقع حرکت برای جنگ

۴۱۴- ای فاطمه علیها السلام ذوالفقار را برای من بیاور ، که شمشیر در روز جنگ برادر من است.

۴۱۵- شمشیر تیزم را بیاور که من در میان مردمی که بسوی میدان جنگ در حرکت هستند میخواهم حرکت کنم و به شترهای مست حمله.

۴۱۶- امروز لشکریانی که همانند امواج دریا متلاطم هستند نیکخواهی را که بمردم اعلام خطر میکند مورد تهدید قرار داده اند.

۴۱۷- خیلی سریع آمده اند و بفکر قتل من هستند، پدرت هم پیشکش آسمان گردیده و بمعراج رفته است.

۴۱۸- اینان بفکر ویران کردن خانهها و قتل مردم اند و همه مردم که به تنگ آمده بمن پناه آورده اند.

ای نور دو چشم من بیاور شمشیر
تا جنگ کنم به دشمنان همچون شیر
هر کس که به قصد خون من گشت دلیر
گویا ز حیوة خویشتن باشد سیر

۴۱۹- تازنده باشم با حمله به دشمن، خدازا خوشنود گردانم تا به آرزوی خود

برسم .

۴۲۰- آرزوی من اینست که اسلام پیروز گردد و یا مرگ فرارسد و رگهای

گردنم قطع گردیده شهید شوم.

خواهم که ز فیض حق سعادت یابم
آئین بزرگی و سیادت یابم
شمشیر زنم که شرع دین فاش شود
تا من بمراد خود شهادت یابم

شکایت از دوستان دورو

۴۲۱- باهر رفیقی که دوستی کردم (بامن ناسازگاری کرد) خدا لبخندی برای وی باقی نگذارد.

۴۲۲- زیرا هر کدام انسان را بیش از روباه بازی می دهند، راستی که چقدر امشب و دیشب باهم شباهت دارد.

تـــا چند به مهر دوستان می نازی
این طائفه را نیست به جز غمازی (۱)
روباه و شند (۲) و وقت حيله کردن
گر شیر نری، خوری از ایشان بازی

باچه کسی دوستی کنیم؟

۴۲۳- با افراد شایسته رفاقت کن سالم میمانی. کسی که با اشرار دوستی کند، بزودی (از وی) مجروح خواهد شد.

۴۲۴- مواظب باش بانادان شوخی نکنی، زیرا از وی عملی می بینی که از آن خوشت نخواهد آمد.

۴۲۵- هر کس به تو نزدیک می شود، آبروی او را مبر و به او فحش مسده که همانند سگ دیوانه ای خواهی شد که بی جهت پارس میکند.

با مردم نيك شو مصاحب ای دل
باشد که به حق شوی مناسب ای دل
بگذر ز مزاح و ترك بسد نفسی کن
تا حق بدهد تو را مطالب ای دل

۴۲۶- آنگاه که سخاوتمندی پیش تو آمد و نیازی به تو داشت همانند بزرگواران آزاد مرد پاسخ شایسته به او بده!

۱- غماز: کسی که با چشم و ابرو سخن میگوید.

۲- روباهوش: روباه صفت، حيله گر.

حروف الخاء

وَإِنَّاكَ يَوْمًا أَنْ تَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ	فَتَلْفَى الذِّئْبُ لَأَسْتَحِيحِينَ تَمْرُجٍ	٤٢٤
وَلَا تَنْكَرِيضًا تَشْتَمُونَ مَنْ دَلَّ	فَلَسْتَبِيهِ كَلْبًا بِالسَّفَاحَةِ يَلْبَحُ	٤٢٥
إِنَّمَا كَرِيمٌ جَاءَ يُطَلِّبُ حَاجَةً	فَقُلْ قَوْلَ حُرْمِ مَا جِدَّ يَسْتَعْمُ	٤٢٦
فَبِالرَّأْسِ وَالْعَيْنَيْنِ مَنِيَّةً قَضَاؤُهَا	وَمَنْ يَشْتَرِ حَدَّ الرَّجَالِ سِيحُ	٤٢٧
ستایش رفیق و تانی و مدار		
الرِّفْقُ بَيْنُ وَالْإِنَاءُ سَعَادَةٌ	فَنَانَ فِي أَمْرِ نِذَاقٍ نَجَاحًا	٤٢٨
لفی از افتش و اسرار		
فَلَا تُفْسِدْ سِرِّكَ إِلَّا إِلَيْكَ	فَإِنَّ لِكُلِّ نَضِيحٍ نَضِيحًا	٤٢٩
فَإِنِّي رَأَيْتُ عَوَاةَ الرَّجَا	لِي لَا يَزِيدُكَ وَنَادِي مَا صَحِيحًا	٤٣٠
امر بعبادت و لفی از میموره گفتن		
اعْتَمِرْ رَكَعَتَيْنِ زُلْفَى إِلَى اللَّهِ	إِذَا كُنْتَ فَارِعًا مُسْتَرِيحًا	٤٣١
فَادَاهُمَتْ بِالْقَوْلِ فِي الْبَا	طِلٍ فَاجْعَلْ مَكَانَهُ السَّبِيحًا	٤٣٢
شرح مقاتله لیلته المردب		
الْبَلْدُ رَاجٍ وَالْجَاشُ يَنْبُحُ	نَطَّاحُ اسْدِ مَا أَرِيهَا تَصْطَلِحُ	٤٣٣
اسْدُ عَرَبِينَ فِي الْقِيَاءِ قَدْرُجٍ	مِنْهَا نِيَامٌ وَفَرِيقٌ مَسْبُحُ	٤٣٤
فمن تجابر آسبه فقد ربح		٤٣٥

توقیر
بالسفا

دشنام دران

نبلک
بالکسک

انا هو
در ننگ و مدار

راج و اربک

نطاح
سز ننگ

سخت
میتپید

ترجمه دیوان

۴۲۷- با سرو چشم هم بگوه کارت را انجام میدهم. کسی که ستایش مردان را خریداری کند، خیلی زود سود میبرد.

ای گشته میان اهل توفیق عَلم
وز حرف وفا کشیده بر چهره رقم
پیوسته مهم مستمندان می ساز
تا فاش شود نام تو در فضل و کرم

سفارش به ملایمت

۴۲۸- مدارا، برکت دارد، ملایمت، سعادت آفرین است بنابراین در هر کاری که بادقت و مدارا وارد شوی به پیروزی دست می یابی.

خواهی که زبخت آب و رنگت باشد
باید که بهر کار درنگت باشد
سر رشته صبر گر به چنگت باشد
فیروزی و فتح چون نهنگت باشد

اسرار ترا حفظ کن

۴۲۹- راز خود را پیش کسی فاش مکن، زیرا هر رفیقی، دوستی دارد.

۴۳۰- من گمراهان را دیده ام که هیچ پوستی را صحیح رها نمیکنند.

ای دوست مگو سِرِ دل خویش به کس
آئینهی دل تیـــــره مگردان بنفس
چون غنچه زبان خویشتن کش به دهان
تا چند کنی هرزه در آئی چه جَرَس

پرهیز از بیهوده گوئی

۴۳۱- هنگامی که بیکاری و استراحت میکنی، از فرصت استفاده کن و دو

رکعت نماز برای به خدا نزدیکتر شدن بخوان.

۴۳۲- آنگاه که بفکر حرف باطل افتادی که بگوئی، به جای آن ذکر خدا را بگو .

ای برده به بام نه فلک توسن^(۱) فکر
 وز طبع تو زاده هر نفسی معنی بگر
 آن دم که به بیهوده دلت میل کند
 باید که به جای آن کنی حق را ذکر

داستان لیلۃ الہریر

در جنگ صفین یک شب حمله شدید شروع شد و بر اثر شدت حمله صداهای سربازان در هم افتاده بود و نمایش صدای سگک هارا می داد لذا به لیلۃ الہریر معروف گردید .

۴۳۳- شب تاریک است و قوچها به یکدیگر شاخ میزنند شیران می غرند و بجان هم افتاده اند، فکر نمیکنم باهم صلح کنند.

۴۳۴- شیران بیشه ای که در بحران نبرد بر اثر نشاط به غرور افتاده اند، دسته ای خوابیده و گروهی دیگر به رو افتاده اند.

۴۳۵- هر کس سر خود را به سلامت ببرد سود کرده است.

شیران دلاورانند امشب در جنگ
 سر رشته فتح و نصرت آرند به جنگ
 دارند زخون دشمنان هر دم رنگ
 یارب نشود توسن این طائفه لنگ

رستگاری در سایه ازدواج

۴۳۶- مردی که زن دارد او را روی فرش می خوابانند سپس در خواب عمیق فرو میرود رستگار است.

۱- توسن: اسب سرکش.

ترجمه دیوان

خوشحال کسی که آورد زن به نکاح
باشند انیس هم به آئین صلاح
در مزرع او دانه خویش افشاند
پس خواب کند به کام دل تا به صبح

اندرز به امام حسین علیه السلام

۴۳۷- برای تو لازم است به پدر و مادر هر دو نیکی کنی. به خویشاوندان محبت و به بیگانگان لطف نمائی.

۴۳۸- فقط با پارسای پاک سرشت که عقیف و نجیب است و به وعده خود وفا میکند رفاقت کن.

۴۳۹- آنگاه که خواستی ازدواج کنی یا پیمان ببندی یا مؤدب و جوانمردی که از دودمان آزادگان و زینت بخش مجالس است معاهده ببند.

هر کس که نشانه‌ی سعادت دارد
با خلق جهان به لطف عادت دارد
پیوسته شود رفیق شخصی که زبخت
علم و ادب و نـور و عبادت دارد

۴۴۰- مردم را آزار مده! زبانت را حفظ کن. قربانت کردم در محبت به رفیقی که تورا یاری میکند رغبت بیشتری داشته باش.

۴۴۱- چشم خود را از کاربرد ببند و از آزار همسایه پرهیز کن و به خط ستایش‌ها و کار خوب پناه ببر.

خواهی که رسد به آسمان پایه‌ی تو
وز فیض خدا راست شود پرچم تو
باید که ز آفتاب فضیلت هر روز
پر نور شود خانه‌ی همسایه تو

۴۴۲- در هر حادثه‌ای بخدا تکیه کن تا خدا از چشم حسودان همیشه محفوظت

دارد .

۴۴۳- فقط بخدا تکیه کن و به امید دیگری مباش و هیچگاه نعمت‌های خدا را نادیده مگیر.

چون یافته‌ای ز فیض حق انعامی
ز نهار منه برای شیطان گامی
بی حکم قضا نمی‌شود اکرامی
از غیر خدا مخواه هرگز کامی

* * *

تا صد غم و رنج را تحمل نکنی
يك نکته‌ی تحقیق تأمل نکنی
خواهی که خدا باس تو دارد همه‌دم
باید که دمی ترك تو کل نکنی

۴۴۴- برای رسیدن به بزرگواری و پیشی گرفتن از دیگران با بخشش مال و همت شایستگان و پاک‌سرشتان حرکت کن.

۴۴۵- درد نیاساختمانی را بر اساس ماندن ابدی بنا مگذار، زیرا زنده هیچگاه روی زمین جاویدان نخواهد بود.

۴۴۶- هر دوستی که با تو برای خدا دوستی نمی‌کند، او را حراج کن و از دست بده .

دنیا چه به کس وفا نخواهد کسردن
خوش نیست برای جمع آن بد کردن
هر کس که نه از بهر خدا یسار تو شد
فرض است تورا یاری او رد کردن

برای کسب فضائل بکوش

۴۴۷- صاحب‌همتی که خود را برای ظلم راضی نساخت، بزرگوار، خوشنام

حرف اللال

حرف اللال

حرف اللال

حرف اللال

حرف اللال

حرف اللال

حرف اللال

<p>مَا كَرِهَ مَا بَانَخَ الْجَدِ صَيْدًا</p>	<p>أَبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَعْظَمًا</p>	<p>٤٤٩</p>
<p>فَاصْبَحْتَ أَيَّامَ رُفْهِ بَاغِيْدًا</p>	<p>لَقَدْ سَابَرَ أَيَّامَ حَزْمًا وَحِيلَةً</p>	<p>٤٥٠</p>
<p>وَأَبْدَسِمَا حَابِيْنَ ذَاكَ وَسَوْدًا</p>	<p>وَحَلَّ بِأَعْلَى ذُرْوَةِ الْفَخْرِ نَيْسًا</p>	<p>٤٥١</p>
<p>مُعَانَا نَبْصَرَ اللَّهُ عَبْدًا مُسَدَّدًا</p>	<p>وَمَا الْفَخْرُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُوقِفًا</p>	<p>٤٥٢</p>
<p>وَكَمْ مِنْ فِتْنَةٍ بِاللَّهِ أَضْحَى مُؤَيِّدًا</p>	<p>فَكَمْ مِنْ فِتْنَةٍ لَمْ يَغْرَمِ مِنْ حُلَلِ النَّفْيِ</p>	<p>٤٥٣</p>
<p>فَضَاعَ عَلَى الْأَعْدَاءِ سَيْفًا مُهْنَدًا</p>	<p>الْأَرْبَابَ شَدًّا الْكَرِيمِ أَعْرَامُهُ</p>	<p>٤٥٤</p>
<p>بِسَيْفِهِ لَكِنْ مَا تَبَدَّلَ مُجْرَدًا</p>	<p>وَمَا السَّيْفُ إِذْ كَانَ فِي بَطْنِ جَنْبِهِ</p>	<p>٤٥٥</p>
<p>أمر بمسافر في السفر في أيام شهر ليا في</p>		
<p>وَرَعَيْتُ فِي السَّرِّ رَوْضَ السَّمَاءِ</p>	<p>أَعَادَ لَتِي عَلَى تَعَابِ نَفْسِي</p>	<p>٤٥٦</p>
<p>فَاهُونَ فَاتَتْ طَيْبَ الرُّقَادِ</p>	<p>إِذَا سَامَ الْفَتَى بَرْقَ الْعَالِ</p>	<p>٤٥٧</p>
<p>أمر بمسافر في بيان فوائد وثمرات من</p>		
<p>وَسَافِرٌ فِي الْأَسْفَافِ خَيْرٌ فَوَائِدِ</p>	<p>تَغْرَبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ</p>	<p>٤٥٨</p>
<p>وَعِلْمُهُ وَأَدَابُهُ وَوَجْهَتُهُ مَا جِدِ</p>	<p>تَفَرَّجَ هَمَّهُ وَالْكَتَابُ مَعِيشَتُهُ</p>	<p>٤٥٩</p>
<p>وَقَطَعَ الْفَيْأَ فِي وَارِنِكَ الشَّدَا</p>	<p>فَإِنْ قِيلَ فِي الْأَسْفَادِ لَوْ حَبْنَةُ</p>	<p>٤٦٠</p>
<p>بِدَارِ هَوَانِ بَيْنَ وَاشِرِّ وَحَاسِدِ</p>	<p>فَمَوْتُ الْفَتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ</p>	<p>٤٦١</p>
<p>بيان توقف جميع امور بما مرخدا وفضل</p>		

و محترم خواهد بود.

۴۴۸- آنگاه که بزرگواری را با سخاوت و اخلاق نیک آمیخت حملاتی که به‌وی می‌گردد بخوبی دفع می‌شود.

۴۴۹- خدا سفارش کرده است که به شخصیتی که بزرگوار، سخاوتمند و محترم است، احترام گذاشته شود. (خدا هم به او مقام می‌دهد)

هر کس که نکرد طبع او میل ستم
وز فضل کند با همه کس لطف و کرم
شک نیست که عاقبت بزرگی یسابد
وز علم شود در همه آفاق علم

۴۵۰- با روزگار وی، هوشیاری و چاره‌سازی همسفر بوده است در نتیجه شبانه‌روز به نازک اندام فخر می‌فروشد.

۴۵۱- چنین فردی به‌اعلی درجه افتخار دست می‌یابد و سخاوت را در میان بزرگواری و احتیاط آشکار می‌سازد.

هر کس که ز ارباب عبادت باشد
در خدمت او بخت و سعادت باشد
ایام به علم و جود او فخر کنند
در چهره‌ی او نور سیادت باشد

۴۵۲- فخر وقتی صحیح است که بنده خدا از طرف الله یاری گردد و حفظ شود.

۴۵۳- زیرا چه بسیار جوانانی که از زیور پرهیزکاری بیرون نیامده و چه جوانمردانی که از طرف خدا حمایت گردیده‌اند.

خوش نیست به غیر حق تفاخر کردن
با دشمن و با دوست تکبر کردن
پیمان‌های دل که ساخت استاد ازل
باید ز شراب فیض او پسر کردن

۴۵۴- توجه داشته باشید که چه بسا شخص بزرگوار تصمیم می‌گیرد و بر اثر

تصمیم شمشیری تیز و آتشبار می‌گردد.

۴۵۵- شمشیر ناموقعی که در غلاف است ارزش شمشیر ندارد بلکه آنگاه که

از غلاف بیرون آمد و خودنمائی کرد ارزش پیدا میکند.

ای با همه کس ز عقل و دانش زده لاف

گر نیست در آنچه گفته‌ای رنگ گزاف

آثار کمال و فضل خود ظاهر کن

تا چند بسود تیغ تو پنهان به غلاف

کسب فضیلت باز حمت زیاد

۴۵۶- ای کسی که از من بد می‌گوئی که چرا خود را به زحمت انداخته‌ام، و

شب در مرغزار بی‌خوابی حرکت میکنم. (و شب را بیدارم)

۴۵۷- پاسخ تو این است که وقتی جوانمرد برق پیروزی را احساس کرد،

می‌بیند بی‌ارزش‌ترین چیزها که از دست داده خواب لذتبخش شب بوده است.

ای کرده هوس که مرد دانا باشی

در علم و نظر واقف و بینا باشی

باید که ز خواب و خور مُبَرَّا باشی

تا همچو ملک از همه اعلیٰ باشی

امر به مسافرت

۴۵۸- برای بدست آوردن شخصیت باید به غربت بروی و مسافرت کنی،

زیرا در مسافرت پنج فائده وجود دارد:

۴۵۹- برطرف شدن غم و غصه، بدست آوردن بودجه زندگی، کسب دانش،

اطلاع از آداب زندگی و رفیق شدن با بزرگواران.

جمعی که رموز عشق دریافته‌اند

کام دل خویش در سفر یافته‌اند

ترجمه دیوان

علم و ادب و خرمی و کسب معاش

در صحبت ارباب نظر یافته‌اند

۴۶۰- اگر گفته شود در مسافرت‌ها ذلت، زحمت، رنج گرسنگی و تشنگی

بیابان و قبول سختی‌ها وجود دارد،

۴۶۱- پاسخ آن این است که مرگ جوان بهتر از ماندن در منطقه‌ای است که

ذلت از طرف سرزنش کنندگان و حسودان برای وی بیارد.

هر چند که در سفر ملامت باشد

وز هر طرفی غصه حوالت باشد

زان به که شوی مقیم در خانه خویش

وز اهل وفا تو را خجالت باشد

خواست خدا شرط هر کار است

۴۶۲- آنگاه که از طرف خدا به جوانمرد کمک نشود، نسبت به آن چیزی

که علاقه دارد انجام گردد فقط زحمت‌های وی برای اومی ماند ولی به ثمر نرسد.

چون هستی هر چه هست از نور خداست

بی حکم خدا نمی‌شود چیزی راست

تدبیر تو گر خلاف تقدیر قضاست

دانند محققان کسبه بی شبهه خطاست

خدا آنچه صلاح بداند رزق میدهد

۴۶۳- اگر رزق مردم بر اساس مقدار شایسته بودن بنده پیش خدا بود،

۴۶۴- کسی که کار گراست نو کر می‌خواست، نحسی بکلی نبود و همه‌جا

سعادت می‌درخشید.

۴۶۵- و باز روزگار نسبت بمردم خود یکنواخت بود و همه‌جا سیادت و

بزرگواری حکومت می‌کرد،

حرف الدال

۴۶۲

إِنَّمَا لَمْ يَكُنْ عَوْنٌ مِنَ اللَّهِ لَلْفَيْتِ فَأَكْثَرُ مَا يُمْنِي عَلَيْهِ اجْتِهَادُهُ

بیا آنکه اموی بر وفق نقیذ است

۴۶۳

لَوْ كَانَتْ الْأَرْضُ رِاقِ تَجْرُمِي عَلَى مِقْدَارِ مَا يَسْتَأْمِلُ الْعَبْدُ

۴۶۴

لَكَانَ مَنْ يَسْجُدُ مُسْتَحْدِمًا وَغَابَ مَخْسُ وَبَدَأَ سَعْدُ

۴۶۵

وَاعْتَدَلَ لَدَهْرًا إِلَى أَمَلِهِ وَأَنْصَلَ السُّودُودُ وَالْمَجْدُ

۴۶۶

لَكِنَّمَا تَجْرُمِي عَلَى سَمْتِهَا كَمَا يُرِيدُ الْوَاحِدُ الْفَرْدُ

من مت جمعی که بصورت انسانند

۴۶۷

مَا أَكْثَرَ النَّاسَ لَا بَلَّ مَا أَقْلَمُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَمَّا قُلْتُ فَتَدَا

۴۶۸

إِنِّي لَا فَتَحَ عَيْنِي حِينَ أَفْتَحُهَا عَلَى كَثْرٍ وَلَكِنْ لَا أَرَى أَحَدًا

تنبیه بر احترام از زبان یاران

۴۶۹

مَنْ لَمْ يُرِدْكَ فَخَلِّهِ لِمُرَادِهِ لَا تَحْزَنْ لِحِجْرِهِ وَبِعَادِهِ

تفصیل مراد محبت و موافقت

۴۷۰

إِنَّمَا الْمَرْءُ لَمْ يَحْفَظْ ثَلَاثًا فَبِعَهُ وَلَوْ بَكَتْ مِنْ زِيَادِ

۴۷۱

وَفَاءٍ لِلصَّدِيقِ وَبَدَلَ مَالٍ وَكَيْفَانِ السَّرَاثِرِ فِي الْفَوَارِ

بیا آنکه دوست دشمن دشمن است

۴۷۲

صَدِيقُ عَدُوِّي دَاخِلٌ فِي عَدُوِّي وَإِنَّ لِي مِنْ وَدِّ الصَّدِيقِ وَوَدِّ

خوشن

سعد

در وضع

حسن

بِعَادِ دُو

وَأَنَّ

۴۶۶- (رزق بر اساس مقدار ارزش فرد نیست) بلکه رزق در مسیری که خدای یکتا صلاح می‌داند و اراده کرده است جریان دارد.

گر روزی من به فضل بودی و کرم
هرگز نشدی بردل من قصه رقم
لیکن چه توان کرد که در صبح از ل
بر لوح قدر قضا چنین رانند قلم

انسان کامل کمیاب است

۴۶۷- چقدر مردم زیاداند، نه خیلی هم زیاد نیستند (هم‌زمین گنجایش بیشتر را دارد، هم برای خدا زحمتی برای اضافه کردن نیست). خدا میدانند که من دروغ نمی‌گویم.

۴۶۸- هر وقت چشم خود را باز می‌کنم جمعیت می‌بینم، اما فرد شایسته‌ای را نمی‌یابم.

امروز که قحط فضل و احسان باشد
نقصان و کمال خلق یکسان باشد
هر چند به اطراف جهان گردیدیم
یک فرد ندیدیم که انسان باشد

پرهیز از منافق

۴۶۹- هر کس با تمام وجود تو را دوست ندارد، او را رها کن و از فاصله گرفتن و دور شدنش غمگین مباش.

آندم که کسی سلسله شوق گسیخت
وز قید محبت و وفای تو گریخت
درباب صفا و مهراو سستی کن
دیگر نرود به کوزه هر آب که ریخت

سه شرط برای دوست

- ۴۷۰- وقتی شخص سه موضوع را رعایت نمیکنند وی را بفروش هر چند در عوض، يك مشت خاک کستر بگیری:
- ۴۷۱- نسبت به دوست وفادار باشد، از کمک مالی (به هنگام نیاز) دریغ نکند و اسرار را در قلب خود نگاهدارد.

گر شد هوست بس دوستی کوشیدن
وز جام صفا، می طرب نوشیدن
شرط است به آتش وفا جوشیدن
پاشیدن سیم و رازها پوشیدن

دوست دشمن ما ، دشمن است

- ۴۷۲- دوستی که با دشمن من دوست است در ردیف دشمنان من است. من نسبت به کسی که به دوست من مهربانی کند مهربانم.
- ۴۷۳- ای کسی که با دشمن من دوستی بمن نزدیک مگرد، زیرا آنچه میان دلهاست (کینه) جدائی و فاصله می اندازد.

با خصم تو هر که یکنفس باشد دوست
این نکته بدان که دشمن جان تو اوست
زان پیش که غمازی خود فاش کند
چون نافه بکش از سراو اول پوست

دوستی باید دوام داشته باشد

- ۴۷۴- هر کس مرا دوست داشت، با کمال اخلاص، برای همیشه صفای دوستی را نسبت باو رعایت کرده ام.
- ۴۷۵- هر چند دوست به من بسدی کرده من عصبانی نشده ام و عکس العمل

حرف الدال

فَأَنَّ الذُّبِّيَّ بَيْنَ الْقُلُوبِ بَعِيدٌ	فَلَا تَقْرَبْنِ مِنِّي وَأَنْتَ صَدِيقِي	٢٧٢
اثبات ثبات در محبت و وفا		
صَفُوا لَوْدِيَّةً مِنِّي إِخْرًا لِأَبَدِ	مَا وَدَّ فِي أَحَدٍ إِلَّا بَدَلَتْ لَهُ	٢٧٣
الْأَدْعُونَ لَهُ الرَّحْمَنَ بِالرَّشَدِ	وَلَا قَلْبًا لِي وَإِن كَانَ لِلسَّيِّئِ بَيْنَا	٢٧٤
وَلَا مَدَدْتُ لِي غَيْرَ الْجَمِيلِ بِيَدِي	وَلَا أَتَمَّيْتُ عَلَى سِرِّ فَجَحْتُ بِهِ	٢٧٥
إِخْلَاؤًا وَلَوْ ذَهَبَتْ لِمَالِي وَالْوَلَدِ	وَلَا أَقُولُ نَعَمَ يَوْمًا فَاتَّبِعُهُ	٢٧٦
ارزوی رفیق جاوشین و روحا		
وَهَمِّي مِنَ الدُّنْيَا صَدَقْتُ عَدُوًّا	هُمُومُ رِجَالٍ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ	٢٧٨
فَجَسَمُهُمَا جَسَمًا وَالرُّوحُ وَاحِدٌ	يَكُونُ كَرُوحٍ بَيْنَ جَسَمَيْنِ قُسِمَتْ	٢٧٩
ترغیب نفس بقناعت		
يَأْكُلُ مِنْهَا نَمٌّ يَدِي جَبْدَةٌ	أَفْلَحَ مَنْ كَانَ لَهُ كِرْدِيْدَةٌ	٢٨٠
تلبیه بر یکین درهای پرئسا		
وَحَوْلِكَ كَبَادٌ تَحْرُجُ إِلَى الْفَدْرِ	وَحَسْبُكَ ذَاءٌ أَنْ تَبْلَيْتَ سَطْبِيَّةً	٢٨١
خطاب بمریدیکه طبع خلود در دریا دار		
وَالْتَائِهِ الْحِمْرَانِ عَنْ قَصْدِي	يَا مُؤْتِرًا لِدُنْيَا عَلَى دِينِي	٢٨٢
الْبُرْزَانِ الْمَوْتِ عَرَجِيْدِي	أَصْبَحْتَ تَرْجُو الْحُلْدَ فِيهَا وَقَدْ	٢٨٣
مَنْ يَرْمِيهِ يَوْمًا فَيَا يُرْدِيهِ	هَيْمَاتَانِ الْمَوْتِ ذَوَا سُمِّ	٢٨٤

دوست و دو

بیا و بیا

ایضا

در کتب معتبره

فصل

امام علی علیه السلام .

من این بوده که در حق او دعا کرده‌ام که خدا عقلش را کامل گرداند.

آن دم که کسی دشمن جان تو شود
یا در پی آسیب و زیان تو شود
از کینه‌ی او گسر دل خود پاک کنی
ناگاه زغیب مهربان تو شود

۴۲۶- دوستی را که نسبت به من بدی می‌کند براسرار خود امین نمیگردانم
و رازهای خود را در اختیارش نمی‌گذارم و برای آزار به وی هم دستم را باز
نمی‌کنم .

۴۲۷- وقتی برای دوستی با کسی پاسخ مثبت دادم، نسبت باو بخل نمی‌ورزم،
هر چند پاسخ من به وی سبب شود که مال و فرزندم را در راه او بدهم.

تا در تن این شکسته‌جان خواهد بود
از بهر وفای دوستان خواهد بود
با هر که دم از مهر و محبت زده‌ام
گرسربرود سخن همان خواهد بود

دوست واقعی

۴۲۸- هدف مردم در کارهای جاری زیاد است و هدف من از دنیا رفیق يك
رنگ است .

۴۲۹- رفیقی که همانند يك روح در دو جسم تقسیم شده باشند اگر چه دو جسم
هستند ولی روح آنان یکی است.

از حضرت حق همیشه خواهد دل من
یاری که سرشته باشد به مهرش گل من
از غم چه شود جهان به چشمم تاریك
پر نور کند چهره‌ی او منزل من

قناعت

۴۸۰- کسی که غذای باقیمانده‌ای دارد و می‌خورد و سرش را بلند نگاه میدارد

ترجمه دیوان

(دردنیا و آخرت) پیروز است.

گر نیست تو را ز کید دشمن بیمی
ور نان جو سوخته داری نیمی
فارغ بنشین بگوشه‌ی عزلت خویش
ز نهار مخور غم که نـداری سیمی

۴۸۱- این درد برای تو بس است که با شکم سیر بخوابی و در اطرافت
جگرهائی باشد که آه پوست بزغاله‌ای را می‌کشند (که آن را کباب کنند و شکم خود
را سیر نمایند).

تا چند خوری سیر به کس نان ندهی
يك لقمه زخوان خود به‌مهمان ندهی
آندم که کشی سماط^(۱) جمعیت خویش
يك کاسه به‌درویش پریشان ندهی

برای همیشه در دنیا نمی‌مانی

۴۸۲- ای کسی که دنیا را بردین خود مقدم انداخته‌ای و در مسیر خود سرگردان
وراه را گم کرده‌ای!

۴۸۳- تو بفکر ماندن ابدی هستی، در صورتیکه دندان مرگ بیش از دنیا
آشکار گردیده است (و می‌خواهد تو را برباید).

۴۸۴- افسوس که مرگ تیرهای فراوانی دارد. کسی که هدف مرگ قرار
گرفت، ذلیل وی خواهد شد. (۲)

۱- سماط بکسر سین، سفره

۲- در بعضی از نسخه‌ها این شعر اضافه است.

لَمْ يَعْنِمْ اللهُ عَلَي رُشْدِهِ لَا يَشْرَحُ الْوَاعِظُ قَلْبُ امْرِءٍ

قلبی را که خدا راه کمال آن را باز نگذاشته، اندرزگو نمی‌تواند آن را باز و روشن
گرداند.

حرف الذال

ارشاد باب اول وقت بوی		
۴۸۵	وَاصْبَحْتَ فِي يَوْمٍ عَلَيْكَ سَمِيْدٌ	مَعْنَى امْسَكَ الْبَابَ سَمِيْدًا مَعْنَى كَلِمَةً
۴۸۶	فَتَنِّ بِاِحْسَانٍ وَاَنْتَ حَمِيْدٌ	فَاِنْ كُنْتَ فِي الْاَمْرِ اَقْرَبْتَ اَسْبَابَهُ
۴۸۷	لَعَلَّ غَدًا يَأْتِي وَاَنْتَ فَقِيْدٌ	وَلَا تَرْجُحْ فِعْلَ اَمْخِرْ يَوْمًا اِلَى اَعْدِ
۴۸۸	الْبَيْتِ وَمَا ضِي الْاَمْرِ لَيْسَ يَعُوْدُ	وَيَوْمُكَ اِنْ عَاتَبَتْ عَادَ نَفْعُهُ
بنا يكسا شد خلافت بعد از حق		
۴۸۹	وَبَقِيَتْ بَعْدَ فِرَاقِهِمْ وَحَدِيْهِ	ذَهَبَ الَّذِيْنَ عَلَيْهِمْ وَجَدِيْهِ
۴۹۰	سَبْرًا اِنْ فَهُوَ بَغَايَةِ الْبَعْدِ	مَنْ كَانَ بَيْنَكَ فِي التَّرَابِ بَيْنَهُ
۴۹۱	لَمْ يُعْرِفِ اِلَّا مَوْلَى مِنَ الْعَبْدِ	لَوْ كَشِفَتْ لِلْخَلْقِ اَطْبَاقُ الرَّثِيْهِ
۴۹۲	يَطَّ اَلتَّرَابِ بِنِائِعِ اَلْمَخْدِ	مَنْ كَانَ لَا يَطَّ اَلتَّرَابِ بِرِجْلِهِ
بنا فناي عالم و مر و ال بنه ان		
۴۹۳	وَاسْتَمْتَعُوا بِالْاَهْلِ وَالْاَوْلَادِ	اِنَّ الَّذِيْنَ بَنَوْا فَطَالَ بِنَاؤُهُمْ
۴۹۴	فَكَأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَي مَبْعَادِ	جَرَّتِ الرِّياحُ عَلَي مَحَلِّ دِيَارِهِمْ
۴۹۵	يَوْمًا يَسِيْرُ اِلَى بِلَدِي وَنَقَادِ	وَأَرَى النَّعِيْمَ وَكُلَّ مَا يَلْمَهُنَّ بِهِ
اظهار اراند بيشه موت كردن		
۴۹۶	خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ وَالْمَعَادِ	جَنَّبِيْ تَجَافِيْ عَنِ الْوَسَادِ
۴۹۷	لَمْ يَدِرْ مَا لَذَّةُ الرُّقَادِ	مَنْ خَافَ عَنِ سَكْرَةِ الْمَنَابِيْ

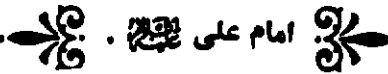
جمله اول

دوم

دوم

دوم

دوم



تا چند تور اطول امل (۱) خواهد بود
 وز شاه جهان جاه و عمل خواهد بود
 اندیشه بکن زمرگ و اکنون بکف آرد
 چیزی که تورا روز اجل خواهد بود

بهره گیری از فرصت‌ها

۴۸۵- دیروزت که گذشته باقی است، گواه اعمال توست و همدیف می‌طلبید.
 و اکنون در روزی قرار گرفته‌ای که ناظر اعمال توست.

۴۸۶- اگر دیروز گناه کرده‌ای، روز دوم (امروز) در شرائطی که شایسته‌ای،
 کار خوب انجام بده.

۴۸۷- کار خیر را امروز و فردا مکن، شاید فردا آمد و تو مرده‌ای.

۴۸۸- اگر در روزی که با آن دست به گریبانی اندرز گرفتی و عمل شایسته
 انجام دادی نغمش به تو بازمی‌گردد و روز گذشته هیچگاه باز نخواهد گشت.

ای یافته از بساده تحقیق خبـر
 در جان تو کرده آتش عشق اثـر
 خواهی که ز اهل حال یابی بهـر
 بر نقطه حال دون نمایوسته نظـر

پس از مرگ تبعیض نیست

۴۸۹- آنانکه وجودشان مایه‌ی نشاط من بود رفتند و من پس از رفتن آنها
 تنها مانده‌ام.

۴۹۰- در قبر میان تو و همسایه‌ات دو وجب بیشتر فاصله نیست اما این دو وجب
 در نهایت فاصله است.

رفتند رفیقان و منم و امانـده
 در گوشه‌ی فقر و فاقه تنها مانـده

۱- طول امل: آرزوی دور و دراز

ترجمه دیوان

چون لاله به یادگاریاران قدیم

صد داغ سرا دردل شیدامانده

۴۹۱- اگر طبقه‌های خاک قبرستان‌ها برطرف شود و مردم همه نگاه کنند،

ارباب و نوکر از یکدیگر شناخته نمی‌شوند.

۴۹۲- کسی که با پای خود روی زمین راه نمی‌رفت، خاک صورت نازک و

نرم او را فشار می‌دهد (ومی‌خورد).

شخصی که ز کبریا بر افلاک نهاد

دیدیم که مرد و چهره بر خاک نهاد

روزی که قضا آتش هستی افروخت

داغی ز فنا بر دل غمناک نهاد

دنیا را گذاشتند و رفتند

۴۹۳- آنانکه ساختمان ساختند و ساختمان آنان سربه فلک کشید و از

خویشاوندان و فرزندان لذت بردند،

۴۹۴- طوفانها بر سر زمین آنان حرکت کرد، گویا آنان در کنار قیامت و مرگ

ساختمان بنا کرده بودند.

۴۹۵- می‌بینیم که نعمتهای دنیا و آنچه موجب سرگرمی است بسوی کهنه

شدن و نابودی در حرکت است.

جمعی که بنا به فرس افراشته‌اند

ایوان بلند و قصرها داشته‌اند

از هستی آن قوم اثر باقی نیست

اکنون دروند هر چه می‌کاشته‌اند

توضیح: حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام که به مدائن رسید حریر بن سهم تمیمی شعر

دوم امام عَلَيْهِ السَّلَام (شماره ۴۹۴) را خواند. حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام به وی اعتراض کرد و

حرف اذال

لَا بُدَّ لِلرِّزْقِ مِنْ حَصَادٍ	قَدْ بَلَغَ الرِّزْقُ مِنْهَا هـ	٤٩٨
تاسف کدشتن یا امر شباب		
فَيَا لَيْتَ الشَّبَابَ لَنَا يَعُودُ	بَكَيْتُ عَلَى شَبَابٍ قَدْ تَوَلَّى	٤٩٩
لَا عَطِيئَةَ الْمُبَايَعِ مَا يُرِيدُ	فَلَوْ كَانَ الشَّبَابُ يُبَاعُ بَيْعًا	٥٠٠
عَلَى شُرْفٍ فَمَطْلَبُهُ يُعِيدُ	وَالَكِنَّ الشَّبَابَ رَدَّ تَوَلَّى	٥٠١
ذکر جمعی که تمنای آنحضرت است		
فَتِلْكَ سَبِيلُ نَسِيحِي بَا وَحِدٍ	تَمَّتْ رِحَالُ أَنْ مَوْتٍ وَارِثِي	٥٠٢
وَلَا مَوْتٌ مِنْ قَدَمِ قَبْلِي مُخْلِئِي	وَلَيْسَ لَدَيْهِ بَعْضِي خِلَافِي يُصْرِئِي	٥٠٣
يُرُورُ خَلِيلًا أَوْ يَرُوحُ وَيُعِيدُ	وَإِنِّي وَمَنْ قَدْ مَاتَ قَبْلِي لَكَ الذَّمُّ	٥٠٤
بیا احاطه موت بهر که تو لدمینا		
هَذَا السَّبِيلُ لِي أَنْ لَا تَرَى أَحَدًا	الْمَوْتُ لِأَوْلَادِي بِنِي وَلَا وِلْدًا	٥٠٥
لَوْ خَلَدَ اللَّهُ خَلْفًا قَبْلَهُ خَلْدًا	كَانَ النَّبِيُّ وَلَمْ يُخَلِّدْ لِأَمْنِهِ	٥٠٦
مَنْ فَاةَ الْيَوْمِ سَمُّهُ لَمْ يَفْتَهُ عَدَا	لِلْمَوْتِ فِينَا سَمَامٌ غَيْرُ خَاطِئَةٍ	٥٠٧
در مرثیه پدای بزرگوار و زخم مرثیه		
لِشَيْخِي بِنِي وَالرُّؤَيْسِ الْمَسْوَدَا	أَرَفْنَا لِيُوجِ الْخِرَالِي لِي عَزْدَا	٥٠٨
وَذَا الْحِمْلِ لِأَخْلَافِهِ لَمْ يَكُنْ قَعْدَا	أَبَا طَالِبٍ وَالصَّعَالِيكَ الْبُنْدَا	٥٠٩

در ذکر مرثیه

مباح فرستادن

نکته

بیا

بیا

ترجمه دیوان

فرمود: «چرا این آیه را نخواندی: «چه باغ‌ها، چشمه‌ها، کشاورزی‌ها، مقام شایسته و نعمت‌هایی که در آن لذت می‌بردند، گذاشتند و رفتند...»» (۱)

آمادگی برای مرگ

۴۹۶- از ترس مرگ و قیامت شب از رختخواب (برای نماز شب) بیرون می‌آیم.

۴۹۷- کسی که از سختی مرگ می‌ترسد، لذت خواب عمیق را درنگ نمی‌کند.

۴۹۸- کشاورزی به کمال رسیده و باید جمع‌آوری گردد.

اندیشه مرگ خوابم از دیده ربود

هر فکر که می‌کنم نمی‌دارد سود

از روی مثل کشته ده‌ریم همه

شک نیست که کشته را درو خواهد بود

جوانی ام گذشت

۴۹۹- بر جوانی ام که از دست رفته گریه می‌کنم یکاش جوانیم باز می‌گشت!

۵۰۰- اگر جوانی بفروش می‌رسیده فروشنده هر چه می‌خواست می‌بیرداختم.

۵۰۱- جوانی وقتی در مسیر رفتن قرار گرفت، جستن (و حفظ) آن بعید است.

افسوس که رفت عمر و ایام شباب

ای کاش که زندگی نمی‌کرد شتاب

هر پیر که ایام جوانی طلبد

طفلان همه دانند که آن نیست صواب

آرزوی مرگ امام علی

۵۰۲- خیلی‌ها آرزو می‌کنند من بمیرم و اگر من مردم، راهی را رفته‌ام که

در آن، تنها نیستم.

۱- سوره دخان آیه ۲۵ «کم ترکوا من جنات و عیون...»

۵۰۳- نه کسی که بدخواه من است به من زیان می زند و نه کسی که قبل از من مرده است مرا جاویدان خواهد ساخت.

۵۰۴- من و کسی که قبل از من مرده است مثل کسی هستیم که به زیارت دوست می رویم و یا اینکه روز و شب باهم قدم می زنیم.

خواهند گروه دشمنان مردن من
وز چنگ عقاب مرگ آزدن من
نی هستی این طائفه خواهد ماندن
نی نیز میسر است جان بردن من

تولد و مرگ همراه اند

۵۰۵- مرگ نه پدر را می گذارد و نه فرزند را. این راه ادامه دارد تا روی زمین هیچ جاننداری نماند.

۵۰۶- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای ملت خود جاوید نماند، اگر قبل از محمد صلی الله علیه و آله کسی مانده بود، وی هم می ماند.

۵۰۷- مرگ، ما را هدف گرفته و تیرهای او خطا نمی کند. اگر کسی امروز از تیر مرگ نجات یافت، فردا هدف قرار می گیرد.

از تیر اجل کسی نخواهد جان برد
هر شخص که زاد عاقبت خواهد مرد
بی مرگ حیات ما میسر نشود
آری نبود صافسی دنیا بی دزد^(۱)

۵۰۸- برای گریه و ناله در آخر شب بیدار شدم تا برای مرگ پیر و رئیس محترم خود زاری کنم.

۵۰۹- برای ابوطالب (پدر علی علیه السلام) که پناهگاه فقیران، خداوند سخاوت و صبر که نه فرزند ناباب داشت و نه ترسو بود گریه می کنم.

۱- کلمه دزد مثل کلمه گرگ به معنای تهنشین، وارد رسوبات ته ظرف است.

حرف الدال

٥١٠	بَنُو هَاشِمٍ أَوْ سِبْطِاحٍ فَبِمَهْمَدٍ	أَخَا الْمَلِكِ خَلِيٍّ نَمَلَةً سَلَيْسَتْهَا
٥١١	وَلَسْتُ أَرْحَمِيَا لَشَيْءٍ مَّحْدَلًا	فَامَسَّتْ قُرَيْشٌ يَفْرَحُونَ بِفِقْدِ
٥١٢	سَتُورِدُهُمْ يَوْمًا مِنَ الْعَمِيِّ مَوْرِدًا	أَرَادَتْهَا مُورًا رَأَيْتَهَا حُلُومًا
٥١٣	وَأَنْ يَفْرُوهُمُ الْهَيْمَاءُ عَلَيْهِ وَنَحْدًا	يُرْجُونَ تَكُنْ سِبَابِي وَقْتَلُهُ
٥١٤	صُدُورِ الْعَوَالِي وَالصَّفِيحِ الْمُهَنْدَا	كَلْبِئِمُّ وَبَيْتِ اللَّهِ حَتَّى نُنْذِقَكُمْ
٥١٥	إِنَّمَا نَسَرْنَا لِنَا الْحَدِيدَ الْمَسْرَدَا	وَيَبْدُ وَمِمَّا مَطْرَدُ وَكَرَاهِيَةٍ
٥١٦	وَأَمَّا تَرَوْا سِلْمَ الْعَشِيرَةِ أَرَشَدَا	فَأَمَّا تَبِيدُ وَنَا وَأَمَّا تَبِيدُكُمْ
٥١٧	بَنُو هَاشِمٍ حَيْرًا لَبْرِيَّةٍ مَحْدَلًا	وَالْإِفَانِ أَمْحَى دُونَ مُحَمَّدٍ
٥١٨	وَلَسْتُ بِدَلِيقٍ صَاحِبِ اللَّهِ أَوْحَدًا	وَأِنْ لَهُ فِيكُمْ مِنَ اللَّهِ نَاصِرًا
٥١٩	فَسَمَاءُ رَبِّي فِي الْكِتَابِ مُحَمَّدًا	نَبِيًّا تَمَّ مِنْ كُلِّ وَحْيٍ بِخَطِّهِ
٥٢٠	جَلَا الْعَيْمُ عَنْهُ ضَوْؤُهُ فَوْقَدَا	أَعْرَضُوا الْبَدْرَ صَوْرَهُ وَجْهَهُ
٥٢١	وَإِنْ كَانَ قَوْلًا كَانَ فِيهِ مُسَدَّدًا	أَمِينٌ عَلَى مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ قَلْبَهُ

مرثية فاطمة زهرا بنت محمد

٥٢٢	بِأَظْهَارِ مَا أَخْفَيْتُهُ لَشَدِيدٍ	وَأَنَّ حَيَاتِي مِنْكَ يَا بِنْتَ أَحْمَدَ
٤٢٣	وَلَيْسَ عَلَيَّ أَمْرٌ إِلَّا لِي جَلِيدٍ	وَلَكِنْ لِأَمْرِ اللَّهِ تَعْنُورًا قَابِنَا
٥٢٤	إِلَيْكَ وَمَالِي فِي الرِّجَالِ نَدِيدٍ	أَتَصَرَّفُ عَلَى الْمُحْسِنِ لَدَيْكَ وَأَسْتَكْبِرُ

بنو هاشم

بنو هاشم

بنو هاشم

بنو هاشم

بنو هاشم

بنو هاشم

۵۱۰- نیرومندی بود که بامرگ خود شکافی بوجود آورد و بزودی آنشکاف را بنی هاشم مسدود می سازند.

(یا گریه می کنم) و یا اینکه مرگ فرا می رسد و قدرت گریه ام تمام می شود.

در ماتم او به چشم من خواب نماند

در رشته ی جان نساتوان تاب نماند

زین پیش دو چشم من چه دریا بودی

وز گریه ی بسیار در آن آب نماند

۵۱۱- قریش از مردن ابوطالب خوشحالی می کردند. من هیچگاه ندیده ام موجود زنده ای جاوید بماند.

۵۱۲- طائفه قریش کارهایی را در نظر گرفته اند که افکار ناپخته آنان برای ایشان جلوه داده است، در صورتی که این کارها بزودی آنان را به انحراف می کشاند.

۵۱۳- تکذیب پیامبر ﷺ و قتل وی را در مغز می پروراند، می خواهند به آنحضرت تهمت بزنند و رسالت او را منکر شوند.

جمعی که به عین عقل صاحب نظرند

با خلق طریق خیرخواهی سپرند

و آنها که زمرگ دشمنان شاد شوند

گویا ز ملمات خویشتن بی خبرند

۵۱۴- بخانه خدا سوگند شما رسول خدا ﷺ را تکذیب کردید تا ما به شما بچشانیم سرنیزه های بلند و شمشیرهای پهن هندی را.

۵۱۵- آنگاه که ما زره جنگی را برتن کنیم، از ما کارهایی سر می زند که شما را ناراحت سازد.

۵۱۶- یا شما ما را نابود می سازید و یا اینکه ما نابودتان می کنیم و یا اینکه تشخیص می دهید با عشیره ساختن و صلح کردن به عقل نزدیکتر است. (۱)

۱- طائفه بنی هاشم و طائفه قریش از يك عشیره و دودمان بودند.

۵۱۷- اگر هیچیک از این سه راه (کشتن، کشته شدن، صلح) انجام نیافت طائفه بنی‌هاشم در خدمت محمد صلی الله علیه و آله هستند که از نظر نژاد بهترین شخصیت روی زمین است.

ای قوم که دارید به دل کینه‌ی ما
صافی است به هر که هست آئینه‌ی ما
از روی صفا بسدین در آئید همه
تا جای کدورت نشود سینه‌ی ما

۵۱۸- برای محمدی که در میان شماست یاری کننده‌ای مثل خدا هست و من نمی‌توانم خدای یکتا دوست محمد صلی الله علیه و آله را دیدار کنم.

۵۱۹- محمد صلی الله علیه و آله پیامبری است که از هر پیامبری داستانی و مطالبی آورده است. خدا او را در قرآن محمد صلی الله علیه و آله نامیده است.

۵۲۰- صورت آنحضرت از روشنائی ماه شب چهاردهم درخشانتر است. ابرتاریک را نور صورتش روشن و فروزان ساخت.

۵۲۱- محمد صلی الله علیه و آله امین مطالبی است که خدا در قلب وی به امانت سپرده است و اگر سخن بگویند، حرفش، استوار، صحیح و محکم باشد.

ابروی تو در عالم صورت مه بدر
زلف تو به اعتبار معنی شب قدر
زان صدر نشین شدی که در شخص جهان
مانند دلی و جای دل باشد صدر

درد دل با فاطمه علیها السلام

۵۲۲- ای دختر احمد صلی الله علیه و آله زندگی من بخاطر رنج تو و آن دردهائی که در دل دارم سخت است.

۵۲۳- اما اختیار ما همه در دست خداست و در برابر فرمان خدا هیچ سختی

عرفنا الدال

<p>اِذَا صَبَرُوا رَأَى الرَّجَالَ بَعِيدًا لَمَوْتِ الْبَرَاءِ يَا قَائِمًا عِدًّا وَوَرِيدًا</p>	<p>اَصْرٌ عَلَى صَبْرٍ وَاقْوُحٌ عَلَى مُنْتَهٍ وَفِي هَذِهِ الْمُحْيَى دَلِيلٌ بَاقِعًا</p>	<p>٥٢٥</p>
<p>خطاب فاطمة زهرا بآطعنا سير</p>		<p>٥٢٦</p>
<p>بِنْتِ نَبِيِّ سَيِّدِ مُسَوِّدٍ هَذَا سِيرُ النَّبِيِّ الْمُهْتَدِيهِ يَشْكُو الْيَسَاءُ الْجُوعَ قَدْ تَمَدَّدَ عِنْدَ الْعَلِيِّ الْوَاحِدِ الْوَحِيدِ فَاطِعِي مِنْ غَيْرِ مَنْ أَنْكَدِ</p>	<p>فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ النَّبِيِّ أَحْمَدِ قَدْ زَانَهُ اللَّهُ بِحَبِيدٍ أَعْيَدِ مُكَبَّلٍ فِي غُلَّةٍ مُقْبَدِ مَنْ يُطْعِمُ الْيَوْمَ بِحَبْدِهِ فِي عَدِ مَا زَرَعَ الزَّرْعَ سَوْفَ يَحْصِدُ</p>	<p>٥٢٧</p>
<p>حَتَّى تَجَازِيَ بِالذِّمَّةِ لَا يَنْقُدُ</p>	<p>جواب فاطمة زهرا المخضرة</p>	<p>٥٢٨</p>
<p>قَدْ ذَهَبَتْ كَفِّيَ مَعَ الدِّرَاعِ أَبُوهُمَا لِلْحَمْدِ ذُو الصِّطْنِاعِ</p>	<p>لَمْ يَبْقَ مِمَّا جِئْتَ غَيْرَ صَاعِ إِنْبَائِي وَاللَّهِ مِنْ الْجَمَاعِ</p>	<p>٥٢٩</p>
<p>يَصْطَنِعُ الْمَعْرُوفُ بِأَبْتِدَائِعِ</p>		<p>٥٣٠</p>
<p>رجز وقتيناي مسجد مدینه</p>		<p>٥٣١</p>
<p>وَمَنْ يَبْلُغُ رَاكِعًا وَسَاجِدًا وَمَنْ يَكْرَهُ هَكَذَا مَعَانِدًا</p>	<p>لَا يَسْتَوِي مَنْ يَعْرِى الْمَسَاجِدَ يَدَابُ فِيهَا قَائِمًا وَقَاعِدًا</p>	<p>٥٣٢</p>
<p></p>	<p></p>	<p>٥٣٣</p>
<p></p>	<p></p>	<p>٥٣٤</p>
<p></p>	<p></p>	<p>٥٣٥</p>
<p></p>	<p></p>	<p>٥٣٦</p>
<p></p>	<p></p>	<p>٥٣٧</p>

مؤخر

فأطعنا

بمنه

مؤخر

مؤخر

مؤخر

وجود ندارد.

ای نور دوچشم من چه رفتی ز نظر
در بودن من فائده‌ای نیست دیگـر
لیکن چه کنم نمی‌توانم مـردن
تا بیک اجل نیاورد حکم قـدر

۵۲۴- آیا باید تب، مرا پیش تو بیاندازد و برایت درد دل کنم در صورتیکه در میان مردان همتائی ندارم.

۵۲۵- بر صبر اصرار دارم و هدف خود را تعقیب می‌کنم بخصوص در موقعی که مردان سست، طاقت صبر را ندارند من استوار خواهم بود.

۵۲۶- در این تب علامتی هست که مرگ جانداران، رئیس و بیک دارد.

من نام وجود از خود انداخته‌ام
هستی مجازی همه در بـاخته‌ام
در آتش تب هزار بی سوخته‌ام
وین طرفه که با سوزش خود ساخته‌ام

سفارش امام علیه السلام در باره اسیر

۵۲۷- ای فاطمه علیها السلام دختر پیامبر محمد صلی الله علیه و آله دختر رسول بزرگوار و محترم.

۵۲۸- این اسیر پیامبر را همتائی شده است که خدا او را با گردنی نازک زینت داده است.

۵۲۹- اینک در غل و زنجیر گرفتار است و از گرسنگی شکایت می‌کند و دست خود را دراز کرده است.

ای محتشمی که قرص مه تاج توست
نه چرخ فلک پایه‌ی معراج توست
امروز که اسباب مهیبا داری
غافل مشواز کسی که محتاج تو است

۵۳۰- کسی که امروز غذا بدهد فردای قیامت در نزد خدای یکتای یگانه آن را می‌یابد.

۵۳۱- آنچه کشاورز کشت می‌کند بزودی درومی‌کند بنابراین بدون منت نهادن، فراوان به او غذا بده،

۵۳۲- تا از خدائی که نابود نمی‌شود پاداش بگیری.
 هر تخم که در جهان بکاری ای دل
 فردا دروی به حکم بساری ای دل
 چون کشته‌ی خویش عاقبت خواهی یافت
 اندیشه بکن که در چه کاری ای دل

پاسخ حضرت زهرا علیها السلام به امام علی علیه السلام

۵۳۳- یا علی علیها السلام از آنچه بخانه آورده‌ای ۳ کیلو بیشتر نمانده دست و بازوی من هم خسته است.

۵۳۴- بخدا سوگند دو فرزندم حسن و حسین علیهما السلام گرسنه‌اند پدر ایشان برای ستایش برگزیده شده است.

۵۳۵- کار خوب را انتخاب کرده و آغاز می‌نماید.

رجز امام علیه السلام موقع بنای مسجد مدینه

۵۳۶- کسی که مساجد را آباد می‌سازد و کسی که شب را با رکوع و سجده پایان می‌رساند،

۵۳۷- و آنکس که در مسجدها ایستاده و نشسته رنج می‌کشد با آنکسی که اینطور دشمنانه رفت و آمد می‌کند،

۵۳۸- و از گرد و غبار کنار می‌کشد مساوی نیستند،

هر چند که هست زاهدان را تمکین

وز علم نمایند به مردم ره دین

حرف اللدال

٥٣٨

وَمَنْ يَرَىٰ عَنِ الْغُبَارِ حَاشِدًا

اقرا لرب حقيقت دين اسلام

٥٣٩

اِنَّ عَلِيَّ دِيْنِ النَّبِيِّ اَحْمَدٍ | مَنْ سَكَ فِي الدِّيْنِ فَاِنَّهُ مُتَدِدٍ

٥٤٠

يَارْتَفِعُ جَعَلٌ فِي الْجَنَانِ مَوْرِدٌ

مرزبند قلن نيك طلحه در احد

٥٤١

اَصُوْلُ بِاللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْاَلْمَجِيْدِ | وَفَالِقِ الْاَصْبَاحِ رَبِّ السَّجْدِ

٥٤٢

اَنَا عَلِيٌّ وَاَبْنُ عَمِّ الْمُهْتَدِ

منع شما هند زون ابی سفیان

٥٤٣

اَنَا بِنِي اَنْ هِنْدًا جِلْدٌ صَخْرٍ | دَعَتْ دَرَكًا وَبَشَّرَتْ الْهُودَا

٥٤٤

فَاِنْ تَفَخَّرَ بِجَزَةِ حَيْبٍ وَّلَا | مَعَ الشُّهَدَاءِ مُحْتَسِبًا سَهِيْدًا

٥٤٥

فَاِنَّا قَدْ قَتَلْنَا يَوْمَ بَدْرٍ | اَبَا جَهْلٍ وَعُثْبَةَ وَالْوَلِيْدَا

٥٤٦

وَقَتَلْنَا سُرَاةَ النَّاسِ طُرَا | وَعَثَمَنَا الْوَلَايِدَ وَالْعَبِيْدَا

٥٤٧

وَشَيْبَةَ قَدْ قَتَلْنَا يَوْمَ دَاكُ | عَلٰى اَنْوَابِهِ عَلَقًا جَسِيْدًا

٥٤٨

فَبُوْءٌ مِنْ جَهَنَّمَ سَرْدَارٍ | عَلَيْهِمَا لَمْ يَجِدْ عَمَّا حَمِيْدًا

٥٤٩

وَمَا سَيِّئَانِ مَنْ هُوَ فِي جَهَنَّمَ | يَكُوْنُ سُرَابَةً فِيْهَا صَدِيْدًا

٥٥٠

وَمَنْ هُوَ فِي الْجَنَانِ يَدٌ فِيْهَا | عَلَيْهِ الرِّزْقُ مُغْتَسِبًا حَمِيْدًا

نابغه
والماتة
والماتة
والماتة

فان
فان

ممكن
ممكن

صعد
صعد

صعد
صعد

صعد
صعد

صعد
صعد

ترجمه دیوان

از اهل وصول تا به ایشان فرق است
فرقی که میان آسمان است و زمین

اقرار امام عَلَيْهِ السَّلَام به اسلام

۵۳۹- من بردین پیامبر اسلام احمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم. هر کس در دین تردید دارد،
من دین را یافته‌ام.

۵۴۰- بار پروردگارا جایگاه مرا در بهشت در نظر بگیر.

مائیم که دولت مُخَلَّد داریم
اقرار به حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داریم
هر چند که در مرتبه اطلاقیم
خود را به شریعتش مقید داریم

رجز امام عَلَيْهِ السَّلَام در جنگ احد پس از قتل زید بن طلحه

۵۴۱- یا تکیه بخدای عزیز و بزرگوار، خدای شکافنده صبح و خدای
مسجد الحرام به دشمن حمله می‌کنم.

۵۴۲- من علی عَلَيْهِ السَّلَام و پسر عموی پیامبرم.

در رزم بود صبر و تحمل ما را
در بزم بود جاه و تحمل ما را
در معرکه‌ای که موبه تن تیغ زند
بر حضرت حق بود توکل ما را

سخن با هند همسر ابوسفیان

۵۴۳- خبردار شده‌ام هند، همسر صخر (ابوسفیان) مدرکی آورده و به‌هندها
بشارت داده‌است.

۵۴۴- (به او بگوئید) اگر به کشته‌شدن حمزه که در ردیف شهداء حساب میشود
و شهید گردید، خوشحالی،

۵۴۵- در جنگ بدر ما ابو جهل، عتبه و ولید را کشتیم.

هر چند که فتح کرد بدخواه حسود
وز طالع برگشته به این شد خشنود
گو شاد مشو که فتح از جانب ماست
بسیار شد و دگر بسی خواهد بود

۵۴۶- بسیاری از بزرگان را بطور دسته جمعی بقتل رسانیدیم و دختر و پسرها را به غنیمت اسیر کردیم.

۵۴۷- آن روز که شبیه را کشتیم، روی لباس های او خون بسته و خشکیده قرار گرفت.

۵۴۸- به جهنم که بدترین خانه هاست و نمی تواند از آنجا فرار کند فرود آورده شد.

کشتیم جماعتی که دشمن بودند
چون تیغ تمام غرق آهن بودند
آن کینه که در سینه ایشان جا داشت
انصاف که خوش سزای کشتن بودند

توضیح: در جنگ بدر که لشکریان اسلام جمعاً حدود سیصد نفر بودند، حدود هفتاد نفر از رهبران شرک را کشتند و در همین حدود اسیر گرفتند. اسیران با پرداخت پول و آنانکه پول نداشتند هر کدام با تعلیم دادن به ده طفل مسلمان آزاد شدند.

۵۴۹- کسی که در جهنم است و نوشیدنی از صدید (خون و آبی که از سوختن جهنمی ها بوجود می آید) دارد،

۵۵۰- با کسی که در بهشت، رزق فراوان به وی میرسد، حسرت اورا میخورند و مورد احترام بهشتی هاست (حمزه که در بهشت است با خویشاوندان که در جهنم هستند) مساوی نیستند.

حرف الدال

بِأَحْوَادِكُمْ وَسِعَرَفِ أَحَدِ رُؤُوسِكُمْ

اللهِ حَىٰ قَدِ يُرْفَادُ رُصَدًا	۵۵۱
هُوَ الَّذِي عَرَفَ الْكُفَّارَ مِنْزِلَهُمْ	۵۵۲
فَإِنْ تَكُنْ دَوْلَةً كَانَتْ لَنَا عِظَةٌ	۵۵۳
وَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ وَالَاهُ إِنْ لَهُ	۵۵۴
فَإِنْ نَطَقْتُمْ بِفَخْرٍ لَا أَبَاكُمْ	۵۵۵
فَإِنَّ طَلْحَةَ غَادِرُنَا هُ مُنْجِدًا	۵۵۶
وَالْمَرْءُ عُمَالِ أَرْوَنَهُ اسْتَلْتَنَا	۵۵۷
فِي لِسْعَةٍ إِذْ تَقُولُ بَيْنَ الظُّهْرِ هِمَّ	۵۵۸
كَانُوا الَّذِينَ وَابْتِجَانِ فِيهِمْ وَأَكْرَمَهَا	۵۵۹
وَأَخَذُوا خَيْرَ قَدْرٍ عَلَى عَجَلٍ	۵۶۰
وَوَلَّتِ الطَّيْرُ وَالضَّبْعُ أَتْرُكِيَّةُ	۵۶۱
وَمَنْ قَتَلْتُمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْ عَجَبٍ	۵۶۲
لَمْ حُبَانٍ مِنَ الْفِرْدُوسِ طَبِيبَةٌ	۵۶۳
صَلَّى إِلَهِ عَلَيْهِمْ كُلَّمَا ذَكَرُوا	۵۶۴
قَوْمٌ وَقَوْلِ الرَّسُولِ لِلَّهِ وَاحْتَسَبُوا	۵۶۵
وَلَيْسَ يُشْرِكُ فِيهِ مُلْكُهُ أَحَدًا	
وَالْمُؤْمِنُونَ سَيَجْزِيهِمْ كَمَا وَعَدُوا	
فَهَلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ فِي غَيْبَارِ شَيْءٍ	
نَضْرًا وَتَمَثَّلُ بِالْكَفَّارِ إِذْ عِنْدًا	
فَبَيْنَ تَضَمَّنَ مِنْ إِخْوَانِنَا اللَّحْدُ	
وَاللِّصْفَائِحِ نَارًا تَلِينُنَا تَقْدُ	
فَجَبِيَّةٌ وَجِثُهُ إِذْ خَبِرَتْ قُدَّ	
لَمْ يَنْكَلُوا مِنْ حِيَاضِ الْوَتْدِ رَدُّ	
سَمَّ الْعَرَابِينَ حَيْثُ الْفَرْعُ وَالْعُدُّ	
تَحْتَ الْجَحَاجِ أَبْيَا وَهُوَ مُجْتَمِدُ	
فَحَامِلُ قِطْعَةٍ مِثْلِهِمْ وَمَقْتَعِدُ	
مِنَافِقَةٍ صَادِقُوا خَيْرًا وَسَعِيدُ	
لَا يَخْتَرِمُهُمْ بِهَا حُرٌّ وَلَا صَرْدُ	
فَرُبَّ مَشْهَدٍ صِدْقٍ قَبْلَهُ شَهَادُ	
سَمَّ الْعَرَابِينَ مِنْهُمْ حُمْرَةُ الْأَسَدُ	

بني

الرسول

الرسول

الرسول

الرسول

ترجمه دیوان

دشمن که ز جهل می کشد تیغ خلاف
با اهل صفا چرا ز نسد هر دم لاف
او ساکن دوزخ است و ما اهل بهشت
پس لافِ برابری بود عینِ گزاف

داستان جنگ احد

۵۵۱- الله زنده و ازلی است. نیرومند است و تجزیه ناپذیر و کسی در قدرت خدا سهمی ندارد.

۵۵۲- خداست که جایگاه کافران را به آنان نشان میدهد و به مؤمنین وعده‌هایی که داده است انجام می‌نماید.

۵۵۳- اگر قدرتی باشد برای ما اندر زاست. آیا امید نیست که در اشتباه دولت راه صحیح یافت شود.

۵۵۴- خدا کسی که او را دوست دارد پیروز می‌گرداند، زیرا پیروزی در دست خداست و به کفار کیفر میدهد و شکست، زیرا دشمن خدا هستند.

غمگین شو ای دوست اگر چرخ بلند

آماده کند بهر تو اسباب گزند

هر چند به تاب و بیج باشی از بند

آن بند بود به لوح دل صورت بند

۵۵۵- بی‌بدر شده‌ها اگر از افتخارات خود سخن می‌گوئید و از آنانکه در خاله‌گور قرار گرفته‌اند حرف‌میزنید (گوش فرا دهید).

۵۵۶- طلحه را که روی زمین افتاده بود نادیده گرفتیم و شمشیرهای یهن آتش را میان ما افروخته بود.

۵۵۷- عثمان پسر طلحه را از سرنیزه‌ها سیر آب کردیم. در نتیجه وقتی خبر به مسرش رسید گریبان خود را پاره پاره کرد.

۵۵۸- عثمان در میان ۹ تن دیگر بمیدان آمده بود، وقتی فرار کردند نتوانستند

از حوض های مرگی که بدام آن افتاده بودند نجات یابند.

۵۵۹- این مردان از قبيله فهر بن مالك و شخصیت های بلندبینی (۱) بودند .

فرزند و اسلحه هم در اختیار داشتند (با این همه باز شکست خوردند).

کشتیم جماعتی ز کفار قـریش

وز لוח وجود شسته شد صورت طیش (۲)

دیدیم به کام دوستان دشمن خویش

شد تلخ به کام دشمنان شربت عیش

۵۶۰- احمد رضی الله عنه بهترین خلایق خیلی زود باز حمت فراوان ^{و سه} ابی پسر خلف

را در میان غبار به خاک انداخت.

۵۶۱- پرندگان، و کفتارها بر روی او نشسته بودند، بعضی تکه، تکه میبردند

و بعضی دیگر، نشسته و می خوردند.

دشمن که به قصد خون ما بود دلیر

وز غایت زور داشت سر پنجه شیر

جان داد به تیغ قهر و از لاشه او

شد جانوری که بود در صحرا سیر

۵۶۲- با اینکه عجیب است که از ما کشتید اما آنچه به شهادت رساندید ،

به نیکبختی و سعادت کشانید.

۵۶۳- باغ هائی از فردوس پاك مخصوص آنهاست، نه گرما آنها را شکنجه

میدهد، نه سرما.

۵۶۴- درود خدا هر چه نام آنان بمیان آید، بر آنان باد زیرا چه بسیار مراکز

خدمتی که قبل از میدان جنگ در آن حضور بهم رسانیدند.

هر کس که ز فیض حق سعادت یابد

وز عین عمل نور عبادت یابد

۱- بلندبینی اشاره به شهامت و سخاوت است. مثل دنده پهن که اشاره به نفهم است.

۲- طیش: بی عقل .

حرف اللال

٥٦٦

حَتَّى تَرْمَلَ مِنْهُ تَعْلَبُ جَسَدُ

وَوَلَّ لَيْسًا دُونَهُ حَرِدًا

٥٦٧

نَارًا مَجْمَعًا عَلَى أَبْوَابِهَا الرِّصْدُ

لَيْسُوا الْقَتْلَى مِنَ الْكُفَّارِ أَدْخَلَهُمْ

مَعذَرَاتُ مَنْ قَتَلَ خَوْشِيَانِ

٥٦٨

وَجَاءَتْ لِنُطْفَى نُورِ رَبِّ مُحَمَّدٍ

فَرُئِيسٌ تَدْتَنَا بِالْعِدَاوَةِ أَوْلَا

٥٦٩

بِأَيْدِيهِمْ مِنْ كُلِّ عَضْبٍ مُسَدِّ

بِأَفْوَاهِهِمْ وَالْبَيْضُ الْبَيْضُ تَلْفِي

٥٧٠

أَسْتَهْمَا قَدْ حُوِّدَتْ بِمُحَمَّدٍ

وَحَظِيَّةٌ قَدْ تَفَقَّتْ سَهْمَرِيَّةٌ

٥٧١

وَقَبِيئُوا إِلَى دِينِ الْمُبَارَكِ أَحَدٍ

وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَجْعَلُوا الْحَرْبَ أَسْلُوبًا

٥٧٢

يُوعِدُنَا بِالْحَشْرِ وَالْحَكْمِ فِي حَبِ

فَقَالُوا كَفَرْنَا بِالذِّبِّ قَالَ إِنَّهُ

٥٧٣

إِلَى رَبِّنَا الْبَرِّ الْعَظِيمِ الْمُجَدِّ

فَقَتَلَهُمْ وَاللَّهِ أَفْضَلُ قُرْبَرَةٍ

بَيِّنَاتُ سَكْتِ قَرِيشٍ فِي عَمْرٍ أَعْدَى

٥٧٤

فَقَدْ حَرَمَ مِنْ تِلْكَ التَّلَاثَةِ وَالْعِدِّ

وَكَا نُوَ أَعْلَى الْأَسْلَابِ الْبَاثِلَةَ

٥٧٥

وَالَكِنْ أَخَا الْحَرْبِ الْحَرْبِ عَائِدُ

وَقَرَّ أَبُو عَمْرٍ وَهَيْبَةٌ لَمْ يَعُدْ

٥٧٦

عِدَاةَ النَّقِيْبِيْنَ وَالرِّمَاحِ مَصَائِدُ

لَهْمَتَهُمْ سُبُوقِ الْهِنْدِ أَنْ تَقِفُوا لَنَا

خَطَابُ بَيْتِكُمْ سَلَمَةُ عَمْرٍ وَمَجِي

٥٧٧

حَقِّي عِلَاقِي عَرْشِيهِ فَتَوَحَّدَا

إِنَّ لَدَيْ سَمَكِ السَّمَاءِ بَقِيدُهُ

٥٧٨

يُدْعَى بِرِافَةِ النَّبِيِّ مُحَمَّدًا

بَعَثَ الذِّبِّيَّ لِأَمِثْلِهِ فِيهَا مَضَى

مَنْ قَتَلَ خَوْشِيَانِ

سَكْتِ قَرِيشٍ فِي عَمْرٍ

خَطَابُ بَيْتِكُمْ

بَعَثَ الذِّبِّيَّ

مَنْ قَتَلَ خَوْشِيَانِ

ترجمه دیوان

خواهد که کند به راه حق جانبازی
وز بهر شهود او شهادت یابد

۵۶۵- یاران محمد ﷺ ملتی بودند که نسبت به عهد خود با رسول الله ﷺ وفا کردند و ثواب بردند، آنان دارای سخاوت و شجاعت بودند. از این گروه است حمزه شیربیشه‌ی شجاعت.

۵۶۶- (مَصْعَبُ فَرْزَنْدِ عُمَيْرِ) شیری بود که در پیشگاه محمد ﷺ تا آنجا می‌خروشید که خون‌ها به‌نیزه‌اش خشکیده و بصورت پارچه‌ای درآمده بود.

۵۶۷- اینان همانند کشتگان کفار نیستند که خدا آنان را به آتش بیافکند و بر در جهنم پاسبان برای آنان گمارد.

جمعی که ره مهر و وفا داشته‌اند
آئین ریاضت و صفا داشته‌اند
دورند ز قومی که به تزویر و نفاق
با اهل خدا جور و جفا داشته‌اند

عذرخواهی از قتل خویشاوندان

۵۶۸- اول قریش دشمنی را با ما آغاز کردند و تصمیم داشتند که نور خدای محمد ﷺ را خاموش گردانند. (۱)

۵۶۹- قریش می‌خواستند با دهان خود نور خدا را به نابودی بکشانند شمشیر- های آنان که همه از نوع هندی بود و برای کشتن ما در دست داشتند به یکدیگر می‌خورد.

۵۷۰- نیزه‌های ساخت «حَطِیْه» که راست و محکم بود و نك آنها با تیز کننده تیز شده بود در دست آنان بود.

۱- سوره توبه آیه ۳۲ و سوره صافات آیه ۷ «ان یطغوا» = لیطغوا نور الله با فواهم...»

امام علی علیه السلام .

هستند جماعتی که بدخواه منند

خرسنگ صفت (۱) فتاده در راه منند

خواهند که آئینه من تیره کنند

وز جهل حجاب جان گاه منند

۵۷۱- مابه قریش گفتیم آتش جنگ را روشن نسازید، صلح کنید و به دین مبارک

احمد رضی الله عنه پناه بیاورید.

۵۷۲- پاسخ دادند: مابه آنکس که ما را به قیامت و قضاوت فردای محشر تهدید

میکند عقیده نداشته و کافر هستیم.

۵۷۳- بخدا سوگند کشتن قریش (با این روش و عقیده) بهترین ثواب در پیشگاه

خدای عظیم و بزرگوار است.

با دشمن خویش صد تنزل کردم

وز جور و جفای او تحمل کردم

آخر که دلم به قتل او یافت قرار

شمشیر کشیدم و توکل کردم

۵۷۴- دشمنان اسلام سه گروه بودند (بنی قریظه = یهود، غطفان و قریش). یکی

از این سه گروه سقوط کرد. (قریش)

۵۷۵- ابو عمرو و هبیره فرار کردند و باز نگشتند ولی کار کشته‌ی جنگ باز گشت.

۵۷۶- شمشیرهای هندی آنان را به مبارزه با ما تحریک کرد و ما زود در برابر

هم قرار گرفتیم و نیزه‌ها دام‌های صید آنان بود.

ای خصم که گرد جنگ می‌انگیزی

شک نیست که خون خویشتن می‌ریزی

آن دم که ز نـد آتش قهرم شعله

گر شیر نری ز پیش من بگریزی

۱- خرسنگ : سنگ بزرگ و ناهموار. خرسنگ صفت همانند سنگ ناهموار و بزرگ

مانع حرکت و عبور است .

حرف الذال

فَالِي مَتَى تَبْغِي الضَّلَاةَ وَالرُّدَى	فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ مَيِّتٌ فَتَحَاسَبُ	٥٧٩
وَتَجْتَنِبِ الْعُرَى وَرَبِّكَ فَاعْبُدَا	أَقِيلُ لِي أَلَّا سَلَا إِنَّكَ جَاهِلٌ	٥٨٠
أَخْشَى عَلَيْكَ عَدَا يَوْمَ سَرْمَدَا	وَاللَّاتِ وَاللَّجْجِ فَإِنَّا فَجْرَانِي	٥٨١
مفاخر بقرا حضرت خاتم النبیین		
مَعَهُ زَيْبَةٌ وَسِبْطَاهُ هَاهُ وَكَهْمُ	أَنَا أَحْوُ الْمُصْطَفَى لِأَشْكَ فِي نَسَبِي	٥٨٢
وَقَائِمٌ زَوْجِي لَأَقُولُ كَمَا فَتَدِي	جَدِّي وَجَدِّ سَوْلِ اللَّهِ مُتَّحِدٌ	٥٨٣
مِنَ الضَّلَاةِ وَالْأَشْرَافِ وَالنَّكَدِ	صَدَّقْتَهُ وَجَمِيعِ النَّاسِ فِي ظِلْمِ	٥٨٤
الْبَرِّ بِالْعَبْدِ وَالْبَاقِ فِي بِلَادِي	فَأُحْمَدُ لِلَّهِ قَرْدًا لِأَشْرِكِ لَهُ	٥٨٥
شكایت از باغیان وقت نرسن نوزیکه بصره و توجرت بجزایا		
هُمُ الْأَعْدَاءُ وَالْأَكْبَادُ سُودٌ	وَإِنِّي قَدْ حَلَلْتُ بِلَادِ قَوْمِي	٥٨٦
وَإِنْ قَتَلُوا قَلْبِي لَمْ يَخْلُودُوا	هُمُ إِنْ نَظَفُوا وَابِي يَقْتُلُونِي	٥٨٧
خطاب محمد من خنفسه در حره جبل		
لَا خَيْرَ فِي حَرْبِي إِذًا لَمْ تَوْقِدِ	إِطْعَنَ طَعْنِ أَيْتِكَ مُحَمَّدِ	٥٨٨
بِالْمَشْرِقِ وَالْقَتَا الْمُسْتَدِ		
تعريض بعبدا الزهرین ملجم مراد		
عَذِيرَتِكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِ	أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَبُرِيدُ قَتْلِي	٥٩٠

ملوک و ملوک

بجزایا

در نوزیکه

بجزایا

حکایت

بجزایا

سخن باسید بن سلمه‌ی مخزومی

۵۷۷- آنکسی که قدرت داشته آسمان و موجودات آنرا تا آنجا برافرازد که
تا عرش خود بالا رود، یگانه است.

۵۷۸- چنین خدائی محمد ﷺ پیامبری را که قبلا مانند او نیامده از روی
محبت به بندگان خود برای آنان فرستاد.

ایزد که اساس گنبد چرخ فکند
ایوان سرای دین از او گشت بلند
تا هست جهان شرع نبی خواهد بود
وز دهر نمی‌رسد به او هیچ گزند

۵۷۹- توجه داشته باش که تو خواهی مرد و حسابت رسیدگی میشود بنابراین
تا چه وقت راه گمراهی و هلاکت را می‌پیمائی؟!

۵۸۰- نادانی . به اسلام توجه کن و از بت‌عزّی را پرستیدن پرهیز و خدا را
عبادت نما.

۵۸۱- پرستیدن «لات» و هذیان‌گوئی را ترك كن. من از عذاب روز ابدی
قیامت برای تو وحشت دارم.

تا چند هوای بت پرستی ای دل
بگذر ز خیال و عجب و هستی ای دل
ابروی حبیب گر کنی قبله‌ی خویش
از دیدن نقش غیر رستی ای دل

توضیح: قبل از اسلام هر طائفه‌ای بت مخصوص خود را می‌پرستید و هر کدام
نامی داشتند. این بت‌ها در میان قبیله‌ها در اطراف مکه و یادر خانه خدا مسجد الحرام
بودند .

آنچه مشهور است بت‌های آن‌عصر طبق این جدول بوده است:

نام بت	قیافه	مرکز بت	نام طائفه‌ای که آنرا می‌پرستیده‌اند
۱- وُد	مرد	دَوْمَةُ الْجَنْدَل	کلب
۲- سُواع	زن	رهاط	بنی‌هدیل
۳- یَعوق	اسب		همدان
۴- نَسْر	پرنده	حَمِیر	ذی‌الکلاع
۵- لَات	پرنده	طائف	ثقیف
۶- مَنَات	پرنده	یَثْرِب (مدینه)	خزرج
۷- عَزَى	پرنده	منطقه مکه	کنانه
۸ و ۹- «أساف»، «نائله»	پرنده	صفا و مروه	کنانه
۱۰- یَعُوْث	شیر	صفا و مروه	طی
۱۱- هَيْل	شیر	در داخل کعبه (۱)	مردم مکه

این بت‌ها همه از چوب یا سنگ ساخته شده بود و هبل بت مرکزی بود. مردم آن‌عصر این بت‌ها را برای شفاعت پیش خدا پرستش میکردند. (۲)

افتخار به خویشاوندی با محمد صلی الله علیه و آله

۵۸۲- من برادر پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله هستم (۳) و تردیدی در سخن من نیست با آن حضرت بزرگ شدم و حسن و حسین علیهما السلام دوسبط او فرزندان من هستند.

۵۸۳- جدمن و جد رسول خدا صلی الله علیه و آله (پدر بزرگ ما) یکی است. فاطمه علیها السلام

۱- هبل ۹ متر بوده است

۲- سوره الزمر آیه ۳ «مانعبدهم الا لیقربونا الی الله ذلفی...»

۳- محمد (ص) امام علی (ع) را برادر خود قرار داد و بخاطر قحطی، امام علی (ع)

پیش محمد (ص) زندگی می‌کرد.

ترجمه دیوان

دختر محمد ﷺ همسر من است، حرف دروغی نمیگویم.

ای آنکه تورا نبی برادر خوانده
باجان و دل خویش برابری خوانده
مانند خلیل رفته در آتش تیز
گر نام تورا کسی برادر خوانده

۵۸۴- در آن روز گار که مردم در ظلمات گمراهی، شرك و فلاکت بسر میبردند

من به مطالب محمد ﷺ ایمان آوردم.

۵۸۵- پس شکر خدای را باین نعمت‌ها. خدای یگانه‌ای که شريك ندارد،

به بندگان نیکی میکند و بدون در نظر گرفتن بعد زمانی باقی است.

ای برده ز همسران به هر وجه سبق
وز شرم رخت کرده گل تازه عرق
از شوق جمال جانفزایت در شام
پرخون شده است کاسه‌ی چشم شفق

شکایت از یاغیان جمل

۵۸۶- به شهر مردمی وارد می‌شوم که با من دشمن هستند و دل‌های آنها

سیاه است.

۵۸۷- اگر به من دست یابند به قتل میرسانند و اگر مرا کشتند خودشان جاویدان

نخواهند بود.

دشمن که کشد ز هر طرف تیغ چه بید
وز جانب او دلم کرده قطع امید
گیرم که مراد او بر آید اما
او نیز در ایمن سرانماند جاوید

سخن با محمد بن حنفیه در جنگ جمل

۵۸۸- بانیزه همانند پدرت حمله کن تا شویق شوی، در جنگی که شعله‌ور

نشود پیروزی نیست .

۵۸۹۔ باشمشیری که ساخت مُشرف شام است و نیزه ای که محکم است بدشمن
حمله کن .

ای گشته مهیا ز رخت کام پـدر
وز باده مهر کرده پر جام پـدر
در معرکه با خصم در آویز چه شیر
تازنده کنی به قتل او نام پـدر

کنایه به قاتل خود ابن ملجم مرادی

۵۹۰۔ من زندگی او را میخواهم و او بفکر قتل من است از طائفه خود مراد
(قبیله ای در یمن) عذرخواهی برای ابن ملجم بیاور .

با اهل صفا تیره نیاید بودن
با مردم نیک بد نشاید بودن
من خیر تو خواهم، تو بد خسواه منی
حال تو در این قصه چه خواهد بودن

توبیخ ابن ملجم

۵۹۱۔ آی گول حرف (قطام را) خورده و به وعده او دل خوش کرده! آی کسی
که از راه راست و صحیح منحرف شده!

ای از ره شرع و رسم حکمت شده دور
تا چند به جهل خویش باشی مغرور
امروز چنان باش که در صبح نشور
جبار جهان تو را بس دارد معذور

توضیح: عبدالرحمن بن ملجم مرادی برای کشتن امام علیه السلام وارد کوفه شد.
وی از خوارج نهروان بود و امام علیه السلام او را می شناخت.

حرف الذال

	توبخ ابن ماجه و اشار بوعد قطا	
٥٩١	وَمَنْ خَالَ عَنِ رُشْدِ الْمَسْأُولِ الْقَصِيرِ	إِلَّا يَا أَيُّهَا الْمَعْرُورُ يَا قَوْلِ الْعَدُوِّ
	جز که در بین ترا مسجد فرمود	
٥٩٢	فِي اللَّهِ لَا تَعْبُدُ عِبْرًا لَوَاحِدٍ	خَلَوْا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ
٥٩٣	وَيُوقِظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ	
	اگر شما بتحمل اندوز و صبر بر مکرم	
٥٩٤	وَتَصَبَّرْ عَلَى الْآذَى	اغض عينا على القدى
٥٩٥	يَقْطَعُ الدَّمْرُ كُلَّ ذَا	إِنَّمَا الدَّمْرُ سَاعَةٌ
	مناجات با قاضی الحاجات	
٥٩٦	بِعَفْوِكَ مِنْ عَدْلِكَ اسْتَجِيرُ	أَيَا مَنْ لَيْسَ لِي مِنْكَ الْجِيرُ
٥٩٧	وَأَنْتَ السَّيِّدُ الصَّمَدُ الْعَفْوُ	أَنَا الْعَبْدُ الْمُفْرُ بِكُلِّ ذَنْبٍ
٥٩٨	وَإِنْ تَعَفَّرَ قَانَتْ بِهِ جَدِيدُ	فَإِنْ عَدَّ بَنِي قَالَ ذَنْبُ مَنِي
	بیان جامعیت حقیقت نسبتا	
٥٩٩	وَدَأْتِكَ مِنْكَ وَمَا تَنْظُرُ	دَوَأْتِكَ مِنْكَ وَمَا تَسْعُرُ
٦٠٠	وَمِنْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ	وَمَحْسَبَاتِكَ جِرْمٌ صَغِيرُ
٦٠١	بِأَخْرَفِهِ يَطْهَرُ الْمُضْمَرُ	وَأَنْتَ لِكِتَابِ الْمَلِيْنِ الذَّمُّ

مجلس
مناجات
توبخ ابن ماجه
جز که در بین ترا مسجد فرمود
مناجات با قاضی الحاجات
بیان جامعیت حقیقت نسبتا
تبر علی
کرم و نور

ترجمه دیوان

عبدالرحمان در کوفه قطام دختر اصبع تمیمی را دید و عاشق او شد و از وی خواستگاری کرد.

قطام گفت: مهر من کشتن علی علیه السلام است که پدرم را کشته است...
امام علی علیه السلام از امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام پرسید چند روز از ماه رمضان باقی است؟ وقتی جواب دادند امام علیه السلام دستی به ریش خود کشید و فرمود: بزودی ریش مرا شقی ترین مردم باخون سرم رنگین می سازد.
ابن ملجم با شنیدن این جمله از آنحضرت مضطرب گردید و خود را در اختیار امام علیه السلام قرار داد و عرض کرد: دستهای مرا قطع کن.
امام علیه السلام با اینکه از نقشه‌ی او آگاه بود فرمود: تو در نظر من گناهی نکرده‌ای، با جمله‌ای که گفتم خواستم خبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من داده بود بخاطر بیاورم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قاتل من مردی از طائفه مراد است.
امام علیه السلام در شعر خود برای توجه عبدالرحمان اشاره به وعده و معاهده قطام میکند و باو گوشزد می نماید که از مسیر صحیح با قصد خود خارج گردیده است.
نکته‌ی حساس مطلب اینست که اسلام قصاص قبل از جنایت را جایز نمیداند و امام علیه السلام به همین دلیل نه تنها ب فکر قتل ابن ملجم نمی افتد بلکه او را آزار هم نمیرساند، منع هم نمیکند بعد از ترور هم درباره اش سفارش میکنند و همین است فرق امام علی علیه السلام با مردم دیگر. فرق میان اسلام مجسم و مسلمان حرفی!

رجز امام علیه السلام در راه مسجد کوفه

۵۹۲- راه مؤمن مجاهدی را که در راه خدا انجام وظیفه میکند و غیر از خدای یکتا عبادت نمیکند باز کنید.

۵۹۳- راه کسی را که مردم را بیدار می کند و بسوی مساجد می کشاند بگشائید.

قومی که سعادت غزا (۱) یافته‌اند
از صورت فعل خود سزا یافته‌اند
هر سعی که کرده‌اند در راه خدا
از حضرت حق اجر و جزا یافته‌اند

سختی‌ها را باید تحمل کرد

۵۹۴- وقتی خار در چشمت می‌افتد آن را ببند و در برابر ناراحتی‌ها
شکیبائی کن.
۵۹۵- جمع دنیا برای يك فرد ساعتی بیش نیست و روزگار آن را پشت سر
می‌گذارد .

ارباب صفارسم تحمل دارند
با دشمن و بادوست تنزل دارند
چون سهم حوادث فکند قوس فلک
در کف، سپر صبر و توکل دارند

گفتگو با خدا

۵۹۶- ای کسی که از طرف شما به من اعلام خطر نشده، از عذاب جهنم
بخودت پناه میبرم که مرا ببخشی.
۵۹۷- من بنده‌ای هستم که به تمام گناهان خود اقرار دارم و تو آقای بی‌نیاز
و بخشنده‌ای .
۵۹۸- بنابراین اعتراف به گناه، اگر عذابم کردی، گناه از من است و اگر
بخشیدی به بخشش سزاواری .

ای فضل‌تو در انفس و آفاق حکم
ما غرق گناهیم ز سر تا پا به قدم

۱- غزا مثل غذا بمعنای جنگ کردن.

ترجمه دیوان

گر قهـــــــــــــــــر کنی سزای آنیم همه
ور عفو کنی غایت لطف است و کرم

حقیقت انسانی

۵۹۹- دوی تو در وجودت نهفته است و درك نمیکنی، دردم از خودت
سرچشمه گرفته ودقت نمی نمائی.

۶۰۰- فکر میکنی موجودضعیفی هستی در صورتیکه جهان بزرگ در وجود
تو بیچیده است.

خواهی که شود قطره به دریا و اصل
بگذر ز تعین کسه داری ای دل
از بهر تو قطره ایست دریای محیط
ز نهار که از خویش نگردی غافل

عالم که در آن نور خدا جلوه گر است
لوحیست که مجموعه هر خیر و شر است
انسان که از او منتخبی مختصر است
از هر چه کسی گمان برد بهره وراست

توضیح: انسان از نظر دستگاه خلقت، اسرار فراوان از تمام جهان دارد و
از نظر معنویت، اگر بحد کمال رسید قلبش جایگاه خدا میگردد: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ
الرَّحْمَانِ»

۶۰۱- تو آن کتاب درخشانی هستی که با حرف آن، پنهانها آشکار میگردد.

۶۰۲- بنابراین نیازی نداری که به تو بگویند وجودت با چه حروفی نوشته

شده است.

مجموعه اسرار الهی مائیم
لوح و قلم و حرف سیاهی مائیم

حرف الراء

يُخَبِّرُ عَنْكَ بِمَا سَطِرُ	فَلَا حَاجَةَ لَكَ فِي خَارِجِ	٦٠٢
تحسين علمه وتبحيح جهله		
وَأَجْهَلُ بِاللَّهِ جِجَاعُ الْكُفْرِ	الْعِلْمُ بِاللَّهِ جِجَاعُ الشُّكْرِ	٦٠٣
أظها صفا طبعه وجلاله ذمه		
كَشَفَتْ غَوَامِضَهَا بِالنَّظْرِ	إِذَا الْمُسْكِلاتُ نَصَدَيْنِ لِي	٦٠٤
عُمَيَّاؤُ لَا يَجْتَلِيهَا الْبَصَرُ	وَإِنْ بَرَقَتْ فِي مَحْيَلِ الظُّنِّ	٦٠٥
وَضَعَتْ عَلَيْهَا صَيِّحَ الْفِكْرِ	مُقْتَعَةً يُعْيُوبِ الْأُمُورِ	٦٠٦
أَفْرِي بِهِ عَنْ ثِيَابِ السَّيْرِ	مَعِيَ اصْمَعْ كَطَبِي الْمُرْمِفَاتِ	٦٠٧
أَوْ كَأَحْسَامِ الْيَمَانِ الذِّكْرِ	لِسَانُ كَشْفِشِقَةِ الْأَرْجِي	٦٠٨
أَرَبِي عَلَيْهَا بَوَاهِي الدَّرْدِ	وَقَلْبِي إِذَا اسْتَنْطَقْتَهُ الْهُومُ	٦٠٩
أَسْأَلُ هَذَا وَإِنَّمَا الْخَبْرُ	وَلَسْتُ بِأَمْعَةٍ فِي الرِّجَالِ	٦١٠
أَقْبِسُ بِمَا قَدَمَضَى مَا عَبَّرَ	وَالْكِتَابِي مِنْ رَبِّ الْأَصْغَرِ	٦١١
بيان أفكر مرد جاهل مرد است		
وَأَجْسَادُهُمْ قَبْلَ الْقُبُورِ قُبُورُ	وَفِي الْجَهْلِ قَبْلَ الْمَوْتِ تِلْكَ الْهَلْهَلُ	٦١٢
وَلَيْسَ لَهُ حَتَّى الشُّورِ نَسُورُ	وَإِنَّ أَمْرَهُ لَمْ يُحَى بِالْعِلْمِ مَيِّتُ	٦١٣
مذمت بعضی مرد که بمعنی مُتَلَمَّحٌ		

و در فضیلت

مخبر
علم نیا داشتنی

اصح
را عجز و

علا السیف
بجیب

واسع النطاق
و

و در

هر چیز که مقصود تو باشد ای دل
از خود به طلب که هر چه خواهی مائیم

ستایش از علم و تقبیح جهل

۶۰۳- علم به خدا جمع کننده اقسام شکر است و خداشناسی گردآورنده حق ناشناسی و کفر.

هر دل که ز علم معرفت یسافت کمال
غافل نشود ز شکر حق در همه حال
وز جهل یکی که مانند درقید ضلال
پیوسته کند نغمه‌ی حق را با مال

توضیح صفای باطن علی علیه السلام

۶۰۴- آنگاه که مشکلات برای من فریاد کشیدند، سختی‌های آنرا با دقت بر طرف میگردانم.

۶۰۵- اگر در فکرم مسئله‌ی مبهمی برق‌زد که چشم من آنرا نمیتواند بررسی کند و ببیند و فکرم گنجایش آنرا ندارد، (از دیگران کمک می‌خواهم)

۶۰۶- ضعف فکر من بخاطر این است که بمسائل پنهانی که مربوط بدستگاه خداست مربوط میشود، در این صورت، فکر صحیح را بر روی مشکلات می‌گذارم (از خدا و دانایان کمک می‌خواهم تا مشکل حل گردد).

چون شد دل من پاک معارف پیشه
هرگز نکنم ز غیر حق اندیشه
تا بپر بیان شدم به میدان سخن
در بحر محیط عقل دارم پیشه

۶۰۷- فکری قاطع دارم که همانند شمشیر چابک لباس‌های حوادث را با آن می‌شکافم.

۶۰۸- صدائی همچون صدای شتر مستی که سازگار باشد و زبانی همچون

شمشیر فولادی ساخت یمن دارم. (در جنگها نعره يك حربه من است)
 ۶۰۹۔ قلبی دارم کہ وقتی غم‌های آنرا بررسی میکنم، بردانه‌های قیمتی آن
 افزون می‌گردد۔

امروز منم کہ چو شمع سرکش مشهور
 وز تیغ زبان من جهان گیرد نور
 اسرار جهان بیک نفس فاش کنم
 شد آتش طبع من به هرجا مذکور

۶۱۰۔ من کسی نیستم کہ هر دم با کسی دوستی کنم و از این و آن بپرسم چه
 خبری داری؟

۶۱۱۔ من دل و زبانم را اینطور آگاه نگاه میدارم کہ حوادث روز را به حوادث
 گذشته قیاس میکنم و شبیه میدانم۔

ای یافته از صدق و صفا تیغ زبان
 وز طبع تو فاش گشته اسرار نهان
 احوال زمانه را چو بررسی ز کسان
 از حال گذشته حال آینده بدان

زنده نمایان

۶۱۲۔ جهل برای نادان‌ها مرگ آنهاست و بدن آنان قبل از وارد شدن به قبر،
 قبر است۔

۶۱۳۔ شخصی که با علم زنده نشد مرده است و تار و ز قیامت زنده نخواهد شد۔

روحی که اسیر جهل و محبوس تن است
 آن روح چه مرده است و گورش بدن است
 هر پرده که از جهل وضالالت دارد
 در دیده اهل کشف او را کفن است

حرف الراء

٦١٤	فِي صُورَةِ الرَّجُلِ السَّمِيعِ الْمُبْصِرِ	أَبْتَىٰ إِنَّ مِنَ الرِّجَالِ هَيْمَةً
٦١٥	وَإِذَا أُصِيبَ بِدِينِهِ لَمْ يَشْعُرِ	فَطِنٌ يُكَلِّمُ رَزِيَّةً فِي مَالِهِ

امر بتخصيل الراء من صغر سن

٦١٦	كَيْمَا تَقْرَهُمْ عَيْنَاكَ فِي الْكِبَرِ	حَرِصٌ بِنَيْتِكَ عَلَى الْأَرْأَفِ الصَّغْرِ
٦١٧	فِي عُنُقُوا انِ الصَّبِيِّ كَالنَّفْسِ فِي عَجْرِ	وَإِنَّمَا مَثَلُ الْأَدَابِ تَجْمَعُهَا
٦١٨	وَلَا يُخَافُ عَلَيْهَا حَادِثُ الْغَيْرِ	هِيَ الْكُوزُ الَّتِي تَمُودُ حَائِزُهَا
٦١٩	يَهْوَى إِلَى فُرْشِ الدَّبَّيْبِ وَالسَّرِّ	إِنَّ الْأَدْيَبَ إِذَا زَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ
٦٢٠	رَاجِعٌ وَسَائِرُهُمْ كَاللَّغْوِ وَالْعَكْرِ	النَّاسِ اثْنَانِ ذُو عِلْمٍ وَمُسْتَعْمِعٌ

بيان نكرة حصول مفاصله وقوى تحت كشيده

٦٢١	حَتَّىٰ يُوَاصِلَهَا مِنْهُ بِتَعْزِيرٍ	لَّا يَنْبَغُ الْمَرْءُ بِالْإِحْجَامِ هَيْمَتَهُ
٦٢٢	عَوْرًا يَنْجِدُ وَإِعْتَابًا بِتَعْزِيرٍ	حَتَّىٰ يُوَاصِلَ فِي أَفْئَانِ مَطْلَبِهِ
٦٢٣	فَلَيْسَ حُرٌّ عَلَى عَجْزٍ مَعْدُورٍ	حَاطِرٌ بِنَفْسِكَ لَا تَقْعُدُ بِعَجْرِهِ
٦٢٤	فَأَبْلُ عُنْدَ رَبِّكَ بِالْإِجْرِ وَتَعْيِيرٍ	إِنَّ لَمْ تَنْتَلِ فِي مَقَامٍ مَا تَحَاوَلُ

خطا باسعتين قيس در صفتين

٦٢٥	وَبِالرَّوَّاحِ عَلَى الْحَاجِجِ وَالْبَكْرِ	أَصْرٌ عَلَى تَعْبِ الْأَرْأَفِ وَالسَّهْرِ
٦٢٦	فَالْحَجُّ يَتَلَفُ بَيْنَ الْعَجْرِ وَالصَّحْرِ	لَا تَصْجُرَنَّ وَلَا يُعْجِرُكَ مَطْلَبُهَا

بزرگوار

بزرگوار

بزرگوار

بزرگوار

بزرگوار

بزرگوار

حیوان انسان نما

۶۱۴- فرزندم! بسیاری از مردم حیوان اند که به صورت مردشوا و بینا جلوه می کنند.

۶۱۵- از هر ضرری که به مال او خورد آگاه می گردد و آنگاه که دین او ضربه خورد درک نمی کند.

هستند جماعتی به صورت انسان
وز روی حقیقت اند به آخر یکسان
دین است بر این گروه ابله دشوار
دنیاست بر این مردم ناسادان آسان

تحصیل علم و دانش

۶۱۶- فرزندان را در کودکی برای آموختن علم و معرفت بسیج کن تا وقتی بزرگ شدند موجب چشم روشنی شما باشند.

۶۱۷- زیرا علم و معرفت در آغاز نوجوانی همانند نقشی است که روی سنگ کشیده شود.

۶۱۸- علم و معرفت گنج هائی هستند که رشد پیدا می کنند و حوادث روزگار نمی تواند به آنها ضربه بزند.

ای جان تنت سرشته با صدق و صفا
در علم و ادب کوش به ایسام شباب
آداب جوان چه نقش باشد در سنگ
وین نقش نمی شود به صد قرن خراب

۶۱۹- آنگاه که پای دانشمند لغزید (شکست)، روی فرش ابریشم و بستر آرام می افتد.

۶۲۰- مردم دودسته اند: دانشمند و مستمعی که مطالب را حفظ می کند، باقی

بی فائده و رسوب هستند.

ای گشته به عقل و زیرکی فرزانه
 تحصیل کمال، خویش کن — مردانه
 صافی است کسی که علم و حکمت دارد
 باقی همه دُرْدَانَد (۱) در این میخانه

رسیدن به هدف زحمت دارد

۶۲۱- کسی که کوتاه همتی کند وقتی به هدف خود می‌رسد که در راه هدف،
 خود را به خطر اندازد و بکوشد.

۶۲۲- وقتی به هدف خود می‌رسد که در راه انواع هدف‌ها، نشیب و فرازها
 را ببیماید و عذر مردم را بپذیرد (تا از او خوشحال شوند و به او احترام بگذارند و
 کمک کنند).

خواهی که شوی ز فیض حق دولت‌مند
 و ز بهر تو سوزند کواکب چو سپند (۲)
 از اوج حضيض رومگردان که شود
 خورشید صفت پایهی قسدر تو بلند

۶۲۳- برای رسیدن به هدف، خود را بخطر بیفکن، سست‌منشین که از هیچ
 آزاده‌ای بهانه سستی پذیرفته نیست.

۶۲۴- اگر در مرکز می‌خواهی دست نیافتی، عذرت را با رفتن
 شبانه و یا حرکت در هوای گرم کنار بزن.

ای خواسته از حضرت توجه و جلال
 ز نهار به جائی منشین فارغ به — مال

۱- درد مثل کلمه گرگ بمعنای ته نشین و رسوب شراب.
 ۲- سپند: اسفند. گیاهی که روی آنش می‌ریزند و دود می‌کنند.

در سعی و طلب کوش که روزی یابی
رخساره‌ی مقصود به صدحسن و جمال

سخن امام علیه السلام به اشعث بن قیس در صفین

۶۲۵- با زحمت حرکت در شب و بیداری آن و رنج در عصر و صبح برای
بدست آوردن نیازباز.

۶۲۶- بدست آوردن هدف نه دل‌تورا تنگ کند و نه عاجزت گرداند، زیرا
پیروزی میان سستی و دل‌تنگ شدن از دست می‌رود.

ای از تو خدا و خلق عالم خشنود
گاهی که تورا هست مهمی مقصود
غمناک مباش و عاجزی پیشه مکن
کز فضل خدا بر آن ظفر یابی زود

۶۲۷- من درک کرده‌ام. در حوادث روزگار هم تجربه وجود دارد. که صبر و
حوصله در راه هدف، عاقبتی شایسته و اثری پسندیده دارد.

۶۲۸- کم کسی یافت شده که در راه هدفی که تعقیب می‌کند، کوشش نماید
و صبر و حوصله را همراه داشته باشد و پیروز نگردد.

در جستن کام گر تو را باشد صبر
ناگاه بر آن ظفر بیابی چ—ون ببر
من تجربه کرده‌ام که صابر همه روز
ساید سر اعتبار ناموس به ابر

صبر و تحمل

۶۲۹- کمی صبر داشته باش، زیرا بعد از هر سختی آسایش است و هر کاری
وقت، فکر و نقشه لازم دارد.

۶۳۰- خدای شاهد و پناه دهنده در رفتار ما نظارت دارد، فوق فکر و نقشه ما
نظر و خواست خداست.

حرف الراء

<p>لِلصَّبْرِ عَاقِبَةٌ مَحْمُودَةٌ الْآيَةُ فَاسْتَصْحَبَ الصَّبْرَ الْإِفْرَاقَ وَالظَّفَرَ</p>	<p>إِنِّي وَجَدْتُ فِي الْإِيَّامِ تَجَرُّبًا وَقَلَّ مِنْ جَدِّي أَمْرٌ يُطَالِبُهُ</p>
<p>امر صبر و تحمل و تفويض و توكل</p>	
<p>وَكُلُّ أَمْرٍ لَهٗ وَقْتُ وَتَدْيِيرٌ وَفَوْقَ تَدْيِيرِنَا لِلَّهِ تَقْدِيرٌ</p>	<p>أَصْبِرْ قَلِيلًا فَبَعْدَ الْعُسْرِ تَيْسِيرٌ وَاللَّهُ مِنْ فِجَالِنَا نَظِيرٌ</p>
<p>بنا انكدر منج و راحت قرين همد</p>	
<p>فَإِنَّهُ نَازِلٌ يُنْطَرِقُ فَاصْبِرْ فَإِنَّ الرَّحَاءَ فِي آثَرِهِ وَمُسْتَلَى مَا يَنَامُ مِنْ سَمَرِهِ دَقْبَالِيهِ الْبَلَاءُ فِي سَحَرِهِ وَمُبْتَلَى مَا يَنَامُ مِنْ حَلْدِهِ وَنَالَ مِنَ صَفْوِهِ وَمِنْ كَدْرِهِ</p>	<p>إِنْ عَصَاكَ الْدُهْرُ فَانْتَظِرْ فَرَجًا أَوْ مَسَكَ الضُّرَّ وَابْتَلَيْتَ بِهِ رُبَّ مُعَاكَ شَكَى بَعْلَتِهِ وَفَارِجٍ فِي عِشَاءِ لَيْلَتِهِ كَمْ مِنْ مُعَانٍ عَلَى تَقْوَرِهِ مَنْ صَحِبَ الْدُهْرَ دَمَ صُحْبَتِهِ</p>
<p>بنا انكدر صغان بنا بكد و ترا اميختا</p>	
<p>طَلَبْتَ مَعْدُومَةً فَابْتَئِسْ مِنَ الظَّفَرِ بِالْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالْمَيْسُورِ وَالصَّبْرِ وَأَنَّى خُلِقْتَ لِلنَّفْعِ وَالضَّرْرِ</p>	<p>يَا طَالِبَ الصَّفْوِ فِي الدُّنْيَا بِلَا كَدٍ وَأَعْلَمَ بِأَنَّكَ مَا عَمِرْتَ مُتَحَنِّنٌ أَنَّى تَنَالُ بِهَا نَفْعًا بِلَا ضَرَرٍ</p>

٦٢٧
٦٢٨
٦٢٩
٦٣٠
٦٣١
٦٣٢
٦٣٣
٦٣٤
٦٣٥
٦٣٦
٦٣٧
٦٣٨
٦٣٩

و شجر

بنان و كرم

بدر و سحر

بدر و سحر

و كرم

و شجر

ای یافته از جام صفا شادی می
وز رنج خماران فراغت شده طی
زنهار مخور غصه که در علم خدا
دارد شب تیره روز روشن از پی

* * *

رندی (۱) که چه من اهل تو کل باشد
هر خار که پیش او رسد گل باشد
آنگاه شوی اهل تو کل که تورا
در هر غم و محنتی تحمل باشد

سختی و آسایش همراه اند

۶۳۱- اگر روز گرفتار داد در انتظار پیروزی باش، زیرا پیروزی برای
کسی که منتظرش باشد فرود می آید.

۶۳۲- اگر زبانی به تو رسید و به خسارت گرفتار شدی، صبر کن که آسایش و
جبران را دنبال دارد.

از بخت بد خویش اگر لت (۲) یابی
وز دشمن و دوست تاب خجالت یابی
آزرده مشو که گر بر آن صبر کنی
ناگاه ز غیب فتح و دولت یابی

۶۳۳- چه بسیار سالمی که از درد کم می نالد و چه بسیار گلایه کننده ای که
شب نخواییده است.

۶۳۴- و چه افراد زیادی که شب سالم بودند و سحر به بلا گرفتار گردیدند.

۱- رند بد کسر را و سکون نون بمعنای زرنگ و حیلله گر.

۲- لت مثل کلمه صد بمعنای لطمه و سختی.

این چرخ فلک که نیست اورا سروین
گر اهل سعادت بی بر آن تکیه مکن
جمعی که به کوی عشق ارباب دلند
دارند هزار داغ از این چرخ کهن

۶۳۵ چه بسا رنج دیده‌ای که تهور و تحمل دارد و فرد دردمندی که از ترس
مرض خواب بر چشم ندارد.

۶۳۶ هر کس با دنیا دوست گردد، از رفاقت با وی بدگویی می‌کند. هم
از آسایش آن بهره می‌برد و هم از ناملایمات آن.

هر کس که شود چه ماه نوشهره دهر
پیوسته رود بی سروپا شهر به شهر
گاهی خورد از عیش و طرب جرعه می
گاهی کشد از رنج و تعب کاسه زهر

صفای دنیا همراه کدورت است

۶۳۷ ای کسی که درد دنیا آسایشی را که زحمت نداشته باشد می‌جوئی توجه
داشته باش که چنین موضوعی وجود ندارد و باید از پیروزی بر آن مأیوس گردی.
۶۳۸ یقین داشته باش که سراسر زندگی تو آزمایش است، بسا خوب و بد
(سلامتی و مرض)، آسایش و سختی امتحان می‌شوی (تا خود را بشناسی).

دنیا که محل اهل صورت باشد
در نقش صفای او کدورت باشد
دردی است که از شراب هستی مانده
پس ظلمت دنیا به ضرورت باشد

توضیح: خدای عزیز در قرآن کریم می‌گوید: «ما شما را به بد و خوب
آزمایش می‌کنیم» (۱) سلامتی که به نظر ما خوب است، مال که به فکر ما مهم است

۱- سوره انبیاء آیه ۳۵ «ونبلوکم بالشروالخیر فنته...»

حرف الراء

٦٤٠

فِي الْجِبْنِ عَارُوفٌ فِي الْأَقْدَامِ مَكْرَهُ
وَمَنْ يُفِرُّ فَلَنْ يَجُودَ مِنَ الْقَدْرِ

اميدوار ساختن فقيران

٦٤١

عَسَى مَهْمَلٌ يُصَفُّوهُ فِي رَوْحِ طَيْبَةٍ
أَطَالَ صَدَاهَا الْمَهْمَلُ الْمُتَكَدِّرُ

٦٤٢

عَسَى بِالْجَنُوبِ الْعَارِ يَا سَتَكُنْسُ
وَبِالْمُسْتَدَلِّ الْمُسْتَضَا سَيَنْصُرُ

٦٤٣

عَسَى جَابِلُ الْعِظِمِ الْكَبِيرِ يَلْطَفُ
سَبْرٌ تَأَمُّ لِلْعِظِمِ الْكَبِيرِ فَجُبْرُ

٦٤٤

عَسَى لِلَّهِ لَا تَيْئَسُ مِنَ اللَّهِ إِنَّهُ
يَسِيرٌ عَلَيْهِ مَا يَعْزُّ وَيَعِيرُ

بنا تعير و تبادل و نكر عذر

٦٤٥

لَنْ سَأْتِي دَهْرٌ عَزَّ مَتَّضِرًا
فَكُلُّ بِلَا لَيْدٍ وَمَ لَيْسِيرًا

٦٤٦

وَأِنْ سَرَّ لِي لَمْ أَبْتَحِ لِسْرُورِهِ
فَكُلُّ سُرُورٍ لَيْدٌ وَمُ حَقِيرُ

اظهار صبر در زمان عسر

٦٤٧

لَنْ سَأْتِي دَهْرٌ فَقَدْ سَرَّ دَهْرُ
وَأِنْ مَشَى عُسْرٌ فَقَدْ مَشَى لَيْسِيرُ

٦٤٨

لِكُلِّ مَنِ الْأَيَّامُ عِنْدِي عَادَةٌ
فَأِنْ سَأْتِي صَبْرٌ وَأِنْ سَرَّ شُكْرُ

ستایش نفس مطمئنه باستغنا

٦٤٩

غَنَى النَّفْسِ كَيْفِي النَّفْسِ حَتَّى يَكْفِيَا
وَإِنْ أَعْسَرَ حَتَّى يَضْرِبَهَا الْفَقْرُ

٦٥٠

فَمَا عَسَرَ وَأَصْبَرَ لَهَا إِنْ لَقِيَهَا
بِدَائِمَةٍ حَتَّى يَكُونَ لَهَا يَسْرُ

تنبیه بر تمکن در مقام مرضا

عزیز

مستغنا

سب

متواضع

دوام

عزیز

ترجمه دیوان

وسيله‌ای است که خود را بشناسیم که نسبت به این نعمت‌ها چه می‌کنیم و از آن چگونه بهره‌برداری می‌نمائیم و مریضی، فقر و... هم به نظر ما يك نوع عذاب است و خدا می‌خواهد در مرحله مرض و فقر خودمان را بشناسیم که در برابر وظیفه صبر چه می‌کنیم؟

با این توضیح، آزمایش سلامتی، مال و سایر نعمتها سخت‌تر از آزمایش ناگواری‌هاست و به همین جهت مردان الهی دوست داشته‌اند فقیر باشند.

۶۳۹- کجا می‌توانی نفعی رایبایی که ضرر و خرج نداشته باشد. دنیا برای سود و زیان خلق شده است.

۶۴۰- ترس ننگ است و در پایمردی و حمله شایستگی، کسی که از میدان جنگ و سختی‌ها فرار کند، نمی‌تواند از خواست خدا کنار باشد.

خواهند جماعتی که بی‌تاب و ضرر
گردند جدا ز آتش غم چه شرر
لیکن چه توان کرد که از جنس بشر
کس نیست که شد خلاص از تیر قدر

از قدرت خدا مأیوس مباش

۶۴۱- امید است آب‌خور گاهی که در معرض استفاده است، به تشنگان آب صاف بدهد و مدت‌ها تشنگانی را که آب تمیز نمی‌خورده‌اند بهره‌مند سازد.

۶۴۲- امید است، برهنه‌ها پوشانیده شوند و خدا ذلیل ستم‌دیده را یاری فرماید.

نماگاه زغیب دل‌نوازی برسد
وز گلشن حسن سرو نازی برسد
مرغ دل من چنین نماید ضایع
از عالم قدس شاهبازی برسد

۶۴۳- امید است به لطف خدا، استخوان شکسته مورد لطف قرار گیرد و

استخوان شکسته اش بهبود یابد.

۶۴۴- بخدا امیدوار باش و از وی ناامید مباش، زیرا برای خدا نایاب و سختیها

آسان است.

ای دل مکن از جور فلک ناله بسی
بنشین و توجه به خدا کن نفسی
گر کار خدا را به خدا بگذاری
نساگاه رسد ز غیب فریاد رسی

نه آسایش دوام دارد و نه سختی

۶۴۵- اگر روزگاری به من بد کرد تصمیم به صبر می گیرم، زیرا هر سختی که

ابدی نباشد قابل تحمل است.

۶۴۶- اگر روزگاری خوشحال ساخت، از نیکی آن شاد نمی گردم، زیرا آن

خوشحالی که ابدی نباشد ناچیز است.

ای دل زغم زمانه در هم نشوی
وز یاری دهر شاد و خسرم نشوی
احوال جهان به یک نفس می گذرد
وابسته به قید و سوز و ماتم نشوی

دنیای نیش و نوش

۶۴۷- اگر روزگاری شکنجه ام می دهد، شادی هم برای من می آورد، اگر به

من سختی می دهد، خوشحالی هم به آغوشم می کشد.

۶۴۸- برای هر روزی عادت می دارم. اگر سختی دارم، صبر می کنم و اگر شادی

دارم خدای را شکر می کنم.

گر دهر جفا کرد مرا صابر یافت
ور لطف و وفا کرد مرا شاکر یافت

ترجمه دیوان

صد شکر که نفس من بتوفیق خدا
خود را به مراد خویشتن قسادر یافت

آموزش در یادلی بخود

۶۴۹- روح بی نیاز، هر چند به سختی گرفتار گردد، فرد را از ضربه پذیری
از طرف فقر نگاه می دارد.
۶۵۰- اگر به سختی افتادی یقین داشته باش که دوام نخواهد آورد تا به
آسایش منتهی گردد.

آن نیست غنی که مال او گردد بیش
یا در صف اهل جاه باشد در پیش
آن است غنی که قاف تا قاف جهان
نارد به نظر اگر چه باشد درویش

حوادث را آسان بگیریم

۶۵۱- کارها را آسان بگیر، زیرا کارها دردست خداست.
۶۵۲- اموری را که خدا منع کرده گریبان را نمی گیرد و حوادثی که باید
اجرا شود از تو عقب نمی ماند.

ای نور بصر طریقه آن سان گیر
وز اهل کرم قائده (۱) احسان گیر
چون کار به تقدیر خدا موقوف است
با خلق جهان کار جهان آسان گیر

از مرگ نمی توان فرار کرد

۶۵۳- چه روزی از چنگ مرگ فرار کنی؟ روزی که نمی میرم یا روزی که
باید بمیرم.

۱- قائده درس، سر مشق.

حرف الراء

ملا

وَهُوَ نَ عَلَيْكَ فَإِنَّ الْأُمُورَ	بِكَيْفِ إِلَّا لَهُ مَقَادِيرُهَا
فَلَيْسَ بِأَتَيْكَ مَخْصِيَّتُهَا	وَلَا قَاصِرُ عَنكَ مَا مُورُهَا

٦٥١

٦٥٢

بينا انك كرميحين انهم كمكنيت

منك
ناشالسته

أَيَّ يَوْمِي مِنَ الْمَوْتِ أَفِرُّ	يَوْمَ مَا قَدَّرَ أَوْ يَوْمَ قَدِرُ
يَوْمَ مَا قَدَّرَ لَمْ أَحْسِ الرَّدَى	وَإِذَا قَدَّرَ لَمْ يُغْنِ الْحَذَرُ

٦٥٣

٦٥٤

تمهد عن رانقيل اهل تقصير

وَمَا أَرَأَى التَّقْصِيرَ إِلَّا مُقْصِرًا	رَأَى نَفْسَهُ حَلَّتْ حَمْلَ الْمُقْصِرِ
وَكُلُّ مَرِيءٍ يَأْتِي بِمَا هُوَ أَهْلُهُ	فَأَهْلٌ لِمَعْرُوفٍ وَأَهْلٌ لِمُنْكَرٍ

٦٥٥

٦٥٦

ك
نيره

بينا انك سعاد وشقاوتين الهى

لِلنَّاسِ حِرْصٌ عَلَى الدُّنْيَا يَبْتَدِرُ	وَصَفْوُهَا لَكَ مَمْزُوجٌ يَتَكَدِّرُ
كَمْ مِنْ مُلِحٍّ عَلَيْهِمَا لَا تُسَاعِدُهُ	وَعَاجِزٍ نَالَ دُنْيَاهُ بِتَقْصِيرِ
لَمْ يَرْزُقْهَا بِعَقْلِ جِبِينِ مَا زُرُقُوا	الْكُفْمُ رَزُقُوا بِالْمَقَارِيرِ
لَوْ كَانَ عَنِ قُوَّةٍ أَوْ عَنِ مُعَالَبَةٍ	طَارَ الْبُرَاةُ بِأَرْزَاقِ الْعَصَافِرِ

٦٥٧

٦٥٨

٦٥٩

٦٦٠

تبدير

بازي

تبيع و تزييد و تقدير الهى

البحرة

سُبْحَانَ رَبِّ الْعِبَادِ وَالْوَبْرَةِ	وَرِزْقِ الْمُتَّقِينَ وَالْفَجْرَةِ
لَوْ كَانَ رِزْقُ الْعِبَادِ مِنْ جِلْدٍ	مَا نِلْتَ مِنْ رِزْقِ رَبِّنا مَدْرَةَ

٦٦١

٦٦٢

كل
مدعة

۶۵۴- روزی که مقدر نشده که من بمیرم ترسی از هلاک شدن ندارم و آنگاه که مردن معین شده است، فرار فائده ندارد.

روزی که قضا نیست نخواهی مردن
 و هست قضا کجا توان جان بسردن
 از مرگ تهی مساز پهلو که به آن
 سر منزل خود توان بدست آوردن

۶۵۵- مقصر است که دنبال اشتباه می رود و می داند که اشتباه می کند.

۶۵۶- فردی که خود را شایسته کاری می داند و آن را انجام می دهد شایسته است که کار خوب انجام دهد و حرف حساب و نهی را بپذیرد.
 هر کس که سرشته شد به چیزی گل او
 سر برزند آن چیز مدام از دل او
 نیکی و بدی مابه تقدیر خدا
 هستند دلیل قدرت شامسل او

رزق در دست خداست

۶۵۷- مردم برای ریخت و پاش دنیا حرص می زنند، صفای دنیا هم با دلگیری مخلوط است.

۶۵۸- افراد زیادی در جمع کردن مال پافشاری دارند و بدست نمی آورند و تعداد فراوانی عاجز هم با اینکه قدرت ندارند از دنیا بهره مند می گردند.

خواهند جماعتی بزرگی و شرف
 و ز گنج امل هیچ نیارند به کف
 ناگاه شکسته ای که باشد به طرف
 از غیب محل فیض گردد چه صدف

۶۵۹- آنگاه که عاجز از مال دنیا بهره مند می گردد به خاطر عقل و فکر بهره مند

نگردیده، بلکه خدا صلاح دانسته از مال دنیا بهره مند گردد.

۶۶۰- اگر بنا بود از طریق قدرت و یا مبارزه کسی به رزق دنیا دست یابد، باید بازها، خوراک گنجشگ ها را بر بایند (و گنجشگها گرسنه بمانند)

روزی که در فیض الهی شده باز
در علم خدا رزق کسان شد ممتاز
گر روزی ما به قدر قدرت بودی
روزی کیوتر حرم خوردی باز

رزق با زرنگی بدست نمی آید

۶۶۱- بزرگوار است خدای بندگان و حیوانات پشم دار. خدائی که به پرهیزکاران و گناهکاران رزق می رساند.

۶۶۲- اگر رزق بندگان از طریق هوش و زرنگی می آمد توئی که مغزت کار

نمی کند، از رزق خدای ما کلوخی هم نمی یافتی.

دشمن که برهنه است از کسوت دین
دارد به خیال ناز و نعمت تسکین
گر روزی کس به سعی و کوشش بودی
سنگی نشدی روزی آن سگ به یقین

دنیای رنگارنگ

۶۶۳- میبینم که روزگار بانوهای مختلف میچرخد، نه غم دوام دارد نه شادی.

۶۶۴- پادشاهان در این دنیا کاخهایی ساختند، نه پادشاهان مانند دونه کاخهای آنان.

ایام که دم به دم برنگی دیگر است
تا چشم به هم زنی بانگی دیگر است
دریای سراب است که از روی خیال
در هر نفسی کام نهنگی دیگر است

حرف الراء

بيان اختلاف رُوزِ كار	
٦٦٣	رَأَيْتُ الدَّمْرَ مُخْتَلِفًا يَدُورُ
فَلَا حُرُونَ يَدُومُ وَلَا سُورُ	
٦٦٤	وَقَدْ بَنَتِ الْمُلُوكُ بِهِ قُصُورًا
فَمَا بَقِيَ الْمُلُوكُ وَلَا الْقُصُورُ	
تنبيه بر فنا و نوال دُنْيَا	
٦٦٥	جَمِيعُ قَوَائِدِ الدُّنْيَا غُرُورُ
وَلَا يَبْقَى لِسُرُورِ سُورُورُ	
٦٦٦	فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا
فَإِنَّ نَوَائِبَ الدُّنْيَا تَدُورُ	
شكایت از قبال و از بار دُنْيَا	
٦٦٧	مَا هِيَ الدُّنْيَا لِطَالِمِهَا
إِلَّا عِناءٌ وَهُوَ مَا يَدْرِي	
٦٦٨	إِنْ أَقْبَلْتَ سَخَلْتِ دِيانتَهُ
وَإِنْ أَدْبَرْتَ سَخَلْتَهُ بِالْفَقْرِ	
خطاب بدُنْيَا و شكایت از او	
٦٦٩	دُنْيَا عَدِمْتُكَ مَا أَحْرَكَ
لِلْمَكْثَرِينَ فَمَا أَضْرَكَ	
٦٧٠	مَا ذَاكَ خَيْرُكَ ذَا أَيْقُنُ
إِلَّا صَلَبْتَ عَلَيْهِ شَرَّكَ	
قطع رشتۀ امل بندِ كار اجد	
٦٧١	تَوَقَّلْ فِي الدُّنْيَا طَوِيلًا وَلَا تَدْرُ
إِنَّ الْجَنَّةَ لَيْلٌ هَلْ تَعْلِيشُ الْفَجْرِ	
٦٧٢	فَكَمْ مِنْ صَبِيحٍ مَاتَ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ
وَكَرَمٍ مِنْ مَرِيضٍ عَاشَ مِنْ هَرِّ الْأَمْرِ	
٦٧٣	وَكَرَمٍ مِنْ قَتْمِي يَمْسِي وَيُصْبِحُ امِينًا
وَكَرَمٍ مِنْ قَتْمِي يَمْسِي وَيُصْبِحُ امِينًا	

اولاً و ثانياً و ثلثاً

و اربعاً و خمساً

و ستاً و سبعمائة

و ثمانمائة و تسعمائة

و اثنى عشر

و ثمانون

شادی برای هیچکس دوام ندارد

۶۶۵- تمام آنچه در دنیا فائده می‌نامند وسیله سرگرمی و غرور و شادی است، در صورتی که شادی برای هیچ خوشحالی باقی نمی‌ماند.
 ۶۶۶- به آنانکه ما را فحش می‌دهند و سرزنش می‌کنند بگو حوادث دنیا در گردش است (هر روز گریبان کسی را می‌گیرد).

گردون که شود چه آسیائی ظاهر
 پیوسته به خون خلق باشد دائر
 گر خصم تو شد کشته از او شاد مشو
 کین دور تو را هم بکشد در آخر

سود و زیان دنیا

۶۶۷- دنیا برای عاشقانش غیر از رنج چیز دیگری نیست و کشته دنیا درک نمی‌کند.
 ۶۶۸- اگر دنیا به فردی روی آورد دین وی را تحت فشار قرار می‌دهد و اگر پشت گردانید، فقر انسان را سرگرم می‌سازد.

ای گشته به جان طالب دنیای دنی
 تا کی شب و روز جان به بیهوده کنی
 دنیا چه رود تمام فقراست و نیاز
 و اندم که کند رو به تو عجب است و منی^(۱)

گملايه از دنیا

۶۶۹- ای دنیا نابودشوی، چقدر برای پولدارها تلخی و چقدر به آنان ضرر می‌زنی؟!

۶۷۰- هنوز لذت تو را نچشیده‌اند که شر خود را بر سر آنان می‌باری.

۱- منی بضم میم : آرزو.

ترجمه دیوان

دنیا که گلش وز روی معنی خار است
در دیده عقل، گرگِ مرد مخوار است
هر کس که از آن گریخت عزت دارد
هر کس که به او کرد توجه خوار است

آرزوی دراز

۶۷۱- درد دنیا آرزوی طولانی داری و نمی‌دانی وقتی که شب شد آیا تا صبح
زنده می‌مانی؟
۶۷۲- چه بسیار سالم‌هائی که بدون مریض شدن مردند و چه مریضانی که سال
تا سال زنده ماندند .
۶۷۳- چه جوانانی که شب و روز سالم می‌چرخند و نمی‌دانند کفن آنها بافته
شده است .

ای بسته به خود سلسله طول امل
تا چند خوری فریب از علم و عمل
اندیشه‌ی آن کن که بزودی باشد
ناگاه گریبان تو در چنگ اجل

به روزگار اعتماد مکن

۶۷۴- آنگاه که روزگارت به خوشی می‌چرخد بدبین مگرد و از آنچه سخت
است و سرنوشت برای تو ممکن است پیش بیاورد ناراحت مباش .
۶۷۵- شب و روز با تو خوش رفتاری کرده‌اند و تو به سلامتی خود مغرور شده‌ای
در صورتیکه در شب‌های خوش ناراحتی بروز میکنند .

ای یافته کام خویش از گردش دهر
کام تو زغم آلوده نگشته به زهر
غافل منشین که دست تقدیر تو را
برهم شکنند به زور سر پنجه‌ی قهر

حرف الواو

افضل من

المر

انكسرت

الاقاب

منه

مكتوب

منع اعطاء بساعتين من روزگار		
۶۷۴	أَحْسَنْتَ ظَنِّكَ بِالْأَيَّامِ إِذْ حَسَنْتَ	وَلَمْ تَخَفْ سَوْمًا يَأْتِي بِهَذَا الْقَدَرِ
۶۷۵	وَسَأَلْتَنِيكَ اللَّيْلَ فَاعْتَرَزَتْهَا	وَعِنْدَ صَفْوِ اللَّيْلِ إِجْدَادُ الْكَدْرِ
منع انزكوش يا امر ما ضيه		
۶۷۶	تَعْيِبُ رِجَالِكَ زَمَانًا مَضَى	وَمَا الزَّمَانُ مَضَى مِنْ غَيْرِ
۶۷۷	أَرَمَ اللَّيْلَ يَجْرِي كَعَهْدِ بَيْتِهِ	وَإِنَّ النُّجُومَ عَلَيْنَا يَكْتَرُ
۶۷۸	وَلَمْ يَحْبِسِ الْفَطْرُ عَنَّا السَّمَاءَ	وَلَمْ تَنْكَسِفْ شَمْسُنَا وَالْقَمَرَ
۶۷۹	فَقُلْ لِلدَّيِّ دَمٌ صَرَفَ الزَّمَانَ	ظَلَمْتَ الزَّمَانَ فَذَمَّ الْبَشَرَ
در بیان اقسام مردمان		
۶۸۰	رَبِّ فَتَى دُنْيَاهُ مَوْفُورَةٌ	لَيْسَ لَهُ مِنْ بَعْدِهَا آخِرَةٌ
۶۸۱	وَآخِرُ دُنْيَاهُ مَدْمُومَةٌ	يَتَّبِعُهَا آخِرَةٌ فَآخِرَةٌ
۶۸۲	وَآخِرُ قَارِ بِكَلِمَتَيْهَا	قَدْ جَمَعَ الدُّنْيَا مَعَ الْآخِرَةِ
۶۸۳	وَآخِرُ نَجْمِ كَلِمَتَيْهَا	لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَلَا الْآخِرَةُ
در بیان اصناف بشر		
۶۸۴	أَرْبَعَةٌ فِي النَّاسِ مِزَانُهُمْ	أَحْوَاهُمْ مَكْسُوفَةٌ ظَاهِرَةٌ
۶۸۵	فَوَاحِدٌ دُنْيَاهُ مَقْبُوضَةٌ	تَلْبَعُهُ الْآخِرَةُ فَآخِرَةٌ

روزگار بد نشده مردم بد شده اند

۶۷۶- عده‌ای از مردم زمانی را که گذشته سرزنش می‌کنند، در صورتی که زمان گذشته با زمان ما فرقی نکرده است.

۶۷۷- از آن موقعی که شب را شناخته‌ام تا امروز مثل هم گردش میکنند و روز هم مانند همیشه باز می‌گردد.

۶۷۸- نه آسمان باران را از ما باز داشته و نه خورشید تاریخ شده و نه ماه نور خود را از دست داده است.

۶۷۹- به کسی که از گذشتن روزگار بدگویی میکند بگو: به روزگار ظلم کرده‌ای به مردم بد بگو (که روزگار را عوض کرده‌اند)

تا چند بد زمانه گـوئی ای دل

بگذر ز سر بهانه جـوئی ای دل

چون نسبت شر به غیر ما نیست ثواب

باید کـه ره خطا نپوئی ای دل

مردم چهار دسته‌اند

۶۸۰- چه بسا جوانی که دنیای خوشی دارد اما آخرتش صفر (و جهنم) است.

۶۸۱- فرد دیگری در دنیا وضع بدی دارد و آخرتش زیبا (بهشت) است.

۶۸۲- دسته سوم هم دنیارا دارد و هم آخرت را. دنیا و آخرت را با هم جمع کرده است (از دنیا برای آخرت ذخیره کرده)

۶۸۳- دسته چهارم هر دو را از دست داده، نه دنیا دارد و نه آخرت. (دنیارا که نداشته صبر نکرده و ایمان را از دست داده است)

جمعی همه از برای دنیا باشند

قومی همه از برای عقبی باشند

دارند جماعتی از این هر دو نصیب

جمعی دگر از هر دو مبرأ باشند

حرف الراء

٦٨٦

لَيْسَ لَهُ مِنْ بَعْدِهَا آخِرَةٌ

وَوَاحِدٌ دُنْيَاهُ مَحْمُودَةٌ

٦٨٧

قَدْ جَمَعَ الدُّنْيَا مَعَ الْآخِرَةِ

وَوَاحِدٌ فَازَ بِكِلَيْتِمَا

٦٨٨

لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَلَا الْآخِرَةُ

وَوَاحِدٌ مِنْ بَيْنِهِمْ ضَالِّعٌ

مدح غنى و ترجيح او بر فقر

٦٨٩

وَجَرَّبَتْ خَالِيَةً مِنَ الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ

بَلَوَتْ صُرُوفًا لِلدَّهْرِ سِتِّينَ حَجْرَةً

٦٩٠

وَلَمْ أَرِ بَعْدَ الْكُفْرِ شَرًّا مِنَ الْفَقْرِ

فَلَمْ أَرِ بَعْدَ الدِّينِ خَيْرًا مِنَ الْغِنَى

بينا افكردى ولىت شاعى و بى است

٦٩١

وَلَا فِي كُلِّ مَا يَأْتِيهِ عَارٌ

كَثِيرُ الْمَالِ لَيْسَ لَهُ عَوَارٌ

٦٩٢

وَفِي الْفَقْرِ الْمَدَّةُ وَالصِّغَارُ

لِأَنَّ الْمَالَ لَيْسَتْ كُلُّ عَيْبٍ

٦٩٣

كَمَا أَزْرَتْ بِيضَارِهَا الْعُقَارُ

كَذَلِكَ الْفَقْرُ بِالْأَخْرَارِ يُزْرِي

تنبیه بانفرد فقر موجب ذلت است

٦٩٤

عَلَيْهَا تَرَابُ الدُّنْيَا بَيْنَ لِقَائِهِ

مَسَاكِينِ أَهْلِ الْفَقْرِ حَتَّى يَقْبُرَهُمْ

در مدح غنى كه استبا عصيان است

٦٩٥

وَأَنَّ قَلِيلَ الْمَالِ خَيْرٌ مِنَ الْكَثْرِ

دَلِيلُكَ أَنَّ الْفَقْرَ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى

٦٩٦

وَلَمْ تَرَ مَخْلُوقًا عَصَى اللَّهُ لِلْفَقْرِ

لِقَاؤِكَ مَخْلُوقًا عَصَى اللَّهُ لِلْغِنَى

در مدح مت شمول نفسانیه

شده محمود بنابر

سنان حجه

عبر عوار

از زوی معنی

عقار

کمال

ترجمه دیوان

۶۸۴- چهار دسته را از میان مردم شناخته ام و احوال آنها آشکار و معلوم است.

۶۸۵- يك دسته فقیراند و آخرتی آبرومند در پیش دارند.

۶۸۶- دسته دیگری دنیای قابل توجهی دارند و پس از دنیا آخرتی (بهشت)

نخواهند داشت .

۶۸۷- يك دسته هم به دنیا و آخرت دست یافته و هر دو را برای خود جمع

کرده اند .

۶۸۸- يك دسته هم در بین همه بی بهره اند، نه دنیا دارند و نه آخرت را.

گشته جماعتی به دنیا قائل

کردند گروهی همه عقیبی خاص

جمععی دیگر از هر دو نصیبی دارند

بعضی دیگراند از این و آن غافل

۶۸۹- شصت سال گردش روزگار را آزمایش کردم و دو حال سختی و

آسایشش را آزمودم و تجربه کردم.

۶۹۰- پس از دین بهتر از ثروت نیافتم و بعد از کفر بدتر از فقر ندیدم.

ای یافته از تو نفس آساره شکست

زنهار که منت مکشی از مردم پست

باید که به نفس خود توانگر باشی

یا قطع کنی نظر زهر سفله که هست

ثروت عیب را می پوشاند

۶۹۱- پولدار (در نظر مردم) نه عیب دارد و نه آنچه انجام می دهد برای او

ننگ است.

۶۹۲- بدون تردید، ثروت تمام عیب ها را می پوشاند و در فقر ذلت و خواری

است .

۶۹۳- فقر همچنین به آزادگان ضربه می زند. همان ضربه ای که شراب

به نوشنده خود می زند.

جمعی که عزیز و محترم می باشند
دانست که صاحب درم می باشند
وانها که ندارند ز دنیا بهره
پیوسته اسیر درد و غم می باشند

۶۹۴- نه تنها ذلت در خانه فقراء حکومت میکند ، بلکه خاک ذلت بر قبرهای

آنان هم که در میان قبرهای دیگر قرارداد پاشیده شده است.

جمعی که به فقر و فاقه آمیخته اند
صد گرد بلا به خود انگیخته اند
گوری که به این قوم تعلق دارد
گویا که بر آن خاک فنا بیخته اند

ثروت وسیله گناه است

۶۹۵- راهنماییت باینکه فقر بهتر از ثروت و کم پولی بهتر از مال زیاد است

این مطلب است:

۶۹۶- دیده ای که مردم بخاطر ثروت دست به گناه می زنند اما فقیری که
بخاطر فقیر بودن دست به گناه بزند ندیده ای (چون خیلی از گناهان پول میخواهد.)

چون مال شود علت عصیان همه
وزحمت و شوکت است عصیان همه
پس فقر به از غنی به هر حال که هست
وین نکته بود عمده ای ایمان همه

نکوهش از لذت ها

۶۹۷- کسیکه به مزه شهوترانی از طریق حرام دست مییابد، لذت را پشت سر

میگذارد و گناه و ننگ آن برای وی باقی می ماند.

۶۹۸- عواقب خطرناک شهوترانی در انجام گناه میماند ، لذتی که بعد از آن

حرف الراء

دردن ننگ

تَفَنَّى لِلدَّادَةِ مِمَّنْ نَالَ شَعْوَتَهَا	مِنْ أَحْرَامٍ وَيَبْقَى الْأَثْمُ وَالْعَارُ
تَبَعَى عَوَاقِبُ سَوْءٍ فِي مَعْتَبِهَا	لَا حَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِّنْ بَعْدِهَا نَارُ

٦٩٧

٦٩٨

در مدح عار و بیای انواع است

کلمه

النَّارُ أَهْوَىٰ مِنْ رُكُوبِ لُعَارٍ	وَالْعَارُ يَدْخُلُ أَهْلَهُ فِي النَّارِ
وَالْعَارُ فِي رَجُلٍ يَبِيْتُ جَارُهُ	طَاوِي الْحَشَاءِ مَمْرًا وَالْأَطَارِ
وَالْعَارُ فِي مَهْمٍ الضَّعِيفِ وَظَلَمِ	وَأَقَامَةِ الْأَخْيَارِ بِالِشَّرَارِ
وَالْعَارُ أَنْ تُجِدَّ عَلَيْكَ صَدِيقَةٌ	فَتَكُونَ عِنْدَكَ سَهْلَةُ الْمِقْدَارِ
وَالْعَارُ فِي رَجُلٍ يَجِدُ عَنِ الْعِدِّ	وَعَلَى الْفِرَاتِ كَالْهَرَبِ الْعَارِ
وَالْعَارُ أَنْ تَكُ فِي الْأَنَا مُقَدَّمًا	وَتَكُونَ فِي الْهَيْجَامِ مِنَ الْفَرَارِ
جَاهِدْ عَلَى طَلَبِ الْحَلَالِ وَكُنْ	تَعْدُوهُ بِالْأَسْرِ وَالْتَبَدَارِ
إِلَّا لِأَهْلِكَ أَوْ لِضَيْفِكَ أَوْ لِمَنْ	يَشْكُو إِلَيْكَ مَصَاصَةَ الْأَعْسَارِ

٦٩٩

٧٠٠

٧٠١

٧٠٢

٧٠٣

٧٠٤

٧٠٥

٧٠٦

ظفر

مهر

تاسف بر فو تا ممدت

اصغر

ذَهَبَ رِحَالُ الْمُفْتَدِ بَعَالِهِمْ	وَالْمُنْكَرُونَ لِكُلِّ أَمْرٍ مُنْكَرٍ
وَبَقِيَتْ فِي خَلْفِ بَرِّينَ بَعْضُهُمْ	بَعْضًا لِيَدِّعَ مَعُورٌ عَنْ مَعُورٍ
سَكُوا أَنْبِيَاءَ الطَّرِيقِ فَاصْبَحُوا	مُنْتَكِبِينَ عَنِ الطَّرِيقِ الْأَكْبَرِ

٧٠٧

٧٠٨

٧٠٩

ننگ

اظهار سید اندوه بکمال

آتش است سودی ندارد.

ای گشته زاسرار شریعت غافل
تا چند کنی گناه و باشی جاهل
لذت نفسی باشد تا روز ابد
مانند رقم گناه بر صفحه‌ی دل

ننگ در چیست ؟

۶۹۹- آتش را پذیرفتن بهتر از کار ننگ کردن است. ننگ عامل خود را با آتش جهنم می‌افکند.

۷۰۰- ننگ برای کسی است که می‌خواهد و همسایه‌اش گرسنه است و بالباس پاره و کهنه زندگی میکند.

۷۰۱- ننگ در هضم کردن ضعیف و ظلم بساو و حفظ شایستگان از طریق کمک باشرار است.

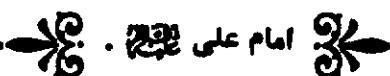
دارند جماعتی ز درویشی ننگ
وز خون خلابق‌اند پیوسته به رنگ
از غایت حرص با مسلمان کردند
جوری کسه نکرده‌اند کفار فرنگ

۷۰۲- ننگ این است که به نفع تو کاری انجام دهند و در نظر تو آن خدمت ، بی ارزش باشد .

۷۰۳- ننگ برای مردی است که از دشمن کنار میکشد (و باوی مبارزه نمی‌کند) اما نسبت به خویشاوندان همچون شیرشکاری است (وزبان میرساند).

۷۰۴- ننگ این است که در میان مردم محترم و پیشاپیش باشی ولی در جنگ ، از میدان فرار کنی.

تاکی به خیال مکر و دستان باشی
غافل ز ره خدا پرستان باشی



امروز که از دست تو می‌آید کاری

باید که بفکر زبردستان باشی

۲۰۵- در راه به دست آوردن مال حلال کوشش کن و آنچه را باز حمت به دست می‌آوری باریخت و پاش تمام مکن.

۲۰۶- ریخت و پاش فقط برای اعضای خانواده، مهمان و یا کسیکه سوزش سختی‌های خود را برایت شرح می‌دهد (ومی‌خواهی باو کمک کنی) مجاز است.

گر مال حلال آید از غیب به دست

اسراف مکن در آن که بسیار بد است

هر مال که در محل خود صرف شود

سرمایه‌ی اقبال و ظفر تا ابد است

اظهار تأسف از هر گئی شخصیت‌ها

۲۰۷ شخصیت‌هایی که اعمال آنان سر مشق قرار می‌گرفت و با هر کار ناشایسته‌ای مبارزه می‌کردند با دنیا و دواعی کردند.

۲۰۸- در میان عده‌ای مانده‌ام که یکدیگر را آرایش می‌دهند تا بتوانند با انحراف خود منحرفی را دفع نمایند.

۲۰۹- راه اصلی را ترک کرده به کوره راه‌های فرعی پناه برده و در آن گام برمی‌دارند.

رفتند جماعتی که دانا بودند

در علم و نظر واقف و بینا بودند

امروز از آن قوم اثر باقی نیست

گویا که حباب و موج دریا بودند

غم به کمال منتهی می‌گردد

۲۱۰- گلایه کردن پیش کسی که دردی ندارد بی‌فائده است. وقتی طاقت

ناراحتی را نداریم می‌توانیم درد دل کنیم (اما پیش کسی که چاره‌ای بسازد و یا درد

حرف الراء

٧١٠	وَلَا بَدَّ مِنْ شَكْوَى إِذَا لَمْ يَكُنْ صَبْرًا	وَلَا خَيْرَ فِي الشَّكْوَى إِلَّا إِلَى غَيْرِ مُشْتَكٍ
٧١١	وَيَأْتِي عَلَى جِنَانِهِ نَوْبُ اللَّيْلِ	أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْبَحْرَ يَنْصَبُ مَا وَهُ
٧١٢	وَأَنَّ الْغَنَى يُجْحَشِي عَلَيْهِ مِنَ الْفَقْرِ	أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفَقْرَ يُرْجِي لَهُ الْغَنَى
سِتًّا اسِيكِدْ رَمَقًا صَبْرًا قَد بَوَى		
٧١٣	هُوَ الْمِسْكُ مَا بَيْنَ الصَّلَا وَالْفَهْرِ	إِذَا زِيدَ شَرًّا زَادَ صَبْرًا كَأَمَّا
٧١٤	عَلَى السَّخْوِ وَأُخْرٍ أَصْطَبَارًا عَلَى الشَّرِّ	لِإِنَّ فَبَيْتَ الْمِسْكِ يَزِدُّ دَاطِبُهُ
بَدِينِ يَمُنُّ نَبْطًا وَتَحْسِينِ حَسَنِ خَيْلًا		
٧١٥	وَأَنَّ تَكْبِيرًا وَعَبْدًا الدُّعَاءَ عَلَى قَبْرِ	أُرِيدُ بِدَاكُمُ أَنْ تَهْتَبُوا الْطَلْقِي
٧١٦	وَأَنَّ كُنْتُ عَنْهُمْ غَائِبًا أَحْسَنُ ذِكْرًا	وَأَنَّ تَمْخُوتِي فِي الْجَالِسِ وَدَهْمُ
تَرْغِيبِ بِتَحْصِيلِكَ وَمَتَّ حَقِيقِي		
٧١٧	عِمَادًا إِذَا اسْتَجَدُّهُمْ وَظَهْرًا	عَلَيْكَ بِأَخْوَانِ الصَّفَاءِ فَاتَمُّ
٧١٨	وَأَنَّ عَدُوًّا وَوَاحِدًا لَكثيرًا	وَمَا يَكْتَبِرُ أَلْفُ خَلِيٍّ وَصَاحِبِ
خَطَابِ بَشَخِي كَمَا أَنْزَلِي خَيْرًا عَابِرِي		
٧١٩	قَصَيْتُ مِنْكَ لُبَانًا تَهْ وَأَوْطَأَ	مَا فِيكَ خَيْرٌ وَلَا مِيرٌ يُعَدُّ لَهُ
٧٢٠	وَأَنَّ هَلَكْتَ فَمَدُّومًا إِلَى النَّيِّ	فَإِنَّ بَقِيَّتَ فَلَا تُرْجَى لِمَكْرَمَةٍ
خَطَابِي كِي أَنْزَلِي رَاكِبًا مَبْلَا أَنْتَ نَبْرَانِ كَشَا		

بنيضيل
بجحف

صبر
صبر

بملا
بملا

بملا
بملا

بملا
بملا

بملا
بملا

بملا
بملا

را درك كند)

۷۱۱- مگر نمی بینی آب دریا می خشکد و حوادث روزگار متوجه ماهیهای دریا می گردد؟ (پس همه جا درد هست)

۷۱۲- مگر نمی بینی که فقیر امید ثروت دارد و پولدار از فقیر شدن می ترسد؟! (فقیر از فقر می نالد و ثروتمند از فقر می ترسد)

امروز کسی نیست که دردی دارد
یا فیض تمام از دل سردی دارد
هر دل که صفا و نور آن بیشتر است
از اهل زمان همیشه گـردی دارد

سختی صبر را می افزاید

۷۱۳- وقتی سختی اضافه شد ، صبر هم افزایش می یابد. گویا دانه‌ی مشك (ناف آهوی مشك) برای شکسته شدن میان دو قطعه سنگ كوچك قرار گرفته است.
۷۱۴- زیرا شکسته شدن مشك بوی آن را اضافه می کند و بیش از سائیدن آن، عطر می دهد. آزاد مرد هم در برابر افزایش سختی به صبر خود می افزاید (تا ارزشش بیشتر گردد).

رندی که بر د کسوی کرم از که و مه
درفتنه کند صبر و نیفتد به گـره
چون مشك که هر چند بسائی او را
بوئی که دهد زیبتر باشد بـه

نتیجه‌ی خوش اخلاقی

۷۱۵- من که خوش اخلاقی می کنم می خواهم بامن خوش اخلاقی کنید و پس از مرگ من برای من بر سر قبرم دعا کنید.
۷۱۶ می خواهم در مجالس باهم برخورد محبت آمیز داشته باشیم و اگر در

بین شما نیستم نام من را به نیکی یاد کنید.

هر کس که کند قصد پریشانی خویش
چون ناقه گره زند به پیشانی خویش
باید که چه گل خرم و خندان بساهی
نی چهره به هم کشی ز نادانی خویش

دوست حقیقی بیاب

۷۱۷ دوستان با صفا پیدا کن، چون دوستان با صفا بهنگامی که نیاز داشته باشی و از آنها کمک و یاری بخواهی مورد اطمینان و پشتیبانیت خواهند بود.
۷۱۸ هزار دوست صمیمی و رفیق زیاد نیست، یک دشمن زیاد است.

دانا که برای دوستان در کار است
پیوسته ز شاخ عمر بر خوردار است
هر چند تورا دولت و نصرت باشد
صد دوست کم است و دشمنی بسیار است

فرد باید خیر داشته باشد

۷۱۹- نه خبری در تو هست و نه غذایی به کسی می دهی که نیاز و کارهای خودم را بتو واگذار کنم.
۷۲۰- اگر بمانی امید کار شایسته ای بتو نیست و اگر نابود شدی فرد بدنامی هستی که بجهنم کشانیده می شوی.

ای گشته ز روی مردمی مظهر جود
هر روز تورا فتح دیگر خواهد بود
شخصی که از او نفع به مردم نرسد
در مذهب من براو حرام است وجود

حرفا الزاء

لِالْأَمْثَلِينَ الْقَطِيعَةَ وَالْحَجْرَةَ	إِلَى كَمْ يَكُونُ الْعَدْلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ	٢٢١
لِتَقْرِ بِوَدِّاتِ الْبَيْنِ فَانظُرْ أَكْثَرَ	رُؤْيَدَكَ إِنَّ الدَّهْرَ فِيهِ كَفَايَةٌ	٢٢٢
در ستایش قناعت		
يَأْكُلُ مِنْهَا كُلَّ يَوْمٍ حَمْرَةً	أَفْلَحَ مَنْ كَانَ لَهُ قَوْصَرَةٌ	٢٢٣
امرشای بکسب حلال		
وَأَقْطَعِ الْأَمْالَ مِنَ الْبَيْتِ الدِّمِطْرَةَ	لَكَ كَذَّ الْعَبْدَانِ أَحْبَبْتُكَ تَصَبَّحَ	٢٢٤
أَنْتَ مَا اسْتَعْنَيْتَ عَنْ عَيْلٍ أَعْلَى النَّبَاتِ	لَا تَقُلْ مَا كَسَبُوكَ فَقَضَى لَنَا أَرْزَمُ	٢٢٥
ترغیب نفس بر هیز کار بی		
نَدِمْتَ عَلَى التَّفَرُّطِ فِي زَمَنِ الْبَدَنِ	إِذَا أَنْتَ لَمْ تَزْرَعْ وَأَبْصَرَ حَاصِدًا	٢٢٦
تَرَوَدُّهُ حَتَّى الْقِيَمَةِ وَالْحَشْرِ	وَمَا إِنْ لِيَوْمِ الْبَعْثِ رَأْسُو النَّظْمِ	٢٢٧
اظهار ترحم بر طفلان یتیم		
كَأَنَّاهُمْ لِلْأَطْفَالِ فِي الصَّغْرِ	مَا إِنْ تَأَوَّهْتُمْ فِي شَيْءٍ زُرْتُمْ بِهِ	٢٢٨
فِي النَّبَاتَاتِ فِي الْأَسْعَاءِ وَالْحَصْرِ	قَدَمَاتِ وَالِدِهِمْ مَنْ كَانَ يَكْفُلُهُمْ	٢٢٩
تخویف نفس از شب		
وَهُوَ تَارِيحُ الْكِبَرِ	الشَّيْبُ عُنْوَانُ الْمَنِيَّةِ	٢٣٠
لَسَمَ أَنْتَ عَلَى الْأَنْزِ	وَبَيَاضِ شَعْرِكَ مَوْتُ شَعْرِكَ	٢٣١

امامان و بندگان

ما که بختی از تو

در روز

باز

در صفت

از کبر و بزرگی

سخن با زنی که به آنحضرت بد می گفت

۷۲۱- تا چه موقع هر شب بد گوئی می کنی؟! چرا آتش جدائی و قطع رحم

را نمی افروزی.

۷۲۲ کمی مهلت بده، روزگار کافی است میان افراد جدائی افکند در انتظار

جدائی از طرف روزگار باش.

تا چند زهر طرف بر انگیزی گسرد

وز جهل کنی بردل من خود را سرد

چون خوی زمانه است انگیز فراق

فارغ بنشین که کار خود خواهد کرد

ستایش از قناعت

۷۲۳- کسی که ظرف خرمائی دارد و هر روز یکمرتبه از آن می خورد و

قناعت می کند پیروز است.

جمعی که ز شوق رو به طاعت دارند

وز نور و صفای دل بضاعت دارند

مانند هُما شاکر و فارغ بسالند

سیمرغ صفت قاف قناعت دارند

آزادی و آزادگی

۷۲۴- اگر می خواهی آزاده باشی همانند غلامان و بندگان شایسته خدا

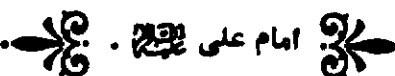
زحمت بکش و چشم از تمام مردم روی زمین ببوش و امیدی به آنان نداشته باش.

۷۲۵- نگو: این کارذلت آوراست، زیرا نظر مردم نسبت به انسانی که طمع

بآنان دارد دلیل کننده تر می باشد. وقتی از دیگران بی نیاز باشی از تمام مردم با ارزشتری.

گر نفس تو در مقام طاعت شده حُر

از خلق امید خود به یکباره بـُـر



گاهی که طمع ترك توانی كـردن
از صیت (۱) تو گوش آسمان گردد پر

سرمایه قیامت

۲۲۶- وقتی تخم نپاشیده باشی و به انتظار درو کردن باشی (بهنگام جمع آوری محصول) نسبت به کوتاهی خود در زمان تخمکاری پشیمان خواهی شد.
۲۲۷- برای روز رستاخیز، قیامت وزنده شدن مرده‌ها غیر از پرهیزکاری که ذخیره کرده باشی چیز دیگری سود ندارد.

ای دوست که اسباب زراعت داری
تاکی گذرد عم — تو در بیکاری
چون علم و عمل آب و زمین است تورا
گر اهل دلی تخم سعادت کاری

نالۀ علی علیه السلام برای یتیم

۲۲۸- ناله‌ای که برای دیدن اطفال کوچک می کشم، برای هیچ مصیبت دیگری نمی کشم.
۲۲۹- برای اطفال کوچکی که پدر آنان که آنها را در سختیها، و در مسافرت و وطن تحت کفالت داشته مرده است.

هر کس که چه طفل اشك من گشت یتیم
در گوشه‌ی محنت است پیوسته مقیم
در منظر دیده گـر نشیند يك دم
جز گریه زارش نبود هیچ ندبم

اعلام خطر موی سفید

۲۳۰- موی سفید علامت مرگ و نشانه‌ی پیری است.

۱- صیت: بکسر صاد و سکون یاء بمعنای آوازه.

حرف الراء

٧٣٢

فَاذْأَرَأَيْتَ الشَّيْبَ عَمَّ الرَّأْسُ فَأَمْحَدُ زَا مَحْدَرُ

مرثية حضرت خاتمة الانبياء

٧٣٣

كُنْتُ السَّوَادَ لِنَاظِرِي فَبَكَى عَلَيْكَ النَّاطِرُ

٧٣٤

مَنْ شَاءَ بَعْدَكَ فَلَيْمَتْ فَعَلَيْكَ كُنْتُ أَحَاذِرُ

بين انكده تعبير دفع مرات فراق

٧٣٥

يَعْرِوْنِي قَوْمٌ بَرَاءَةٌ مِنَ الصَّبْرِ وَفِي الصَّبْرِ شَيْءٌ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ

٧٣٦

يَعْرِى الْمَعْرِي ثُمَّ مِمَّصِي لِسَانِهِ وَيَسْفِي الْمَعْرِي فِي أَحْرَمٍ مِنَ الْجَمْرِ

حكا خاويد بحجاز رسول الله

٧٣٧

وَقَيْتُ نَفْسِي حَيْرٍ مِنْ وَطَى الْحَصَا وَمَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَبِالْحَجْرِ

٧٣٨

رَسُولٍ إِلَيْهِ الْخَلْقُ إِذْ مَكَرُوا بِهِ فَجَاهُذُ الطَّوْلِ الْكَرِيمِ مِنَ الْمَكْرِ

٧٣٩

وَبِتُّ إِذْ أَعْبَهُمْ مَتَى يَنْشُرُونِي وَقَدْ وَطَنْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَالْأَسْرِ

٧٤٠

وَبَاتَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْعَاثِمَا مُوقِفٍ وَفِي حِفْظِ الْإِلَهِ وَاسْتِرِّ

٧٤١

أَقَامَ ثَلَاثًا ثُمَّ رَمَتْ قَلَابِصُ فَلَا تَنْصُرُنِي بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْحَصَا نِيْمًا يَنْصُرُنِي

٧٤٢

أَرَدْتُ بِهِ نَصْرَ الْإِلَهِ تَبْتَلَا وَأَضْمَرْتُهُ حَتَّى أَوْسَدَ فِي قَبْرِي

خطاب ياساتر بن زيد اعومر

٧٤٣

لَسْتُ أَرَى فِي بَيْنِنَا حَاكِمًا إِلَّا الَّذِي فِي الْكَفِّ تَبَارُ

مع بزوايه

شاه

شاه

خطاب ياساتر بن زيد اعومر

خطاب ياساتر بن زيد اعومر

خطاب ياساتر بن زيد اعومر

وصلا

۷۳۱- سفیدی مو علامت مرگ مو و سپس مرگ خودت به دنبال مرگ
موست.

۷۳۲- آنگاه که دیدی سفیدی تمام موها را گرفت دنبال آن، خطرا خطرا و
خطر مرگ است.

روزی که شود موی سر و ریش سفید
از رشته‌ی عمر خویش کن قطع امید
پایان حیات هر که باشد مرگ است
آری به جهان کسی نماند جاوید

درسوك حضرت محمد ﷺ

۷۳۳- مردمك چشم من بودی و سیاهی چشم من برایت گریست.
۷۳۴- هر کس میخواهد بعد از شما بمیرد، من از مرگ شما میترسیدم.

رفتی و نماند دیده را نور بصر
مردم نشینند در آن خانه دگر
امروز که چون گنج نهانی در خاک
عیب است اگر کنم به غیر تو نظر

صبر در مصیبت‌ها

۷۳۵- مردمیکه خودشان صبر ندارند، بمن میگویند صبر کنم، در صبر کردن
من چیزهایی تلخ تر از صبر (۱) وجود دارد.

۷۳۶- تسلیت‌دهنده تسلیت میگویند و دنبال کار خود میروند و صاحب عزا در
آتش فراق که سوزان تر از آتش دنیا است می‌سوزد.

هر دل که عنان به دست احباب سپرد
او را به سخن نمی‌توان باز آورد

۱- صبر به فتح صاد و کسر باء داروئی تلخ است که برای اسهال مفید است.

❁ امام علی علیه السلام . ❁

شوق است چه آتش و نصیحت چون باد
وان آتش از این باد فزون گشت و نمرود

خوابیدن به جای رسول خدا صلی الله علیه و آله

۷۳۷- باجان خود، وجود نازنینی را که بهترین رهروان، برترین طواف - کنندگان خانه خدا و حجرالاسود است حفظ کردم.

۷۳۸- پیامبر خدای موجودات را حفظ کردم. در آن هنگام که در فکر قتل آن حضرت بودند و خدای نیرومند کریم، وی را نجات داد.

۷۳۹- به جای آن حضرت خوابیدم و منتظر بودم بینم چه وقت ریز ریز میکنند. من خودم را برای کشته شدن و اسیر گردیدن آماده کرده بودم.

غیر از تو ندید چشم من یار دیگر -

جز عشق رخت نیست مرا کار دیگر

نام تو برم که جان خود تازه کنم

تا پیش رخت فدا شود بار دیگر -

توضیح: شعرها اشاره به لیلۃ المپیّت است که مردم مکه تصمیم به قتل محمد صلی الله علیه و آله داشتند و امام علی علیه السلام در جای حضرت خوابید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شبانه بطرف مدینه فرار کرد.

۷۴۰- رسول خدا صلی الله علیه و آله شب را با سلامتی تحت حمایت و لطف خدا در غار نگاهداری شد .

۷۴۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله سه شب در آن غار ماند سپس مهارشترهای ماده که از روی سنگ ریزه هاهر کجا می خواستند پرواز میکردند گرفته شد (حضرت حرکت کرد). (۱)

۱- رسول خدا (ص) قرار گذاشته بود که شتربانی پس از سه روز در غار ماندن بیاید و وی

را حرکت دهد. شتردار آمد و حضرت را حرکت داد.

حرف الراء

وَصَارِمٌ أبيضٌ مِثْلَ المَهَا	يَبْرَقُ فِي الرَّاحَةِ ضَرَارٌ	٧٤٤
مَعَى حُسَامٌ قَاطِعٌ بَابِتْرُ	لُسْطَعٌ مِنْ تَضْرِيَةِ النَّارِ	٧٤٥
أَنَا أَنَا سٌ دُبَيْنَا صَارِقٌ	أَنَا عَلَى الْحَرْبِ لَصْبَارٌ	٧٤٦
جواب سامت بن زبید		
نِعْمَ الَّذِي حَكَمْتَهُ بَيْنَنَا	فَأَثَبْتِ لِحَاكِ اللهُ يَا حَارِدُ	٧٤٧
فَفِي يَمِينِي مَارِقٌ أَسْمَرُ	مِنْ رَأْسِهِ تَقْتَبِسُ النَّارُ	٧٤٨
قَدْ خَضِبَ الْبَيْضَةَ رَأْسِي فَمَا	أَطْعَمَ عَمَضًا فِيهِ مِقْدَارُ	٧٤٩
خطاب بمرحب بن شاس		
نَحْنُ بَنُو الْحَرْبِ بِنَا سَعِيرُهَا	حَرْبٌ عَوَانٍ حَرْهَا نَذِيرُهَا	٧٥٠
جواب مرحب بن شاس		
أَنَا أَنَا سٌ وَلَدَتْنَا عَمْرَةٌ	لِبِائِسْنَا الوَشْيِ وَرِيْطُجْرَةٌ	٧٥١
أبناء حرب ليس فينا غدره		
خطاب مرحب بن شاس و جواوان		
أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَهُ	ضِرْغَامُ الْجَامِ وَلَيْتَ قُصُورُهُ	٧٥٣
عَبْلُ الدِّرَاعَيْنِ شَدِيدُ الْقَصْرِ	كَلَيْتَ غَابَاتٍ كَرِيْهِ الْمَنْظَرَةِ	٧٥٤
أَكْبَلِكُمْ بِالسِّيفِ كَيْلَ السُّنْدَةِ	أَضْرِبُكُمْ ضَرْبًا يَتَبَيَّنُ الْفِقْرَةَ	٧٥٥

كلمة

كلمة

كلمة

كلمة

كلمة

كلمة

كلمة

كلمة

كلمة

كلمة

كلمة

كلمة

ترجمه دیوان

۷۴۲- من بخاطر یاری دین خدا، دست از دنیا کشیدم و این گام را برداشتم و این خاطره را تاگور در دل دارم.

چون خم ز شراب شوق او می جوشم
وز جام فنا می بقا می نوشم
جانم سپر بلاست در راه خدا
تا هست رگی در تن و من می کوشم

سخن با اسامة بن زید اعوز

۷۴۳- میان ما کسی می تواند حکومت کند که در دستش شمشیر تیز و برنده باشد.

۷۴۴- شمشیر آبداری که مثل بلور می درخشد و در دست برق میزند و ضربه فرود می آورد،

۷۴۵- شمشیر برنده ای که می شکافت و از ضربه ی آن آتش میبارد در دست من است.

۷۴۶- ما مردمی هستیم که دین ما حق است و در جنگ خیلی پشنگار و استقامت داریم.

تیغم که به تیزی گذرد از جوش—
وز پرتو آن شود جهانی روش—
چون برق به هر طرف فشاند آتش
وز غایت سختی است دلش چون آهن

پاسخ اسامه به امام علی

۷۴۷- آی همسایه خوب حکم کننده ای میان ما معرفی کردی (العیاذ بالله) خدا تو را لعنت کند در جای خود بایست.

۷۴۸- در دست راستم نیزه ی گندمگونی است که از سر آن آتش میبارد.

۷۴۹- کلاه خودم سرم را رنگین ساخته و تا کنون ذره ای شمشیر در آن کارگر

نیفتاده است.

خطاب امام علیه السلام به مر حب بن شاس

۷۵۰- مافرزند جنگیم و آتش جنگ بخاطر ما شعله وراست، جنگ شدیدی است که آتش آن، حدود خطر جنگ را اعلام می‌دارد. (۱) در شعله‌های آن اسب خود را حرکت بده.

امروز که من معجز موسی دارم
در تیغ کشیدن یكد و بیضا دارم
از آهن تیغ من جهد آتش حرب
در کشتن خصم خسویش فن‌ها دارم

پاسخ مر حب بن شاس به امام علیه السلام

۷۵۱- ما مردمی هستیم که زنان زیبا و خوش پوش ما را زائیده‌اند لباس ما گلدار و چادر ما، بُرد یمنی است.

۷۵۲- مافرزند جنگیم و هیچ مگری نداریم.

پاسخ امام علیه السلام به پاسخ مر حب خیبری

۷۵۳- من کسی هستم که مادرم نام مرا «حیدره» (۲) گذاشته است. من شیر بیشه‌ی شجاعت و شیر نری تیر اندازم.

۷۵۴- بازوهایم نیرومند و گردنم قوی است، همانند شیر نیرومندی که با قیافه‌ای هولناک هم‌را به وحشت می‌اندازد هستم.

۱- در بعضی از متن‌ها نصف شعر دنبال دارد که ترجمه آن بالا ذکر شد و آن نصف شعر

این است:

تَحْتِ رَكْضِ الْخَيْلِ فِي زَفِيرِهَا

۲- حیدره بمعنای اسد یعنی شیر است. مادر امام علی (ع) وقتی فرزندش متولد شد و ابوطالب پدرش مسافرت بود نام وی را «اسد، حیدره» گذاشت اما ابوطالب که از سفر برگشت این اسم را نپسندید و آنرا عوض کرد.

حرف الراء

٢٥٦	أَضْرَبُ بِالسَّيْفِ رِقَابَ الْكَفَرَةِ	وَأَثْرُكَ الْقِرْنَ بِقَاعِ جَرْرَةٍ
٢٥٧	مَنْ يَتْرُكُ الْحَقَّ يَقُومُ صَخْرَةً	ضَرْبَ غُلَامٍ مَا جِدَّ حِرْزُ وَرَةٍ
٢٥٨	أَفْكَاهُمْ أَهْلُ فُسُوقٍ فَجْرَهُ	أَقْتُلْ مِنْهُمْ سَبْعَةً أَوْ عَشْرَةَ
مرجزياسرخيبري		
٢٥٩	سَأَلَنِي السَّلَاحَ بَطْلُ فُعَايِرُ	فَدَعَلْتِ حَيْبَرَ أَيْ يَاسِرُ
٢٦٠	وَأَحْمَتَ عَنْ صَوْلَةِ الْمَاجِرِ	إِذَا اللَّيْوُثُ أَقْبَلَتْ بُبَايِرُ
٢٦١	إِنَّ طَعَانِي فِيهِ مَوْتُ حَاضِرُ	
جواب مرجزياسر بن جندب		
٢٦٢	أَنَا عَلَى هَارِمِ الْعَسَاكِرِ	تَبَا وَتَعَسَا لَكَ يَا بَنَ الْكَافِرِ
٢٦٣	إِلَهَ حَقٍّ وَ لَهُ مُهَاجِرِي	أَنَا الَّذِي أَضْرِبُكُمْ وَ نَاصِرِي
٢٦٤	أَجُودُ بِالطَّعْنِ وَضَرْبِ ظَاهِرِي	أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ فِي الْمَصَاغِرِ
٢٦٥	حَقٌّ تَدْبِيؤُا لِلْعَلِيِّ الْقَادِرِ	مَعِيَ ابْنُ عَمِّي وَالسَّرِجُ الظَّاهِرُ
٢٦٦	ضَرْبَ غُلَامٍ صَارِمٍ مُمَاهِرِي	
جواب مرجزياسر بن جندب او بن جهم		
٢٦٧	أَمِنْتُ بِاللَّهِ بِقَلْبِ سَأَكِرِي	يَنْصُرُنِي رَبِّي خَيْرَ نَاصِرِي
٢٦٨	مَعَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمَاجِرِي	أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ عَلَى الْمُغَايِرِ

فوق

حرف الراء

كرد

دیده

کلمه

م

مضرب

مضرب

ترجمه دیوان

چون نیست مرا غیر شجاعت پیشه
 هرگز نکنم ز هیچکس انـدیشه
 در معرکه چون گردن دشمن شکنم
 شیرم کـه شکار می کنم در بیشه

۲۵۵- باشمشیرم شمارا بطور وسیع پیمانہ میکنم و کنار میریزم (۱) آنچنان
 به شما ضربه میزنم که مهره های کمر شما از هم جدا شود.

۲۵۶- همتای خود را در زمین های هموار تکه پاره میکنم، باشمشیر گردنهای
 کفار را میزنم.

۲۵۷- من همانند نوجوانی بزرگوار و نیرومند حمله میکنم. کسی که حق را
 رها کند، ذلت وی رشد پیدا میکند.

۲۵۸- از این مخالفان حق هفت تا و ده تا بقتل میرسانم، زیرا همه ی آنان طرفدار
 انحراف و ناپاکی هستند.

وقت است که من بر صف دشمن بزنم
 یابم همه را و زود گردن بزنم
 چون غنچه کنم جامه ی دشمن پر خون
 هر جا که رسم تیغ چه سوسن بزنم

رجز یاسر خیبری

۲۵۹- طائفه خیبر می داند که من یاسر هستم (۲) از نظر اسلحه مجهزم، قهرمانی
 هستم که در جنگهای سخت ابراز وجود میکنم.

۲۶۰- آنگاه که شیرها باطراف منطقه ی ما حمله میکنند،

۲۶۱- در نیزه من مرگ آنها حاضر است.

۱- معنای دیگر این که شمارا همانند بچه های سرراهی باشمشیر کنار می اندازم.

۲- کلمه یاسر بمعنای قمار باز و بازنده است.

پاسخ امام علی (علیه السلام) به رجز یاسر

۷۶۲- ای پسر کافر! مرگ بر تو! من آن علی (علیه السلام) هستم که لشکرها را شکست می‌دهم .

۷۶۳- من آن کسی هستم که به شما حمله می‌کنم و پناه من خدای برحق است و به سوی او هم مهاجرت خواهیم کرد .

۷۶۴- شما را باشمشیر در شرائطی که ذلیل هستید می‌کوبیم و با حمله کردن با نیزه و شمشیر آشکار مرگ می‌بارم .

۷۶۵- پسر عمویم (محمد ﷺ) و نورافکن درخشان همراه من است. آنقدر به شما حمله می‌کنم تا تسلیم خدای تعالی که نیرومند است گردید .

۷۶۶- من همانند نوجوانی که قاطع است و مهارت دارد به شما ضربه می‌زنم .

امروز میان ما غذا خواهد بود

وز قهر خدا تو را سزا خواهد بود

فردا که خبر به خانه‌ات خواهد رفت

موکندن و فریاد و عزا خواهد بود

پاسخ امام علی (علیه السلام) به رجز یاسر

۷۶۷- خدائی که بهترین یاور است مرا کمک خواهد کرد. من با قلبی شاکر به الله ایمان آورده‌ام .

۷۶۸- باشمشیر بر کلاه خودها می‌کوبیم و همراه با پیامبر مصطفی (ﷺ) که از شهر خود مهاجرت کرده خواهیم بود .

از فضل خدا چه هست فیضی با من

اول دل من گشت به ایمان روشن

امروز به شکرانه‌ی آن چون خورشید

گرمی کنم و تیغ کشم من بر دشمن

حرف الراء

رجز عنتر بن غزالي خيبر		
أَنَا أَبُو الْبَلَيْتِ وَاسْمِي عَنْتَرُ	شَاكِي السَّلَاحِ وَبِلَادِي حَيْبَرُ	٧٦٩
أَسْبَحُ مِفْضَالٍ مِنْ بَرَاذِرٍ	جَهْدِ عَبُوسٍ بَارِدٍ مَمْرٍ	٧٧٠
عِنْدَ اللَّيْثِ لِلْيَئُوثِ قَسْوَرُ		٧٧١
بِحَا جِزْ عَنْتَرٍ بِهَا خَالِقُ الْكَبْرِ		
أَنَا عَلَى الْبَطْلِ الْمُطْفَرُ	غَسَمْتُ الْقَلْبِ بِذَلِكَ أَذْكَرُ	٧٧٢
وَفِي يَمِينِي لِلِقَاءِ أَخْضَرُ	يَلْمَعُ مِنْ حَافِيَةِ بَرْقٍ يَوْمَهُ	٧٧٣
لِلضَرْبِ وَالطَّعْنِ الشَّدِيدِ مَحْضَرُ	مَعَ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ	٧٧٤
إِخْتَارَهُ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَكْبَرُ	الْيَوْمَ يَرْصِيهِ وَيَخْرُجُ عَنْتَرُ	٧٧٥
سورة النيد جمع كبر بالوهيب مقول		
لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْرًا مُنْكَرًا	أَوْ قَدْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَبْرًا	٧٧٦
لَمْ أَحْتَفَرْتُ حُفْرًا وَحُفْرًا	وَقَبْرِي يَحِطُّ حَطًّا مُنْكَرًا	٧٧٧
مدح اهل بيت سيد عالم		
قَدْ يَعْلَمُ النَّاسُ أَنَا خَيْرُهُمْ نَسَبًا	وَسَخْنُ أَفْخَرُهُمْ بَيْتًا إِذَا فُخْرًا	٧٧٨
رَهْطُ النَّبِيِّ وَهُمْ مَا وَدَى كَرَامَتِهِ	وَنَاصِرُ الدِّينِ وَالْمَنْصُورِ مَنْ بَصْرًا	٧٧٩
وَالْأَرْضُ تَعْلَمُ أَنَا خَيْرُ سُلَاكِنِهَا	كَمَا بِهِ يَسْتَهْدِي الْبَطْحَاءُ وَالْمَدْرُ	٧٨٠

بليته
بليته
بليته

عنتر بن غزالي

ان شئت
ان شئت

حفرة
كودال

مدح
مدح

رجز عنتر در خیبر

۷۶۹- کنیه ام «ابو البلیت» و نامم عنتر است. (۱) به سلاح مجهز و از سرزمین

خیبرم.

۷۷۰- قهرمان بزرگواران، هژبر کج سینهام. (۲) شیری اخمو هستم که از

اول در میدان جنگ حاضرم و تلخکام کننده آفریده شده‌ام.

۷۷۱- دریشه‌ی شیران، برای شیران، شیر مردم.

پاسخ امام علی (ع) به رجز عنتر

۷۷۲- من علی (ع) قهرمانی پیروزمندم. قلبی نیرومند دارم و به این مطلب

مشهورم.

۷۷۳- در دست راستم شمشیری مستقیم دارم که ازدو دم آن برق می‌جهد. (۳)

۷۷۴- برای حمله شدید با شمشیر و نیزه در رکاب پیامبر اکرم (ص) آماده‌ام.

۷۷۵- خدای متعال محمد (ص) را برای پیامبری برگزید. امروز این شمشیر

محمد (ص) را خشنود می‌گرداند و عنتر را بدبخت.

کس نیست که تاب قهر من می‌آرد

دشمن همه عجز بهر من می‌آرد

۱- بابت مثل رتیل بمعنای بریدن است نام فرزندش بوده و یا شغلش بریدن هیزم و یا

کار دیگری که نیاز به بریدن دارد بوده است.

۲- هژبر بکسرها و فتح ژ بمعنای شیراست.

۳- امام علی (ع) اشاره می‌کند که شمشیر «اخضر» (دم صاف = مستقیم) است.

شمشیرها معمولاً کج هستند و بکطرفه ولی شمشیر امام (ع) دوطرفه بوده و با رفتن شمشیریک

ضربه می‌زده و با برگشتن ضربه دیگر که این علامت شجاعت آنحضرت و چابکی وی میباشد.

بنابراین ذوالفقار دوشاخ دلیل بر شجاعت آنحضرت نیست. ذوالفقار دودم بوده که بدوشاخ

ترجمه و نقاشی شده است. برای دلبری همچون علی (ع) باید شمشیری دودم بیاید تا با هر

حرکت دست برای رفتن يك اثر و برای برگشتن اثر دیگر و چه بسا با يك ضربه دوفردا

می‌کشته است که این شجاعت با دوشاخ بودن نمی‌سازد.

شك نیست که می برد به کرمان زیره

هر کس که هنر به شهر من می آرد

کسانی که امام علیه السلام را خدا می دانستند سوزانید

۲۷۶- آنگاه که دیدم موضوع بسیار ناشایسته است، آتشی روشن کردم و

قبر را احضار کردم.

۲۷۷- سپس چاله‌هایی کندم و قبر هم آتش فراوانی با هیزم‌هایی که می شکست

آماده ساخت.

حیدر که ندیده مثل او دیده دهر

شمعی است که از نور خدا دارد بهر

پروانه صفت جماعتی گردد سرش

کشتند و بسوختند از آتش قهر

توضیح: امام علیه السلام این عده را که در حدود بیست نفر بودند نصیحت کرد و

به راه راست هدایتشان نمود نپذیرفتند، در آن حفره‌ها که بصورت چاه کوچک

در آمده بود بوسیله‌ی دود آتش خفه شدند و این يك قدرت نمائی روحی از امام علیه السلام

است که دوستان خود را که پای از دایره محبت فراتر می نهند و به حد اعلای محبت

می رسند که مجاز نیستند (می گفتند علی علیه السلام خداست)، امام علیه السلام آنان را کیفر می دهد.

امام علیه السلام آن محبتی را می پذیرد که در مسیر اسلام عزیز و در حد مجاز باشد.

ستایش از اهل بیت علیهم السلام

۲۷۸- مردم می دانند که من از نظر خویشاوندی بهترین نسب را دارم و آنگاه

که بحث افتخار خانوادگی پیش بیاید من برترین آنها هستم.

۲۷۹- طائفه محمد صلی الله علیه و آله پایگاه کرامت وی و یاور دین خدا هستند و پیروز

کسی است که طائفه محمد صلی الله علیه و آله او را یاری کنند.

۲۸۰- زمین می داند که من بهترین کسی هستم که روی آن زندگی می کنم

ریگ و سنگ و کلوخ‌های زمین هم به نیکی من گواهی می دهند.

حرف الراء

٧٨١	وَأَلْبَيْتُ ذُو الشَّرِّ لَوْ شَاءَ وَأَخَذُوا	نَادَىٰ بِذَلِكَ زَكَرَىٰ لَيْلَةَ الْبَيْتِ وَالْحَجْرُ
بازر نمودن من شجاعت و قوت		
٧٨٢	إِنَّا اجْتَمَعْتُ عَلَيْهِمْ مَعَدٍ وَمَعَهُ	بِمَعْرَكَةٍ يَوْمًا فَإِنِّي أَمِيرُهَا
٧٨٣	مَسْئَلَةُ الْكُفَّالِ خَيْلِي فِي الْوَعَا	وَمَكْلُومَةُ لَبَّائِقَاتِهَا وَنَحْرُهَا
٧٨٤	حَرَامٌ عَلَىٰ أَرْوَاحِنَا طَعْنُ مُدِيرِ	وَتَدَقُّ مِنْهَا فِي الصَّدْرِ صَدْرُهَا
بين اغماض از قبایح اعمال قرآن		
٧٨٥	أَغْضُ عَيْنِي فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ	وَأَلَيْ عَلَىٰ تَرْكِ الْعَوْضِ قَدِيرٍ
٧٨٦	وَمَا مِنْ عَمِيٍّ أَعْضَىٰ وَلَكِنْ رَبِّمَا	تَعَامَىٰ وَأَعْضَىٰ الْمَرْءُ وَهُوَ بَصِيرٌ
٧٨٧	وَأَسْكَنْتُ عَنْ أَشْيَاءَ لَوْ شِئْتُ فَلَيْتَا	وَلَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْقَوْلِ أَمِيرٌ
٧٨٨	أَصْبَرَ نَفْسِي بِاجْتِمَاعِي وَطَائِفِي	وَإِنِّي بِأَخْلَاقِ الْجَمِيعِ خَيْرٌ
شکایت از اشخاصیکه نفیض بیعت نمودند		
٧٨٩	تِلْكَمُ فَرَيْسٌ مِمَّنَّانِي لِيَقْتَلَنِي	فَلَا أَوْ رَبِّكَ مَا بَرَّوْا وَلَا ظَفَرُوا
٧٩٠	فَإِن بَقِيتُ فَرَمَنْ دِي مَنِّي لَكُمْ	بِدَاتٍ وَدَقِينٍ لَا يَعْوُلُهُمْ آثَرٌ
٧٩١	وَإِن هَمَكْتُ فَإِنِّي سَوْفَ أُوْرِّمُهُم	ذُلَّ الْجِيْمَةِ فَقَدْ خَانُوا وَقَدْ عَدُّوْا
٧٩٢	أَمَا بَقِيتُ فَإِنِّي لَسْتُ مُتَّخِذًا	أَهْلًا وَلَا شَيْعَةً فِي الدِّينِ إِذْ فَجَّرُوا
٧٩٣	قَدْ بَالِغُونَ لِي وَلَمْ يُوْفُوا بِبَيْعَتِهِمْ	وَمَا كَرُّنِي فِي الْأَعْدَاءِ إِذْ تَكَرَّفُوا

بازر نمودن

لا دروغ گفتن

بازر نمودن

موضع قرار دادن

بازر نمودن

بازر نمودن

۷۸۱- خانه کعبه هم که پرده دارد گواهی می‌دهد، اگر بخواهند رکن خانه
و حجر الاسود هم بخوبی من گواهی خواهد داد.

ای دوست غرض ز خلق آدم مائیم
مجموعه اسرار دو عالم مائیم
هر چند که ارباب شرف بسیار اند
دانند محققان که خاتم مائیم

توضیح: تمام موجودات از اعمال و گفتار بشر متأثر می‌گردند و بموقع به اعمال
گواهی می‌دهند.

نطق آب و نطق خاک و نطق گل
هست محسوس حواس اهل دل (۱)

ابراز شجاعت و قدرت

۷۸۲- آنگاه که در جنگی، بهترین قهرمان طائفه معد و مدحج ابراز وجود
کنند من رئیس آنها خواهم بود.

۷۸۳- کفل‌های اسب‌های من در جنگ سالم می‌ماند و سینه و گردن آنها
مجروح می‌گردد.

۷۸۴- برای نیزه‌های ما حرام است که از پشت سر به افراد حمله کنند، با
سرنیزه سینه‌های دشمن را می‌شکافند.

آن شیردل‌م که از کسی نگریزم
وز کشتن دشمنان چه خنجر تیزم
هرگز نروم از پی خصمی که گریخت
عار است مرا که خون عاجز ریزم

۱- سوره اسراء آیه ۴۴ «وان من شیئی الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم...»

چشم پوشی کردن امام علیه السلام از اعمال بعضی از مردم

۷۸۵- بسیاری از کارهای دیگران را نادیده می گیرم و من قدرت دارم که کارهای دیگران را بازخواست کنم.

۷۸۶- نادیده گرفتنم از جهت ندیدن نیست بلکه گاهی انسان خود را در عین دیدن به نادیدگی می زند.

هر چند که خلق را نه نیک است معاش
وز جهل و شقاوت اند در بند تلاش
آن به که نهیم چشم روشن برهم
خوش نیست که عیب مردمان گردد فاش

۷۸۷- از خیلی مطالب سکوت می کنم که اگر بخواهم می توانم آنها را بگویم و در سخن گفتن کسی برتر از من نیست.

۷۸۸- خود را با کوشش و طاقت خویش بسکوت و ادارمی سازم، در صورتی که به اخلاق همه آگاهم.

جمعی که زباده فسا بیهوشند
بر لب زده اند قفل و خوش خاموشند
از آتش ظلم گرچه خواهی جوشند
اصلاح کنند و عیب مردم پوشند

شکایت از بیعت شکنان

۷۸۹- این قریش شماست که آرزوی قتل مرا دارد، بخدا سوگند نه ضربه ای زدند و نه پیروز شدند.

۷۹۰- اگر زنده بمانم رهن تعهد خود هستم. تعهد به جنگی که اثری از قریش باقی نخواهد گذاشت.

۷۹۱- و اگر هلاک شوم برای آنان ذلت و خواری در زندگی را به ارث

حرف الراء

<p>مَا لَمْ يَلِدْ فِي أَبُو بَكْرٍ وَلَا عَمْرُ</p>	<p>وَنَاصِبُونَ فِي حَرْبٍ مُضَرَّمَةٍ</p>	<p>٧٩٤</p>
<p>اظهار ملال از قتل طلحه و زبير</p>		
<p>وَمَعَشْرًا أَعَشَوُا عَلَيَّ بَصْرِي</p>	<p>اشكوا اليك عجري و بجري</p>	<p>٧٩٥</p>
<p>جَدَعْتُ أَنفِي وَقَتَلْتُ مَعَشِرَتِي</p>	<p>ايني قتلت مضر بي بمضري</p>	<p>٧٩٦</p>
<p>شكوه از بوي كخلا او را ايا فتدروا</p>		
<p>وَأَبَيْتُ فِي ذَلِكَ الصِّبَا مِنَ الْأَمْرِ</p>	<p>صبرت على امر الامور كراهة</p>	<p>٧٩٧</p>
<p>خطاب عرفا عاصم در حرب صفين</p>		
<p>لَكِنِّ بَاعَ عَلَى اللَّهِ يُشِيْبُ لَشَعْرًا</p>	<p>يا عجب القدر ايت منكر</p>	<p>٧٩٨</p>
<p>مَا كَانَ يَرْضَى أَحْمَدَ لَوْ حَبْرًا</p>	<p>ليسترق السمع و يعشي البصر</p>	<p>٧٩٩</p>
<p>شَانِي النَّبِيِّ وَاللَّعِينِ الْأَحْزَرَا</p>	<p>ان تعدلوا و صيته و الابرار</p>	<p>٨٠٠</p>
<p>قَدْ بَاعَ هَذَا دَيْنَهُ إِذْ فَجَّرَا</p>	<p>كلامها مجديه قد عسكر</p>	<p>٨٠١</p>
<p>مَنْ دَايِدُنِيَا سَبَعُهُ قَدْ خَسِرَا</p>	<p>بملك مضران اصا با ظفرا</p>	<p>٨٠٢</p>
<p>إِنْ كُنْتَ تَبْعِي أَنْ تَرُورَا الْقَبْرَا</p>	<p>يا ذا الذي يطلب مني التورا</p>	<p>٨٠٣</p>
<p>أَسْعِطَكَ الْيَوْمَ دُعَا فَا صَبْرَا</p>	<p>حقا و نصلي بعد ذلك الجمر</p>	<p>٨٠٤</p>
<p>سَلِّ لِي بَدْرًا ثُمَّ سَلِّ لِي حَبْرَا</p>	<p>لا تحسبني يا ابن عاصم عسرا</p>	<p>٨٠٥</p>
<p>إِنِّي إِذَا مَا الْحَرْبُ يَوْمًا حَصْرَا</p>	<p>كانت قرين يوم بدر جردا</p>	<p>٨٠٦</p>

مضمر

اضطراب

حرف

خبر

تأنيد

تأنيد

می گذارم، زیرا قریش خیانت کردند و حيله زدند (و نتیجه خیانت ذلت است).

دیدیم جماعتی بـه ایمان درست

بودی همه را حدیث و پیمان درست

امروز چنان است که در روی زمین

بسیار عزیز است مسلمان درست

۷۹۲- اگر زنده ماندم نه گروه در نظر می گیرم و نه طرفدار مذهبی انتخاب

می کنم زیرا قریش خیانت کاراند .

۷۹۳- بامن بیعت کردند و به پیمان خود وفا نکردند و آنگاه که بمن حيله زدند

مکررا در میان دشمنان اجرا کردند.

۷۹۴- در آتش شعله وری آشکارا بجنگ بامن پرداختند . حادثه ای که نه

ابوبکر با آن برخورد داشت نه عمر .

آن یار کهن کسه بود بامن هم عهد

امروز به قصد خون من دارد جهد

آری چه توان کرد که در یک زنبور

آمیخته اند زه — قاتل باشد

اظهار ناراحتی از قتل طلحه و زبیر

۷۹۵- خدایا شکایت بزرگ و کوچک را پیش تو می آورم. شکایت جمعیتی

را که نور چشمم را ضعیف کردند بتو عرضه میکنم .

۷۹۶- از فرزندان طائفه مُضَر برای کوبیدن قبیله مضر بهره گرفتم (۱) بینی

خود را بریدم و طائفه خویش را بقتل رسانیدم.

۱- منظور امام (ع) این است که عرب و قریش، علیه عرب و قریش وارد جنگ حمل

شد و آنچه کشته شد همه اعضای جبهه اسلام و اعضای بدن امام (ع) بودند.

در قصه خویش صد حکایت دارم
وز دشمن وز دوست شکایت دارم
وین طرفه که کس بمن نمی دارد گوش
هرچند که صد حدیث و آیت دارم

تلایه از وضع خلافت خود

۷۹۷- از روی ناچاری باتلخی‌های روزگار می‌سازم و در آغاز کودکی ریاست هستم.

یابیم ز دشمنان جفائی که مپرس
بینیم ز دوستان وفائی که مپرس
القصه رسیده است کشتی امید
امروز به گرداب بلائی که مپرس

سخن به عمر و بن‌عاص در جنگ صفین

۷۹۸- جای تعجب است مطلب عجیبی دیده‌ام. به خدا دروغ بستن موی را سفید میکند.

۷۹۹- گوش را سنگین میکند و چشم را ضعیف می‌سازد. احمد رضی الله عنه اگر آگاه می‌گردید راضی نمی‌شد که ببیند:

۸۰۰- وقتی محمد صلی الله علیه و آله را با «أبتر»^(۱) (عاص بن وائل) نکوهش کننده از پیامبر صلی الله علیه و آله و ملعون چشم‌تنگ و علاقمند به دنیا هم‌ردیف کنند.

۸۰۱- (معاویه و عمرو بن‌عاص) هر دو در برابر لشکر وصی محمد صلی الله علیه و آله لشکر آراسته‌اند، زیرا عمرو بن‌عاص خود را باین جهت که منحرف بود فروخته بود.

۱- این کلمه اشاره است به سوره کوثر و شأن نزول آن که مذمت از عاص بن وائل پدر

عمرو است.

۸۰۲- و در برابر فروش دین خود سرزمین مصر را خریده بود که اگر پیروز شدند آن را تصرف کند. کسی که دین خود را به دنیا بفروشد حتماً خسارت کرده است.

بیم است که جیب جان خود چاک کنم
وز دست فلک بر سر خود خاک کنم
چون خصم برابر می کند آن بهتر
کز لوح زمان نام و نشان پاک کنم

۸۰۳- ای کسی که می خواهی کینه‌ی خود را نسبت بمن اظهار کنی، اگر می خواهی قبر را زیارت کنی،

۸۰۴- (اگر حقیقتاً بفکر قبری) و پس از قبر به آتش جهنم می خواهی برسی، امروز در بینی ات زهر تلخ میریزم.

۸۰۵- ای فرزند عاص فکر نکنی که من بسختی افتاده‌ام. درباره من از جنگ بدر پرس، سپس از جنگ خیبر سؤال کن.

۸۰۶- قریب در جنگ بدر قطعه قطعه شدید. آنگاه که جنگ پیش آمد،

۸۰۷- آتش جنگ را شعله‌ور می سازم و قبر را احضار می کنم و می گویم پرچم را جلو بیاور و از ترس گامی عقب مگذار.

گر قصد هلاک خو سود ندارد دشمن
از بهر چه می کند خصومت با من
هر چند که زند لاف شجاعت امسا
چون تیغ نهم هماندم فکند گردن

۸۰۸- نه ترس برای ترسو و نه حيله برای حيله گر، از حادثه ميتواند جلوگيری کند.

۸۰۹- زیرا ترس، خواست خدا را تغییر نمیدهد.

آنگاه که مرگ سرخ را مجسم دیدم،

حرف الراء

۸۰۷	قَدِيمٌ لِيُؤَاتِي لَآئِيكَ تَوَجُّهُ حَدِيدًا	أَضْرَمْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَبْرًا
۸۰۸	وَلَا آخَا مَجِيلَةَ عَمَّا قَدِينَا	لَنْ يَنْفَعَنَا حَانَ رَمَا قَدْ حَدِيدًا
۸۰۹	لَمَّا رَأَيْتُ الْمَوْتَ مَوْتًا حَمْرًا	إِنَّ أُمِّحْدَارَ لَا يَرُدُّ الْقَدْرَا
۸۱۰	لَوْ أَنَّ عِنْدِي يَوْمَ حَرْبِي جَعْفَرًا	دَعَوْتُ هَمْدَانَ وَادْعُو حَمِيرًا
۸۱۱	رَأَتْ قُرَيْشٌ وَبَنِي لَيْلٍ ظَهْرًا	أَوْ حَمْرَةَ آلِ لَيْثٍ لِهَامِ الْأَزْهَرَا
أظها ملا ل از قتل حمز غلامان بقصا غلامان کيسان		
۸۱۲	مَا أَصَابَ النَّاسَ مِنْ حَيْرٍ وَشَرٍّ	لَهْفَ نَفْسِي وَقَلِيلَ مَا أَسْرُ
۸۱۳	وَهُمُ السَّاعُونَ فِي الشَّرِّ الشَّمْرُ	لَمْ أَرِدْ فِي الدَّهْرِ يَوْمًا حَرْبَهُمْ
خطابا صحابا خود کن مر مر صيفين		
۸۱۴	لَا تُشْكِرُوا فَا مَحْرَبٌ تَرْمِي بِالشَّرِّ	دَبَّوَادَ بَلْبِ الْمَلِّ قَدْ انْ لُظْفَرُ
۸۱۵	إِنَّا جَمِيعًا أَهْلُ صَبْرٍ لِأَخَوَرُ	
جستن معا وید برای مبارزت در هر صيفين		
۸۱۶	تَمَّ أَبْرُزُ وَالْحِي فِي الْوَعَا وَادِرُودُ	أَنَا عَلِيٌّ فَاسْأَلُونِي بِتَحْبَرُوا
۸۱۷	مِنَّا النَّبِيُّ الطَّاهِرُ الْمُطَهَّرُ	سَيْفِي حَسَامٌ وَسَيْنَانِي يَوْمُهُ
۸۱۸	لَهُ جَنَاحٌ فِي الْجَنَانِ أَخْضَرُ	وَحَمْرَةُ الْحَيْرِ وَتَرَبِي جَعْفَرُ
۸۱۹	هَذَا هَذَا وَابْنُ هِنْدٍ مُحَمَّدُ	وَقَاطِمٌ عَرَسِيٌّ وَفِيهَا مَفْعَرُ

از تو جز خوارم

از حمز و جعفر

بیت جبریت

در هر صیفین

بیت ابان

حمز و جبر

۸۱۰۔ طائفہ ہمدان و قبیلہ جُمَیْر را دعوت می کنم. ایکاش در روز حملہ من،

جعفر (برادر علی علیہ السلام) زنده بود (در جنگ موتہ شهید شد).

۸۱۱۔ (ایکاش) حمزہ شیر دلیر و درخشان زنده بود. (در جنگ احد بہ شہادت

رسید.) (اگر جعفر و حمزہ زنده بودند) قریش (معاویہ) می دید کہ ستارہ شب ریاستش

آشکار گردیدہ است .

هر چند کہ من بہ چشم خصم کوچک

ہمراہ من است فتح و نصرت بی شک

گر بخت مدد کند بہ توفیق خدا

در روز ستارہ اش نمایم اورا چوبک

اظہار ناراحتی از قتل احمر غلام عثمان بہ قصاص غلام خود کیسان

۸۱۲۔ خیلی متأسفم و ناملایمات زندگی مردم را از خوب و بد کہ میبینم کم

خوشحال میگردم.

۸۱۳۔ هیچ وقت بفکر جنگ با کسی نبوده ام، اینان در آشوب شدید کوشا

ہستند .

ہستند گروہی ز خرد بیگانہ

وز غایت حرصند سگ دیوانہ

گر آتش حرب شد فروزان جائی

سوزند ز تاب قہر چون پروانہ

توضیح: احمر غلام عثمان در جنگ صفین بمیدان آمد و کیسان غلام علی علیہ السلام

را بہ قتل رسانید امام علیہ السلام ہم بہ احمر حملہ کرد و اورا کشت و از این صحنہ ہا کہ ہمہ

روزہ در صفین بر اثر آشوب طلبی معاویہ بوجود آمدہ بود ناراحت می شد.

سخن امام علیه السلام با یاران خود در صفین

- ۸۱۴- همانند مورچه حرکت کنید. بدون تردید پیروزی فرا رسیده است، آنرا از دست ندهید، زیرا جنگ همیشه آتش میبارد و آمادگی میخواهد.
- ۸۱۵- ماهمگی قهرمان صبر و استقامت هستیم نه مرد بیحالی و سستی.
- ای شیردلان که در مصاف آمده‌اید
از روی وفا با دل صاف آمده‌اید
تعجیل موزید سخن گوش کنید
کاین جا نه به آئین خلاف آمده‌اید

امام علیه السلام خود را در صفین معرفی میکنند و معاویه را می‌طلبند

- ۸۱۶- من علی علیه السلام هستم (اگر مرا نمیشناسید) درباره‌ام سؤال کنید آگاه میشوید. پس از اینکه مرا شناختید در میدان جنگ آشکار شوید و فرار کنید.
- ۸۱۷- شمشیرم تیز و نیزه‌ام برق‌میزند پیامبر پاک و مطهر از ما خانواده است.
- ۸۱۸- حمزه بهترین مردم از ما است. جعفر که (در جنگ موته شهید شد) بال سبزدارد و در بهشت پرواز میکند هم‌سن من است.
- ۸۱۹- فاطمه علیه السلام همسر من است که افتخاری است برای من. این امتیازها مخصوص من است و معاویه در سوراخی پنهان گردیده است.
- ۸۲۰- حیران و سرگردان، از جامعه طرد شده و عقب نشسته است.
- ای کرده هوس تاج خلافت به‌گراف
تا چند کشی بر سر من تیغ خلاف
گویند که دعوی شجاعت داری
بر خیز و بیا که روز حرب است و مصاف

حرف الراء

	مَدَّ بَدَبٌ مُطَرَّدٌ مُؤَخَّرٌ	٨٢٠
	شكوه از حيله ابرعاص با ابو موسی اشعری	
	لَقَدْ عَجَزْتُ عَجْزًا مِنْ لَا يَقْدِرُ	٨٢١
	سَوْفَ أَلَيْسَ بَعْدَهَا وَاسْتَمِرُّ	
	أَرْفَعُ مِنْ ذِي بَلِي مَا كَانَ يُعْجِرُ	٨٢٢
	قَدْ يَجْمَعُ الْأَمْرُ لَسْتَيْتَ الْمُنْتَشِرُ	
	اقامه برهان بر مضافه انسان	
	حَيَاتِكَ نَفَاسٌ تَعْدُ فَكَلِمَا	٨٢٣
	مَضَى نَفْسٌ مِنْهَا انْتَقَصَتْ جُزْءًا	
	وَمُحِبِّكَ مَا يُفِينِكَ فِي كُلِّ خَالَةٍ	٨٢٤
	وَيَجِدُوكَ حَارِدًا مَا يُرِيدُكَ الْهَرَا	
	فَتَصِحُّ فِي نَفْسٍ وَتَمْسِي بَعْضُهَا	٨٢٥
	وَمَا لَكَ مِنْ عَقْلِ تَحْسِبُهُ زُرًّا	
	جز عمر بن عبدود در حدیث	
	وَلَقَدْ حَجَّ مِنْ لَيْلٍ بِمَجْمَعٍ هَلْ مِنْهَا	٨٢٦
	وَوَقَّفَكَ جَبَسُ الشَّجَا أَتَمُّ الْبَطْلِ الْبِنَا	
	وَكَذَلِكَ لَمْ أَرَلْ مُلَسِّرًا حَوْضًا	٨٢٧
	إِنَّ الشَّجَا وَالسَّمَاءَ فِي الْفَتَى حَيْرًا لَعْرًا	
	جواب عمر بن عبدود	
	يَا عَمْرُ وَوَيْحَكَ قَدْ تَأَاكَ	٨٢٨
	مُحِبُّ صَوْنِكَ غَيْرَ عَاجِزٍ	
	ذُو نِيَّةٍ وَبَصِيرَةٍ وَأَمْحُورٍ	٨٢٩
	مُبْتَعِي كُلِّ فَتَا شَنِ	
	وَلَقَدْ دَعَوْتَ إِلَى الْبِرَانِ	٨٣٠
	فَتَى يُحِبُّ إِلَى الْمُبَارِدِ	
	يُعَلِّبُكَ أَبْيَضُ صَارِمًا	٨٣١
	كَأَلِيحِ حَفْنًا لِلْمُنَاجِرِ	

کتاب

تکلیف

مکر

مکر

مکر

مناجیه

توضیح: عتبه برادر معاویه اورا از جنگ با علی علیه السلام بازداشت و گفت بدون تردید بقتل میرسی این مطلب و دعوت علی علیه السلام را نادیده بگیر.

گالیله از حیلہ عمر و بن عاص بہ ابو موسی اشعری

۸۲۱- همانند کسی که نیرو را از دست داده عاجز شدم. بعد از حیلہ عمر و بن عاص هوشیار میشوم و استوار میگردم.
۸۲۲- آن مقداری که از دامن من روی زمین میکشد جمع میکنم و گاهی وضع پراکنده و پخش متمرکز می گردد.

چون شیر دلان گوش ب مردم کردند
سر رشته کار خویش را گم کردند
رو ب راه و شان ز غایت مکر و نفاق
گشتند دلیر و بساد در دم کردند

توضیح: امام علیه السلام در این دو شعر وضع خود را در جریان حکمیت مجسم میسازد و اشاره میکند که آنانکه مرا برای پذیرفتن این قضاوت تحت فشار قرار دادند بزودی بیدار میگردند .

۸۲۳- زندگی تو، لحظه و نفس های آمار گیری شده است. هر نفسی که از دهانت بیرون می آید يك بخش آن لحظه ها از دست میرود.

۸۲۴- آنچه که تو را سر با نگاه داشته، نیروئی است که در هر شرایط خرج حفظ میشود و نابودت میکند، آهنگ مرگ را، بدون اینکه با تو شوخی کند برای تو می نوازد .

۸۲۵- روز در شرائطی هستی و شب در شرائطی دیگر، درک ننداری که مصیبت خود را درک کنی.

تاچند چنین غافل و نادان باشی
 هر جا که روی سخره شیطان باشی
 در راه فنا که هر نفس چون کامی است
 تا چشم به هم زنی به پایان باشی

رجز عمرو بن عبدود در جنگ خندق

۸۲۶- با فریاد خود در جمع آنان هم‌رمز طلبیدم و آنجا که قهرمانی که مبارز
 می‌طلبید به وحشت می‌افتد من استوار ایستادم .
 ۸۲۷- من همیشه در آشوب و جنگها با سرعت شرکت میکنم، زیرا شجاعت
 و بزرگواری در جوان، بهترین گزینه‌هاست.

پاسخ امام علی (ع) به عمرو بن عبدود

۸۲۸- ای عمرو وای بر تو! پاسخگوی تو در شرائطی که عاجز نیست پیش
 تو آمد .
 ۸۲۹- وی دارای تصمیم و آگاهی است و خدا نجاتگر تمام پیروزان است.
 ۸۳۰- جوانمردی را به مبارزه دعوت کرده‌ای که پاسخگوی جنگ طلبان
 است .
 ۸۳۱- شمشیر درخشان و قاطع‌وی بر روی تو بلند است. شمشیرش همانند
 نمک می‌درخشد و مرگ بر سر آنکس که بجنگ وی آمده میبارد.
 ۸۳۲- آرزو دارم که نوحه‌سرایانی که برای مرده‌ها گریه میکنند برای تسو
 به فعالیت بپردازند. (۱)

۸۳۳- از ضربه‌ی سختی که بر مغزت میزنم و داستان آن در حوادث ذکر

۱- در میان عرب‌ها، اقوام مرده‌گریه نمیکنند، بلکه گروه مخصوصی که نوحه‌گرند
 برای تازه‌گذشته‌گریه میکنند و مزد می‌گیرند.

حرف السين

٨٣٢

عَلَيْكَ نَامِيحَةٌ اُجْمَانِي

اِنِّي اَوْمِلُ اَنْ تَقُومَ

٨٣٣

ذِكْرُهَا عِنْدَ الْمَرْاهِمِ

مِنْ ضَرْبَةٍ تَجْدَلُ وَيَقِي

نصحت قرّة العين ما حسن

٨٣٤

وَكَانَ لَهُ طَالِبًا مَا كُنْتُ مُقْتَسِبًا

الْعِلْمُ زَيْنٌ فَكُنْ لِلْعِلْمِ مُكْتَسِبًا

٨٣٥

وَكَانَ حَلِيمًا رَصِينِ الْعَقْلِ مُحْرَسًا

وَأَرْكُنُ إِلَيْهِ وَثِقٌ بِاللَّهِ وَاعْتِنُ

٨٣٦

فِي الْعِلْمِ نَوْمًا وَإِنَّمَا كُنْتُ مُنْعَسِمًا

لِالْإِسْمَاءِ مَنْ فَمَا كُنْتُ مُنْهَمِكًا

٨٣٧

لِلدُّبِّ مِغْتَمِمًا لِلْعِلْمِ مُفْرَسِمًا

وَكَانَ قَتْمًا نَاسِكًا مُحَضَّرًا تَفْوِيرًا

٨٣٨

رَبِّيسٌ قَوْمٌ إِذَا مَا فَارَقَ الرَّؤُوسَا

فَمَنْ تَخَلَّقُوا بِالْإِدَابِ ظَلَّ هِيَا

٨٣٩

أَصْحَى لَطَالِيهِ مِنْ فَضْلِهِ سَلَسًا

وَأَعْلَمُ هُدَيْتِ بَانَ الْعِلْمِ خَيْرُ صَفَا

نهي زعتر اض برقصا خالق

٨٤٠

وَهَوِّنِ الْأَمْرَ وَطِيبِ نَفْسًا

لَا تَتَّعِدْ رَبَّكَ فِيمَا قَضَى

٨٤١

يَا بُنَيَّ عَلَى الْمُصْبِحِ وَالْمُسْمِيِّ

لِكُلِّ هَمٍّ فَرَجٌ عَاجِلٌ

شكايت زباني نما ندان و سنا

٨٤٢

رَأَيْتُ فِي صُبْحِهِ وَفِي عِلْسِهِ

أُحْمَدُ لِلَّهِ حَمْدًا لَا شَرِيكَ لَهُ

٨٤٣

إِلَّا أَنِّي أَخَافُ مِنَ النَّسِئِ

لَمْ يَتُوبْ لِي مُؤَلِّسٌ فَيُؤَلِّسُنِي

٨٤٤

تَرَكُنْ إِلَيَّ مَنْ أَخَافُ مِنْ نَسِئِهِ

فَاعْتَرِلْ النَّاسَ مَا اسْتَطَعْتَ وَلَا

فالعبد

تذوق

استمع

تذوق

تأمل

تذوق

تذوق

تذوق

خواهد شد، آرزو دارم بمیری .

ای خورانده مرا ز روی ناموس به جنگ
بر شیشه خود چه می زنی هر دم سنگ
گر بخت مدد کند به هر رنگ که هست
از خون تو خنجر مرا باشد رنگ

نصیحت به امام حسن علیه السلام

۸۳۴- علم زینت انسان است بنابراین به کسب علم بکوش و تا زمانی که
میتوانی بهره بگیری در جستجوی علم باش .

۸۳۵- به علم تکیه کن و به خدا اعتماد و بی نیاز باش، حلیم باش، عقل خود را
استوار کن و حفاظت .

۸۳۶- ناراحت مباش! بر اثر کوشش و توجه بخدا یا به عمق دریای علم دست
می یابی و یا اینکه فقط سر خود را در آب فرو میبری .

تا چند چنین دشمن خود، خواهی بود
وز غایت جهل خویش بد، خواهی بود
علم است که آدمی به آن شد ممتاز
بی علم ز جنس دیو و دد خواهی بود

۸۳۷- جوانمردی باش که بخاطر دین، پرهیز کار و باتقوی می باشد و بوظائف
خویش عمل میکند . علم را غنیمت شمار و در کارها دقیق باش .

۸۳۸- کسی که با اخلاق اسلامی و رسوم جامعه آراسته باشد، آنگاه که رهبران
کنار رفتند، به ریاست میرسد .

۸۳۹- خدا هدایت کند توجه داشته باش که علم بهترین موضوع خالصی است
که بر اثر ارزش آن برای علاقمند خود روان می گردد .

ترجمه دیوان

هر کس که ز روی فضل عالم باشد
بی شبهه میان خلق حاکم باشد
فردا که به عالم بقا پیوندد
از دوزخ و از عذاب سالم باشد

مشکل حل می گردد

۸۴۰- خدای خود را در حادثه‌ای که برایت پیش می‌آید متهم مکن، حادثه را کوچک بگیر و فکر بد مکن.

۸۴۱- هر غمی بزودی برطرف می‌گردد و صبح و شب ناراحتی‌ها حل می‌شود.

ای دوست به حکم حق رضا باید داد
وز روی صفا تن به قضا باید داد
گر نفس کند جلوه به آئین خلاف
او را به خلاف آن سزا باید داد

غربت امام علی علیه السلام

۸۴۲- حمد خدائی را که شریک ندارد. همین است روش من در روز و آخر شب.

۸۴۳- مونسی برای من نمانده که باوی انس بگیرم. فقط یک غمگسار برای من مانده که از انس باوی وحشت دارم.

۸۴۴- من که این چنین هستم، پس تو تا آنجا که می‌توانی از مردم کناره بگیر و به کسی که از ناپاکی او وحشت داری اعتماد مکن.

حرف السين

باسم الحان

الحان

م

ن

ن

ن

وَالْمَوْتُ آتِي إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ	فَالْعَبْدُ يَرْجُو مَا لَيْسَ يَدْرِيكَ	٨٤٥
تقر بينفس بموتك لا روحيا تست		
وَلَوْ تَمَنَعْتَ بِالْحُجَابِ وَالْحَرَسِ	لَأَنَا مِنَ الْمَوْتِ فِي طَرْفِ لَأَنْفِ	٨٤٦
فِي كُلِّ مَلْدَرَجٍ مَخْضًا وَمُتْرَسٍ	وَأَعْلَمُ بِأَنَّ سَعْمَامَ الْمَوْتِ نَافِذَةٌ	٨٤٧
وَلَوْ بَ نَفْسِكَ مَغْسُولٍ مِنَ الدُّنْيَا	مَا بَالُ دُنْيَاكَ قَرْضَى أَنْ تَلْتَمِسَهُ	٨٤٨
إِنَّ السَّفِينَةَ لَا تَجْرِي عَلَى الْيَمِّ	تَرْجُو النِّجَاةَ وَلَمْ تَسْتَلِكْ مَسَالِكَهَا	٨٤٩
عرض سلام براهل قبور		
كَأَقْنَمُهُ لَمْ يَجْلِسُوا فِي الْمَجَالِسِ	سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ الدَّوَالِ	٨٥٠
وَلَمْ يَأْكُلُوا مِنْ كُلِّ رَطْبٍ يَلْبَسُ	وَلَمْ يَشْرَبُوا مِنْ بَارِي الْمَاءِ تَنْتَبَهُ	٨٥١
اظهار شجاعت خود در بربا		
عَلَى الْخَيْلِ لَسْنَا مِثْلَهُمْ فِي الْفَوَارِ	أَتَحْسَبُ أَوْلَادَنَا الْجَهَالَةَ إِنَّا	٨٥٢
بِقَتْلِ دَوَى الْأَقْرَانِ يَوْمَ التَّمَارِ	فَسَائِلُ بَنِي بَدْرٍ إِذَا مَا لَقَيْتَهُمْ	٨٥٣
وَلَا تَنْدِنِي عِنْدَ الرَّاحِ الْمَدَائِسِ	وَإِنَّا أَنَاسٌ لَا نَرَى الْحَرْبَ سَبَبَةً	٨٥٤
بِهِ كَشَفَا اللَّهُ الْعَدَا بِالتَّكَاثُرِ	وَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ كَالْبَدْرِ بَيْنَنَا	٨٥٥
فَمَا عَادَرَتْ مِتَانًا جَدِيدًا لِلدَّيْسِ	فَمَا قِيلَ فِينَا بَعْدَهَا مِنْ مَعَا	٨٥٦
مفاخرت بانگه ریجا او شمیر و حجر		

۸۴۵- هر فردی بچیزی دل‌مبندد که نمیتواند آنرا بچنگ آورد، مرگ هم از خود وی به او نزدیکتر است.

کس نیست در این دور که از روی صفا
باشد به طریق مهر و آئین و فـا
هر چند که با کسی و فـا بیش کنی
از جانب او بیش رسد جور و جفا

مرگ میرسد زاد نجات از عذاب را ذخیره کن

۸۴۶- از مرگ نه یک چشم بر هم زدن و نه یک لحظه در امانی هر چند در بان و پاسبان‌های فراوان داشته باشی .

۸۴۷- توجه داشته باش که تیرهای مرگ به هدف می‌خورد، به هر زره پوشیده و صاحب سپری نفوذ میکند.

۸۴۸- چه عیبی در دین تو هست که راضی می‌شوی دین خود را چرک کنی اما لباس شسته و تمیز باشد.

۸۴۹- به پیروزی (بر عذاب) امیدواری اما راه پیروزی را نمیروی بدون تردید کشتی بر روی خشکی حرکت نخواهد کرد.

از تیر اجل چه جان نخواهی بردن
باید که همیشه دل نهی بسر مردن
تا چند برای مال و اسباب جهان
هر دم دل خلق عالمی آزدن

سلام بر مردم قبرستان

۸۵۰- سلام بر مردمی که در قبرستان خوابیده و پوسیده شده‌اند، گویا در مجالس دنیا ننشسته و نبوده‌اند.

۸۵۱- نهاز آب سرد دنیا جرعه‌ای نوشیده‌اند و نهاز خوراکی‌های تروخشک
دنیا غذائی خورده‌اند.

از جانب ما سلام بر اهل قب—ور
آن جمع که غائب‌اند در عین حضور
قومی که ز جام شوق در بزم سرور
باشند به خواب نـاز تا صبح نشور

اظهار شجاعت در جنگ بدر

۸۵۲- فکر میکنی که در جنگ آزموده نیستیم. در اسب سواری نمونه‌ای در
میان سوارکاران نداریم.

۸۵۳- از فرزندان جنگ بدر که به آنها دست‌یافتی بپرس که چگونه به هنگام
روبروشدن هم‌وردان مسلح، آنها را به قتل میرساندم.

۸۵۴- ما مردمی هستیم که از جنگ عار نداریم و در برابر نیزه‌های عالی‌فرار
نمی‌کنیم.

۸۵۵- این رسول خدا محمد ﷺ است که همانند ماه تمام در میان ما میدرخشد
و برائر وجود نازنینش خدا دشمن را سرنگون میسازد.

۸۵۶- بعد از جنگ بدر هر چه درباره ما گفته‌شود، پیراهنی نو برای پوشیدن
ما باقی نگذاشته (چون ما پیراهن خود را در جنگ بدر کهنه کردیم).

در معرکه که حرب بعضی دشمن—ن
ترجیح دهند خویشان را بر م—ن
آن دم که کنیم هر دو در بر جوشن
آئینه ما شود همانجا روش—ن

حرف السين

٨٥٧

اَفَّ عَلَى الرَّجْسِ وَالْأَسِ

السَّيْفِ وَالْحَجْرِ رِيحَانًا

٨٥٨

وَكَاؤُنَا حُجْمَةَ الرَّاسِ

شَرَابُنَا مِنْ دَمِ أَعْدَائِنَا

خطا بطحدر الى طلحد در احد

٨٥٩

وَالْأَسَدُ الْمُسْتَأْسِدُ الْمَعْرَسُ

إِنِّي أَنَا اللَّيْثُ الْهَزْبُ الْأَشْوَسُ

٨٦٠

وَأُخْتَلَفَتْ عِنْدَ التَّرَالِ الْأَنْفُسُ

إِذَا حُرُوبٌ أَقْبَلَتْ تُضْرَسُ

٨٦١

مَا هَابَ مِنْ وَقْعِ الرِّمَاحِ الْأَشْرَسِ

مُخَوِّفِ سَابِرٍ بِدَا عَوْرِدِ الرَّحْدِ

٨٦٢

وَطَعْنَةً قَدْ شَدَّهَا الْكِبْوَةُ الْفَوَازِ

سَوْفِيَرٌ أَلْجَعُ مِزَ الْفَانِدِ الْجَلَا

٨٦٣

حَتَّى تَرَفُّرَ سَاهُنَا تَحْرُ الْبِعَاطِسِ

الْيَوْمَ أَمْرٌ نَارَهَا بِحِزْوَةٍ لَفِيَا

حكايت مرند كن كا بصر ستا

٨٦٤

بَنَيْتُ بَعْدَ نَافِعٍ مُخَيِّسًا

الْأَتْرَانِي كَيْسًا مَكْبِيَسًا

٨٦٥

حِصْنَا حَصِيلِنَا وَأَمِينًا كَيْسًا

تَرْغِيْبٌ بِجِسْتِنِ كَنْجِ عَافِيَتِ

٨٦٦

وَأَقَمْتُهُمْ لِشَهْوَتِهِ وَحَرَمِيهِ

أَتَمُّ النَّاسِ أَعْرَفُهُمْ بِنِقْصِهِ

٨٦٧

وَمَنْ لَمْ تُرْضَ صُحْبَتَهُ فَاقْصِهِ

فَدَانِ عَلَى السَّلَامَةِ مَنْ يُدَانِي

٨٦٨

وَلَا تَسْتَخْرِضَنَّ أَنْ تُرْخِصَهُ

وَلَا تَسْتَغْلِ عَافِيَةَ لِسْتِي

السن

خطا بطحدر الى طلحد در احد

مخويف سابرين بدعا عوردر احد

حكايت مرند كن كا بصر ستا

تاريخ جستن كنج عافيت

انسان

شمشیر و خنجر در جنگ عطر علی علیه السلام است

۸۵۷- شمشیر و خنجر در میدان نبرد گلی است که میبوییم. از گل نرجس و آس نفرت دارم .

۸۵۸- آب نوشیدنی ما خون دشمنان ما و جام آن جمجمه سرهای آنهاست.

در باغ ظفر چه تیغ نیلوفر مساست

پیکان به مثل غنچه‌ی جان پرور ماست

روزی که ز خون دشمنان باده خوریم

شک نیست که کاسه‌ها سر ساغر ماست

۸۵۹- من شیری دلیر هستم که از شجاعت باگوشه چشم نگاه می‌کنم.

قهرمانی هستم که تیر و مندم و در آخر شب استراحت می‌کنم و پناهگاه آسایش

دیگرانم .

۸۶۰- آنگاه که جنگ‌ها دندان نشان دهند و نفس کشیدن‌ها بهنگام نبرد

روی جریان طبیعی نباشند،

۸۶۱- قهرمان از صدای نیزه و شمشیرها وحشت نمی‌کند.

آن شیردلم که خون اعدا ریـزم

وز دشمن خود به هیچ رو نگریم

آفاق کنم به چشم دشمن تـساریک

چون گرد بلا ز هر طرف انگیزم

در جنگ احد امام علیه السلام اسامة بن زید را می‌ترساند

۸۶۲- بزودی قربت ناگهانی و شجاعانه شمشیر و اثر نیزه‌ای که شدید فرود

می‌آید و قهرمانان را بخاک می‌اندازد همه خواهند دید.

۸۶۳- امروز آتش جنگ را با هیزم بزرگ آن برای جنگ طلبان روشن

می گردانم تا قهرمانان جنگ را بایستی بروی خاک افتاده ببینند.
 ترسم که شود قهر الهی ظاهر
 وز نیزه‌ی من قتل تو گردد صادر
 چون آتش قهر حق فروزان گردد
 از شعله‌ی آن جهان بسوزد آخر

داستان زندان بصره

۸۶۴- نمی‌دانی که من زیرک و هوشیار کننده‌ام. پس از زندان نافع (۱) زندان «مخیس» را ساختم.

۸۶۵- درب زندان محکم و نگهبانی هوشیار دارد.
 مائیم که آئین کیاست داریم
 در وقت نظر نور فراست داریم
 چون نفس بزندان شریعت کردیم
 با لشکر آرزو سیاست داریم

نه برنج نه برنجان

۸۶۶- کاملترین مردم کسی است که به نقص خود آگاه باشد و شهوت و حرص خود را ریشه کن سازد.

۸۶۷- با کسی که با صلح و صفا به تو نزدیک می‌گردد نزدیک باش و کسی را که رفاقتش را دوست نداری حذف کن.

گاهی که ز نقص خویش واقف باشی
 در مذهب ما کامل و عارف باشی

۱- زندان نافع از حصیر و نی بود، زندانیان آن را شکستند و فرار کردند. بار دیگر حضرت زندان مخیس را از گچ و آجر ساخت.

حرف الصاد

٨٦٩	وَحَلَّ الْفَحَصَ مَا اسْتَعْنَيْتَ عَنْهُ	فَكَمْ مُسْتَجَلِبٍ عَطْبًا بِفَحْصِهِ
	بِأَبِي عَمْرٍو بْنِ عَاصٍ دِرْصِيَّةٍ	
٨٧٠	لَا تُصِحِّحَنَّ الْعَاصِيَّ بْنَ الْعَاصِيَّ	سَبْعِينَ أَلْفًا قَدِ كَدَّ النَّوَاجِصِ
٨٧١	مُسْتَحْلِقِينَ حَلَقَ الدِّلَاصِ	قَدْ جَبُّوا الْخَيْلَ مَعَ الْقِلَاصِ
٨٧٢	أَسَادُ غَيْلٍ حِينَ لَا مَنَاصِ	
	جَوَابُ عَمْرٍو بْنِ عَاصٍ	
٨٧٣	مَا أَنَا بِالْعَاصِيِّ وَشَيْخِ الْعَاصِيِّ	مِنْ مَعْشَرٍ فِي غَالِبِ مِصَاصِ
٨٧٤	خَوْفَتَنِي بِلَايِسِ الدِّلَاصِ	وَجَانِبِي الْخَيْلَ مَعَ الْقِلَاصِ
٨٧٥	أَهْوَنُ يَوْمٍ فِي أَوْعَانِ كَاصِ	لَوْ قَدَّرَا وَهَاتَفَضَّ النَّوَاجِصِ
٨٧٦	لَقَالَ كُلُّ هَارِبٍ خِلَاصِي	
	تَرْغِيبٌ وَتَحْرِيبٌ بِانْفَاقِ مَالِ	
٨٧٧	سَأَمُحُّ مَالِي كُلِّ مَنْ جَاءَ طَالِبًا	وَأَجْعَلُهُ وَقْفًا عَلَى الْقَرْضِ وَالْفَرَسِ
٨٧٨	فَمَا كَرِيمٌ صُنْتُ بِأَيِّ مَالٍ عَرِضُهُ	وَأَيُّ لَيْثٍ صُنْتُ عَنْ لَوْمَةٍ عَرِضُهُ
	بِنَاكَ حُصُونٌ مَعَامُوقٌ بَقِصْنَا	
٨٧٩	إِنَّا آذِنُ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ	أَنَّا كَالنَّجَاحِ بِعِيَا يَرْكُضُ
٨٨٠	وَأَنْ آذِنَ اللَّهُ فِي غَيْرِهَا	أَنْ دُونَهَا عَارِضٌ يُعْرِضُ

قيل
شتران جوان

غيب
بیتة

مضامین
انظروا

الاص
زومعای

کجکل
وع

بوم
بوم

گراهِل حقیقتی مرنجان و مرنج

تا مظهر اسرار معارف باشی

۸۶۸- سالم بودن هر چیز را گران شمار و آزار رساندن را بخاطر دسترسی به آن ارزان مشمار.

۸۶۹- تا زمانی که نیازنداری درباره کسی کنجکاوئی مکن، زیرا چه بسا جستجوگر فلاکت را بسوی خود کشانیده است.

ای یافته از لطف الهی تمکین

در منزل عافیت به کنجی بنشین

حالی که در آن فائده نیست مپرس

کز قصه بیهوده نگردی غمگین

پیام امام علیه السلام به عمرو بن عاص (در جنگ صفین)

۸۷۰- بزودی پسر عاص گناهکار با هفتاد هزار جنگجوی رزمیده مسواجه خواهد شد.

۸۷۱- رزمندگانانی که زره نرم و درخشان پوشیده، اسب و شترهای جوان را بیدک می کشند.

۸۷۲- به موقعی که گریزگاهی نیست شیران بیشه‌ی شجاعت اند.

دشمن که به دل فکنده از کینه گره

مشکل که زمن برد در این قصه قره (۱)

هستند جماعتی به خویش تشنه

چون آب روان در بر خود کرده زره

۱- به فتح فاء وراء: شکوه، وعظمت

جواب عمر و بن عاص به امام علی

۸۷۳- من بامردی گنهگار و پیر معصیت کار چه رابطه‌ای دارم؟ من از طائفه غالب بن قهر، خالصترین طائفه‌ها هستم.

۸۷۴- مرا از زره پوشانی که اسب و شتریدک می‌کشند می‌ترسانی!

۸۷۵- ملتی که در جنگ بهنگام ریختن سرها عقب‌نشینی می‌کند بطور حتم ذلیل می‌گردد.

۸۷۶- هر فرد فراری نجات مرا تضمین می‌کند. (لشکریان‌ت عقب‌نشینی

می‌کنند ذلیل می‌شوی، فرار می‌کنند و من نجات می‌یابم)

تشویق به انفاق

۸۷۷- هر کس از من درخواست کرد زود به او کمک می‌کنم. ثروت خود را برای قرض دادن و کارهای لازم قراردادده‌ام.

۸۷۸- کسی که از من درخواست می‌کند یا شخصیت دارد که در اینصورت

بابخشش به او آبروی او را حفظ کرده‌ام و یا فردی پست است که با کمک به وی آبروی خود را نگاهداری کرده‌ام.

ای گشته به دولت و سعادت فیروز

باید که دهی سیم به سائل هر روز

گر مرد کریم است ز خاکش برگیر

ور مرد لثیم است دهانش بردوز

رسیدن به هدف کمک الهی می‌خواهد

۸۷۹- آنگاه که خدا اجازه داد حاجتی بر آید، پیروزی بسویت می‌دود.

۸۸۰- واگر خدا بر آمدن حاجت را تأیید نکرده باشد مانعی بر سر راه آن

عرفنا الضأ

تذکرہ صحابہ

تذکرہ صحابہ

تذکرہ صحابہ

تذکرہ صحابہ

تذکرہ صحابہ

تذکرہ صحابہ

تعبیر مخالفان و مدعیان

۸۸۱ لَنَا مَا تَدْعُونَ بغيرِ حَقٍّ اِذَا مِيزَ الصَّخَابُ مِنَ الْمِرَاحِ
 ۸۸۲ عَرَفْتُمْ حَقَّنَا فَحَدِّثُوهُ كَمَا عَرَفْتَ السَّوَادَ مِنَ الْبَيَاضِ
 ۸۸۳ كِتَابُ اللَّهِ شَاهِدٌ نَاعَلَيْكُمْ وَقَاضِينَا إِلَّا لَهُ فَنِعْمَ قَاضٍ

بیامعاویہ کے لیے سفیاء مرتضیٰ

۸۸۴ لَا تُفْسِدَنَّ سَابِقَ احْسِبِ امْتَضَى وَاللَّهِ لَا يُغَلَّبُ فِيمَا قَدَّ قَضَى

جواب حضرت مرتضیٰ ؑ اور

۸۸۵ اِنْ كُنْتَ دَاعِلِمٍ بِمَا اللَّهُ قَضَى فَأَنْتِ صَارِكٌ وَسَيْفِي وَنُضِي
 ۸۸۶ وَاللَّهِ لَا يَرْجِعُ شَيْءٌ قَدَّمْتَهُ وَاللَّهِ لَا يُرْمِ شَيْءًا تَقَضَى

صیح عمر و غاص معویہؓ بنجر علیؑ

۸۸۷ قَوْلِكَ فِيمَا قَالَهُ قَدْ رَحِمْنَا ائْتِ عَلِيًّا فَسَلِّقْ نَضًا

۸۸۸ يورث من يسئل عنه رمنا

خطاب معویہؓ بعمر و بن غاص

۸۸۹ عَلَيْكَ يَا عَمْرُؤُ اجْنِ الرِّمْنَا وَالشَّعْرُ قَدْ يُقْرِضُهُ مَنْ قَرَمْنَا

۸۹۰ لَا تَجْعَلَنِي لِعَلِيٍّ عَرَضًا

بیان توجہ خویش باو سنا و اجبتنا از تفریط او

ایجاد می گردد.

ای دوست مجوز غیر حق دولت و بخت
بی اذن خدا برگزیده افتد ز درخت
از حکم قدر یکی شود پست بخاک
وز امر قضا یکی شود صاحب بخت

سوزش مخالفان خود

۸۸۱- ریاستی که شما آن را بدون حق ادعا می کنید مخصوص ماست و
آنگاه که (قیامت) صحیح و مریض از هم جدا شوند، حقیقت روشن می گردد.
۸۸۲- حق ما را می دانستید و آن را همانند سیاه و سفید تشخیص می دادید
در عین حال آن را منکر شدید.
۸۸۳- شاهد ما علیه شما قرآن کتاب خدا و قاضی میان ما خدا است که
بهترین قاضی است.

ای قوم که حق ما گرفتید بسزور
فردا چه جواب حق بگوئید بگور؟
دیدید و شنیدید که ما بر حقیق
از بهر چه ساختید خود را کرو کور؟

پیام معاویه برای امام علیه السلام

۸۸۴- سابقه خدمات خود را که انجام داده ای (با مخالفت با من) فاسد مکن.
خدا در مورد خواسته اش مغلوب نمی گردد. (خدا ریاست مرا خواسته است و
نمی توانی آنرا تغییر دهی.)

پاسخ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به معاویه

۸۸۵- اگر از قضا و قدر خدا آگاهی در جای خود باش تا باشمشیر کشیده
پیش تو بیایم.

۸۸۶- خدا گذشته را باز نمی گرداند و چیزی را که شکست، محکم نمی سازد.

هر چیز که در ازل مقسدر نشود
شک نیست که تا ابد مصور نشود
تغییر قضای ایزدی ممکن نیست
و بن کار به هیچ رو میسر نشود

عمر و بن عاص معاویه را برای جنگ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ تحریک می کند

۸۸۷- مطلب تو در مورد آنچه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می گفت باطل شد، بمیدان جنگ
علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می روی و بزودی پیروزی گردی.

۸۸۸- زیرا هر کس در باره ی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال می کند آتش می گیرد (و
نمی تواند بجنگ وی برود).

جواب معاویه به عمر و بن عاص

۸۸۹- ای عمرو تو مرض داری، شاعربه هنگام شعر گفتن آن را تنظیم میکند.

۸۹۰- مرا در معرض خطر حمله ی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و تیرا و قرار مده.

تشویق به اعتدال

۸۹۱- ما به گروه معتدل توجه می کنیم، در ردیف کسانی که کوتاهی میکنند

ویاتندروی می نمایند نیستیم.

عَرُوفٌ وَالطَّاءُ وَالظَّاءُ

تَقْضَى

تَقْضَى

تَقْضَى

تَقْضَى

تَقْضَى

تَقْضَى

تَحْنُ نَأْمُ الْكَنْطِ الْأَوْسَطَا	لَسْنَا كُنْ قَصْرًا وَأَقْرَطَا	٨٩١
تَلْبِيْدُ بِرِضَا وَإِيْمَانٍ بِقَضَا		
إِصْبِرْ عَلَى الدَّمْرِ لَا تَغْضَبْ عَلَيَّ	فَلَا تَرَى غَيْرَ مَا فِي اللُّوْحِ خَطُو	٨٩٢
وَلَا تَهْنُ بِدَارِهِ لَا انْتِفَاعَ لَهَا	فَالْأَرْضُ وَاسِعَةٌ وَالرِّقُّ مَبْسُو	٨٩٣
تَرْجِيحُ خَوَابِ مَرْبِ بِرِيشَانِ بِرِيدِهِ		
تَوْمٌ أَمْرٌ خَيْرٌ لَهُ مِنْ يَقْظَةٍ	لَمْ يَرْضَ فِيهَا الْكَاثِبِينَ الْخَفْظَةَ	٨٩٤
وَفِي ضَرْفِ الدَّمْرِ لِلرَّءِ عِظَةٌ		٨٩٥
مَنْعُ امْرَأَتِ حَسَانٍ بِأَمْرَانِ		
لَا تَضَعِ الْمَعْرُوفَ فِي سَاقِطٍ	فَذَاكَ صَنْعُ سَاقِطٍ ضَائِعٍ	٨٩٦
وَضَعُهُ فِي حُرِّ كَرِيمٍ يَكُونُ	عُرْفُكَ مِسْكَ عَرْفُهُ ضَائِعٌ	٨٩٧
أَمْرٌ بِجَلْدٍ وَعَتْدَاؤٍ مَحَبَّةٍ عِلَاقٍ		
فَكُنْ مَعْدِنًا لِلْحَيْمِ وَأَصْنَعْ عَنَّا	فَأَنْتَ رَأَى مَا عَمِلْتَ وَسَامِعٌ	٨٩٨
وَاحِبًا إِذَا أَحْبَبْتَ حُبًّا مُقَارِبًا	فَأَنْتَ لَا تَدْرِكُنِي أَنْتَ نَارِعٌ	٨٩٩
وَالْبَعْضُ إِذَا أَبْغَضْتَ بَعْضًا مُقَارِبًا	فَأَنْتَ لَا تَدْرِكُنِي أَنْتَ دَائِعٌ	٩٠٠
بَيَانُ لَوَا مَرْ مَحَبَّةٍ وَأَخْوَاتٍ		
إِنَّ أَخَاكَ الصِّدْقَ مَنْ يَسْعَى	وَمَنْ يَضُرُّ نَفْسَهُ لِيَنْفَعَكَ	٩٠١

هرچند که ما مقید آب و گلیم
 در دیده اهل معرفت جان و دلیم
 يك گام ز راه شرع بیرون نرویم
 در هرچه گمان برد معتدلیم

از غضب پرهیز

۸۹۲- با حوادث روزگار بساز! نسبت به کسی غضب مکن! فقط هرچه در لوح محفوظ برای تو در نظر گرفته دامت را می گیرد (بشر غیر از خواست خدا نمی تواند علیه تو گامی بردارد).

۸۹۳- در سرزمینی که سود (مادی و معنوی) وجود ندارد نمان زمین وسیع و رزق گسترده است.

تسا چند چه مرغ کور خواهی بودن
 وابسته به آب شور خواهی بودن
 گر عمر چنین می گذرد پیش از مرگ
 در خانهای خود به گور خواهی بودن.

خوابی که بهتر از بیداری است

۸۹۴- کسی که بیدار بودنش را فرشتگانی که نامه اعمالش را می نویسند نمی پسندند خواب برای او بهتر است.

۸۹۵- در حوادث روزگار برای انسان اندر زاست.

با مردم بد حدیث حق گفته به است
 وین گوهر پاک قیمتی سفته به است
 لیکن چه رود به خواب غفلت ظالم
 بگذارند و بگویند بلا خفته به است

به اراذل احسان مکنید

۸۹۶- بشخص پست نیکی مکن، زیرا عملی است بی فائده و ازدست رفته.

۸۹۷- نسبت بشخص آزاده و سخاوتمند محبت کن. عمل تو عطری است که

بوی آن پراکنده می شود.

با مردم بد چـرا کسی باشد نیک

ضایع چه کنی روغن خود را دردیگ

هرگز بدو نیک خوش نجوشند به هم

با آنکه نهند هر دورا دریک دیگ

دردوستی و دشمنی معتدل باش

۸۹۸- معدن حوصله باش و از آزار رسانیدن پرهیز کن، زیرا عمل خود را

(در آخرت و عکس العمل خود را در دنیا) خواهی دید.

۸۹۹- وقتی می خواهی محبت کنی، در حد اعتدال خوبی کن، زیرا نمیدانی

چه وقت ازوی جدا خواهی شد (و او که محبت تو را از دست داده عصبانسی

می گردد).

۹۰۰- وقتی کینهی کسی را در دل گرفتی بغض تو شدید نباشد (که منتهی به

عکس العمل و ضربه شدید به او باشد) زیرا نمی دانی چه وقت دوستی را از سر

می گیری (و زیاده روی های تو در کینه توزی مایهی شرمندگی ات خواهد بود)

ای برده ز گنج عافیت راه به گنج

زنهار که هیچکس مرنجان و مرنج

سررشتهی اعتدال از دست مده

تا پاک برون روی از دیر سپنج

حرف العين

٩٠٢

سَتَّ فِيهِ سَمْلَةٌ لِيَجْمَعَكَ

وَمَنْ إِذَا عَايَنَ أَمْرًا قَطَعَكَ

هدايت بلوا زهر و مرسم احسانا

٩٠٣

وَالْمَنْ مَفْسَدَةُ الصَّنِيعَةِ

الْفَضْلُ مِنْ كَرَمِ الطَّبِيعَةِ

٩٠٤

مِنْ قَلْبَةٍ أَمْجَدِ الْمَنِيْعَةِ

وَالْمَحْيِرُ أَمْنَعُ جَانِبًا

٩٠٥

مِنْ جَرِيَةِ الْمَاءِ السَّرِيعَةِ

وَالشَّرُّ أَسْرَعُ جَرِيَةً

٩٠٦

يَكُونُ دَاعِيَةَ الْقَطِيعَةِ

تَرْكُ التَّعَاهُدِ لِلصَّدِيقِ

٩٠٧

فِي النَّاسِ تَلَطُّحُ الْوَقِيعَةِ

لَا تَلْتَمِخُ بِوَقِيعَةٍ

٩٠٨

إِنْ يُؤَلِّ إِلَى الطَّبِيعَةِ

إِنَّ التَّخَلُّقَ لَيْسَ يَمَكْتُ

٩٠٩

عَلَى الشَّرِيفَةِ وَالْوَضِيعَةِ

جُبِلَ إِلَّا نَامٌ مِنَ الْعِبَادِ

شكايت از بوقا في مردمان

٩١٠

فِي النَّاسِ كَمِيقِ إِلَّا الْيَأْسُ وَالْحَرْجُ

مَاتَ الْوَقَاءُ فَلَا زُفْدٌ وَلَا طَمَعُ

٩١١

فَاللَّهُ أَكْرَمُ مِنْ رُحْمِي وَيَتَّبِعُ

فَأَصْبِرْ عَلَى ثِقَةٍ بِاللهِ وَأَرْضِهِ

تنبیه بر دفع دشمن بر روی ظفر

٩١٢

فَإِنَّ مُدَارَاةَ الْعَدُوِّ لَيْسَ يَنْفَعُ

وَدَاوِعُدُ وَإِدَامَةُ لَا تَقْدِرُهُ

٩١٣

إِذَا أَمَكْتَ يَوْمًا مِنَ الدَّهْرِ تَلَسُّعُ

فَإِنَّكَ لَوْ دَارَيْتَ عَامَيْنِ عَقْرًا

نهی از جزع و ناله در مصائب

شکست

تقله

نظاره

فخرت

فعل

سنگ

لا تجزعن

دوست واقعی

۹۰۱- دوست راستگو کسی است که در کنار تو کوشش می کند، کسی است که بخودش ضرر می زند تا بتو نفع برساند.

۹۰۲- و کسی است که وقتی می بیند موضوعی می خواهد تو را متلاشی گرداند خودش را در معرض خطر قرار می دهد تا تو را جمع آوری نماید.

گر دم زده ای زمهر یاران عزیز
باید که کنی فدای ایشان همه چیز
هر چند که جان عزیز باشد ای دل
چون یار طلب کند فدا کن آن نیز

۹۰۳- نیکی به مردم نشانه بزرگواری طبیعت است و منت گذاشتن، موجب فاسد کردن کار خوب است.

۹۰۴- کار خیر از نظر ارزش استوارتر و بالاتر از قله کوه های مرتفع است (که دسترسی به آنها مشکل است).

۹۰۵- کار شرحر کنتی سریعتر از حرکت آب شتابنده (آبشار) دارد.

ای کرده ز روی معرفت کشف عطا
وز ابر کفت ریخته بـاران عطا
منت به کسی منه که ارباب صفا
گویند که منت است آئین خطا

۹۰۶- به عهد و پیمانی که با دوست بسته ایم عمل نکنیم جدائی با یکدیگر را فراهم ساخته ایم.

۹۰۷- مردم را آلوده نکن که آلوده خواهی شد.

۹۰۸- اخلاق ساختگی خیلی زود به عادت منتهی می گردد.

۹۰۹- خلقت مردم متفاوت است، اخلاق شایسته هست، طبیعت پست هم

موجود است.

ای برده ز میدان کرم گوی وفا
 آئینه صفت باش به آئین صفا
 چون لوح دلت قابل هر نقشی هست
 ز نهار که تیره اش نسازی به جفا

مردم بی وفا هستند، بخدا تکیه کن

۹۱۰- وفامرده است، نه عطائی هست و نه طمع به وفاداری مردم، فقط ناامیدی و ناله در میان مردم موجود است.

۹۱۱- با اطمینان کامل بخدا تکیه کن و خوشحال باش، زیرا خدا سخاوتمندترین فردی است که می توان به او امیدوار بود و از وی پیروی کرد.
 از خلق جهان وفا مجوئید که نیست
 وز اهل زمان صفا مجوئید که نیست
 سرچشمه ی فیض ها خدا باشد و بس
 از غیر خدا عطا مجوئید که نیست

درد را باید ریشه کن کرد، سازش نتیجه ندارد

۹۱۲- درد دشمن رادوا کن، سازش با وی منما، زیرا سازش با دشمن فائده ندارد.

۹۱۳- اگر دو سال با عقرب مدارا کنی، آنگاه که قدرت پیدا کرد نیش بزند،

می گزد.

امروز که بر دشمن خود داری دست
 باید که سرش به زیر پا سازی پست
 هر چند که تربیت کنی کسژدم را
 آخر بگزد تورا به هروجه که هست

حرف العين

انا شانه
مضيفت

وَاصْبِرْ فِي الصَّبْرِ عِنْدَ الصُّبْحِ وَمَسْحِ
لَمْ يَدُ مِنْهُ عَلَى عَلَانٍ مَرَّ الْمَلْعُ

لَا تَجْرِعَنَّ إِذَا نَابَتْكَ نَابَةٌ
إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا نَابَتْهُ نَابَةٌ

٩١٤
٩١٥

فهي از حرص در جمع مال

بهر هم

وَفِي الْعَيْشِ فَلَا تَطْمَعُ
وَلَا تَدْرِي لِمَنْ يَجْمَعُ
أَمْ فِي غَيْرِهَا تُضْرَعُ
وَكَدَّ الْمَرْءُ لَا يَنْفَعُ
عَنِّي كُلُّ مَنْ يَقْنَعُ

دَعِ الْحِرْصَ عَلَى الدُّنْيَا
وَلَا تَجْمَعُ مِنَ الْمَالِ
وَلَا تَدْرِي أَيُّ أَرْضِكَ
فَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ
فَقِيرٌ كُلُّ مَنْ يَطْمَعُ

٩١٦
٩١٧
٩١٨
٩١٩
٩٢٠

کوشش

بنا انتقام جمعیتی بریشانی

کوشش

وَالْوَصْلُ فِي الدُّنْيَا انْقِطَاعُ
لِشَيْءٍ مِنْهُ اجْتِمَاعُ
لَمْ يُفِرِّقْهُ انْضِدَاعُ
ثُمَّ تَمَّ لَهُ انْتِفَاعُ
مَا زَالَ مُخْتَلِفًا طِبَاعُهُ
يَكْفِيكَ مِنْ شَرِّهِ سِمَاعُهُ

قَصْرٌ مُجَدِّدٌ إِلَى بِلَى
أَيُّ اجْتِمَاعٍ لَمْ يَصِرْ
أَمْ أَيُّ شُعْبٍ لِانْتِيَامِ
أَمْ أَيُّ مُنْفِعٍ بِسِيئِ
يَا بُؤْسَ لِلدَّهْرِ الَّذِي
قَدْ قِيلَ فِي أَمْثَالِهِمْ

٩٢١
٩٢٢
٩٢٣
٩٢٤
٩٢٥
٩٢٦

تشنه
بر انداختن

نفی تو غل در هو و هو

انضداد
سنگافتن

علامت سخاوتمند و بزرگوار

۹۱۴- وقتی مصیبتی به ثوروی آورد ناله مکن، صبرداشته باش که صبر به هنگام سختی گشایش را بهمراه دارد.

۹۱۵- آنگاه که مصیبتی سخاوتمند و بزرگوار را فشار داد هیچوقت بی صبری نشان نخواهد داد.

هر چند که از قضا بلا می آید
وز قوس فلک تیر جفا می آید
در کنج رضا نشسته و منتظرم
تا بار دیگر چه از خدا می آید

از حرص به مال پرهیز کن

۹۱۶- حرص بدنیا را کنار بگذار. به لذت دنیا طمع نداشته باش.

۹۱۷- مال را ذخیره مکن. نمی دانی برای چه کسی جمع می کنی.

۹۱۸- نمی دانی که در سرزمین خود مرض مرگ گریبان را می گیرد و یا جای دیگری.

۹۱۹- بدون تردید رزق تقسیم شده است و کوشش انسان سودی ندارد.

۹۲۰- هر کس طمع بدیگران داشته باشد بیچاره است و آنکس که قناعت داشته باشد ثروتمند.

تا چند تو را حرص و طمع خواهد بود
بر لوح دلت اشک و جزع خواهد بود
بگذر ز سر جهان که در آخر کار
نفع تو ز تقوی و ورع خواهد بود

گر عقل تو بر نفس مقدم نشود
اسلام تو پیش ما مسلم نشود
دندان طمع که بار حرص است در آن
تا بر نکنی درد سرت کم نشود

سرانجام دنیا

- ۹۲۱- هر جدیدی (خانه، لباس و...) به کهنه شدن منتهی می گردد و هر دوستی و ارتباطی (رفاقت، ازدواج و شراکت) به جدائی کشانیده می شود.
- ۹۲۲- کدام اجتماعی به پراکندگی و جدائی منتهی نگردیده؟
- ۹۲۳- آیا کدام جمعیتی که برای وحدت جمع شده اند، اختلاف و شکاف، آن را برآورده نساخته است؟!
- ۹۲۴- آیا کدام فردی از چیزی نفع برد که نفع وی کامل شد و بسه مقصود خود رسید.

هر قصر که ساختیم ویرانی یافت
جمعیت ما زود پشیمانی یافت
هر کس که نهاد دل بدنیای دنی (۱)
ناگاه بر او داغ پشیمانی یافت

- ۹۲۵- راستی که از روزگار در تعجب هستم که همیشه طبیعت حوادث و اخلاق مردم آن مختلف است (و شدت احتیاج همه جا حکومت می کند)
- ۹۲۶- درباره مثل حوادث و مردم دنیا گفته شده برای چشیدن شر آن شنیدن نامش کافی است.

از جور زمانه گشت پر خون دل من
وز دور فلک رنج بود حاصل من

۱- دنی بفتح دال، بست.

حرف العين

٩٢٧	وَمِنَ الْبَلَاءِ عَلَى الْبَلَاءِ عَلَاءٌ أَنَّ لَا يُرَى لَكَ عَنْ هَوَاكَ نُورٌ	٩٢٧
٩٢٨	وَكفالك من غير الحوادث ببلى المجد بيد ويحصد المزرع	٩٢٨
ترغيب بجمع ونفيانر كناهما صغير		
٩٢٩	تَجُوعٌ فَإِنَّ الْجُوعَ مِنْ عَدْلِ النَّفْسِ وَأَنَّ طَوِيلَ الْجُوعِ يَوْمًا سُبْحٌ	٩٢٩
٩٣٠	وَحَابِثٌ صِغَارًا لَدَيْكَ لَمْ تَرَ كَيْفَهَا فَإِنَّ صِغَارًا لَدَيْكَ يَوْمًا سَبَّحٌ	٩٣٠
اعتراف بكرة كناهان ومعنا		
٩٣١	ذُنُوبِي إِنْ فَكَّرْتُ فِيهَا كَثِيرَةٌ وَرَحْمَةُ رَبِّي مِنْ ذُنُوبِي أَوْسَعُ	٩٣١
٩٣٢	فَمَا طَعَمِي فِي صَائِحِ قَدِ عَلِمْتُهُ وَلَكِنِّي فِي رَحْمَةِ اللَّهِ أَطْمَحُ	٩٣٢
٩٣٣	فَإِنَّ يَدَ عَفْرَانٍ قَدِ انْجَرَّتْ وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى فَمَا كُنْتَ أَصْنَعُ	٩٣٣
٩٣٤	مَلِكِي وَمَعْبُودِي وَرَبِّي وَحَافِظِي وَإِنِّي لَهُ عَبْدٌ أَقْرَبُ وَأَخْضَعُ	٩٣٤
سياس وستايش الهى		
٩٣٥	لَكَ الْحَمْدُ أَمَا عَلَى بِعْمَةٍ وَأَمَا عَلَى نِقْمَةٍ تَدْفَعُ	٩٣٥
٩٣٦	تَشَاءُ فَتَفْعَلْ مَا شِئْتَهُ وَتَسْمَعُ مِنْ حَيْثُ لَا يَسْمَعُ	٩٣٦
مناجات باقاضى الحاجات		
٩٣٧	لَكَ الْحَمْدُ يَا ذَا الْجُودِ وَالْجَدِّ وَالْعِلْمِ تَبَارَكْتَ لَعَطِي مِنْ تَشَاءُ وَمَنْعِ	٩٣٧
٩٣٨	الهِى وَخَلَّافِي وَحُرُوكِ وَمَوْلِي إِلَيْكَ لَدَى الْأَعْيَانِ وَالْبَسْمِ	٩٣٨

بلى المجد بيد

دو حلال

شبهان

كناهان

تذم

نفاذ

مولى

آری چه توان کرد که در روز ازل
با غصه سرشته‌اند آب و گل من

اندر ز از حوادث

۹۲۷- آزمایش بلاها نشانه این است که هیچگاه دست از هوای نفس خود
بر نمی‌داری. (تا هوای نفس هست بلا هم هست).

۹۲۸- از گذشتن حوادث روزگار این پند برای تو کافی است که نسو کهنه
می‌شود و محصول کشاورزی برداشت می‌گردد.

تا چند به اندیشه باطل باشی
وز یاد خدا همیشه غافل باشی
يك لحظه ز فکر مرگ بیرون نروی
گر بخت شود رهبر و عاقل باشی

پرهیز از گناهان کوچک

۹۲۹- گرسنگی را پیشه کن، زیرا گرسنگی خوردن از رفتار پرهیزکاران است
وز یاد گرسنگی خوردن بزودی روز سیری را در پی دارد.

۹۳۰- از گناهان کوچک پرهیز و آنها را انجام مده، زیرا گناهان کم متر اکم
می‌گردد و روز قیامت جمع آوری می‌شود.

تا چند اسیر آب و گل خواهی بود
وز آتش معده خسته دل خواهی بود
سهل است گناه خورد امروز و لسی
فردا که شود جمع، خجل خواهی بود

امید به رحمت خدا

۹۳۱- اگر دقت در گناهان خود کنم گناهانم زیاد است و رحمت خدا از

گناهان من وسیعتر است.

۹۳۲- من که گناه فراوان دارم به کارهای خوب خود دل نبسته‌ام، بلکه چشم به رحمت خدا دوخته و طمع لطف دارم.

۹۳۳- با چنین وضعی که من دارم اگر خدا مرا ببخشد این از رحمت اوست و اگر کیفی برای من در نظر بگیرد، من چه خواهم کرد؟

۹۳۴- خدا صاحب اختیار، معبود، پروردگار و حافظ من است و من بنده خدا هستم. به بندگی اقرار دارم و سر تسلیم فرود آورده‌ام.

امروز منم اسیر در دام گناه
وز غایت اضطراب افتاده ز راه
فردا که شود نامه‌ی اعمال سیاه
غیر از تو کسی نیست مرا پشت و پناه

ستایش خدا

۹۳۵- خدایا حمد مخصوص و شایسته‌ی توست، یا برای نعمتهائی که داده‌ای و یا برای عذابی که از من دفع کرده‌ای.

۹۳۶- خدایا تو صاحب اراده‌ای و هر کاری بخواهی می‌توانی انجام دهی و از طریقی که هیچکس آگاه نمی‌گردد مطالب را می‌شنوی.

ای حمد تو گشته کام ارباب کمال
عالم همه از فیض کفایت مآل
یک ذره ز لطف شاملت خالی نیست
خورشید ز حسن کاملت یافت جمال

مناجات امام عَلَيْهِ السَّلَام با خدا

۹۳۷- ای سخاوتمند! ای بزرگوار، ای عالی‌مقام حمد مخصوص توست. وجودت مبارک است به هر که خواهی می‌بخشی و از هر کس بخواهی منع می‌کنی.

<p>فَعَفْوُكَ عَنِ زَنْبِي جَلٌّ وَارْتِخٌ فَمَا أَنَا فِي رَوْضِ النَّدَامَةِ أَرْتَعُ وَأَنْتَ مُنَاجِلِيهِ الْخَفِيَّةِ تَسْمَعُ فَوَادِي فُلِي فِي سَيْبِهِ لَمْ يَطْمَعُ أَسِيرٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ لَكَ خَضَعُ إِذَا كَانَ لِي فِي الْعَبْرَةِ مَوَدِّعُ فَحَبَلُ رَجَائِي مِنْكَ لَا يَتَقَطَعُ بَنُونَ وَلَا مَالٌ هَذَا لَكَ يَنْقَعُ وَإِنْ كُنْتَ تَرْعَانِي فَلَسْتُ أَضِيعُ فَمَنْ لَيْسِي بِبِالْهَوَى يَتَمَتَّعُ فَمَا أَنَا إِثْرُ الْعَفْوِ أَقْفُو وَأَتَّبِعُ وَصَفْحِكَ عَنِ زَنْبِي جَلٌّ وَارْتِخٌ رَجْوُكَ حَتَّى قِيلَ مَا هُوَ يَجْعُ وَدِكْرُ الْخَطَايَا الْعَيْنِ مِنْهُ يُلْمَعُ فَأَبِي مُقَرَّرٌ خَائِفٌ مُتَضَرِّعُ فَلَسْتُ سِوَا أَبِي أَفْضَلِكَ أَقْرَعُ</p>	<p>الهِ لَيْنٌ جَلَّتْ وَجَمَّتْ خَطِيئَتِي الهِ لَيْنٌ أَعْطَيْتُ نَفْسِي سُؤْلَهَا الهِ تَرَمِي حَالِي وَفَقْرِي وَفَاقَتِي الهِ فَلَا تَقْطَعْ رَجَائِي وَلَا تَرْتِخْ الهِ آخِرِي مِنْ عَدَايِكَ إِنِّي الهِ فَالِئْسَنِي بِتَلْقِينِ حُجَّتِي الهِ لَيْنٌ عَدَايَتِي أَلْفَ حِجَّةٍ الهِ إِذْ قَتَيْتَ طَعْمَ عَفْوِكَ يَوْمَ لَا الهِ إِذَا لَمْ تَرْعِنِي كُنْتُ ضَالِعًا الهِ إِذَا لَمْ تَعْفُ عَنِّي غَيْرِ حَسَنِ الهِ لَيْنٌ فَرَطْتِي فِي طَلِبِ الْبُقْعَى الهِ ذُنُوبِي بِذَنَابِ الطُّودِ وَغَنَلْتِ الهِ لَيْنٌ أَخْطَأْتُ جَهْلًا فَطَالَ مَا الهِ وَيَسْتَجِي بِدِكْرِ طَوْلِكَ لَوْ عَنِي الهِ أَقْلِي عَشْرَتِي وَأَمَحُ حَوْنِي الهِ إِنِّي لِنَيْتِي مِنْكَ رَوْحًا وَرَحْمَةً</p>	<p>٩٣٩ ٩٤٠ ٩٤١ ٩٤٢ ٩٤٣ ٩٤٤ ٩٤٥ ٩٤٦ ٩٤٧ ٩٤٨ ٩٤٩ ٩٥٠ ٩٥١ ٩٥٢ ٩٥٣ ٩٥٤</p>
---	--	---

والأرض

والأرض

سائر

والأرض

والأرض

والأرض

۹۳۸- ای خدای من! ای آفریدگار من! ای تکیه گاه من! ای پناهگاه من به
هنگام سختی‌ها و آسایش پناه آورده‌ام.

ای روی زمین ز فیض عامت گلشن
عالم همه از پرتو رویت روشن
در حال شود چراغ گیتی تاریک
از فضل تو گرد می‌نماید روغن

۹۳۹- ای خدای من! اگر گناهانم زیاد و متراکم است، عفو تو از گناه من
وسیع تر و افزونتر است.

۹۴۰- ای خدای من! اگر خواسته‌های نفس خود را پاسخ گفته‌ام، اینک در
مرغزار پشیمانی، حیران، چرا می‌کنم.

هر چند که ما گناه — کاریم همه
وز کرده خویش شرمساریم همه
چون فیض الهی همه جا می‌بینیم
از رحمت او امیدواریم همه

۹۴۱- ای خدای من! وضع مرا، نیاز مرا و بیچارگی مرا می‌بینی و گفتگوی
پنهانی مرا می‌شنوی.

۹۴۲- ای خدای من! انتظار دارم که امیدم را ناامید مگردانی، قلب مرا عوض
نکنی چون من طمع به جریان و ادامه‌ی جود تو دارم.

یارب همه را ز فیض خود کامی ده
وز باده عشق و معرفت جامی ده
از غایت فقر و نیستی مضطربم
لطفی کن و ما را همه آرامی ده

۹۴۳- ای خدای من! مرا از عذاب خود نجات بده، زیرا من اسیر، ذلیل
و ترسانم و در برابر شما تسلیم.

ترجمه دیوان

۹۴۴- ای خدای من! به هنگامی که در قبر به پهلو خوابیده‌ام، باتلقین مطلب به من مونس باش.

۹۴۵- ای خدای من! اگر هزار سال عذابم کنی، رشته‌ی امیدم از شما قطع نمی‌گردد.

روزی که اجل کند گریبانم چساک
وز غایت بی‌خودی نهم روی بخاک
خواهم که مرا زخاک ره برداری
وز نقش گنه لوح دلم سازی بساک

۹۴۶- ای خدای من! در روزی که نه اولاد فائده دارد و نه مال طعم عفو خود را به من بچشان.

۹۴۷- ای خدای من! هر گاه مواظب من نباشی هرز می‌روم و اگر مراقب من باشی ضایع نخواهم شد.

۹۴۸- ای خدای من! اگر گناهکار را نبخشی، چه کسی به فریاد گناهکاری که دنبال هوای نفس رفته خواهد رسید؟

ای خلق جهان از می‌احسان تو هست
وز فیض تو گشته عالمی باده پرست
لطف تو اگر مرا نمی‌گیرد دست
از بار گناه خویش خواهم شد بست

۹۴۹- ای خدای من! اگر در بدست آوردن پرهیزکاری کوتاهی کردم اینک دنبال عفو تو در حرکت هستم.

۹۵۰- ای خدای من! گناهان من بر اثر ترا کم از کوه فراتر رفته و نسا دیده گرفتن تو گناهان مرا زیادتر و مرتفع‌تر است.

۹۵۱- ای خدای من! اگر از روی نادانی گناه کرده‌ام، تا آنجا به رحمت تو امیدوارم که می‌گویند: (علیؑ) ناله نمی‌کند.

یارب ز غضب مـر حـسـت بـیـشـتر است
 قـهـر تـو دـل ریش مـسـرا نـیـشـتر است
 هـر چـنـد گـنـاه و جـبـرم مـا بـسیـار است
 اـحـسـان تـو بـسیـار از آن بـیـشـتر است

۹۵۲- ای خدای من! یاد خوبیهای تو سوزش دل مرا برطرف می گرداند
 و یاد گناهانم اشک مرا جاری می سازد.

۹۵۳- ای خدای من! لغزش مرا نادیده بگیر، گناهم را پاک کن، زیرا من به
 گناه خود اعتراف دارم، ترسانم و یاری می طلبم.

تـا کـسی ز گـنـاه خـود مـشـو شـ باشم
 و ز دیده و دل به آب و آتش باشم
 یـا رـب بـه کـرم قـبـول کـن تـسـوبـه مـن
 تا فـارغ و آسـودـه دـل و خـوش باشم

۹۵۴- ای خدای من! از طرف خود به من آسایش و رحمت عنایت کن! من
 غیر از درب‌های رحمت تو در ب دیگری را نمی گویم.

۹۵۵- ای خدای من! اگر مرا از خودت دور کردی یا به من بی‌اعتنائی نمودی،
 به چه کسی امیدوار باشم و چه کسی را شفیع خود قرار دهم.

۹۵۶- ای خدای من! اگر مرا محروم کردی و یا از درگاه خود راندی، من
 چه نقشه‌ای به کار گیرم و یا چه عملی انجام دهم؟!

ای داده مرا رحمت خاص تو نوید
 خواهم که کنی نامه من پاک و سفید
 هر چند که از بیم تو لرزد تنم چون بید
 هرگز نبرم ز فیض عام تو امید

۹۵۷- ای خدای من! همپیمان محبت تو شب زنده دار است، مناجات
 می کند. خدا را می خواند اما غافل خوابیده است.

حرف العين

٩٥٥	فَمَنْ ذَا الَّذِي أَرْجُو مِنْ دُونِ الشَّيْخِ	إِلَهِي لَنْ أَقْصِيْتَنِي وَأَهْنَيْتَنِي
٩٥٦	فَمَا حِيلَتِي يَا رَبِّ أَمْ كَيْفَا صَنَعْتُ	إِلَهِي لَنْ خَبَلْتَنِي وَأَطْرَدْتَنِي
٩٥٧	يُنَاجِي وَيَدْعُو وَالْمُغْفَلُ لِيَجْعَلُ	إِلَهِي حَلِيمًا حَبِيبًا لِلدُّنْيَا سَاهِرًا
٩٥٨	بِرَحْمَتِكَ الْعَظِيمِ أَوْ فِي الْخُلْدِ تَطْعَمُ	وَكَلِمَتُهُمْ يَرْجُو تَوَالِكَ رَاحِيًا
٩٥٩	وَقُبْحِ خَطِيئَاتِي عَلَيَّ لَيْسْتَ تَعْلَمُ	إِلَهِي يُبَيِّنِي رَجَائِي سَلَامَةً
٩٦٠	وَالْأَقْبَالَ الذَّنْبِ الْمُدْعَى مَرْمَعُ	إِلَهِي فَإِنْ تَعَفَوْ فَعَفْوُكَ مُنْقَذُ
٩٦١	وَحُرْمَتِهِ أَبْرَارِهِمْ لَكَ خُشَعُ	إِلَهِي يَحْيِ الْمَاسِيئَةَ وَاللَّهْ
٩٦٢	مُنِيبًا تَقِيًّا قَانِتًا لَكَ خُضَعُ	إِلَهِي فَانْشُرْنِي عَلَى دِينِ أَحْمَدِ
٩٦٣	شَفَاعَتُهُ الْكَبِيرِ فَذَلِكَ الْمُسْتَعِ	وَلَا تَحْرِمْنِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدُ
٩٦٤	وَنَاجَاكَ أَحْيَا بِبَابِكَ رُكْعُ	وَصَلِّ عَلَيْهِ مَا دَعَاكَ مُؤَلَّدُ

ترغيب بقناعت و پرہیز کاری

٩٦٥	فَعَدَا نَفَارًا فَمَا وَأَنْتَ مُؤَدَّعُ	قَدِمَ لِنَفْسِكَ فِي الْحَيَاةِ تَرُودًا
٩٦٦	أَنَا مِي مِنْ السَّفَرِ الْجَعِيدِ وَأَسْعُ	وَأَهْتَمَّ لِلسَّفَرِ الْقَرِيبِ فَاتَّعُ
٩٦٧	وَكَانَ حَتْفَكَ مِنْ مَسَائِلِ الشَّرِّ	وَأَجْعَلْ تَرُودَكَ الْمَخَافَةَ وَالنَّفْ
٩٦٨	وَالْفَقْرُ مَقْرُونٌ مِمَّنْ لَا يَنْفَعُ	وَأَقْنَعُ بِقُوَّتِكَ فَالْقَنَاعُ هُوَ الْغِنَى
٩٦٩	مَنْعُوكَ صَفُورًا دَاهِمًا وَتَصْعُورًا	وَأَحْذَرُ مُصَاحِبَةَ اللَّثَامِ فَانْفَمُ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد

فإن

العلم

هو

ترجمه دیوان

۹۵۸- هر دو دسته امید عطای تو را دارند، به رحمت بزرگ تودل بسته و بهشت جاویدان را طمع دارند.

از غیر تو هیچکس نمی بیند خیر
گر صاحب مسجد است و گراهب دُر
چون کوی توست پیش ما غایت سیر
یارب بیر از پیش نظر صورت غیر

۹۵۹- ای خدای من! امید به سلامتی، مرا به رستگاری آرزو مند می سازد
وزشتی گناهان من، مرا بی آبرو می گردانند.

۹۶۰- ای خدای من! اگر از گناهانم صرف نظر کنی، عفو تو نجاتگر من
خواهد بود و اگر مرا نبخشی با گناهان سرنگون کننده سقوط می کنم.

محتاج به رحمت خدائیم هم—
سر تا به قدم غرق گناهیم هم—
لطف تو مگر دست بگیرد ما را
ورنی به گنه نامه سیاهیم هم—

۹۶۱- ای خدای من! به حق محمد هاشمی علیه السلام و اهل بیت او واحترام
شایستگان که تسلیم تو هستند،

۹۶۲- ای خدای من! (تورا به حق محمد علیه السلام) مرا با اعتقاد به دین احمد علیه السلام
روز قیامت مبعوث کن، در حالی به قیامت پا گذارم که به تو پناه برده، پرهیزکارم،
تسلیم تو و در برابر تو متواضع می باشم.

ای رب دل من به معرفت دانا کن
چشمم به جمال مصطفی علیه السلام بینا کن
روزی که چه لاله سر بر آرم از خاک
در روضه‌ی مصطفی علیه السلام مرا مأوی کن

۹۶۳- ای خدای من! ای آقای من! مرا از شفاعت بزرگ محمد علیه السلام محروم

مکردان که اوست شفاعت کننده .

۹۶۴- تازمانی که یکتا پرستان ترا میخوانند و نیکان باتو مناجسات می کنند

در پیشگاه تو نماز میگذارند بر محمد صلی الله علیه و آله درود بفرست .

یارب چه شود روز قیامت ظاهر

وز هر طرفی شود ملامت ظاهر

در روضه‌ی مصطفی صلی الله علیه و آله بر انگیز مرا

کز حضرت تو شود سلامت ظاهر

قناعت و پرهیزکاری

۹۶۵- تازنده هستی برای قیامت خود سرمایه‌ای تهیه کن زیرا فردا از دنیا

جدامی شوی و با آن خدا حافظی می کنی .

۹۶۶- برای سفری که حرکتش نزدیک است و از سفرهای خیلی دور و طولانی

است آماده باش .

ای چیده زخرمن حقیقت خوشه

وز اهل جهان گـرفته دائم گوشه

باشد ره آخرت بسی دور و دراز

امروز بگیر بهر فردا ———— وشه

۹۶۷- سرمایه‌ای که برای قیامت در نظر می گیری باید ترس از نافرمانی خدا

و پرهیزکاری باشد و گویا مرگ تو از شبانگاه تو سریع تر میرسد .

۹۶۸- به رزق خود قناعت کن که قناعت توانگری است و بیچارگی به کسی

که قناعت نداشته باشد پیچیده است .

هر پاکدلی که اهل ایمان ———— باشد

وز نور صفای دل مسلمان ———— باشد

٩٧٠
٩٧١
٩٧٢
٩٧٣
٩٧٤
٩٧٥
٩٧٦
٩٧٧
٩٧٨
٩٧٩
٩٨٠
٩٨١
٩٨٢
٩٨٣
٩٨٤

أَهْلُ التَّصَنُّعِ مَا أَنْعَمَ الرِّضَى
لَا لِنَفْسٍ سِرًّا مَا اسْتَطَعَتْ الرُّمَى
فَمَا تَرَاهُ بِسِرِّ غَيْرِكَ صَانِعًا
وَإِذَا انْمَوَّتَ عَلَى السَّرِّ أَخْفِيهَا
لَا تُبْدِ أَنْ يَنْطِقَ فِي حَفِيدِ
فَالصَّمْتُ يُحْسِنُ كُلَّ ظَنٍّ بِالْفِتَى
وَدِعِ المِرَاحَ قَرَبَ لَفْظَةِ مَارِ
وَحِفَاطَ جَارِكَ لِلا تَضِعَهُ فَإِنَّهُ
وَالضَّيْفَ كَرَمَهُ تَجِدُهُ مُحْجَرًا
وَإِذَا اسْتَقَالَكَ وَالْإِسَاءَةُ
لَا تَجْرِعَنَّ مِنَ الْحَوَادِثِ ثَانِمًا
وَاطِعِ أَبَاكَ بِكُلِّ مَا وَصَى بِهِ

وَإِذَا مَنَعْتَ فَسَمِّمْ لَكَ مُنْتَعٍ
يُفْسِي لِيكَ سِرًّا تَرَا اسْتَوْدِعُ
فَلَدًا بِسِرِّكَ لِلا مَحَالَةَ يَصْنَعُ
وَاسْتَرْعِيوْبَ حَيْكَ حِينَ تُطْلَعُ
قَبْلَ السُّؤَالِ فَإِنَّ ذَاكَ لِيَسْتَعِ
وَلَعَلَّهُ خَرَقَ سَفِيهِهِ أَرْقَعُ
جَلَبَتْ لِيكَ بَلَا بِلَا لَأَنْدَعُ
لَا يَبْلُغُ الشَّرْفَ الْجَسِيمُ مُضِيعُ
عَمَّنْ يَجُودُ وَمَنْ يَضِنُّ وَيَمْنَعُ
فَاقْلُهُ إِنَّ ثَوَابَ رَبِّكَ أَوْسَعُ
خَرَقَ الرِّجَالَ عَلَى الْحَوَادِثِ يَجْرَعُ
إِنَّ المَطِيْعَ أَبَاهُ لِلا يَتَضَعُضَعُ

خطابا بو طالب نصيحان برتضه

أَصْرَنْ يَا بَنِي فَالْصَّبْرُ أَحْيَى
فَدَّ بَدَلْنَاكَ وَالْبَدَاءُ شَدِيدُ
لِفِدَاءِ الأَعْرَبِيِّ الحَسْبُ الثَّنَا

كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لِشُعُوبِ
لِفِدَاءِ النَّجِيبِ وَابْنِ النَّجِيبِ
قَبِّ وَالبَاعِ وَالفَنَاءِ الرَّحِيبِ

فوز وناقده

اربع

بالاولى
انذوه فافاه

ضمن
بما كره

لما
لما يجرى

تضعض
الاسنان

ترجمه دیوان

پیوسته به تقوی و قناعت کوشد

وز رفتن راه کج پشیمان باشد

۹۶۹- از رفاقت با افراد پست پرهیز کن، زیرا اینان ظاهر سازی میکنند و از

صفای محبت محروم میگردانند.

۹۷۰- ظاهر سازان و افراد پست کسانی هستند که وقتی از تو سود بردند

ساکت هستند و آنگاه که سود آنان را قطع کردی زهر آنان برای تو ذخیره شده است.

گر یافته‌ای صحبت مردان ای دل

از صحبت سفله رو بگردان ای دل

با مردم بـ نیک نباشد نیکی

در کردن آن شوی پشیمان ای دل

۹۷۱- تا آنجا که می‌توانی رازی را پیش کسی که راز دیگران را پیش تو فاش

میکند، فاش مساز.

۹۷۲- زیرا همانطوری که راز دیگران را پیش تو فاش می‌سازد، همین روش را

ناچار باراز تو انجام خواهد داد.

۹۷۳- وقتی امین اسرار مردم شدی آنرا پنهان کن و آنگاه که از عیب‌های

مردم آگاه شدی آنها را ببوشان.

هر کس که حدیث غیر گوید بتو باز

ز نهار که او را نکنی محرم راز

سوی که ز دوست یا دشمن شنوی

گر سر برود پیش کسی فاش مساز

۹۷۴- در هیچ انجمنی به سخن آغاز مکن تا از تو سؤال کنند، زیرا بدون سؤال

و توجه مردم حرف تو به هدر میرود.

۹۷۵- سکوت موجب حسن ظن مردم نسبت به فرد است، در صورتیکه شاید

سکوت کننده، ضعیف، بی فکر و نادان باشد.

۹۷۶- از شوخی کردن پرهیز کن، زیرا چه بسا يك سخن شوخی غم‌هسای فراوانی را که قابل دفاع نیست برای تو به همراه بیاورد.

چیزی که نپرسند چرا بایسد گفت
گوهر که نخواهند چرا بایسد سُفت
در هزل مپیچ تا نگردی شب و روز
از طاق فلک با غم و محنت هم جفت

۹۷۷- احترام همسایه‌ات را حفظ کن و آنرا ضایع مساز، احترام فرد آبرومند با دست‌هرزه‌ها نمیرود .

۹۷۸- به مهمان احترام کن تا بتو خبر بدهد چه کشتی سخاوت دارد و چه کسی بخیل و بی‌خیر است .

۹۷۹- کسی که به تو بدی کرده به هنگامی که از تو عذرخواهی کرد عذرش را بپذیر، زیرا ثواب پروردگارت زیادت‌تر است.

از روی یقین کسی که انسان باشد
شک نیست که میل او به احسان باشد
گر خصم جفا کند و گر دوست وفا
بیند زخدا و هر دو یکسان باشد

۹۸۰- در برابر حوادث ناله مکن، زیرا نادانها در برابر مشکلات می‌نالند (و قدرت حل ندارند اما اقل صبر میکنند و عقل را بکار می‌گیرند.)

۹۸۱- هر سفارشی پدرت به تو کرده است آنرا عملی کن، کسی که از پدرش اطاعت کند هیچگاه ذلیل نخواهد شد.

از دهر اگر پای تو آید بر سنگ
وز محنت روزگار گـردی دلتنگ

حرف العين

٩٨٥

فَصِيبٌ مِّمَّا وَغَيْرُ مَصِيبٍ

إِنْ تُصِيبَكَ الْمَوْتُ فَالْتَبَلُ تَبْرُهُ

٩٨٦

أَخِذْ مِنْ سَمَائِمِهَا بِصِيبٍ

كُلُّ حَيٍّ وَإِنْ تَمَلَّى عَلَيَّ

جواب حيد و پذير نصيحت پدر

٩٨٧

قَوَّ اللَّهُ مَا قُلْتَ الَّذِي قُلْتَ حَارِبًا

أَنَا مُرٌّ فِي الْبَصْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ

٩٨٨

لَتَعْلَمَ إِنِّي لَمْ أَرْزَلْ لَكَ طَائِعًا

وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ تَرَوْنِي

٩٨٩

نَبِيَّ الْهَدَى الْمُجُودِ طِفْلاً وَيَافِعًا

وَسَعِي لَوْ حَبَّ اللَّهُ فِي نَصْرِ أَحْمَدَ

خطاب عمرو بن معد كرت بطبرستان

٩٩٠

إِذْ حَرُّ نَارِكَ فِي الْوَقَعِ يُسْطَعُ

أَلَا نَ حِينَ تَقْلَصَتْ مِنْكَ الْكُلُ

٩٩١

قُبَّ الْبَطُونِ ثَنِيَّتَهُمَا وَالْأَفْرَعُ

وَأَمْحِدُ لِأَحِقَّةِ الْأَيَّاطِ شَرِبُ

٩٩٢

لَا يَنْكَلُونَ إِذَا الرِّجَالُ تَكَعَكَوْا

يَجْمَلْنَ فَرَسَانَا كِرَامًا فِي الْوَعَا

٩٩٣

وَأَدَاتُكَ شَدِيدَةٌ لَا أَجْرِعُ

إِنِّي أَمْرٌ أَحْمَى جِمَامِي بَعْتُهُ

٩٩٤

وَأَنَا شَهَابٌ فِي الْحَوَارِثِ يَبْعُ

وَأَنَا الْمُظْفَرُ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا

٩٩٥

وَحِيَاضُ هَوْتٍ لَيْسَ عَنْهُ مَدْفَعُ

مَنْ يَلْقَى بِلِقَى الْكِنْيَةِ وَالرَّدَى

٩٩٦

إِنِّي لَدَى الْهَيْجَا أَمْرٌ وَأَنْفَعُ

فَأَحْذَرُ مِصَاوِلِي وَجَانِبِي

جواب برتقى بافصح عبارات

٩٩٧

تَارِدُ عَلَيْكَ وَهَاجَ أَمْرٌ مَقْطَعُ

يَا عَمْرُوقَ دَحَى الْوَطَيْسِ وَأَصْرَمَتْ

بک
بیا

ای
بیا

ب
بیا

ب
بیا

ب
بیا

ب
بیا

ب
بیا

ترجمه دیوان

باید که تو را به صبر باشد آهنگ
وانگاه در آن مقام باشی یک رنگ

نصیحت ابوطالب به امام علیه السلام

۹۸۲- فرزندم صبر کن که صبر به عقل نزدیکتر است. هر زنده‌ای در مسیر مرگ رهسپار است.

۹۸۳- بلا شدید است به همین جهت من تو را در راه فدا شدن برای «نجیب» فرزند نجیب (محمد صلی الله علیه و آله) بخشیدم.

۹۸۴- تو را برای فدائی عزیزترین فردی که دارای شخصیتی نافذ، مقامی عظیم و دستی باز دارد پیش کش کردم.

۹۸۵- اگر مرگ گریبانت را گرفت توجه داشته باش که تیر تراشیده میشود قسمتی از تیرها به هدف میخورد و بعضی از آنها به هدف نمیرسد.

۹۸۶- هر زنده‌ای هر چند غرق در لذت باشد از تیر مرگ سهمی خواهد برد.

توضیح: در شعب ابوطالب که جان محمد صلی الله علیه و آله در معرض خطر بود، ابوطالب مسلمانان و محمد صلی الله علیه و آله را در شعب نگهداری می کرد و شب‌ها بجای آن حضرت می خوابید. يك شب علی علیه السلام را بجای خود خوابانید و مطالب بالا را برای فرزندش بیان داشت و امام علیه السلام در جواب پدر چنین فرمود:

پاسخ امام علیه السلام به نصیحت پدر

۹۸۷- پدر جان آیا مرا برای یاری از احمد رضی الله عنه به صبر سفارش می کنی؟! بخدا سوگند، من مطلبی که دلیل بر اظهار ناراحتی باشد بیان نداشتم.

۹۸۸- پدر جان! دوست دارم چگونگی یاری کردن من از محمد صلی الله علیه و آله را ببینی تا بدانی که من همیشه مطیع شما هستم.

۹۸۹- کوشش من برای یاری احمد پیامبر راهنما و شایسته علیه السلام چه آن موقعی که طفل بوده ام و چه حالا که بالغ شده ام فقط برای رضای خدا بوده است.
 هر کس که چه من زاهل بیت کرم است
 در معرکه ها به فتح و نصرت علم است
 مردی که کمر بست بتأیید نبی صلی الله علیه و آله
 چون کوه بکار خویش ثابت قدم است

سخن عمر و بن معدی کرب به علی علیه السلام

۹۹۰- اینک وقت آن رسیده است که کلیه هایت به هم برسد، زیرا گرمی آتش جنگ برای سوزانیدنت اوج گرفته است.
 ۹۹۱- اسب های جنگی: کمر باریک، لاغر اندام، دو ساله و پیرتر پشت سرهم در میدان حاضراند .
 ۹۹۲- این اسب ها، قهرمان جنگ و شخصیت های نبرد را بمیدان می آورند و آنجا که مردان از رفتن باز میمانند اسبان پیشروی میکنند.
 ۹۹۳- من مردی هستم که جنگ را با عزت شعله ور می سازم و از زبردستانم با احترام حمایت میکنم و آنگاه که جنگ اوج گرفت اظهار عجز نمی نمایم.
 ۹۹۴- من در تمام جنگها پیروز شده ام . من شهابی هستم که در حوادث می درخشم .
 ۹۹۵- کسی که مرادیدار کند مرگ، ذلت و نشانه های مردن را ملاقات خواهد کرد و هیچ راه فراری هم برای او وجود ندارد.
 ۹۹۶- از استقامت من در جنگ بترس! از موضع من پرهیز کن زیرا من در بحران جنگ بدشمن ضرر میزنم و به دوست نفع میرسانم.
 توضیح: عمر و بن معدی کرب در هنگامی که عده ای از مسلمانان را غارت کرده بود و به جنگ با آنان پرداخته بود و امام علیه السلام برای سرکوب کردن وی اعزام

حرف العين

<p>فِيهَا ذَرَارِيحٌ وَسَمٌ مُنْتَقِعٌ فَتَكُونُ كَالْأَمْسِ الَّذِي لَا يَرْجِعُ</p>	<p>وَتَسَاقَتِ الْأَبْطَالُ كَأَسْمِيَّةٍ فَالَيْكَ عَنِّي لَا يَبَالُكَ مِخْلَبِي</p>	<p>٩٩٨ ٩٩٩</p>
<p>وَاللَّهُ يَخْفِضُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْفَعُ وَالِي شَرَائِعِ دِينِهِ أَسْرَعُ</p>	<p>إِنِّي مُرَوِّدٌ أَحْمِي حِمَايَ بَعْرَةَ إِنِّي إِلَى قَصْدِ الْهُدَى وَسَبِيلِهِ</p>	<p>١٠٠٠ ١٠٠١</p>
<p>وَبَرِّيَارًا بَأْضَرُ وَيَنْفَعُ فَلِوَأْتَهُ حَتَّى الْقِيَمَةِ يَلْمَعُ</p>	<p>وَرَضِيْتُ بِالْقُرْآنِ وَجَاهًا مُرَكَّبًا فِيَنَارِ سَوْءِ اللَّهِ أَيْدٍ بِالْهُدَى</p>	<p>١٠٠٢ ١٠٠٣</p>
<p>در قتل غشم بلیغ خون افشانا</p>		
<p>فَحَرَّ مَجْدِي لِأَنِّي الْأَرْضِ مَصْرُوعًا حَتَّى سَمَا بِحِسَامِهِ تَرَوِيْعًا</p>	<p>أَوْدَى بِغَشْمِ دَهْرٍ كَانَ يَأْمَلُهُ قَدْ كَانَ يَكْتَرِي فِي الْكَلَامِ لَسْمَعًا</p>	<p>١٠٠٤ ١٠٠٥</p>
<p>مَا كَانَ يَوْمًا فِي الْحَرْبِ جَبْرُوعًا فَأَنَا عَلَى اللَّهِ مُطِيعًا</p>	<p>فَعَلَوْتُهُ مَنِّي بِضَرْبَةٍ قَاتِلَةٍ مَنْ كَانَ يُبْكَرُ فَضَلْنَا وَسَنَا سَنَا</p>	<p>١٠٠٦ ١٠٠٧</p>
<p>بیا تسلط خویش بر اعداء دین</p>		
<p>هَلْ يُلْحِقُ الرِّيحُ بِالْأَمَالِ وَالطَّيْعِ عَلَى الْعِدَاةِ عِدَاةَ الرَّوْعِ وَالرِّمَعِ</p>	<p>هَلْ يُقْرِعُ الصَّخْرَ مِنْ مَاءٍ وَمِنْ مَطَرٍ أَنَا عَلَى أَبِي السَّبْطِينَ مُقْتَدِرٌ</p>	<p>١٠٠٨ ١٠٠٩</p>
<p>اظهار اندوه از فوت دوستان</p>		
<p>رَبِيعَةُ السَّمِيعَةِ الْمُطِيعَةِ</p>	<p>يَا لَهْفَ نَفْسِي قَبِلْتُ رَبِيعَةَ</p>	<p>١٠١٠</p>

نوعی از مرغ

مخلب

اودای

نوعی از سگ

القبیل

نوعی از مرغ

ترجمه دیوان

شده بود تاجنگ «بَنِي زُبَيْدَةَ» را به پایان برساند این اشعار را خواند و امام عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ وی اشعاری را که می آید خواند. بر اثر شنیدن این اشعار ترسید و فرار کرد:

پاسخ امام عَلَيْهِ السَّلَام به عمر و بن معدی کرب

۹۹۷- آری عمرو تنور آهنین جنگ گرم است و آتشی برای تو شعله ور شده
و حادثه خطرناکی پیش آمده است.

۹۹۸- قهرمانان جنگ جام مرگ را که در آن زهرهای گوناگون و سم کشنده
است در دست دارند و بدشمن خود می نوشانند.

۹۹۹- در چنین شرائطی از من فاصله بگیر که چنگال شیرانه ام به تو بند نشود
و مثل دیروزی که رفت و بر نمی گردد نشوی .

امروز منم به زور سرپنجه عَلَم
وز تیغ من است قامت خصم قلم
در معرکه بر خصم جهان سازم تنگ
و انگاه فرستمش به صحرای عدم

۱۰۰۰- من کسی هستم که از زیر دستانم با عزت حمایت میکنم و جنگ مینمایم
و خدا هر که را خواست بزمین میزند و هر کس را خواست بالا میبرد.

۱۰۰۱- من در مسیر هدایت و راه آن و در طریق قوانین دین خدا با سرعت در
حرکت هستم .

۱۰۰۲- من قرآن را بعنوان وحی خدا پذیرفته ام و پروردگاران را خدائی که
زیان و نفع میرساند شناختم .

۱۰۰۳- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که راه راست باونشان داده شده در میان ماست و
پرچم وی تاروز قیامت در اهتزاز است.

مائیم که رو به مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آوردیم
بردیم که دورت و صفا آوردیم

آئینه دل به صدق روشن کردیم
آئین محبت و وفا آوردیم

داستان قتل اغشم به دست امام علیه السلام

۱۰۰۴- روزگار آرزوهای اغشم را به فنا کشیده و او روی زمین در بستر مرگ غلطید .

۱۰۰۵- اغشم در سخن های خود زیاد می ترسانید، این عمل را تا آنجا کشانیده بود که شمشیرش را برای ایجاد ترس بالا میبرد و حرکت می داد .

۱۰۰۶- در چنین شرائطی با ضربتی قاطع در حالی که بر روی او قرار گرفتم او را به هلاکت رسانیدم، فردی را کوبیدم که هیچگاه در جنگ ها ، ناله نزده بود .
۱۰۰۷- کسی که دانش و عظمت ما را منکر است ، من علی علیه السلام هستم و مطیع خدا .

دشمن که میان خاک و خونش بینم
در قید غم و غصه زبـونش بینم
اکنون که کشم تیغ قضا بر سر او
افتاده به خاک سرنگـونش بینم

تسلط بر دشمن

۱۰۰۸- آیا صخره ها از آب و باران کوبیده می شوند؟! آیا قدرتهای آرزوها و طمع خود دست می یابند .

۱۰۰۹- من علی علیه السلام پدر سبطین (حسن و حسین علیهما السلام) نوه های محمد صلی الله علیه و آله هستم . در روز وحشت و سرگردانی بردشمنان پیروزم .

حرف الغين

١٠١١	بَيْنَ مَخَابِي سُوْقِهَا وَالْبَيْعَةِ	سَمِعْتُمَا كَانَتْ بِهِ الْوَقِيْعَةُ
١٠١٢	وَلَا الْأُمُورَ الرِّقَّةَ الشَّنِيْعَةَ	فَمَا بَهَا نَقَضُ وَلَا وَضِيْعَةَ
١٠١٣	تَرْجُو ثَوَابَ اللَّهِ بِالصَّنِيْعَةِ	كَانَتْ قَدِيْمًا غَضَبَةً مَنِيْعَةَ
١٠١٤	قَالِعَةً أَصْوَالُهَا رَقِيْعَةُ	وَمَرَّةً أَنَسَابُهَا وَبَيْعَةَ
١٠١٥	دَعَا حَكِيْمٌ دَعْوَةَ سَمِيْعَةَ	لَيْسَتْ كَأَصْوَابِ بَنِي الْخَصِيْعَةِ
١٠١٦	ثَالَ بِهَا الْمُنْزِلَةَ الرَّقِيْعَةَ	مِنْ غَيْرِهَا بَطْلٌ وَلَا خَدِيْعَةَ
١٠١٧	فِي الشَّرَفِ الْعَالِي مِنَ الدَّسِيْعَةِ	
	در هدمت اشتغال بدنیا	
١٠١٨	يَعْمُ عَلَيْهِ الْكُفُّ وَالْكَفُّ فَارِغٌ	أَرَى الْمَرْءَ وَالذَّنِيَا كَالِ ذِي سَيْبِ
	امیدوار ساختن کنایه کاران	
١٠١٩	فَإِنَّ إِلَهَ رَوْفٍ رَوْفٌ	أَيَا صَاحِبِ الدُّبِّ لَا تَقْتَضِرْ
١٠٢٠	فَإِنَّ الطَّرِيقَ مَخَوْفٌ مَخَوْفٌ	وَلَا تَرَحَّلَنْ يَدَا عُدَّةٍ
	امیدوار ساختن امر با مناهی	
١٠٢١	ثُمَّ أَرْعَوِي ثُمَّ أَنْتَهِي ثُمَّ اعْرِفْ	مَنْ عَدَا ثُمَّ اعْتَدِ ثُمَّ اقْرَفْ
١٠٢٢	إِنْ يَلْتَمِسُوا الْعِظْمَ مَا قَدْ سَلَفَ	الْبَشَرُ يَقُولُ لِلَّهِ فِي آيَاتِهِ
	امر بفضل و عفو و احسان	

مخافه

بني

كوه

مرد

كبر

بني

تازه

دشمن که کند خیال فاسد همه روز
 کالای حدیث اوست کاسد^(۱) همه روز
 هر لحظه مرا نصرت و فتحی دگر است
 از آتش غصه سوخت حاسد همه روز

اظهار اندوه از مرگ دوستان

۱۰۱۰- خیلی متأسف هستم که ربیعه کشته شد^(۲) ربیعه شنوا و مطیع بود.
 ۱۰۱۱- شنیده‌ام که ربیعه در پیچ و خم بازار و تجارت جنگ مورد حمله
 قرار گرفته است.

۱۰۱۲- ربیعه نه کمبود داشته و نه زبانی دیده و نه کارهای کوچک پست از او
 سرزده است.

۱۰۱۳- طائفه ربیعه از قدیم گروهی متشخص بوده‌اند که برای کارهای
 روزانه امید ثواب داشته‌اند.

با مهر وفا سرشت ایـزد گل من
 شد کوی صفا و شوق سرمزل من
 خاری که به پای دوستان می‌بینم
 باشد به مثل چه خنجری بر دل من

۱۰۱۴- طائفه مژه که سلسله‌نسبی دروغ دارند سست قدم هستند و صداهای
 آنان مورد نفرت است.

۱۰۱۵- صدای آنان همانند صدای میدان جنگ نیست.

حکیم بن جبلة مردم را به جنگ دعوت کرد و همه حرف او را شنیدند.

۱- کاسد، کساد یعنی جنس تازه او هم‌روز کساد است.

۲- به ربیعه، ربیعة الفرس هم گفته شده چون تمام ثروت خود را تبدیل به اسب کرد و آنرا
 در راه جنگ تحویل داد.

۱۰۱۶- حکیم نه حرف بی ربطی زده بود و نه مطلب نیرنگی داشت و بادعوت خود بمقام عالی دست یافت.

۱۰۱۷- بر اثر حرف خود بمقامی عالی از بخشش دست یازید.

گر نیست نورا تخم شقاوت در گل
تا چند به اهل فتنه باشی مائـل
زنهار که اعتماد بر سفله مکن
کز مردم بد نیک نبینی ای دل

مذمت از غرق شدن در دنیا

۱۰۱۸- دنیا در نظر من مثل ثروت و حسابدار است، دست برای ضبط و کنترل آن زحمت میکشد ولی از مال خالی است.

هر کس که بود به مال دنیا شرفش
در مذهب فقر نیست حق بر طرفش
اورا به مثل محاسبی دان که روان
اموال به هم گیرد و خالی است کفش

امید دادن به گناهکاران

۱۰۱۹- ای گناهکار ناامید مباش که الله، مهربانی مهربان است.
۱۰۲۰- از دنیا بدون خسران و ابزار سفر حرکت مکن که راه خطرناکی
وحشتناک است.

ای داده مرا به لطف بسیار نوید
هرگز نبرم ز نخل فضل تو امید
با این همه گر یاد کنم قهر تورا
لرزد تن من ز پای تا سر چون بید

حرف الفاء

<p>فَعَلَيْكَ بِالْإِحْسَانِ وَالْإِنْفَاقِ وَالدَّهْرِ فَهُوَ لَكُمْ كَافٍ</p>	<p>۱۰۲۳ إِنْ كُنْتَ تَطْلُبُ رُتْبَةَ الْأَشْرَفِ وَأَنْ أَعْتَدَ أَحَدٌ عَلَيْكَ فَخَلِّهِ</p>
<p>فهي من بخل وامر بسخا وكرم</p>	
<p>فَلَيْسَ يَنْقُضُهَا التَّبَدُّلُ وَالشَّرَفُ فَالشُّكْرُ فِيهَا إِذَا مَا أَذْبَرَ خَلْفَهُ</p>	<p>۱۰۲۵ لَا يَخْلُفُ بَدِيئًا وَهِيَ مُقْبِلَةٌ وَأَنْ تَوَلَّتْ فَاحْرَى أَنْ تَجُودَ لَهَا</p>
<p>اظهار مقام تفويض ورضا</p>	
<p>وَلَا تَرَانِي عَلَيْهِ التَّمَقُّفُ عَنِّي إِلَى مَنْ سِوَايَ مُنْصَرَفُ مَالِي قُوْتُ وَهَمِّي الشَّرَفُ تَدْخُلُنِي ذِنَّةٌ وَلَا صَلَفُ</p>	<p>۱۰۲۷ مَا لِي عَلَى قُوْتٍ فَأَتَيْتَ سَفْ مَا قَدَّرَ اللَّهُ لِي فَلَيْسَ لَهُ فَأَتَمَّحُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ أَنَا رَاضٍ بِالْعُسْرِ وَالْيَسَارِ إِذَا</p>
<p>بينا اضطر اخلايق و تفويض امر محبا</p>	
<p>مُهَذَّبٌ بِاللَّبِّ عَنِ الرِّزْقِ يَتَحَرَّفُ كَأَنَّهُ مِنْ خَلِجِ الْبَحْرِ يَعْتَرِفُ</p>	<p>۱۰۳۱ كَمَنْ مِنْ عَلِيمٍ قَوِيٍّ فِي تَقْلِيهِ كَمَنْ مِنْ ضَعِيفٍ سَخِيفٍ الْعَقْلِ</p>
<p>ستایش موقر و حرا از بد میرها</p>	
<p>أَبْرَئِيَا مِنْ الدِّينِ وَأَرَأَيْتَ وَيَدُنِي مِنَ الدَّارِ الَّتِي هِيَ شَرُّ</p>	<p>۱۰۳۳ جَزَى اللَّهُ عَنَّا الْمَوْتَ خَيْرًا فَإِنَّهُ يُجَلِّدُ تَخْلِيصَ النُّفُوسِ مِنَ الْأَدَمِ</p>

محرر

خلف

صلف

ب

اضطر

عقار

۱۰۲۱- کسی که راه انحراف را پیش گرفت، سپس به گناه ادامه داد و در لجنزار معصیت غرق گردید، بعد بفکرافتاد سپس دست از گناه کشید و به اشتباه خود اعتراف کرد،

۱۰۲۲- چنین فردی را بقول خدا که در آیات قرآن فرموده مژده بده که «اگر دست از گناه بشوید، خدا گناهان گذشته اش را (که مربوط به خداست، نه مال و حق مردم) می آمرزد.»^(۱)

هر چند که جرم بی نهایت دارم
وز جانب نفس خود شکایت دارم
گاهی که کشد سخن به آمرزش حق
در باب امید صد حکایت دارم

به دیگران احسان کنید و از لغزش مردم چشم پپوشید

۱۰۲۳- اگر می خواهی بمقام شخصیت ها برسی، باید بمردم نیکی کنی و انصاف داشته باشی.

۱۰۲۴- و آنگاه که فردی به تو فشار آورد اورا نادیده بگیر که روزگار برای انتقام گرفتن از وی کافی خواهد بود.

ای برده فرو بمردمی ریشهی خویش
زنهار مکن غیر کسرم پیشه خویش
از صورت انتقام بایستد شستن
در چشمهی مهر لوح اندیشهی خویش

پرهیز از بخل و امر بد سخاوت

۱۰۲۵- آنگاه که دنیا به تو روی آورد در بخشش بخل مکن، زیرا در چنین

۱- سوره انفال آیه ۳۸ «قل للذین کفروا ان ینتهو یعفر لهم ما سلف»

شرائطی تبذیر و اسراف، ثروت را کم نمی کند.

۱۰۲۶- واگر ثروت آهنگ رفتن کرد شایسته تر است که در راه خدا انفاق کنی، زیرا وقتی مال در مسیر رفتن است، شکر خدا جای نشین ثروت است.

ای یافته از فضل خدا هر کامی
 ز نهار منه براه باطل گامی
 چون هست تورا ز فیض حق اکرامی
 باید که به انعام بسر آری نامی

اظهار تقویض و رضا

۱۰۲۷- هر گاه چیزی را از دست دادم، نه مرا غمگین می بینی و نه نالان،

۱۰۲۸- زیرا آنچه را خدا برای من مقدر کرده است به دیگری حواله داده نخواهد شد.

۱۰۲۹- حمد مخصوص خدائی است که شریک ندارد، لقمه ای برای خوردن ندارم اما همت من عالی است.

۱۰۳۰- من به سختی و آسایش راضی هستم و هیچگاه از سختی ذلت نمی بینم و از شادی لاف نمی زنم.

تا چند کنی شکوه که تمیز نماند
 این چیز بیاد رفت و آن چیز نماند
 هر چیز که می نمود ثابت چون کوه
 تا چشم به هم زدیم آن نیز نماند

رزق و ثروت بد تقدیر خداست

۱۰۳۱- چه بسیار دانائی که در گردش کارها نیرومند است و عقل خوبی دارد اما رزق از وی کناره گیری میکند.

۱۰۳۲- چه بسیار ضعیفانی که از نظر عقل عقب مانده و شوریده‌اند و از نظر رزق گویا کنار دریا نشسته و از دریا بهره‌میرند (رزق آنان کم نمی‌شود).

جمعی که به علم و معرفت می‌کوشند
از آتش غصه روز و شب درجوشند
و آنها که به جهل راه حق می‌پوشند
پیوسته می‌از جام طرب می‌نوشند

ستایش از مرگ

۱۰۳۳- خدا از جانب ما پاداش خوب بمرگ بدهد، زیرا مرگ نسبت بما خیر اندیش‌تر و مهربان‌تر است.

۱۰۳۴- در آزاد کردن جانها از شکنجه عجله میکند و انسان‌را بخانه‌ای که محترم‌ترین خانه‌هاست نزدیک می‌سازد.

تحصیل کمال نفس شد پیشه‌ی من
جز باده‌ی عشق نیست در شیشه‌ی من
بر من چه بقای نفس روشن شده‌است
هرگز نبود ز مرگ اندیشه‌ی من

اوصاف خدا

۱۰۳۵- ای خدای من باقلب (برای من) شناخته شده‌ای. ای آقای من همیشه به حق معرفی .

۱۰۳۶- ای خدا! آنروزی که نه نوری بود که از آن بهره‌مند گردند و نه سایه‌ای روی زمین بود که بآن پناه ببرند، تو وجود داشتی.

۱۰۳۷- ما را به اختلاف تمام مردم و هر چه در فکر و خیال‌ها نهفته‌است نزدیک و آشنا ساختی .

حرف الفاء

بِإِصْفَاءِ اللَّهِ كَمَا بَحْرِيَّتِ نَامَتَانِهِ

١٠٣٥	وَلَمْ تَرَكَ سَيِّدِكَ بِالْحَيِّ مَوْصُوفًا	قَدْ كُنْتَ يَا سَيِّدُكَ بِالْقَلْبِ مَعْرُوفًا
١٠٣٦	وَلَا ظِلَامَ عَلَى الْأَفَاقِ مَعْكُوفًا	وَكُنْتَ إِذْ لَيْسَ نُورٌ لَيْسْتَ صَائِبًا
١٠٣٧	وَكُلُّ مَا كَانَ فِي الْأَوْهَامِ مَعْرُوفًا	فَرَبَّنَا بِخِلَافِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ
١٠٣٨	يَرْجِعُ أَخَا حَصْرٍ بِالْحَجْرِ مَكُونًا	وَمَنْ يُرِدُهُ عَلَى النَّشْبَةِ مُتَبَدِّلًا
١٠٣٩	مَوْجًا تَعَارِضَ صَرْفِ الرَّيْحِ مَكُونًا	وَفِي الْمَعَارِجِ تَلْقَى مَوْجَ قَدَرٍ
١٠٤٠	قَدْ بَاشَرَ الشَّكَّ مِنْهُ لَأَرَى مَوْجًا	فَا تَرُكْ أَخَا جَدِّكَ بِالْإِدِينِ مُسْتَبَاهًا
١٠٤١	وَبِالْكَرَامَةِ مِنْ مَوْلَاهُ مَحْفُوفًا	وَاصْحَابِ خَامِقَةٍ حُبًّا لِسَيِّدِكَ
١٠٤٢	وَفِي السَّمَاءِ جَمِيلِ الْحَالِ مَعْرُوفًا	أَسْمَى دَلِيلِ الْهُدَى فِي الْأَرْضِ مُنْتَهَا

اكثر شد كعب اشرف وبرو كرك قبيله بنو نصر

١٠٤٣	وَأَيَقُنْتَ حَقًّا وَلَمْ أَصْدِفِ	عَرَفْتُهُ مَنْ يَعْتَدِلُ يَعْرِفُ
١٠٤٤	مِنْ اللَّهِ ذِي الرَّاقَةِ الْأَرَاكِفِ	عَنِ الْكَلِمِ الصِّدْقِ يَا بَنِي هِجَا
١٠٤٥	بِهِنَّ أَصْطَفَى أَحْمَدَ الْمُصْطَفَى	رَسَائِلِ يَدِ رَسَنِ فِي الْمُؤْمِنِينَ
١٠٤٦	عَزِيْرَ الْمَقَامَةِ وَالْمَوْقِفِ	فَأَصْبَحَ أَحْمَدُ فِينَا عَزِيْرًا
١٠٤٧	وَلَمْ يَأْتِ جُورًا وَلَمْ يُعْجِفِ	فِيهَا أَيُّهَا الْمَوْعِدُ وَهُ سَفَاهَا
١٠٤٨	وَمَا مِنْ لَهِ اللَّهِ كَالْأَخْوَفِ	السُّنْمِ تَخَافُونَ أَدْنَى الْعَدَابِ

عطف عليه
لا يزودوا

كيفية
باز داشته

موقوف
القبيلتين

موقوف
بمنزله

موقوف
الخطبة

موقوف
على

موقوف
على

ای روی تو در ازل بخوبی معروف
پیوسته به اوصاف کمالی موصوف
عالم همه محتاج به هستی تواند
هستی تو بر هیچ نباشد موقوف

۱۰۳۸- کسی که بخواد خدا را با تشبیه کردن معرفی نماید در عجز و ناتوانی
محاصره می گردد.

۱۰۳۹- موج قدرت خدا آنقدر نیرومند است که تمام امواج را از حرکت
باز میدارد.

ای رفته برون نور تو از پرده وهم
حسن تو فزون ز عقل و اندیشه و فهم
هر بار که پیش عقل نامت بردم
در حال سپر فکند از غایت سهم

۱۰۴۰- با فردی که خود را دین دار می داند ولی در دین اشکال ایجاد میکند
و همیشه در شک و تردید بسر میبرد و فکرش آفت دیده است قطع رابطه کن.

۱۰۴۱- با فردی که بر اثر محبت نسبت به آقای خود (خدا) جانباز گردیده
و به کرامات (شبهه معجزه پیامبران) از جانب مولای خویش زینت یافته است رفاقت
کن .

۱۰۴۲- با کسی رفاقت کن که در روی زمین پهناور، راهنمای هدایت است
و در آسمان با احترام شناخته شده است.

تا چند تو را خیال باطل باشد
طبعت به کمال نقص مایل باشد
گر میل دلت به سیر کامل باشد
ناگاه به نور ذات واصل باشد

قتل کعب بن اشرف و اخراج طائفہ بنی نضیر

۱۰۴۳۔ اسلام را شناختم و کسی که معتدل باشد شناخت پیدا میکند و بدون تردید بحقیقت دست یافتم و از آن باز نگشتم.

۱۰۴۴۔ از قرآن صادقی که محمد ﷺ از طرف خدائی که مهربان ترین مهربانان است آورد روی برمگردانم.

۱۰۴۵۔ بمطالبتی که در میان مؤمنان تعلیم میگردد و خدا، احمد مصطفی ﷺ را برای ابلاغ آنها برگزید اعتقاد و علاقه‌ی کامل دارم.

هر کس که چه من ز اهل عرفان باشد

خورشید سپهر فضل و احسان باشد

جائی که سخن ز نور ایمان باشد

ایمان صحیح او به قرآن باشد

۱۰۴۶۔ پیامبر اسلام احمد ﷺ در میان ما عزیز گردیده خواه جنگ کند و یا در صلح باشد.

۱۰۴۷۔ شما (یهود) که از ترس اورا نادان می شمارید، او تا کنون نه به کسی ظلم کرده و نه با فردی بد اخلاقی نموده است.

۱۰۴۸۔ آیا از کمترین عذاب خدا وحشت ندارید؟! من که بخدا ایمان آورده‌ام مثل ترسوها ایمان نیاورده‌ام.

جمعی که به نفس خویش مغرور شوند

وز جهل میان خلق مشهور شوند

از مهر سپهر معرفت دور شوند

خفاش صفت تیره و بی نور شوند

حرف الفاء

صريح
الكلية

بجاء
التي في
المتن

ناله
والتالي

وذكر
المراد

الار
التي
في
المتن

الحرف

فَإِنْ نَضْرَعُوا تَحْتَ سَيَافِنَا	لَمَضْرَعِ كَعَبِ ابْنِ الْأَشْرَفِ	١٠٤٩
غَلَاةَ رَأَى اللَّهُ طَغْيَانَهُ	وَأَعْرَضَ كَأَجْمَلِ الْأَخِيفِ	١٠٥٠
فَأَنْزَلَ جِبْرِيْلَ فِي قَتْلِهِ	بِوَحْيِ إِلَى عَبْدِهِ الْمَلْطَفِ	١٠٥١
فَدَسَّ الرَّسُولُ رَسُوْلًا لَهُ	بَارَهْفَ ذِي ظَبْتِهِ مَرْهَفِ	١٠٥٢
فَبَاتَتْ عِيُونَ لَهُ مَعْوَلَاتُ	مَتَى يُبْعِ كَعَبٌ لَهَا تَذْرُفِ	١٠٥٣
فَقَالُوا لِأَحْمَدَ ذَرْنَا قَلِيْلًا	فَاتَانَا مِنَ النَّوْجِ لَمْ نَسْتَفِ	١٠٥٤
فَخَلَّاهُمْ ثُمَّ قَالَ أَطْعَمُوا	ذُحُورًا عَلَى رَعْمَةِ الْأَنْفِ	١٠٥٥
وَأَجَلَى النَّصِيْرَ إِلَى عُزْبِيَّةِ	وَكَانُوا بِدَارِهِ ذِي ذُخْرِفِ	١٠٥٦
إِلَى الْأَذْرِعَاتِ رِدَا قَاهُمْ	عَلَى كُلِّ ذِي دَبْرٍ أَنْجَفِ	١٠٥٧

جبر كرميخين غطريف بن حشم

يَا لَهْفَ نَفْسِي عَلَى الْغَطْرِيفِ	الْمُدْعَى الْبَاسَ وَبَدَلَ الرَّيْفِ	١٠٥٨
أَفَلْتِ مِنْ ضَرْبٍ لَهُ خَفِيْفِ	غَيْرِ كَرِيمِ الْمَجْدِ أَمْ ظَرْيْفِ	١٠٥٩

أظها مر اشتياق بارض كوفه

يَا حَبْدًا سَيْفِ بَارِضِ الْكُوفَةِ	أَرْضَ لَنَا مَا لُوفَةٌ مَعْرُوفَةٌ	١٠٦٠
يَطْرُقُهَا جِهَانَا الْمَعْلُوفَةُ	عَمِي صَبَاحًا وَأَسْلِمِي مَا لُوفَةٌ	١٠٦١

وعيب بوبكر وتفويض امر مجدال

۱۰۴۹- اگر زیر شمشیرهای ما سقوط کردید مثل کعب ابی الاشرف (رئیس قبیله بنی نضیر) به قتل خواهید رسید.

۱۰۵۰- خدا یاغیگری او را مشاهده کرد و دید که همانند شتر گرسنه کنار کشیده و بی اعتنائی میکند.

۱۰۵۱- (خدا که چنین وضعی را از کعب دید) آیه ای از قرآن از طریق وحی ببندد مهربان خود محمد صلی الله علیه و آله درباره قتل او فرستاد. (۱)

۱۰۵۲- محمد صلی الله علیه و آله کسی را پنهانی مأمور قتل او ساخت او هم باشمشیر تیز و آبدیده بسوی او حرکت کرد و او را بقتل رسانید.

۱۰۵۳- در آن شب چشم هائی که از خبر قتل کعب میباید گریه کنند با آه و ناله گریستند .

اعدا که ز قهر ما به هم یار شدند

ناگاه بدست ما گرفتار شدند

جمعی که به قصد ما کمر می بستند

دیدیم که از غیب نگو نثار شدند

۱۰۵۴- باز ماندگان کعب از محمد صلی الله علیه و آله درخواست کردند که اجازه بده کمی گریه کنیم، زیرا ما از گریه آرامش نیافته ایم.

۱۰۵۵- محمد صلی الله علیه و آله آنها را رها کرد سپس دستور داد که برخلاف میل خود از آن سرزمین کوچ کنند.

۱۰۵۶- بنی نضیر زندگی را ترک کردند و به غربت روی آوردند و خانه های زیبارا رها کردند و رفتند.

۱۰۵۷- بنی نضیر در شرائطی که بر روی شترهای لاغر ردیف هم سوار بودند بسوی اذرعَات (شام) حرکت کردند.

۱- سوره آل عمران آیه ۱۲۰ «... ستغلیون و تحشرون الی جهنم...»

جمعی که سزاوار سُم و دُم باشند
از بهر چه در میان مردم باشند
چون ظلمت محضند ز سر تا به قدم
آن به که ز چشم مردمان گم باشند

توضیح: بنی نضیر در منطقه مدینه زندگی میکردند و یهودی بودند. آنگاه که پیامبر اسلام ﷺ بمدینه آمد با آن حضرت عهد کردند که با مسلمانان جنگ نکنند و علیه آنان هم کارشکنی نمایند اما در سال سوم هجرت، کعب بن اشرف در مکه با مشرکان قریش همپیمان شد که با هم با مسلمانان بجنگند.

به هنگام بازگشت از مکه با یهودیان و مشرکان منطقه همدست شد و علیه اسلام و مسلمانان قیام کردند. پس از پیروزی مسلمانان، طائفه بنی نضیر بطرف شام کوچ کردند و فرار نمودند و چند طائفه دیگر بسوی خیبر حرکت کردند. در این صحنه‌ها محمد بن مسلمه کعب بن اشرف را غافلگیر کرد و بقتل رسانید.

اطلاع از فرار کردن غطریف

۱۰۵۸- برای غطریف (۱) متأسفم که ادعایمیکرد شجاعت دارد و از اتفاق مزرعه محصولات کشاورزی برخوردار بود.

۱۰۵۹- از ضربتی که برای او قابل تحمل بود فرار کرد خواه سلسله نسب او نامناسب باشد یا خوب.

ای رفته به نفس شوم بیرون از راه
تا کی ز خدای خود نباشی آگاه
دعوی تو آن بود که من چون کوهم
ناگاه تو خود به باد رفتی چون کاه

۱- غطریف بکسر غ پسر چشم از قبیله کنده و رئیس طائفه‌ای بود در یمن.

حرف القاف

١٠٦٢	تَعْنِي عَنِ الْكَاذِبِ بِالْإِصْرِاقِ	إِغْنِي عَنِ الْمَخْلُوقِ بِالْمُخَالِقِ
١٠٦٣	فَلَيْسَ عَيْرًا لِلَّهِ بِالرَّارِقِ	وَاسْتَرْزِقِ الرَّحْمَنَ مِنْ فَضْلِهِ
١٠٦٤	فَلَيْسَ بِالرَّحْمَنِ بِاللَّوَائِقِ	مَنْ ظَنَّ أَنَّ الرِّزْقَ فِي كَفِّهِ
١٠٦٥	زَكَتَ بِهِ التَّعْلَانُ مِنَ جَالِقِ	أَوْ قَالَ إِنَّ النَّاسَ يُغْوَوْنِي
بَيِّنَاتٌ مِيَانُهُ غَنِيٌّ وَخَرِيٌّ		
١٠٦٦	بُجُومِ أَقْطَارِ السَّمَاءِ تَعْلَقُنِي	لَوْ كَانَ بِالْحَيْلِ الْغَنِيُّ لَوَجَدْتَنِي
١٠٦٧	صِدْدَانِ مُفْتَرِقَانِ أَيْ تَفْرُقُ	لَكِنَّ مَنْ رَزَقَ الْحَيُّ حَرَمَ الْغِنِيِّ
أَظْهَرَ رِضًا بِعِضَائِ الْهِي		
١٠٦٨	وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى الْخَالِقِي	رَضِيْتُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لِي
١٠٦٩	كَذَلِكَ يُحْسِنُ فِيمَا بَقِي	لَقَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ فِيمَا مَضَى
تَرْجِيحٌ وَتَفْضِيلٌ عِلْمٌ بِرِمَالِ		
١٠٧٠	قَلْبِي وَعَاءٌ لَهُ لِأَجْوْفِ صَنْدُوقِ	عَلَيْ مَعِ أَيْمَانًا قَدْ كُنْتُ يَتَّبَعُنِي
١٠٧١	أَوْ كُنْتُ فِي السُّوقِ كَانِ الْعِلْمُ فِي السُّوقِ	إِنْ كُنْتُ فِي الْبَيْتِ كَانِ الْعِلْمُ فِيهِ
دَرْبِيَا فَنَا وَسُرْعَتَنَا وَالرِّبَا		
١٠٧٢	مُسْمَرَةٌ عَلَى قَدَمِ رِيسَاقِ	أَرَى الدُّنْيَا سَتُودَانُ بِانْطِلَاقِ
١٠٧٣	وَلَا حَيٌّ عَلَى الدُّنْيَا بِيَابِاقِ	فَلَا الدُّنْيَا بِأَقْيَمِةٍ لِحَيِّ

اقطار

خالق

غني

غني

قاف

انطلاق

حي

اظهار علاقه نسبت به کوفه

۱۰۶۰- ای مرحبا بر ساحل سرزمین کوفه، زمینی است که برای ما شناخته شده و مورد علاقه ما و خوشبوست.

۱۰۶۱- شب هنگام شتران علف خوار ده ماسرزمین کوفه را زیر پا میگذارند ای کوفه صبح تو بخیر، درود بر تو که با توانس گرفته‌ام.

هر دم که من از خاک نجف یاد کنم
در حال سرود عشق بنیاد کنم
چون لاله کشم داغ و بر آرم ناله
چون غنچه درم جامه و فریاد کنم

توضیح: کوفه بانجف يك فرسخ فاصله دارد. کوفه در کنار شط است ولی نجف در کنار دریائی بوده که فعلا خشکیده است. از طرف جنوب به دریای متصل بوده است. امام علیه السلام که یاد از کوفه می کند هنوز نجف، آباد نبوده است و بخاطر دفن شدن در آن به زمین اظهار علاقه می کند. نظر آن حضرت به زیباییهایی که برای دیگران منظور می شود نبوده است.

توجه بخدا و تسلیم وی شدن

۱۰۶۲- تا خدا را داری از مخلوق بی نیاز باش. دروغگویان را کنار بگذار و راستگورا حفظ کن و به او اعتماد نما که برای تو کافی است.

۱۰۶۳- از لطف خدا رزق بخواد، زیرا غیر خدا رزق دهنده نیست.

۱۰۶۴- کسی که گمان می کند رزق در دست خودش می باشد، بخدای رحمان اعتماد ندارد.

۱۰۶۵- کسی که می گوید مردم مرا سیر می کنند و رزق می دهند با این فکر

گویا با کفش از کوه بلند لغزیده و بزمین خورده است.
 هرچند که از غصه دلم باشد ریش
 وز دست سپهر دون خورم هر دم نیش
 روزی نشود مرا که روزی طلبم
 از غیر خداوند جهان روزی خویش

ثروت و عقل

۱۰۶۶- اگر ثروت از راه زرنگی بدست می آید درك می کردی که ستاره های
 کرانه های مختلف آسمان در ملك من است و به آنها چنگ انداخته ام.
 ۱۰۶۷- اما این مطلب هست که به هر کس عقل دادند از ثروت محروم
 ساختند، زیرا عقل و ثروت با هم دشمنی فراوان دارند.
 خوار است کسی که عقل و حکمت دارد
 جاهل همه روز ناز و نعمت دارد
 لیکن چه کنم که جهل در علم خدا
 پیوسته علامتی به حشمت دارد

تسلیم خواست خدا

۱۰۶۸- به آنچه خدا برای من مقدر کرده خوشحال هستم و سر نوشت خویش
 را به آفریدگار خود واگذار می کنم.
 ۱۰۶۹- خدا در زمان گذشته به من محبت کرده، همچنین برای آینده هم
 نیکی خواهد کرد.

در ملك بدن چه عقل قاضی باشد
 از قسمت حق همیشه راضی باشد

چون حال گذشته بود بسیار نکو
امید که آینده چه ماضی باشد

علم افضل از مال است

۱۰۷۰- هر کجا باشم علم من همراه من است. قلب من جایگاه علم است،
در میان صندوق بسته نیست.

۱۰۷۱- اگر در خانه هستم علم با من است و اگر در بازار باشم علم در بازار
می باشد.

ای سفته که در حرص و قناعت طاقی
پیوسته به مال و جاه خود مشتاقی
اسباب جهان به کس نخواهد ماندن
در علم و یقین کوش که باشد باقی

هیچکس در دنیا نمی ماند

۱۰۷۲- دنیا را می بینم که بزودی حرکت را اعلام می کند و برای رفتن دست
و پای خود را جمع کرده و دامن به کمر زده است.

۱۰۷۳- نه دنیا برای زنده ها باقی می ماند و نه زنده ای روی زمین دوام
می آورد.

اسباب جهان هیچ نخواهد ماندن
در طبع تو نیز هیچ نخواهد ماندن
هر چند که جاه و مال بی حد داری
در دست تو این گنج نخواهد ماندن

حرف القاف

مذمت دنيا كرموث بلاد است		
فَاتَمَّ الْكُرْنَ مَحْلُوقَةٌ	أَيُّ عَلَى الدُّنْيَا وَأَسْبَابِهَا	١٠٧٤
عَنْ مَلِكٍ فِيهَا وَعَنْ سَوْقَةٍ	هُمُومَهَا مَا تَنْقُضِي سَاعَةً	١٠٧٥
شكايت از فقدان ياران موافق		
مِنَ النَّاسِ هَلْ مِنْ صَدِيقٍ صَدِّقٍ	تَعَرَّبْتُ أَسْأَلُ مَنْ عَنِ لِي	١٠٧٦
صَدِيقٍ صَدُوقٍ وَيُضِرُّ الْأُوقِ	فَقَالُوا عَزِيزَانِ لَا يُوجَدَانِ	١٠٧٧
شكايت از ياران منافق		
زَمَانُ عُقُوقٍ لِزَمَانِ حُقُوقِ	تُرَابٌ عَلَى رَأْسِ الزَّمَانِ فَإِنَّهُ	١٠٧٨
وَكُلُّ صَدِيقٍ فِيهِ غَيْرُ صَدُوقِ	فَكُلُّ رَفِيقٍ فِيهِ غَيْرُ مُوَافِقِ	١٠٧٩
خطاب بعبيد بن بريد		
يَوْمًا تَأْتِي فِي الْحُلُجَاتِ مِنْ طَبَقِ	مَا مِنْ صَدِيقٍ وَإِنْ تَمَّتْ صَدَقَاتُهُ	١٠٨٠
لَمْ يَحْشَ صَوْلَةَ تَوَابٍ وَلَا غَلَقِ	إِذَا تَلَّمَّ بِالْمَنْدِيلِ مُنْطَلِقًا	١٠٨١
لِرُغْبَةٍ يَكْرَهُ مَوْنَ النَّاسِ وَأُفْرِقِ	لَا تَكْلِدُ بَنَ فَإِنَّ النَّاسَ مَدْخِلِقُوا	١٠٨٢
حكايت غزاي بدر		
وَلَا لَنَا مِنْ خَلْفِنَا طَرِيقًا	مَا تَرَكْتُ بَدْرَ لَنَا صَدِيقًا	١٠٨٣
خطاب موسى بن حازم علي		

زبردست سووق

بعض

عقارب فوق

فخر نجام

اللقام الثمام

طريقه

دنیا بلاخیز است

۱۰۷۴- از دنیا و سرمایه و ابزار آن بیزارم، زیرا برای غم خلق شده است.

۱۰۷۵- غم‌های دنیا ساعتی پایان نمی‌پذیرد، قدرتمند و زبردست همه در

غصه غرق‌اند.

روزی که قضا تخم وجودت می‌کشت

با خاک تو صد غصه و اندوه سرشت

دنیا به مثل دوزخ عاقل باشد

حرم نشود از او مگر اهل بهشت

دوست واقعی نایاب است

۱۰۷۶- بصورت ناشناس درباره خود سؤال کردم بینم چه کسی برای من

دل می‌سوزاند و آیارفیق راستگوئی یافت میشود؟

۱۰۷۷- در پاسخ من گفتند: دو چیز است که نایاب است دوست صمیمی و

راستگو و تخم عقاب.

هر چند که من گرد جهان گردیدم

از اهل کسان حال دنیا پرسیدم

يك يار وفادار ندیدم — گرگز

وز — اب صفا غیر سخن نشنیدم

شکایت از دوستان منافق

۱۰۷۸- خاک بر سر روزگار، زیرا عصر نافرمانی وزیر پا گذاشتن حقوق است

نه رعایت وظیفه و حقوق نسبت به یکدیگر.

۱۰۷۹- هر رفیقی به رفاقت خود وفادار نیست و هر دوستی در دوستی خود

راستگو نمیباشد .

در روی زمین رنگ صفا پیدا نیست
در لوح زمان نقش وفا پیدا نیست
هر چند که با کسی وفا می‌ورزم
از جانب او غیر جفا پیدا نیست

خطاب امام علیه السلام به عبید بن بُریده (۱)

۱۰۸۰- دوست هر چند در دوستی کامل باشد وقتی به‌الاترین پیروزی هادست می‌یابد که بهترین خدمت‌ها را بمردم عرضه کند.

۱۰۸۱- وقتی کسی جلوی دهن خود را گرفته باشد و حرکت کند از قدرت دربان و بند حراس ندارد.

۱۰۸۲- هیچگاه دروغ‌مگو، زیرا مردم از تاریخی که خلق شده‌اند یا از روی ارادت بمردم احترام می‌گذارند و یا از روی ترس.

هر کس که ز ترس تو بلرزد چون بید
وز لطف نداده‌ای به او هیچ نویسد
اکرام خود از جانب او چشم مدار
زانرو که مدار کار بیم است و امید

اشاره به جنگ بدر

۱۰۸۳- جنگ بدر نهر فیهی برای ما باقی گذاشت و نهر اهی پشت سر ما.

افسوس که در جهان مرا یار نماند
مردی که بود محرم اسرار نماند

۱- عبید بن بریده یکی از اصحاب امام (ع) بوده است و حضرت بوی علاقه داشته.

حرف القاف

١٠٨٤

كَاسَا زُعَافًا حَزَجَتْ زُعَافًا

ذُونَكَمَا مُرَعَّةٌ دِيهَا قَا

١٠٨٥

أَقَدَّهَا مَا وَأَقَطَّ سَاقًا

إِنَّا الْقَوْمُ مَا نَرَى مَا لَاتِي

أخبا انزعيبه شايبه ريب

١٠٨٦

وَعَهْدًا لَيْسَ بِالْعَهْدِ الْوَثِيقِ

أَرَى حَرْبًا مُغِيبَةً وَسَيْلًا

١٠٨٧

وَأَعْتَقَتْ سَبِيًّا مِنْ لُؤَيِّ بْنِ عَمْرِو

تُرِكَتْ لِسَاءُ الْمَحِي تَكْرِبُ بْنُ وَائِلِ

١٠٨٨

لِمَالٍ قَلِيلٍ لَا مَحَالَةَ زَاهِبِ

وَفَارَقَتْ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ

أظها فر است از حدس و کیا است

١٠٨٩

وَحَبْدًا لَيْسَ بِالْحَبْدِ الْوَثِيقِ

أَرَى أَمْرًا تَنْقُضُ عُرُوتَاهُ

تعییر معونی بر مسجد کد کد و ششوسا

١٠٩٠

وَأَنْتَ بِمَجْدِ اللَّهِ عَيْرٌ مُوَفِّقٍ

سَمِعْتِكَ تَلْبِيَّ مَسْجِدًا مِنْ جَنَّا

١٠٩١

حَرَّتْ مَثَلًا لِلنَّخْلَيْنِ الْمُتَصِدِّقِ

كَمْ طَعْنَةُ الرُّمَانِ مِمَّا زَنْتَ بِهِ

١٠٩٢

لَكَ الْوَيْلُ لَا تَرْبِي وَلَا تَنْصَبُ

فَقَالَ لَهَا أَهْلُ الْبَصِيرَةِ وَالْتَفَتُ

بیا عجز غموز از ادراك حقیقه الهی

١٠٩٣

وَالْبَحْثُ عَنْ سِرِّ زَاتِ السِّرِّ الشَّرِيفِ

الْحَجْرُ عَنْ دَرَكِ الْأَدْرَاكِ الْأَدْرَاكِ

١٠٩٤

عَنْ زِيٍّ النَّهْ عَجْرَتْ جَنْ وَأَمْلَا

وَفِي سَرَائِرِهِمَاتِ الْوَرَى هِمُّ

١٠٩٥

مُسْتَدْرَكَ وَوَلِيَّ اللَّهِ مِدْرَا

يَهْدُ الْبِيرَ الَّذِي مِنْهُ إِلَيْهِ هُدًى

مترجم

مترجم

مترجم

مترجم

مترجم

مترجم

ترجمه دیوان

در دائره مهر گروهی بودند
زان دائره امروز به برکار نماند

خطاب امام علیه السلام به موسی بن حازم عکی

۱۰۸۴- جام مرگ را که از زهری که مخلوط به نمک مملو است تحویل
بگیر!

۱۰۸۵- ما مردمی هستیم که هر دشمنی را ببینیم مغزش را می شکافیم و پای او
را قطع می سازیم.

ای سفله به فسد (۱) خون خود خیره مشو
تاموس چه ورزی سر خود گیر و برو
در مزرع دهر باشد از تیغ مرا
داسی که به آن کنم سر خصم درو

امام علیه السلام و خبر غیبی

۱۰۸۶- جنگ و صلحی را در پیش می بینم، معاهده ای را که پنهان است خواهیم
دید که قابل اعتماد نخواهد بود.

در طاس فلک نقش بلا می بینم
وز لوح قدر حرف جفا می بینم
هر عهدی که کرده اند یاران با من
در کسوت تزویر و ریا می بینم

توضیح: امام علیه السلام قبل از جنگ صفین حرث بن راشد را فرساندار اهواز
نمود. وی تمرد نمود حضرت معقل بن قیس را به جنگ او فرستاد و او را بقتل رسانید
وزن و بچه او و یارانش را اسیر کرد.

۱- فسد مثل کلمه قصد به معنای ریختن خون.

مصقله بن هبیره که نماینده امام علیه السلام بود از معقل خواست که اسیران را آزاد گرداند و پول آنرا از مصقله بگیرد. فدیة پانصد هزار درهم تعیین شد یکصد هزار درهم تحویل داد و همه آزاد شدند اما باقی مانده را نداد و فرار کرد و به معاویه پناهنده شد .

امام علیه السلام دستور داد خانه او را بازرسی کردند در ضمن بازرسی اسلحه بدست آمد حضرت شعر بالا را قرائت نمود که جنگ و صلح در پیش است.
برادر مصقله بنام نعیم که این وضع را دید نامه ای به مصقله نوشت و در ضمن نامه این دو شعر را برای او فرستاد.

۱۰۸۷- زنان طائفه بکر بن وائل را نادیده گرفتی و اسیران طائفه لوی بن غالب را آزاد ساختی.

۱۰۸۸- از بهترین مردم که پس از محمد صلی الله علیه و آله زندگی میکند، بخاطر مال ناچیزی که به ناچار از بین میرود دست برداشتی!!

اظهار فرستاد امام علیه السلام

۱۰۸۹- موضوعی است که دو تکیه گاه آن شکسته است و ریسمانی است که (فرسوده شده و) قابل اعتماد نیست.

هر چند که من لوح قدر می بینم
صد گونه بلا پیش نظر می بینم
مردم ز وفا و مهر ما برگشتند
ایام به صورتی دیگر می بینم

سرزنش معاویه برای ساختن مسجد

۱۰۹۰- شنیده ام که از مالیات، مسجد میسازی و شکر خدای را که موفق به اتمام آن نخواهی شد.

۱۰۹۱- کارتو مثل آنزنی است که خود فروشی میکرد و پول آنرا انبار می خرید و در راه خدا صدقه می داد، خیانت و صرف در آمد آن در کار خیر!!
 ۱۰۹۲- دانایان و پرهیزکاران بآن زن گفتند: وای بر تونه خود فروشی کن و نه صدقه بده!

تا چند ز سیم خلق بر بندی طرف
 وانگاه به غیر حق آنرا کردی صرف
 مسجد که تو از حرام سازی باشد
 مانند مناره ای که سازند زبـرف

عقل از درك حقیقت خدا عاجز است

۱۰۹۳- آنگاه که خود را از درك ذات خدا عاجز دانستیم خدا را شناخته ایم، بحث از راز فردی که راز وی مخفی است (نیاز به تشبیه دارد و منتهی به) شرک میشود.
 ۱۰۹۴- در نهاد همت های مردمی که عاقل هستند همت هائی وجود دارد که جن و فرشته به آنها از نظر فکری نمیرسند (در عین حال نمیتوانند ذات خدا را درك کنند.)

۱۰۹۵- کسی به خدا هدایت می گردد و او را درك میکند که از طرف خدا راهنمایی شده باشد. کسی که به حقیقت، خدا را دوست بدارد او را درك می کند.

ای کرده هوس که فهم اسرار کنی
 خود را چه به قید فکر افکار کنی
 ادراك تو آن است که عاجز گردی
 وانگاه به عجز خویش اقرار کنی

حرف الكاف

ع

ع

ع

ع

ع

ع

توحيد ذاتي كه اشرف مطالب وليا		
لا شئ الا الله فارفع همكا	يكفك رب الناس ما همكا	1096
اشاره بجراى اعمال و اقوال		
ايها الكاتب ما كتبت مكتوب عليك	فاجعل المكتوب خيرا فهو من ذواتك	1097
فهي ارضطراب صنعتي باضطرار		
من لم يكن جدته مساعده	فحتفه ان يجده في الحركة	1098
فقل لمن حاله مولى	لا تعرض بانحرالك للهلكة	1099
مناجات قتل مرة بن مروان بن الحبر		
التيك ربي لا الى سواكا	اقبلت عدا ابغى رضاكا	1100
اسالك اليوم بما ادعاكا	ايوب اذ حلد به بلاكا	1101
ان يكم مني قد دني قضاكا	رب فبارك لي من لقناكا	1102
مدح عساكر ظفر مفاشر		
قومي اذا اشتبك القنا	جعلوا الصدور كما مسالك	1103
اللايسون درو عنهم	فوق القلوب لاجل ذلك	1104
بانراشتن نصر انر حرصون		
هبا الدنيا تو انييك	اليس الموت يانتيك	1105

در ك حقیقت خدا

۱۰۹۶- در دستگاه آفرینش غیر از خدا کسی نیست، پس باید همت خود را بالابیری و فقط به خدا توجه کنی تا پروردگار مردم آنچه را که در نظرتو مهم است حل گرداند.

در کون و مکان غیر خدا ظاهر نیست
در دیدهٔ خلق غیر او ناظر نیست
گاهی که شوی تیره دل از خلق مرنج
وین نکته بدان که غیر حق قادر نیست

جزای اعمال و گفته‌ها

۱۰۹۷- ای کسی که نامه اعمال را سیاه میکنی، هر چه در نامه عمل بنویسی برای تو ضبط میگردد بنابراین نامهی اعمال را خوب به پایان برسان که نامه بدست تو باز می‌گردد.

هر تخم که کاشتی همان بر خواهی داشت
گر اهل دلی تخم نکو خواهی کاشت
خوشحال کسی که نامه اش مانند سفید
وز معصیتش فرشته حرفی نه نگاشت

وحشت را بدهلاکت مکشان

۱۰۹۸- کسی که بخت یارش نباشد جنب و جوش برای رسیدن بمقصود موجب سقوط و مرگ وی میگردد.

۱۰۹۹- به کسی که وضع وی بسوی دگرگونی رهسپار است بگو حرکت مکن که خود را به هلاکت می افکنی.

ترجمه دیوان

ای خصم که بخت ز دولتت برگشته
تا چند دوی گگرد جهان سرگشته
بنشین که چه سایه می دود از پی تو
رزق تو کوه در ازل مقرر گشته

مناجات امام عَلَيْهِ السَّلَام در خیبر به هنگام قتل مُرَّةَ بْنِ مَرْوَانَ

۱۱۰۰- پروردگارا! فقط به تو توجه کرده! هدف من توئی و رضایت تو را

می طلبم .

۱۱۰۱- امروز از تو همان درخواستی را دارم که ایوب پیامبر خدا به هنگامی

که به بلای تو متوجه او شد از تو خواست .

۱۱۰۲- (درخواست من این است) اگر مردن من نزدیک شده است، دیدارت

را برای من مبارک گردان.

یارب به کرم باغ دلم گلشن کن

وز نور لقا دو چشم من روشن کن

در روز اجل که چهره برخاک نهم

از روضه به گور تنگ من روزن کن

توضیح: ایوب پیامبر خدا بود و به صحف ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام عمل میکرد. خدا

مال، ثروت، فرزند و سلامتی را از او گرفت و چند سال با بدنی کرم گرفته زندگی

میکرد و سرانجام خدا او را شفا داد و بموضع اول خود بازگشت.

ایوب در طول این مدت اظهار ناراحتی نکرد و در هر حال متوجه خدا بود

و خدا را شکر می کرد، سپس از خدا درخواست نجات کرد، خدا هم او را شفا و

نجات داد . (')

۱- سوره انبیاء آیه ۸۳ «ایوب اذنادی ربه انی مسنی الضر...» توضیح در قصه های

قرآن اثر دیگر نگارنده.

حرف الكاف

١١٠٦

وَوَظَلَّ الْمَيْدَ يَكْفِيكَ

وَمَا تَصْنَعُ بِالْدُّنْيَا

تلبیه نفس خویش بر سید اجل

١١٠٧

فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا يَكْفِيكَ

أَشَدُّ حَيَاتِكَ لِلْمَوْتِ

١١٠٨

إِذَا حَلَّ بَوَادِيكَ

وَلَا تَجْرَعُ مِنَ الْمَوْتِ

١١٠٩

يَوْمَ الرَّوْعِ يَكْفِيكَ

فَإِنَّ الذَّرْعَ وَالْبَيْضَةَ

١١١٠

كَذَلِكَ الدَّمْرُ يُكْفِيكَ

كَمَا أَصْحَكَ الدَّمْرُ

١١١١

وَإِنْ كَانُوا صَعَالِيكَ

فَقَدْ أَعْرَفُوا قَوْمًا

١١١٢

لِلغَى مَعَارِيكَ

مَسَارِيعَ إِلَى الْجَدَّةِ

در مدحت دنیا و بیافشاه ان

١١١٣

وَمَا هِيَ إِلَّا عَزْتٌ قُرُوبًا بَطَائِلُ

لَقَدْ خَابَ مِنْ عَزَّةٍ دُنْيَا دَيْسَةٌ

١١١٤

وَرَبِّهَا فِي مِثْلِ تِلْكَ الشَّمَائِلُ

أَتَلْنَا عَلَى رِيِّ الْعَرَبِ بِلَيْسَةٍ

١١١٥

عَرُوفٍ عَنِ الدُّنْيَا وَلَسْتُ بِجَاهِلٍ

فَقُلْتُ لَهَا عَرَبِيٌّ سِوَايَ فَإِنِّي

١١١٦

رَهْمٍ بِعَفْرِ بَيْنَ تِلْكَ الْجَنَائِلِ

وَمَا أَنَا وَالدُّنْيَا فَإِنْ نُحْمَدًا

١١١٧

وَأَمْوَالِ قَارُونَ وَمَلِكِ الْقَبَائِلِ

وَهَبْنَا أَتَنَّا بِالْكَتُوزِ وَذُرِّهَا

١١١٨

وَيُطَلَبُ مِنْ خَزَائِنِهَا بِالطُّوَائِلِ

الَّتِي جَمِيعًا لِلْفَنَاءِ مَصِيرُهَا

١١١٩

لِمَا فِيكَ مِنْ عِزٍّ وَمُلْكٍ وَنَائِلِ

قُرِّي سِوَايَ أَتِي غَيْرُ رَاغِبٍ

کلمه خانی

صعاليك

الجدد

نيس

عرب

جندك

ستایش امام علیه السلام از لشکریان خود

۱۱۰۳- قوم من به هنگام درگیر شدن جنگ (تن به تن) سینه های خود را راه عبور نیزه ها قرار میدهند و پیش می تازند.

۱۱۰۴- برای حمله بدشمن زره ها را روی قلب ها پوشیده اند، (بدون وحشت بقلب دشمن میزنند).

داریم جماعتی ز ارباب بصر
وز اهل صفا همیشه یابند نظر
در معرکه از خصم ندارند حذر
پیوسته کنند سینه در جنگ سپر

از حرص پرهیز کن

۱۱۰۵- فکر کن که دنیا تسلیم تو است، مگر مرگ گریبان تو را نمیگیرد؟!

۱۱۰۶- تو که از دنیا به اندازه ی سایه ی علامت فرسخ (که در راهها نصب

میکنند) بیشتر نمیخواهی، باندیائی که جمع میکنی میخواهی چه کنی؟

گیرم که جهان مسخر کلك تو است
هر گوهر و دُر که هست در سلك تو است
بك قطعه زمین تو را چه کافی باشد
زین فکر چه حاصل که جهان ملك تو است

آمادگی برای مرگ

۱۱۰۷- کمر خود را برای مرگ محکم ببند که مرگ تو را ملاقات خواهد

کرد.

۱۱۰۸- آنگاه که مرگ بدیدارت آمد از آن وحشت مکن.

- ۱۱۰۹- زره و کلاه خود در روز جنگ بدرد تو میخورد (و باید برای آن روز
آمادگی داشته باشی برای مرگ هم باید آماده باشی.)
- ۱۱۱۰- همانطوریکه روزگار تو را خندان ساخته و خوشحال بوده ای یکروز
هم تو را گریان خواهد ساخت. (دنیا نیش و نوش است)
- ۱۱۱۱- طائفه‌هایی را می‌شناسم که هر چند فقیر هستند،
۱۱۱۲- بسوی شجاعت ورشد رهسپار اند تا ظلمت، گمراهی و ستم را
متلاشی گردانند.

اندیشه ز روز مرگ باید گردن
هر چیز که هست ترك باید گردن
از بهر سرای آخرت در همه عمر
پیوسته براق (۱) بُرت باید گردن (۲)

امام علیؑ دنیا را در قیافه زنی زیبا می‌بیند

- ۱۱۱۳- کسی که دنیای پست او را فریب دهد ضرر کرده است، زیرا اگر
دنیا کسی را فریب داد، زمانش محدود است و به قرن‌ها نمی‌رسد.
- ۱۱۱۴- دنیا با قیافه‌ای زیبا و لباس فاخر، بشکل تَنبَه (دختر عامر که در زیبایی
ضرب‌المثل بوده) پیش من آمد.
- ۱۱۱۵- به دنیا گفتم، دیگری را گول بزنی، زیرا من از دنیا سیر شده‌ام و نادان
نیستم.

دنیا که فریب می‌خورد جاهل از او
زنهار مشو هیچ رو غافل از او

۱- براق به ضم یاء ابزادو این مورد بمعنای ابزاد مرگ (تقوی، پرهیزکاری) است.
۲- برت باید گردن، یعنی پوشیدن. باید ابزاد مرگ بپوشی.

هر چند که او شکل عروسان دارد
لیکن همه دم گرفته باشد دل از او

۱۱۱۶- من به دنیا چه نیازی دارم؟! بدون تردید محمد صلی الله علیه و آله در میان سنگ
ورینگ‌های بیابان در قبر آرمیده است.

۱۱۱۷- فکر کن که تمام گنج‌های دنیا و جواهرات آن، اموال قارون و ریاست
ملت‌ها در اختیار من باشد.

۱۱۱۸- مگر مسیر تمام اینها به نابودی ختم نمی‌شود؟! و مگر به زور از صاحبان
آنها نمی‌گیرند؟!

گیرم که نهاده به دنیا صد گنج
وز طاس فلک بهر تو آید شش و پنج
چون آخر کار تـرک می‌باید کـرد
آن به که ز اول نکشی هرگز رنج

۱۱۱۹- ای دنیا غیر مرا فریب بده من میل به عزت، ریاست و عطای تو
ندارم.

۱۱۲۰- ای دنیا من خود را به آنچه رزق من است قانع ساختم تو باید دنبال
حادثه‌جویان بروی و با آنها سرگرم باشی.

۱۱۲۱- جای تردید نیست که من از روزیدار خدا وحشت دارم و از کیفری
که ابدی است می‌ترسم.

هرگز دل من به جانب دنیا نیست
خوبی جهان به چشم من پیدا نیست
هر چند که جلوه می‌کنند هم چه عروس
در دیده ارباب نظر دنیا نیست

حرف اللام

غواهم
المخاطب لك

وَقَدْ قَعَتَ نَفْسِي بِمَا قَدَّرْتُمْ	فَشَانِكِ يَا دُنْيَا وَأَهْلُ الْعَوَالِدِ	1120
فَإِنِّي أَخَافُ اللَّهَ يَوْمَ لِقَائِهِ	وَإِحْسَى عِتَابًا بَادًا مِمَّا عَزَّرْتُمُ	1121

در مدح متاستغال بدنیان

ضیف
مجان

يَا مَنْ بَدُنِيَا أَشْتَغَلُ	قَدْ عَرَّهُ طَوْلُ الْأَمَلِ	1122
الْمَوْتُ يَا بِي بَغْتَةً	وَالْقَبْرُ صُدُوقُ الْعَمَلِ	1123
وَلَمْ تَزَلْ فِي غَفْلَةٍ	حَتَّى دَنَى مِنْكَ الْأَجَلُ	1124

تشبیه دنیا بچیرهای حقیقت

حسب
الغادرین

إِنَّمَا الدُّنْيَا كَظَلٍّ زَائِلٍ	أَوْ كَصَيْفٍ بَاتٍ لَيْلًا فَارْتَحِلُ	1125
أَوْ كَوَيْسٍ قَدْ يَرَاهُ نَسَائِمُهُ	أَوْ كَبَرْقٍ لِأَحْمَرٍ فِي أُنْفِ الْأَمَلِ	1126

در بیان فنا و زوال دنیا

سوق
داتك

هَبِ الدُّنْيَا لِسَاقِ لَيْلِكَ عَفْوًا	الَيْسَ مَصِيرُكَ إِلَى الرِّوَالِ	1127
وَمَا تَرْجُو لَيْسَ لَيْسَ يَسْفِي	وَسَهِيكََا قَدْ يُعَيِّرُهُ اللَّيَالِي	1128

مدحت جمع مال و حرص و تحمل

انبل
افضل

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تَعْدُ نَفْسِي	فَذَارِ تَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ	1129
وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْضُ رَأَوْ قِسْمًا مَعْدًا	فَقَلِّ هَرِصِ الْمَرْءِ فِي الْكَسْبِ أَحْمَلُ	1130
وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرِكِ جَمْعًا	فَمَا خَالِ مَرْوَلِي بِهِ الْمَرْءُ يَجْلُ	1131

احسن
اجمل

نکوهش از غفلت و آرزوی دراز

۱۱۲۲- ای کسی که غرق دنیا شده‌ای، آرزوی طولانی تو را مغرور ساخته

است.

۱۱۲۳- ناگهان مرگ فرا می‌رسد. قبربایگانی عمل است.

۱۱۲۴- در خواب غفلت تا آنجا بسر برده‌ای که مرگ به تو نزدیک گردیده.

ای آنکه به جان مقید سیم و زری

تا کی به ستم حرام پوشی و خوری

اندیشه‌ی آن بکن که روزی در گور

اعمال تو یک به یک کند جلوه‌گری

دنیا خواب و خیال است

۱۱۲۵- دنیا یا اینکه مانند سایه‌ای است که تمام می‌شود، یا مانند مهمانی

است که شب می‌خوابد و کوچ می‌نماید.

۱۱۲۶- یا مانند خوابی است که آدم خواب آن را می‌بیند، یا مانند برقی

است که در افاق آرزو می‌درخشد.

دنیا که ندارد ز حقیقت مایه

در عین عدم جلوه کند چون سایه

گاهی چه سراب می‌نماید به زمین

گاهی چه فلک چه برق دارد پایه

دنیا نابود می‌شود

۱۱۲۷- فرض کن که دنیا مجانی بدست تو برسد، مگر مسیرش نابودی نیست

۱۱۲۸- به هر چه امید داشته باشی، باقی نمی‌ماند، خیلی زود شبها دنیا را

تغییر می دهند.

ای کرده دلت به مال دنیا بی میل
مقصود توئی و مال دنیا طقیل
در دست کسی مال نخواهد ماندن
هر روز کند میل به جایی چون سیل

بر ترها از نظر امام علیه السلام

۱۱۲۹- اگر دنیا زیباشمرده می شود، خانه ثواب خدا (بهشت)، جالبتر و برتر است.

۱۱۳۰- اگر رزقها تقسیم شده و تنظیم گردیده است، برای جمع آوردن مال کمتر حرص زدن زیباتر است.

ای دل چه شوی به مال دنیا مغرور
باید که کنی سرای عقبی معمور
چون بخش تو در ازل مقدر شده است
پس حرص تو از عقل و خرد باشد دور

۱۱۳۱- اگر مال دنیا را برای رها کردن جمع می کنند، چرا انسان بچنین ثروتی بخل کند و در راه خدا انفاق ننماید.

۱۱۳۲- اگر بدنها برای مردن خلق شده اند، کشته شدن در راه خدا برای انسان بهترین کار است.

تا چند تو را به مال باشد امساک
وز بهر وفات خوبیش باشی غمناک
گر اهل سعادت کس سرم پیشه کنی
در راه خدا جامه تن سازی چساک

حرف اللام

١١٣٢
١١٣٣
١١٣٤
١١٣٥
١١٣٦
١١٣٧
١١٣٨
١١٣٩
١١٤٠
١١٤١
١١٤٢
١١٤٣

وَأَنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ نِسْتًا	فَقَتَلَ امْرَأَةً بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ فَفَضَّلَ
أظهاهمت عليا وتجرب انزدينا	
دُنْيَا مُخَادِعِي كَأَنِّي لَسْتُ أَعْرِضُهَا	حَطَرَ الْمَلِيكَ حَرَامَهَا وَأَنَا اجْتَنَبْتُهَا ^{حلالها}
مَدَّ إِلَيَّ يَمِينَهَا فَرَدَّهَا وَسَمَّا	وَرَأَيْتُهَا مُحْتَاجَةً فَوَهَبْتُ جَمَلَهَا
بينا اشتغال مرى بكارها بجمال	
إِنِّي أَغَاشُ امْرُؤَ سِتِّينَ حَوْلًا	فَنِصْفُ الْعُمُرِ مَحَقَّةُ اللَّيَالِي
وَنِصْفُ النِّصْفِ يَمْضِي لَيْسَ يَدِي	لِعَفْلَتِهِ يَمِينًا عَنْ شِمَالِي
وَتَلْتَأُ النِّصْفِ مَالٌ وَحِرْصٌ	وَسُغْلٌ بِالْمَكَّاسِ وَالْعِيَالِ
وَبَاقِي الْعُمُرِ اسْقَامٌ وَشَيْبٌ	وَمَهْمٌ بَارِتِحَالٍ وَاسْتِقَالِ
فَحُبُّ الْمَرْءِ طَوْلُ الْعُمُرِ جَهْدٌ	وَقِيَمَتُهُ عَلَى هَذَا الْمِثَالِ
بيان زوال حما وفنای زمان	
مَضَى الدَّمْرُ وَالْأَيُّ وَالذَّنْبُ حَكَا	وَأَنْتَ يَا هَوَى مِنْ الْحَقِّ غَافِلٌ
سُرُورِكَ فِي الدُّنْيَا غُرُورٌ وَحَسْرَةٌ	وَعَلَيْشُكَ فِي الدُّنْيَا حَالٌ وَبَاطِلٌ
تُرْوَدُ مِنَ الدُّنْيَا فَانْكَرِ رَاحِلٌ	وَبَادِرُ فَنَاءِ الْمَوْتِ لَأَشْكُ نَارِكِ
أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا كَالْمَنْزِلِ رَاكِبٌ	أَنَا خَ عَشِيَّتًا وَهُوَ فِي الصُّبْحِ رَاكِبٌ
ارشاد نفس بصفات عاليه	

انظر
بمجان
بمجان
بمجان
بمجان
بمجان
بمجان
بمجان
بمجان
بمجان
بمجان
بمجان
بمجان

لا يخرجون

امام علیؑ و پرهیز از حلال دنیا

۱۱۳۳- دنیا می‌خواهد به من حيله بزند گویا من از وضع آن آگاهی ندارم.
خدا حرام دنیا را ممنوع ساخته و من از حلالش پرهیز می‌کنم.

۱۱۳۴- دنیا دست راست خود را بسوی من دراز کرد، من دست راست و
چپش را برگردانیدم و دیدم دنیا خودش محتاج است هر چه آورده بوده آن بخشیدم.

دنیا که دهد فریب به هر بی‌خبری

در من نتوانست نمودن اثری

هر کس که به سر هوای دنیا دارد

پیوسته کشد ز هر طرف درد سری

پرونده‌ی يك عمر از دیدگاه علیؑ

۱۱۳۵- هنگامی که يك نفر شصت سال زندگی کند، نصفش شب است.

۱۱۳۶- نصف روزها را (که نصف نصف عمر است) بخاطر غفلت و نادانی

نمی‌داند طرف راست برود یا طرف چپ (در زندگی استقلال و تجربه ندارد).

۱۱۳۷- يك سوم از نصف روزها هم صرف ثروت، حرص به جمع‌آوری

دنیا و به‌کار و کسب و تأمین زن و فرزند می‌گذرد.

۱۱۳۸- باقی مانده عمر هم مریضی و پیری است، فکر کوچ کردن و منتقل

شدن است.

۱۱۳۹- با چنین وضعی شخصی که علاقه به عمر دراز داشته باشد نادان است

زیرا تقسیم زندگی بهمان ترتیبی است که گفتم.

افسوس که عمر من به افسوس گذشت

در صحبت جاهلان منحوس گذشت

عمری که بود مصرف آن علم و عمل
دائم به خیال نام و ناموس گذشت

دنیا مسافر خانه است

۱۱۴۰- روزگار و عمر گذشت و گناه جمع شده است و تویر اثر اینکه دنبال
هواهای خود هستی از حق غافل مانده‌ای.

۱۱۴۱- آنچه را خوشحالی می‌دانی گول است و حسرت در پی دارد و
خوشگذرانی در دنیا برای تو محال و بوج است.

افسوس که عمر شد به بیهوده تباه
وز دهر نماند بهر من غیر گناه
افکنند مرا لذت دنیا از راه
تا چند برای خویش باشم بدخواه

۱۱۴۲- از دنیا هر چه می‌خواهی سرمایه سفر به آخرت بردار که بزودی کوچ
خواهی کرد و در این کار شتاب کن که مرگ بدون تردید فرود خواهد آمد.
۱۱۴۳- آگاه باشید که دنیا همانند مسافر خانه‌ای است که شب در آن می‌خوابند
و صبح از آنجا کوچ می‌کنند.

توضیح: آن موقع که امام علیه السلام این شعر را می‌سرود، مسافرتها بصورت
کاروانی و با حیوان بوده است. روزها حرکت می‌کرده‌اند و در حدود هشت فرسخ
می‌پیموده‌اند و شب‌ها را می‌خوابیده‌اند تا بمقصد برسند.

مراکزی که بین راه بوده در فاصله شهرستانها هنوز به چشم می‌خورد و بنام
کاروانسرا معروف است. غالب این مراکز که مانده بصورت قرارگاه نظامی و یا
زندان مری حفظ می‌شود.

این کاروانسراها دو طبقه است و طبقه زیر مخصوص حیوانات و طبقه بالا برای

حرف اللام

<p>ذُجِّجَ السَّمِينُ وَعُوِيَ الْمَهْرُونَ</p>	<p>لَا تَحْزَنْ عَنِ مَنْ هَلَكَ فَايَّمْنَا</p>	<p>١١٤٤</p>
<p>إِنَّ التَّوَّاضِعَ بِالشَّرِيفِ جَمِيلٌ</p>	<p>وَأَجْعَلُ فُوَادِكَ لِلتَّوَّاضِعِ مَرْكَبًا</p>	<p>١١٤٥</p>
<p>فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ عَنْهُمْ مَسْئُولٌ</p>	<p>وَإِذَا أُولِيَتْ أُمُورُ قَوْمٍ لَيْلَةٌ</p>	<p>١١٤٦</p>
<p>فَاعْلَمْ بِأَنَّكَ بَعْدَهَا مَحْمُولٌ</p>	<p>وَإِذَا أَحْمَلْتَ إِلَى الْقُبُورِ جِنَازَةً</p>	<p>١١٤٧</p>
<p>وَلَعَلَّكَ مِنْ تَحْتِهِ مَخْلُوكٌ</p>	<p>يَا صَاحِبَ الْقَبْرِ الْمُنْقَشِ سَطْحُهُ</p>	<p>١١٤٨</p>
<p>وَعَلَيْهِ مِنْ حَلَقِ الْعَذَابِ كَبُورٌ</p>	<p>مَا يَنْفَعُهُ أَنْ يَكُونَ مُنْقَشًا</p>	<p>١١٤٩</p>
<p>الْمَلِكُ يَقْنِي وَالنَّعِيمُ يَرُؤُلُ</p>	<p>لَا تَعْتَرِزُ بِنَعِيمِهِمْ وَبِمَلِكِهِمْ</p>	<p>١١٥٠</p>
<p>خطاب بجابر بن عبد الله انصحا</p>		
<p>إِذَا اطَّاعَ اللَّهُ مِنْ تَالِهَاتِهَا</p>	<p>مَا أَحْسَنَ لِلدُّنْيَا وَأَقْبَالَهَا</p>	<p>١١٥١</p>
<p>عَرَّضَ لِلْأَذْبَارِ أَقْبَالَهَا</p>	<p>مَنْ لَمْ يُؤَاسِرِ النَّاسَ مِنْ فَضْلِهِ</p>	<p>١١٥٢</p>
<p>وَاعْطَى مِنْ دُنْيَاكَ مَنْ سَأَلَهَا</p>	<p>فَا حَذَرُ زَوَالِ الْفَضْلِ بِأَجْرِهِ</p>	<p>١١٥٣</p>
<p>يُضْعِفُ بِأَمْحَبَةٍ أَمْثَالَهَا</p>	<p>فَإِنَّ ذَا الْعَرْشِ جَزِيلُ الْعَطَا</p>	<p>١١٥٤</p>
<p>لَمْ يُقْبَلُوا بِالشُّكْرِ أَقْبَالَهَا</p>	<p>وَكَرَّ رَأْيَانًا مِنْ زَوْجِي ثُرُودِ</p>	<p>١١٥٥</p>
<p>مَقَالَةَ الشُّكْرِ الَّذِي قَالَهَا</p>	<p>تَاهُوا عَلَى الدُّنْيَا بِأَمْوَالِهِمْ</p>	<p>١١٥٦</p>
<p>لَكِنَّمَا كَفَرُوا بِمَنْ غَالَهَا</p>	<p>لَوْ شَكَرُوا النِّعْمَةَ جَارَاهُمْ</p>	<p>١١٥٧</p>
<p>لَكِنَّمَا كَفَرُوا بِمَنْ غَالَهَا</p>	<p>لَنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ</p>	<p>١١٥٨</p>

ممنوع

ممنوع

ممنوع

ممنوع

ممنوع

ممنوع

مسافران، و امام عَلَيْهِ السَّلَام که دنیا را به این کاروانسراها تشبیه کرده از نظر امکانات رفاهی که ناچیز است، از نظر حرص و عجله، از نظر همسفران که نیمی از آنها حیوانات هستند، از نظر محدودیتی که در استراحت هست همه و همه وجه شباهت‌هایی است جالب و ظریف.

جمعی که نصیحت عزیزان شنوند
بینند جهان را مقید نشوند
دنیا به مثل کهنه رباطی (۱) باشد
آیند مسافران و در حال روند

قدرت نمی‌ماند

- ۱۱۴۴- از لاغری ناله مکن، زیرا چاق کشته و لاغر معالجه می‌شود.
- ۱۱۴۵- قلب خود را فرودگاه تواضع قرار بده، زیرا فروتنی شخصیت را جلوه می‌دهد.
- ۱۱۴۶- هر گاه یکشب مسئولیت جمعیتی را پذیرفتی، توجه داشته باش که روز قیامت از حدود ریاست تو بازخواست می‌گردد.
- هر کس که کند صبر و تحمل حاصل
آخر به مراد خویش گردد و اصل
گر حکم تو بر جماعتی گشت روان
ز نهار مشو به ظلم کردن مائسل
- ۱۱۴۷- آنگاه که جنازه‌ای را بسوی قبر انتقال می‌دهی، توجه داشته باش که توهم پس از وی به قبرستان انتقال خواهی یافت.
- ۱۱۴۸- ای کسی که روی قبر خویشاوند خود را تعمیر و نقاشی می‌کنی شاید مرده در زیر خاک درزنجیر عذاب باشد.

۱- رباط: کاروانسرای میان راه.

۱۱۴۹- برای مرده نقاشی کردن قبر سودی ندارد، بخصوص که زنجیرهای عذاب بردست و پا و گردن مرده باشد.

۱۱۵۰- به لذت‌ها و قدرت مردم (که در زمان زندگی داشته‌اند) مغرور نباش زیرا قدرت نابود می‌گردد و نعمت پایان می‌یابد.

جمعی که زجهل خود مشوش باشند
خواهند که در گور منقش باشند
از نقش که بر گور نگارند چه سود
باید که به نفس خویشتن خوش باشند

اندرزهای امام علیه السلام به جابر بن عبدالله انصاری

۱۱۵۱- دنیا و روی آوردنش چقدر زیباست به این شرط که هر کس از دنیا بهره‌مند می‌گردد و وظیفه الهی خود را انجام دهد.

۱۱۵۲- کسی که از لطف خدا بهره‌مند گردیده‌است، هر گاه بمردم، برادروار کمک نکند، اقبال دنیا را در معرض ادبار و نابودی قرار داده است.

۱۱۵۳- ای جابر از رفتن مقام، مال و امتیاز بترس و هر کس از تو کمک خواست به وی لطف کن.

۱۱۵۴- جای تردید نیست که خدا در بخشش کردن دستش باز است یکدانه را که در زمین قرار گرفته به چند برابر اضافه می‌کند.

مالی که نه در وجه مناهی باشد
شک نیست که نعمت الهی باشد
از مال یکی شود سزاوار بهشت
وز مال یکی لایق شاهی باشد

۱۱۵۵- بسیاری را دیده‌ایم که ثروتمند هستند و از اقبال ثروت شکرگزاری نمی‌کنند.

حرف اللام

بيان حال سلاطين كند شته

1159	فَادَا بَجِيُوسَ الْاِيَا بَيْسَ مَا عَمِلُوا	اِبْنُ الْمَلُوكِ وَ اَبْنَاءُ الْمَلُوكِ وَمَنْ
1160	غَلَبَ الرِّجَالِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمُ الْقَلْبُ	بَا تَوَاعَلَى قَلِي الْاَجْبَالِ تَحْرِيْمُ
1161	اِلَى مَقَابِرِهِمْ يَا بَيْسَ مَا نَزَلُوا	وَ اسْتَبْرَأُو الْبَعْدَ عَنِ مَعَاوِلِهِمْ
1162	اِبْنِ الْاَسْتِرَةِ وَ التَّيْجَانِ وَ الْخَلْدِ	نَادَاهُمْ صَارِحٌ مِنْ بَعْدِ مَا ذَفَرُوا
1163	مِنْ دُفْنِهَا تَضْرِبُ الْاَسْتِرَةَ وَ الْكَلْدِ	اِبْنِ الْوُجُوهِ الَّتِي كَانَتْ مُجِيبَةً
1164	تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّوْدُ يَنْتَقِلُ	فَا فَضَحَ الْقَبْرَ عَنْهُمْ حَيْنَ سَايَلَهُمْ
1165	فَا صَبَحُوا الْبَعْدَ طَوْلِ الْاَكْلِ قَدْ اَكَلُوا	قَدْ طَالَ مَا اَكَلُوا فِيهَا وَ هُمْ يَشْرُونَ
1166	فَخَلَفُوها عَلَى الْاَعْدَاءِ وَ اَرْتَحَلُوا	وَ طَالَ مَا كَثَرُوا الْاَمْوَالَ وَ اَذْفَرُوا
1167	فَمَارَقُوا الدُّوْدَ وَ الْاَهْلِيْنَ وَ نَقَلُوا	وَ طَالَ مَا سَيَّدُوا وَ اَدُوْرَ التَّحْصِيْمِ
1168	وَ سَاكَنُوها اِلَى الْاَحْدَادِ قَدْ حَلُّوا	اَضْحَتْ مَسَاكِيْنُهُمْ وَ حَشَا مَعْطَلَةً
1169	اِبْنِ الْمَجْنُوْدِ وَ اِبْنِ الْخَيْلِ وَ الْخَوْلِ	سَلِ الْخَلِيْفَةَ اِنْ وَا فِتْ مَنِئْتَهُ
1170	تَنُوْءُ بِالْعُصْبَةِ الْمُعَوْنِ لَوْ حَلُّوا	اِبْنِ الْكُوْزِ الَّتِي كَانَتْ مَعَايِجِهَا
1171	اِبْنِ الْحَدِيْدِ وَ اِبْنِ الْبَيْضِ وَ الْاَسَلِ	اِبْنِ الْعَبِيْدِ الَّتِي اَرَصَدَهُمْ عُدَدًا
1172	اِبْنِ الصَّوَارِمِ وَ اِبْنِ الْخَطِيْبَةِ الْذُّبْلِ	اِبْنِ الْفَوَارِسِ وَ الْعِلْمَانِ مَا صَنَعُوا
1173	لَمَّا رَاوَهُ صَرِيحًا وَ هُوَ يَبْتَهِمُ	اِبْنِ الْكُفَاةِ لَمْ يَكْفُوْا خَلِيْفَتَهُمْ

شهرت یافته
بودند
صالح
بالتكلمه
جمع
تجمع
تجمع
تجمع
تجمع
تجمع

۱۱۵۶- این گروه، بر اثر ثروت زیاد در دنیا سرگردانند و از طریق بخل ورزیدن مال را مسدود میکنند.

۱۱۵۷- اگر اینها شکر ثروت را که نعمت الهی است انجام میدادند خدا پاداش شکرى را که در قرآن بیان کرده بآنها عنایت میکرد.

۱۱۵۸- خدا فرموده است: «اگر شکر نعمت‌ها را بجای آوردید نعمت‌های شمارا زیاد میکنم» (۱) اما کفر و ناسپاس آنان سبب می‌شود که ثروت‌های آنان تمام گردد.

جمعی که به عقل پاس حشمت دارند
آئین سپاس و شکر نعمت دارند
و آنها که کمال علم و حکمت دارند
هر پایه که دارند به خدمت دارند

وضع سلاطین گذشته

۱۱۵۹- پادشاهان و شاهزادگان و فرماندهان لشکر آنها کجا رفتند؟ آگاه باشید که خیلی بد عمل کردند.

۱۱۶۰- بر فراز کاخهای آسمان خراش و قلعه‌های کوه‌ها می‌خوابیدند و نیرومندان از آنها پاسداری میکردند، امانه‌کاخها فائده برای آنان داشت و نه نگهبانان.

۱۱۶۱- با عزتی که داشتند از پناهگاه‌هایی که داشتند بیرون کشیده شده و بسوی قبرهای خود فرود آورده شدند. ای وای که چقدر سقوط و مرگ آنان بد بود.

۱۱۶۲- بعد از اینکه دفن گردیدند فریادگری بابسانگ بلندگفت: تخت‌های سلطنتی، تاج‌های گوهر نشان وزر و زیورها چه شد!؟

۱۱۶۳- آن صورت‌هایی که از مردم پنهان بود و برای پنهان نگاه داشتن

۱- سوره ابراهیم آیه ۷ «لئن شکرتم لازیدنکم...»

آن پرده می‌آویختند و برای آسایش آن در شب زیر پشه‌بند می‌خوابیدید کجا رفت؟!

شاهی که ز اطراف جهان گیرد تاج
وز فضل به غیر حق نگرود محتاج
در روز اجل کنند مالش تاراج
نی تخت بجای خود بماند نی تاج

۱۱۶۴- قبرد پاسخ‌سؤال از مردگان پرده برداشت و پاسخ داد: آن صورتهای زیبا و پنهان جولانگاه کرم‌ها هستند.

۱۱۶۵- درد دنیا زیاد غذا خوردند و فراوان نوشیدند و بعد از آن همه خوراک و نوشیدنی، خودشان خورده شدند. (خوراک کرم و خاک گردیدند.)

۱۱۶۶- ثروت را زیاد کردند و اموال را ذخیره ساختند سپس آنها را برای دشمنان رها کردند و رفتند.

۱۱۶۷- سالها خانه‌های محکم ساختند تا از آنها محافظت کنند سپس از خانه‌ها و بستگان جدا شدند و کوچ کردند.

۱۱۶۸- خانه‌ها و کاخ‌های آنان خالی و بی‌فائده مانده و هر کس بآن خانه‌ها و کاخ‌ها پا بگذارد وحشت می‌کند و خودشان در زیر خاک نقل مکان کرده‌اند.

جمعی که نگشتند پریشان هرگز
مهجور نبودند ز خویشان هرگز
امروز از آن جمع اثر باقی نیست
گویا که نبوده‌اند ایشان هرگز

۱۱۶۹- از پادشاهی که مرگ او رسید بپرس: لشکریان کجا رفتند؟ اسب‌ها (وسائل نقلیه) کجا رفتند؟ نوکرو کلفت‌ها چه شدند؟

۱۱۷۰- آن گنج‌هایی که اگر نیرومندان کلیدهای آنرا میخواستند انتقال دهند

حرف اللام

<p>أَيْنَ الْكُفَاةِ الَّتِي مَا جُوا لِمَا غَضِبُوا</p>	<p>1174</p>
<p>لَمَّا أَتَيْتَ سِمَامُ الْمَوْتِ تَنْقِصُ</p>	<p>1175</p>
<p>عَنْكَ الْمِنْبَةَ إِذْ وَافَى بِكَ لِأَجَلِ</p>	<p>1176</p>
<p>وَلَا الرِّقَةَ نَفَعَتْ فِيهَا وَلَا الْحَبْلُ</p>	<p>1177</p>
<p>بَلْ سَلَمُوكَ لَهَا يَا فُجِحَ مَا فَعَلُوا</p>	<p>1178</p>
<p>وَلَا يَطُوفُ بِهِ مِنْ بَيْنِهِمْ رَجُلٌ</p>	<p>1179</p>
<p>وَكُلُّهُمْ بِاقْتِسَامِ الْمَالِ أَنْ سَعَلُوا</p>	<p>1180</p>
<p>يَخْشَاكَ مِنْ كَنْفِيَةِ الرُّوعِ وَوَهْلٍ</p>	<p>1181</p>
<p>إِلَّا أَنَاخَ عَلَيْهِ الْمَوْتُ وَالْوَجَلُ</p>	<p>1182</p>
<p>وَرُوحُهُ بِجِبَالِ الْمَوْتِ مُتَّصِلٌ</p>	<p>1183</p>
<p>وَمَلِكُهُ زَائِلٌ عَنْهُ وَمُنْقِلٌ</p>	<p>1184</p>
<p>بَيَانُ اشْتِيَاقِ خُوَيْشِ بَغَاظِهِمْ مِنْهَا</p>	
<p>وَأَنَّى وَهَذَا الْمَوْتُ لَيْسَ يَجُولُ</p>	<p>1185</p>
<p>فَلَيْ أَمَلٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ طَوِيلٌ</p>	<p>1186</p>
<p>وَأَنَّ نَفْسًا بَلِيغَةً تَسِيلُ</p>	<p>1187</p>
<p>لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْ مِمَّا إِلَيْهِ سَبِيلٌ</p>	<p>1188</p>

تبعه

بجمل

تبعه

بجمل

بجمل

بجمل

به سختی می افتادند چه شد؟ (۱)

۱۱۷۱- آن غلامانی که برای مبارزه با دیگران آماده ساخته بودی کجا رفتند؟

شمشیرهای تیز، کلاهخود و نیزه‌ها چه شد؟

ایزد که دهد خلیفه را جباه و جلال

روزی که نهد به چهره اش داغ زوال

از لشکر او اثر نماند باقی

در حال شود حشمت و جاهش پامال

۱۱۷۲- سوارکاران و غلامان با آن زرننگی‌ها کجا رفتند؟ آن شمشیرهای

ساخت خطی که باریک و چابک بودند چه شدند؟

۱۱۷۳- مردان شجاع کجا رفتند؟! چرا از پادشاه خود آنگاه که دیدند در بستر

مرگ افتاده و می‌نالند و کمک می‌خواهد، حمایت نکردند؟!

۱۱۷۴- آن مردان مسلحی که به هنگام غضب حمله‌ور می‌شدند کجا رفتند؟!

آن حامیانی که از دولت‌ها حمایت میکنند و پشتیبان آنها هستند چه شدند؟!

۱۱۷۵- تک تیراندازان ماهر کجا رفتند؟! چرا آنگاه که تیرهای مرگ

را به تونشانه گرفته بودند، آنها با تیراندازی خود از تیر مرگ جلوگیری نکردند؟!

شاهی که فلک ز نور او شد لامع

خورشید کرم ز برج او شد طالع

آن روز که شد صورت مرگش واقع

اسباب جهان هیچ ندیدم نافع

۱۱۷۶- افسوس که آن همه نیرو نه از مظلومیت تو (بر اثر بی‌اعتنائی دیگران

به تو) حمایت کرده و نه آنگاه که مرگت فرارسید، از تو دفاع کردند.

۱۱۷۷- نه اگر رشوه میدادند میتوانستند مرگت را از تو دفع کنند و نه افسون

۱- اشاره باین آیه است که درباره قارون نازل شده است: «ما ان مفاتحه لتنوع بالعصبة»

سوره قصص آیه ۷۶ .

ونه نیرنگ در این راه فائده داشت.

۱۱۷۸- نزدیک ترین افراد به تو نه کمک جانی به تو کردند و نه کمک مالی بلکه تو را تسلیم مرگ ساختند راستی که کارزشتی انجام دادند.

۱۱۷۹- چه شده که هیچکس بر سر قبرت نمی آید و هیچیک از آنان اطراف قبر تو نمیگردند!؟

۱۱۸۰- چه شده که نام تو فراموش و کنار گذاشته شد و همه به تقسیم مالی که گذاشتی مشغول شدند.

۱۱۸۱- چه شده که کاخ تو خالی مانده، کسی در آن نیست که با مراجعه کنندگان انس بگیرد و از سوی دیگر از دو طرف قبرت ترس و ناله تو را فرا گرفته است.

روزی کسه کشند جانت از تن بیرون

نی رشوه در آن سود دهد نی افسون

همراه تو باشند کسان تالب گسور

وانگاه تو در خاک بمانی محزون

۱۱۸۲- نمی توانی منکر شوی که قدرت برای هیچکس دوام نیاورده مگر اینکه بطور حتم شتر مرگ و ترس درب خانه اش خوابیده است.

۱۱۸۳- چگونه ممکن است برای همیشه امید دوام زندگی را داشته باشیم در صورتیکه روح انسان با ریسمانهای مرگ پیوسته است.

۱۱۸۴- جسم پادشاه هدف راههای مختلف مرگ قرار گرفته و قدرت وی از دست رفته و به دیگری منتقل شده است.

هر چند کسی صاحب عقل است و خرد

از دست اجل به هیچ روحبان نبرد

خیاط ازل که دوخت پیراهن عمر

آخر به اجل گفت که جیبش به درد

حرف اللام

۱۱۸۹	وَكُلٌّ عَنِ رِيْمَاهُنَاكَ ذَلِيلٌ	قَطَعْتَ بِأَيَّامِ التَّعْرِزِ ذِكْرَهُ
۱۱۹۰	وَصَاحِبُهَا حَتَّى الْمَمَاتِ عَلِيلٌ	أَرَى عِلَلِ الدُّنْيَا عَلَى كَثِيرَةٍ
۱۱۹۱	فَهَلْ لِي إِلَى مَنْ قَدْ هَوَيْتَ سَبِيلٌ	وَإِنِّي لَمُسْتَأَقٍ إِلَى مَنْ أَحْبَبَهُ
۱۱۹۲	وَقَدَمَاتِ قَبْلِي بِالْفِرَاقِ حَمِيلٌ	وَإِنِّي وَإِنْ سَطَّ عَلَى الدُّرَا زِحَا
۱۱۹۳	أَصْرَهُ يَوْمَ الْفِرَاقِ رَحِيلٌ	فَقَدْ قَالَ فِي الْأَمْثَالِ فِي الْبَيْنِ قَائِلٌ
۱۱۹۴	دَلِيلٌ عَلَى أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ	وَإِنْ أَقْبَعَادِي فَاطْمَأَنَّ عَادِمٌ
۱۱۹۵	لَعَمْرِكَ شَيْءٌ مَا إِلَيْهِ سَبِيلٌ	وَكَيفَ هُنَاكَ الْعَيْشُ مِنْ بَعْدِ قَلْبِي
۱۱۹۶	وَيُطَهَّرُ بَعْدَكَ لِلْخَلِيلِ بَدِيلٌ	سَيُعْرَضُ عَنْ ذِكْرِي وَتُنْسَى مَوْلِي
۱۱۹۷	إِذَا عَيْبَتْ رِضَاهُ سِوَايَ بَدِيلٌ	وَلَيْسَ خَلِيلِي بِالْمَوْلِ وَلَا الدَّكِي
۱۱۹۸	وَيَحْفَظُ سِرِّي قَلْبُهُ وَرَحِيلٌ	وَلَكِنْ خَلِيلِي مَنْ يَدُومُ وَصَلَا
۱۱۹۹	فَإِنَّ بَكَاءَ الْبَاكِاتِ قَلِيلٌ	إِذَا انْقَطَعَتْ يَوْمًا مِنَ الْعَيْشِ مَوْلِي
۱۲۰۰	وَلَيْسَ إِلَى مَا يَبْتَغِيهِ سَبِيلٌ	بُرَيْدُ الْفَتَى أَنْ لَا يَمُوتَ حَبِيبُهُ
۱۲۰۱	وَلَكِنْ رُزْءُ الْأَكْرَمِينَ جَلِيلٌ	وَلَيْسَ جَلِيلًا رُزْءُ مَالٍ وَقَدْ
۱۲۰۲	وَفِي الْقَلْبِ مِنْ حَرِّ الْفِرَاقِ غَلِيلٌ	لِنَّكَ جَنَبِي لَا يُؤَانِيهِ مَضْجَعٌ
بَيَّا اَمْدَكِ بِرِيءٍ وَرَفْتَنِ حِوَانِي		
۱۲۰۳	وَاسْتَوْدِعَ اللَّهُ الْفَارِحَانَ	فَاهْلًا وَسَهْلًا بِضَيْفٍ تَزَلُ

شظن الكرام
اعوجبت

من حيل
اعوجبت

من غير
واو واو

من
نحو

من
نحو

من
نحو

اظهار علاقه‌ی امام علیه السلام به حضرت فاطمه علیها السلام

- ۱۱۸۵- توجه داشته باشید که طولانی‌تر از راه عمر، راهی وجود ندارد و کجا می‌توان راه مرگ را بست.
- ۱۱۸۶- من هر چند به مرگ یقین دارم اما آرزوی طولانی‌هم کنار آن دارم
- ۱۱۸۷- روزگار رنجهای گوناگون دارد که شب و روز جلوه می‌کند و مردم در میان این روز و شب در حرکت هستند (و به مرگ نزدیک می‌شوند).
- ۱۱۸۸- دنیا منزلگاهی است که نمونه دیگری ندارد، هر کس بساید از راه دنیا عبور کند (و بسر منزل مقصود، قبر برسد)
- ۱۱۸۹- دنیا را با در نظر گرفتن روزگار عزت پشت سرمی‌گذارم و هر عزیزی در قبر دلیل است.

جمعی که مدام مکر و تزویر کنند
در کار جهان هزار تدبیر کنند
روزی که رسد ز آسمان سنگ اجل
فرصت نشود که وقت تغییر کنند

- ۱۱۹۰- مشکلات دنیا نسبت به من زیاد است و تا هنگام مرگ خود را در برابر ناراحتی‌ها (که به خواست خداست) ناتوان می‌بینم.
- ۱۱۹۱- من بدون تردید آرزوی ملاقات کسی را دارم که وی را دوست دارم و آیا راهی برای دیدار محبوبم وجود دارد؟!
- ۱۱۹۲- هر چند خانه، مرا دور کرد و میان محل سکونت ما جدائی افتاد و قبل از من شایسته‌ای دیده از جهان فرو بست،
- ۱۱۹۳- اما این مطلبی است که در ضرب‌المثل‌ها موجود است و برای جدائی می‌گویند من هم برای شما بیان می‌کنم: «روز جدائی و فراق، روز کوچ است.»
- * برای هر اجتماعی از دو دوست جدائی در پیش است و تمام مشکلات در پیش

جدائی و فراق ناچیز است. (۱)

در طبع زمانه نیست انگیز وصال
کوشد به فراق دوستان در همه حال
گر صبح زند ز وصل خورشید نفس
تا چشم به هم زنی رسد وقت زوال

۱۱۹۴- از دست رفتن فاطمه علیها السلام پس از احمد علیه السلام دلیل است که رفاقت‌ها

دوام ندارد.

۱۱۹۵- بعد از درگذشت آنان، خوشی چگونه تصور شود؟! به جانت سوگند،

موضوعی است که به آن دست‌یابی نیست.

۱۱۹۶- بزودی نام من را کنار می‌گذارد، محبت مرا فراموش می‌کند و پس

از درگذشت من، دوست دیگری در نظر می‌گیرد.

۱۱۹۷- دوست من نباید غمزده باشد و نه اینکه وقتی از نظر غائب شدم،

دیگری را بجای من برگزیند و خوشحال باشد.

۱۱۹۸- دوست من کسی است که وصالش با دوام و قلبش مرکز اسرار من

باشد و به کارهای خصوصی من کمک کند.

۱۱۹۹- (دوست) آنگاه که زندگی من پایان یافت (باید رعایت نکته‌های

گذشته را بنماید)، زیرا اگر به زنان نوحه‌گر (که از روی علاقه و محبت نیست) ناچیز

و محدود است.

جمعی که به راستی مسلمان باشند

در بند وفا به عهد و پیمان باشند

گاهی به خطا اگر جفائی بکنند

در حال ز فعل خود پشیمان باشند

۱- این شعر که بالا ترجمه شد و آغاز آن ستاره است در بعضی نسخه‌ها وجود دارد.

اَكْلُ اجْتِمَاعٍ مِنْ حَلْبَلَيْنِ فَرَقَهُ
وَكُلُّ الَّذِي دُونَ الفِرَاقِ قَلِيلٌ

حرف اللام

وَحَلَّ الشَّيْبُ كَانَ لَمْ يَرَكَ	قَوْلِي الشَّبَابُ كَانَ لَمْ يَكُنْ	١٢٠٤
وَأَمَّا الشَّبَابُ كَبَدَ رِأْفَلُ	كَانَ الشَّيْبُ كَصَبْحِ نَبْدَا	١٢٠٥
فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ الْبَدَلُ	سَعَى اللَّهُ ذَاكَ وَمَهْلَا مَعَا	١٢٠٦
در اظهار جز مر عا قلا ن		
مَصَائِبُهُ قَبْلَ أَنْ تَنْزِلَا	يُمَثِّلُ ذُو الْعَقْلِ فِي نَفْسِهِ	١٢٠٧
لِيَا كَانَ فِي نَفْسِهِ مَثَلَا	فَإِنْ نَزَلَتْ بَعْتُهُ لَمْ يَرُعْ	١٢٠٨
فَصَيَّرَ آخِرَهُ أَوَّلَا	رَأَى الْأَمْرَ يَقْضِي إِلَى الْآخِرِ	١٢٠٩
وَيَبْسِي مَصَارِعَ مَنْ قَدْ خَلَا	وَذُو الْجَهْلِ يَا مَنْ أَيَّامُهُ	١٢١٠
بِبَعْضِ مَصَائِبِهِ أَعْوَلَا	فَإِنْ بَدَّهَتْهُ صُرُوفُ الرِّمَانِ	١٢١١
لَعَلَّهُ الصَّبْرُ عِنْدَ الْبَلَا	وَلَوْ قَدَّمَ الْحَزْمَ فِي نَفْسِهِ	١٢١٢
در مذمت بخل و وعد کاب		
وَشَرُّ مِنَ الْبُخْلِ الْمَوَاعِيدِ وَالْمَطْلُ	إِذَا اجْتَمَعَ الْأَفَاتُ فَالْبُخْلُ شَرُّهَا	١٢١٣
وَلَا خَيْرَ فِي قَوْلِ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِعْلُ	وَلَا خَيْرَ فِي وَعْدِ إِذَا كَانَ كَاذِبًا	١٢١٤
فَأَنْتَ كَذِبِي نَعْلٍ وَلَيْسَ لَكَ خَلُّ	إِنِ انْكَتَ ذَا عِلْمٍ وَلَمْ تَكُ عَاقِلًا	١٢١٥
فَأَنْتَ كَذِبِي رَجُلٍ وَلَيْسَ لَكَ نَعْلُ	وَإِنْ كُنْتَ ذَا عَقْلٍ وَلَمْ تَكُ عَالِمًا	١٢١٦
وَلَا خَيْرَ فِي وَعْدِ إِذَا لَمْ يَكُنْ نَصْلُ	إِلَّا إِنَّمَا الْإِنْسَانُ عَمْدٌ عَقِيلُهُ	١٢١٧

فهرست

موضوع

اصطلاح

المطلب

غلاف

نظير

۱۲۰۰- جوانمرد دوست ندارد رفیق خود را از دست بدهد ولی راهی برای تأمین خواسته‌های او وجود ندارد.
 ۱۲۰۱- از دست دادن ثروت مهم نیست، بلکه مصیبت بزرگواران اهمیت دارد (چون قابل جبران نیست.)

۱۲۰۲- به همین جهت بهلوی من روی رختخواب آرام ندارد و خوابم نمی‌برد و آتش فراق (دیدار فاطمه ع و احمد ع) قلب مرا آتش زده است.
 دارد دل من کدورت از شام فراق
 تا چند شوم تیره زایام فراق
 زهری که به حال میخورم از جای فراق
 یارب که برافتد ز جهان نام فراق

رفتن جوانی و آمدن پیری

۱۲۰۳- خانه آشنا و آسایش به‌مهمانی که وارد شده خوش آمد می‌گوید و دوستی را که کوچ کرده و حرکت نموده است بخدا می‌سپارم.
 ۱۲۰۴- جوانی آن چنان پشت کرده که گویا نبوده است و پیری آنطور وارد شده که گویا همیشه وجود داشته است.
 ۱۲۰۵- پیری گویا همانند صبح روشن شد و جوانی مثل ماه شب چهاردهم پنهان گردید و غروب نمود.
 ۱۲۰۶- خدا جوانی و پیری را باهم رحمت کند، زیرا جوانی که رفته جالب بود و پیری هم که جای آن آمد خوب است.

افسوس که ایام جوانی بگذشت
 احوال دلم چنانکه دانسی بگذشت
 از مشرق مرگ صبح پیری بدمید
 اوقات سرور و کامرانی بگذشت

عاقل دور اندیش و آینده نگر است

- ۱۲۰۷- خردمند مصائب خود را قبل از اینکه پیش آید برای خود مجسم می-گرداند و درباره آن فکر میکند.
- ۱۲۰۸- اگر مصیبتی بصورت ناگهانی برای او آمد وحشت نمیکند، چون در فکر خود آنرا ترسیم کرده است.
- ۱۲۰۹- دیده است که حادثه در مورد دیگری چه کرده، بهمین جهت پایان کار خود را آغاز برنامه عملی شده دیگران حساب میکند.
- ۱۲۱۰- نادان در ایمنی بسرمیبرد و حوادثی را که برای دیگران پیش می آید فراموش میکند .
- ۱۲۱۱- اگر حوادث روزگار بصورت ناگهانی با او روی آورد بانحراف و سقوط کشانده میشود.
- ۱۲۱۲- اگر جاهل، احتیاط را پیشه‌ی خود ساخته بود، صبر در برابر حوادث را آموخته بود.

دانا که نهاد بر حوادث دل خویش
از نیش بسلا دلش نمی‌گردد ریش
هر چند که فقر و نیستی آید پیش
چون کوه ز جای خود نجنبد درویش

- ۱۲۱۳- آنگاه که آفت‌ها را جمع آوری کنند، بدترین آنها بخل است و بدتر از بخل وعده دادن و بوعده عمل نکردن است.
- ۱۲۱۴- در وعده‌ای که دروغی باشد خوبی وجود ندارد و در قولی که عمل دنبال آن نباشد خیری نخواهد بود.

از بخل کسی که میکند وعده دروغ
بگریز از او که آب دارد در دوغ

ترجمه دیوان

آن صبح که خلق کاذبش می خوانند
هرگز نرسد از او به آفاق فروغ
۱۲۱۵- اگر علم داشته باشی و عاقل نباشی مثل کسی هستی که کفش دارد و
پا ندارد .

۱۲۱۶- اگر عقل داری و عالم نیستی مثل کسی هستی که پا دارد اما کفش
ندارد .

۱۲۱۷- توجه داشته باش که انسان غلاف عقل خود میباشد و آنگاه که شمشیر
نباشد، غلاف خالی، فائده ندارد .

چه خوش است عقل و دانش با هم
کز هر دو شود روشن و صافی عالم
در انجمنی که نمام تمییز زنند
ممتاز به عقل و علم باشد آدم

ترغیب به تحصیل علم

۱۲۱۸- اگر این علم با آرزو کردن بدست می آمد در روی تمام زمین يك نادان
یافت نمی شد .

۱۲۱۹- کوشش کن، بیحالی مکن، غافل مباش، زیرا پشیمانی در آخرت
مخصوص کسی است که در انجام وظیفه کوتاهی کرده باشد .

گر اهل دلی ترك هوس باید کرد
مرغ دل خویش در قفس باید کرد
تـــو حید به آرزو میسر نشود
هر کام که داری همه پس باید کرد

حرف اللام

ترغيب بتحصيل علم وفطانت

١٢١٨ لو كان هذا العلم يحصل باليأس ما كان يبقى في البرية جاهل

١٢١٩ اجمد ولا تكسل ولا تك غافلا فذامة العقبى لمن يتكاسل

مفازت بعد وحكت خویش

١٢٢٠ رضىنا قسمة اجمبار فينا لنا علم وللأعداء مال

١٢٢١ فان المال يفتى عن قريب وان العلم باق لا يزال

بيان معنى غنى وكرم وفتى

١٢٢٢ ان الغنى هو الغنى بنفسه ليس الغنى هو الغنى بماله

١٢٢٣ وكذا الكرم هو الكرم بخلقه ليس الكرم بقومه وباله

١٢٢٤ وكذا الفقيه هو الفقيه بحاله ليس الفقيه بطقه ومقاله

امر بصمت ونهى امر بسيار كوفى

١٢٢٥ فلا تكثرن القول في غير وقتيه وادمن على الصمت المزين للعقل

١٢٢٦ يموت الفقى من عشرة بلسائه وليس يموت المؤمن من عشرة الزجل

١٢٢٧ فلا تك ميثاقا لقولك مفسيا فستجلب البغضاء من زلتها

منع جمعي كعيسه در مان جويند

١٢٢٨ وفي الخلق احيانا العري حرارة وثقل على غض الرجال ثقل

ترغيب بتحصيل علم وفطانت
مفازت بعد وحكت خویش
بيان معنى غنى وكرم وفتى
امر بصمت ونهى امر بسيار كوفى
منع جمعي كعيسه در مان جويند

افتخار به علم و دانش

- ۱۲۲۰- به تقسیم خدا در میان خود و دشمن راضی هستم، علم را بما داد و به دشمن ثروت .
- ۱۲۲۱- علت خوشحالی من این است که مال بزودی فانی میگردد و علم همیشه باقی می ماند .

آن روز که شد روزی مردم تقسیم
دادند به ما علم و به دشمن زر و سیم
فردا که کنیم جان به جانان تسلیم
او اهل جهنم است و ما اهل نعیم

ثروت، سخاوت و فقاہت

- ۱۲۲۲- ثروتمند کسی است که روحش نیاز بدیگران نداشته باشد، ثروتمند آن نیست که از نظر مالی بی نیاز باشد.
- ۱۲۲۳- سخاوتمند کسی است که از نظر اخلاق شخصیت داشته باشد، شخصیت به طائفه و نزدیکان نیست.
- ۱۲۲۴- فقیه کسی است که به حال خود آگاه باشد، سخنرانی و مطلب سبب فقیه بودن کسی نمیشود.

ای گشته ز جمع مال و اسباب غنی
تا چند کسی از تو کشد کبر و منی
گاهی که ز خود دور کنی خلق دنی
در عالم علم و معرفت جان منی

کم گوئی و به موقع گوئی

۱۲۲۵- آنجا که موقع حرف زدن نیست کمتر حرف بزن و به سکوتی که عقل را زینت می بخشد ادامه بده.

۱۲۲۶- جوان از لغزش زبان جان میدهد، اما از لغزیدن پا و بزمین خوردن نمی میرد.

۱۲۲۷- اسرار دیگران را افشامکن که دشمنی را از طریق لغزیدن کفش خود برای خویشتن جلب می نمائی.

ای خورده شراب ذوق از جام سخن
 بشناس به عقل و علم هنگام سخن
 چون راز درون پیش کسی خواهی گفت
 باید که سری راه به انجام سخن

نهی از عیب جوئی

۱۲۲۸- به جان خود سو گند بسیاری از اوقات طعم تلخی را (از حوادث) احساس می کنم. شخصیتها را سبک کردن برای من خیلی سنگین است.

۱۲۲۹- ندیدم فردی که عیب خود را ببیند، هر چند امتیازاتش برای وی پنهان نمی ماند (آنگاه که امتیاز خود را در نظر می گیرد، عیب خویشتن را نمی نگرد).

۱۲۳۰- چه کسی را پیدا می کنی که از زبان مردم راحت بسازد و مردم در تهمت زدن و سوء ظن حرف زیاد دارند.

انسان که به نور معرفت مشهور است
 در دیدن عیب خود به غایت کور است
 چو چشم که کو کب به فلک می بیند
 وز دیده خویش روز و شب مستور است

حرف اللام

حليل	وَإِنْ كَانَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ جَمِيلٌ	وَلَمْ أَرَ إِنْسَانًا تَأْتِي عَيْبَ نَفْسِهِ	١٢٢٩
نيزك	وَاللِّئَامِ قَالُوا بِالظُّنُونِ وَقِيلُ	وَمَنْ تَأْتِيهِ يَجُودُ مِنَ النَّاسِ لَمَّا	١٢٣٠
وكل	وَكُلُّ غَنِيٍّ فِي الْعُيُونِ جَلِيلٌ	أَجَلَكَ قَوْمٌ حِينَ صُرْتَ إِلَى الْغَنِيِّ	١٢٣١
عشية	عَشِيَّةٌ يَقْرَبُ أَوْغْدَاةَ بَيْتِ	وَلَيْسَ لِعَنَى إِلَّا غَنِيٌّ زَيْنُ الْفَتَى	١٢٣٢
سخي	سَخِيٌّ وَلَمْ يَسْتَعْنِ قَطُّ بِجَمِيلٍ	وَلَمْ يَفْتَقِرْ يَوْمًا وَأَنْ كَانَ مُعَدًّا	١٢٣٣
أمر بحفظ نفس ماره وشكيباني			
تعش	تَعَشَّ سَائِلًا وَالْقَوْلُ فِيكَ جَمِيلٌ	صُنِ النَّفْسَ وَأَجْلَهَا عَلَى مَا يُرِيحُهَا	١٢٣٤
عسى	عَسَى تَكْبَاتُ الدُّهْرُ عَنْكَ تَرَوُ	وَإِنْ ضَاقَ رِزْقُ الْيَوْمِ فَاصْبِرْ إِلَى الْغَدِ	١٢٣٥
ويعني	وَيُعْنَى عَنِ الْمَالِ وَهُوَ ذَلِيلٌ	يَعْرِ غَنِيَّ النَّفْسِ إِنْ قَلَّ مَالُهُ	١٢٣٦
إذا	إِذَا الرِّيحُ مَالَتْ مَا لَحَيْتُ بَمَيْلٍ	وَالْآخِرَ فِي وَدِّ أَمْرٍ عِيٍّ مَتَلُونِ	١٢٣٧
وعند	وَعِنْدَ أَحْتِمَالِ الْفَقْرِ عَنْكَ بِجَمِيلٍ	جَوَادِ إِذَا اسْتَعْنَيْتَ عَنْ أَحَدٍ فَالْ	١٢٣٨
ولكنهم	وَلَكِنَّهُمْ لِلنَّاسِ ثَبَاتٍ قَلِيلٌ	فَمَا أَكْثَرَ الْأَهْوَانَ حِينَ تَعُدُّهُمْ	١٢٣٩
فهي امر جمع در وقت عسرت			
فقد	فَقَدْ لَسِرْتَ فِي دَهْرٍ طَوِيلٍ	فَلَا تَجْنَعْ إِذَا أَعْسَرَتْ يَوْمًا	١٢٤٠
لعل	لَعَلَّ اللَّهَ يُعْنِي عَنْ قَلِيلٍ	وَلَا تَيْأَسْ فَإِنَّ الْبَيْسَ كَفَرُ	١٢٤١
فان	فَإِنَّ اللَّهَ أَوْلَىٰ بِأَجْمَلٍ	وَلَا تَظُنُّ بِرَبِّكَ ظَنًّا سَوْءٌ	١٢٤٢

۱۲۳۱- آنگاه که بسوی ثروتمند شدن رهسپارشدی مردم به تو احترام می گذارند و هر ثروتمندی در نظر مردم محترم است.

۱۲۳۲- آن ثروتی احترام دارد که به جوان زینت بخشد، شب مهمانی بدهد یا روز بخشش نماید.

۱۲۳۳- سخاوتمند اگرچه روزی بیچاره شود، هیچگاه فقیر نیست، بخیل است که هیچگاه بی نیاز نمی گردد.

هر کس که شود به مال دنیا فیروز
در چشم کسان بزرگ باشد شب و روز
گر بخت سعید و حسن طالع داری
از مال جهان گنج سعادت انـدـوز

امتیازات دوست واقعی

۱۲۳۴- هوای نفس را کنترل کن و روشی را انتخاب کن که مایهی زینت تو باشد و همیشه سالم بمانی و پشت سرت حرف خوب بزنند.

۱۲۳۵- اگر رزق يك روز کم شد تا فردا صبر کن، بزودی نکبت های روزگار از تو بر طرف می گردد.

۱۲۳۶- کسی که عزت نفس دارد، هر چند ثروت کم داشته باشد عزیز است و پولدار (اگر عزت نفس نداشته باشد) همیشه ذلیل است.

ای دیده ز روزگار انـواع ضرر
وز دور فلک گشته بسی زیر و زبر
ز نهار که آبرو به مردم مفروش
وز اهل زمان به هیچ رو عشوه مخر

۱۲۳۷- دوستی با شخص بسوقلمون صفت سودی ندارد، زیرا از هر طرف باد بیاید به همان طرف می چرخد.

۱۲۳۸- موقعی که از گرفتن مال از وی بی‌نیازی پیش تو سخاوتمند است و آنگاه که احتمال داد فقیر شده‌ای بخیل می‌گردد.
 ۱۲۳۹- هنگامی که دوستان را شماره میکنی فراوانند ولی بهنگام مصیبت و نیاز به کمک کم می‌باشند.

هر کس که نهد به عهد مردم بنیاد
 آخر ز فلک در کف او باشد باد
 ارباب زمان هم‌ره بادند همه
 فریاد ز رسم این جماعت فریاد

پرهیز از جزع به هنگام سختی

۱۲۴۰- اگر يك روز به سختی افتادی ناله مکن، زیرا سالهای طولانی در آسایش بوده‌ای.
 ۱۲۴۱- مایوس مباش که ناامیدی کفر است، امید این است که خدا بزودی مشکل تو را برطرف گرداند.
 ۱۲۴۲- به پروردگارت سوء ظن نداشته باش، زیرا خدا به شایستگی اولویت دارد.
 ۱۲۴۳- من دیده‌ام که دنبال سختی همیشه آسایش است (۱) و مطلبی که خدا بیان کرده بهترین مطلب است.

ای از می عشق هر نفس یافته شکر
 گر هست تو را حدیث قرآن در ذکر
 آن دم که خدا حادثه‌ای بفرستد
 باید که بر آن صبر کنی بعد از شکر

۱- اشاره به آیات ۵ و ۶ از سوره شرح.

حرف اللام

١٢٤٢

رَأَيْتُ الْعُسْرَ يَتَّبِعُهُ كَيْسَارٌ وَقَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ كُلِّ قَوْلٍ

در مذمت سؤال و ریختن بر

١٢٤٤

مَا اعْتَصَمَ بِإِدْبَارِ وَجْهِهِ سُؤَالٌ عِوَضًا وَلَوْ نَالَ الْمُنَى سُؤَالٌ

١٢٤٥

وَإِذَا السُّؤَالُ مَعَ النَّوَالِ وَرُزْنُهُ رَجَحَ السُّؤَالُ وَخَفَّتْ كُلُّ نَوَالٍ

١٢٤٦

وَإِذَا ابْتَلَيْتَ بِبَدَلٍ وَجْهَكَ سَأَلًا فَأَبْدِلْهُ لِتُنْكِرَ مِنَ الْمُفِضَالِ

١٢٤٧

إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا أَحْبَبَكَ بِمَوْعِدٍ أَعْطَاكَ سُلَيْسًا بَعِيرٍ مَطَالٍ

در مذمت تکبر و دشمنی و سؤالی

١٢٤٨

بَلَوْتُ النَّاسَ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ فَلَمْ أَرِ مِثْلَ لِحْتَالٍ بِمِالٍ

١٢٤٩

وَلَمْ أَرِ فِي الْأَخْطُوبِ شَدَّ هَوْلًا وَأَصْعَبَ مِنْ مُعَادَاتِ الرِّجَالِ

١٢٥٠

وَذُقْتُ عَمْرَازَةَ الْأَشْيَاءِ وَطَرًا فَمَا طَعُمُ أَمْرٍ مِنَ السُّؤَالِ

در مدح کسب و در سؤال

١٢٥١

لَنْقُلُ الصَّخْرَ مِنْ قَلْبِ الْأَجْبَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَنَنِ الرِّجَالِ

١٢٥٢

يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي الْكَسْبِ عَارٌ فَقُلْتُ الْعَارُ فِي ذَلِّ السُّؤَالِ

اظهار استغنا از خلق عالم

١٢٥٣

فَمَا أَقْبَلَ الدُّنْيَا جَمِيعًا نَمِيَّةً وَلَا أَشْتَرِي عِزَّ الْمُرْتَبِ بِالذَّلِيلِ

١٢٥٤

وَأَعَشِقُ أَحْلَاءَ الْمَدَامِ مَعَ خَلْقَتَهُ لِئَلَّا يُرَى فِي عَيْنِي مِثْلُ الْكَلْبِ

مطالعه

اللب

مختار

خطب

سنگ

سنگ

نهی از گدائی کردن و آبرو ریختن

- ۱۲۴۴- کسی که آبروی خود را با درخواست می‌ریزد اگر چه با خواهش کردن به آرزوی خود برسد، بازعوض آبرویی را که ریخته بدست نیاورده است.
- ۱۲۴۵- هرگاه درخواست را بابخشش درترازو بگذاری کفهی درخواست پائین می‌ماند و عطا هر چه بوده بالا قرار می‌گیرد.
- ۱۲۴۶- هرگاه ناگزیر شدی آبروی خود را برای درخواست بریزی، آبرو را پیش‌بزرگوار و باشخصیت بریز و از او خواهش کن.
- ۱۲۴۷- زیرا شخص بزرگوار وقتی به تو وعده داد، آنرا باسانی وبدون زحمت به تو عنایت می‌کند.

ای دل‌غم و غصه‌گر چه جمع است بسی
چون دیده مریز آبرو پیش کسی
گاهی که تو را ضرورتی پیش آید
از اهل کرم بجوی فریـــــادرسی

تلخ‌ترین کارها

- ۱۲۴۸- چند قرن مردم را آزمایش کردم، بدتر از کسی که بمال فخر بفروشد موضوعی ندیدم. (۱)
- ۱۲۴۹- حوادث بزرگ را بررسی کردم، هولناک و سخت‌تر از دشمنی شخصیتها باهم نیافتم.
- ۱۲۵۰- تلخی تمام چیزها را چشیدم، تلخ‌تر از طعم درخواست، نجشیدم.

۱- قرن در فارسی بدیکصدسال گفته میشود ولی در عربی درعین اینکه به‌دهمین معنی می‌آید بمعنای مطلق زمان، ملت و طائفه هم می‌آید و منظور امام (ع) معنای آخر است، شرح حال ملت‌ها را که در زمان‌های گذشته زیسته‌اند و یا خود دیده‌است بررسی نموده.

با خلق خدا کبر و عداوت تا چند
 با اهل صفا جهل و غباوت تا چند
 در یوزه‌ی مال از خلاق تا کسی
 بدبختی و آئسار شقاوت تا چند

توجه به کسب و اظهار بی‌نیازی از مردم

۱۲۵۱- سنگهای قله‌های کوه‌ها را جابجا کردن برای من آسان‌تر از اینست
 که منت مردم را بکشم.

۱۲۵۲- مردم می‌گویند کار عار است، من می‌گویم ننگ در ذلت سؤال است.

گر کوه ز جای سخت به ناخن بکنی
 زان به که کشی منت هر دون دنی
 از کسب حلال نان خود پیدا کن
 تا فضل خدا کند تورا زود غنی

۱۲۵۳- تمام دنیا را بایک منت قبول نمیکنم و عزت مقام را با ذلت نمیخرم.

۱۲۵۴- همسری را که مزگانش از نظر خلقت سیاه است دوست دارم، زیرا

نمیخواهم منت سرمه در چشم او دیده شود.

از منت مردم است بردل باری
 راضی نشدم به بار منت باری
 من عاشق خوبان سیه چشم شوم
 تا منت سرمه‌ام نباشد باری

اظهار جوانمردی و سخاوت خود

۱۲۵۵- خانه‌ام منزلگاه کسی است که در آن وارد گردد و هر خوراکی که دارم

برای هر کس که بخورد حلال است.

حرف اللام

اظهار مروّت وفتوت خویش		
وَرَادِي مُبَاحٍ لِمَنْ قَدْ أَكَلَ	وَرَادِي مُنَاحٍ لِمَنْ قَدْ نَزَلَ	۱۲۵۵
وَإِنْ لَمْ يَكُنْ غَيْرَ خُبْرٍ وَخَلَّ	أَقْدِمُ مَا عِنْدَنَا حَاضِرُ	۱۲۵۶
وَأَمَّا اللَّيْمُ فَذَلِكَ أَوْ بَلَى	فَأَمَّا الْكَرِيمُ فَرَأْسُ بَيْتِهِ	۱۲۵۷
مذمت سؤال و مدح صبر و عتبات		
وَبَدَلُهُ لَوْ حَمَمَهُ يَدِ اللَّهِ	صَبْرُ الْفَتَى يَفْقَرُهُ يَجْبِلُهُ	۱۲۵۸
الْمُخْبِرُ لِلْجَائِعِ أَدْمُ كُلِّهِ	يَكْفِي الْفَتَى مِنْ عَلِيَّتِهِ أَقْلُهُ	۱۲۵۹
اظهار كمال حسنا با فقيران		
وَرِثَ الْمَكَارِمِ الْآخِرَى مِنْ أَوْلَادِ	إِنِّي أُرْوَى بِأَنْبَاءِ عَرَبِي كُلِّهِ	۱۲۶۰
بِصِدِّيقَةِ الْآخِرَى وَإِنْ لَمْ أَسْأَلْ	فَأِنِّي أَصْطَنَعْتُ صِدِّيقَةً تَبْعُهُمَا	۱۲۶۱
أَثَرُهُ بِالرِّزَادِ حَتَّى يَمْتَلِكُنِي	وَإِنِّي أَيْضًا جُنْبِي رَفِيقُ حُرْمِلِ	۱۲۶۲
وَإِنِّي أَدْعِيْتُ لِعَدْرَةٍ لَمْ أَفْعَلْ	وَإِنِّي أَدْعِيْتُ لِكُرْبَةٍ فَرَحْتُهَا	۱۲۶۲
وَإِفْتِنَةٌ مِثْلُ الشَّهَابِ الْمُسْعَلِ	وَإِنِّي أَيْضًا بِبِ الرِّيحِ بِحَادِثِ	۱۲۶۴
أَخْتَارَ مَا بَيْنَ الْمَنَازِلِ فَرَجِي	وَأَعْدُ جَارِي مِنْ عِيَالِي إِنَّهُ	۱۲۶۵
بِعَاهِدِي مَيِّ وَ لَمَّا أَسْعَلِ	وَ حَفِظْتُهُ فِي أَهْلِهِ وَعِيَالِهِ	۱۲۶۶
اثر سنا بقطع دشمنی بجز و فروشی		

منه

بسته

ناله

اسئل
صانع
مستان

میل

بنا

۱۲۵۶- هر چه داریم پیش مهمان می آوریم، هر چند فقط نان و سر که باشد.
 ۱۲۵۷- کسی که شخصیت دارد بآنچه موجود است میسازد اما پست فطرت
 نمیسازد و ناراحتی ایجاد می نماید.

این خانه که بی وحشت دربان باشد
 بسیار به از روضه‌ی رضوان باشد
 در سفره ما اگر چه یک نان باشد
 خواهیم که آن روزی مهمان باشد

ستایش از قناعت و مذمت از سؤال

۱۲۵۸- جوانمردی که با فقر بسازد، صبر او را زینت می بخشد و اگر آبروی
 خود را از طریق درخواست کردن بریزد، خود را ذلیل می سازد.
 ۱۲۵۹- جوانمرد بحد اقل زندگی می سازد، نان برای شخص گرسنه هم
 خورش است هم غذا.

ای پخته ز حرص روز و شب سودائی
 ز نهار که آبرو نریزی جائی
 گر اهل سعادتسی به اندک چیزی
 راضی شو و هر نفس مکش ایذائی

رعایت حال مردم

۱۲۶۰- من کسی هستم که تمام عزتی که دارم از خدا میدانم و زیاکان من
 بزرگواری هارا از یکدیگر ارث برده اند.
 ۱۲۶۱- موقعی که کار نیکی انجام دادم دنبال آن کار خوب دیگری انجام میدهم
 هر چند از من درخواست نکنند آن کار خوب را انجام دهم.
 ۱۲۶۲- آنگاه که بیچاره‌ای بامن همسفر شود، آنقدر باو کمک میکنم تا نیاز

سفرش برطرف گردد.

۱۲۶۳- آنگاه که برای حل مشکل دعوت شدم، آن مشکل را برطرف میسازم

و اگر برای پیمان شکستن خوانده شدم نمی پذیرم.

مجموعه آیات معارف —————

آگاه ز اسرارِ مواقف —————

گاهی که سخن ز فضل و احسان گذرد

سرچشمه الطاف معارف —————

۱۲۶۴- موقعی که فریادی بگوش من میرسد که کمک میخواهد، همانند شهاب

شعله‌ور باو میرسم و کمکش مینمایم.

۱۲۶۵- همسایه‌ام را از جیره‌خواران خود میدانم، زیرا وی از میان خانه‌ها

همسایگی مرا انتخاب کرده است.

۱۲۶۶- همسایه‌ام را از نظر خویشاوند و فرزند حفاظت میکنم و خود را متعهد

بحمايت آنان میدانم و این برنامه را هیچگاه بروی خود نمی آورم.

هر چند که ما بی سر و بی سامانیم

از روی کرم پناه مظلومانیم

گر درد دلی هست تو را ای درویش

از ما بطلب شفا که ما درمسانیم

دشمنی را قطع کن و تو اضع را پیشه نما

۱۲۶۷- به کینه‌داران بهترین احترام‌ها را بگذار، ناراحتی‌های آنان برطرف

میگردد. گاهی پوست کهنه را هم دباغی میکنند. (کنش کهنه را واکس میزنند.)

۱۲۶۸- اگر از روی کراهت اعتنا نکردند تو به بزرگواری خود احترام

بگذار و اگر حرفی را از تو پنهان کردند، چیزی نپرس.

۱۲۶۹- زیرا مطلبی بوده که شنیدنش تو را ناراحت میکند و مطلبی که

حرف اللام

١٢٦٧
١٢٦٨
١٢٦٩

١٢٧٠
١٢٧١

١٢٧٢
١٢٧٣
١٢٧٤
١٢٧٥
١٢٧٦
١٢٧٧
١٢٧٨
١٢٧٩
١٢٨٠

تَحِيَّتِكَ الْعُظْمَى وَقَدْ بَدَعَ النَّعْلُ
وَإِنْ حَسَبُوا عَنْكَ الْحَيْدَ فَلَا تَسْتَلْ
وَإِنَّ الدَّيْكَ قَالُوا وَرَأَيْتُكَ لَمْ يَقُلْ

وَحَيِّ دَوَى الْأَصْغَا تَسْفِ قُلُوبَهُمْ
فَإِنْ أَعْرَضُوا كَرُمًا فَحَيِّ تَكْرُمًا
فَإِنَّ الدَّيْكَ يُؤْذِيكَ مِنْهُ اسْتِمْنَا

شكايت از مخالفت مروزي كار

عَسَى الدَّمْرُ بَانِي بَعْدَ الْبُوصَالِ
أَرَى كُلَّ شَيْءٍ مُوَلِّعًا بَرِّ وَوَالِ

أَحِبُّ لِيَالِي الْحَجْرِ لَا فَرَجًا هِيَا
وَأَكْرَهُ أَيَّامَ الْوِصَالِ لِأَنْتِي

خطابهام بن اغفل ثقفی

وَلَدَيْهِ مِنْ بَجْوَى الْحَبِيدِ سَائِلُ
وَسُرُورُهُ فِي كُلِّ مَا هُوَ فَاعِلُ
وَالْفَقْرُ أَكْرَامٌ وَلَطْفٌ عَاجِلُ
مُنْقَشِفًا فِي كُلِّ مَا هُوَ نَارِلُ
فِي خِرْقَتَيْنِ عَلَى شَطُوطِ السَّيْلِ
مِنْ دَارِ رِذْلِ وَالنَّعِيمِ الرَّائِلِ
طَوَعَ الْحَبِيدِ وَإِنْ أَمَحَ الْعَاذِلُ
مِثْلَ السَّقِيمِ وَفِي الْفَوَارِ غَلَائِلُ
مُسْتَوْحِشًا مِنْ كُلِّ مَا هُوَ سَاعِلُ

لَا تُتَّخَذُ عَنْ فَلْيَحِبِّ دِلَ لَا تَلْ
مِنْهَا تَنْعَمُهُ بِمَا يُبْلَى بِهِ
فَالنَّعْ مِنْهُ عَطِيَّةٌ مُعْرُوفَةٌ
وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ يَرَى مُتَحَفِظًا
وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ تَرَاهُ مُشْمَرًا
وَمِنَ الدَّلَائِلِ زُهْدُهُ فِيمَا تَرَى
وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ يَرَى فِي عَرَبِهِ
وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ يَرَى مِنْ شَوْقِهِ
وَمِنَ الدَّلَائِلِ أَنْ يَرَى مِنْ نُسْبِهِ

كبري
من غزل
مروزي
ثقفی
من غزل
كبري

پشت سر شما گفته شده پیش روی شما گفته نمی شود . (فرض کن که گفته نشده است.)

دشمن که کدورت است در سینه ی او
کم کن به وفای خرمی کینه ی او
گر نقش صفا کنی رقم بر دل خویش
آخر فکند عکس به آئینه ی او

هجرت را بهتر از وصال می خواهم

۱۲۷۰- شب های هجرت را که راه گشایش ندارد دوست دارم: زیرا امیدوارم که روزگار بزودی هجرت را تبدیل به وصال نماید.

۱۲۷۱- از روزگار وصال خوشم نمی آید، زیرا می بینم هر چیزی برای از بین رفتن سرعت دارد .

هر نفس که از طاس فلك خواهد دل
شك نیست مرا که عکس گردد حاصل
از جستن وصال نقش هجرت دیدم
وز عکس شدم زود به جانان واصل

علامت دوست واقعی

۱۲۷۲- فریب هر کس را بعنوان دوست مخور، زیرا دوست علامت هائی دارد و در پیش وی نامه هائی از راز و نیاز با خدا وجود دارد .

۱۲۷۳- در آنچه دیگران آنرا بلا و آزمایش میدانند، خوشحال است و لذت میبرد و نسبت بآنچه خدا انجام میدهد خوشحال است.

۱۲۷۴- محرومیت، هدیه ای است که بسا او آشناست، بیچارگی برای وی، احترام و لطف موجود است.

ترجمه دیوان

دشنام تو را ثنای خود می دانم
 نفرین تو را دعای خود می دانم
 گر قهر کنی و گر عطا فرمائی
 يك يك همه را بجای خود می دانم

۱۲۷۵- یکی از نشانه‌های دوست اینست که شب زنده‌دار است و در برابر مشکلات و حوادث قانع.

۱۲۷۶- نشانه ی دیگرش اینست می بینی بالباس کم می سازد و از نظر جای سکونت حساسیتی ندارد هر چند ضعیف باشد و در سطح پائین.

۱۲۷۷- نشانه ی دیگرش اینست که از آنچه قابل رؤیت است «خانه دنیا» و نعمت‌هایی که از بین می‌رود پرهیز می‌کند.

ارباب محبت که ز خود بی‌خبراند
 از وهم و خیال ، نیک و بد بی‌خبراند
 مستغرق خورشید حقیقت شده‌اند
 وز هستی خویش تا ابد بی‌خبراند

۱۲۷۸- یکی دیگر از نشانه دوست واقعی اینست که اطاعت از خدا در وجودش نهفته است هر چند منحرفین در هدف خود پافشاری کنند.

۱۲۷۹- نشانه دیگر اینکه عشق وی بخدا، او را بشکل مریض نشان می‌دهد در عین حال قلب او جوشان است.

۱۲۸۰- نشانه دیگر اینکه از انس گرفتن وی بخدا سبب شده است که از هر موجودی وحشت دارد.

جسمی که دم از مهر و ارادت دارند
 در بام شرف کوس سیادت دارند
 چون دست به دامان سعادت زده‌اند
 پا بر سر نام و ننگ عادت زده‌اند

حرف اللام

فصل الثامن والعشرون
التكلم

فصل التاسع
الخطبة

ساعة
قيامت

انظمار
شكافة

موقوف

موقوف

وَمِنَ اللَّامِ ضَعْفُكَ بَيْنَ الْوَدَّ	وَالْقَلْبِ حَمْرُونَ كَقَلْبِ الثَّائِلِ	١٢٨١
وَمِنَ اللَّامِ حُرُونُهُ وَنَحْبُهُ	جَوْفَ الظِّمِّ فَإِنَّهُ مِنْ عَاقِلٍ	١٢٨٢
وَمِنَ اللَّامِ أَنْ تَرَى مُتَمَسِّكًا	سُؤَالٍ مَنْ يَحْطِي لَدَيْهِ السَّائِلُ	١٢٨٣
وَمِنَ اللَّامِ أَنْ تَرَاهُ بِأَكْبَا	أَنْ قَدَرَاهُ عَلَى قَبِيحٍ عَاقِلُ	١٢٨٤
وَمِنَ اللَّامِ أَنْ تَرَاهُ مُسَافِرًا	نَحْوًا لِبَهَارٍ وَكُلِّ فِعْلٍ فَاضِلُ	١٢٨٥
وَمِنَ اللَّامِ أَنْ تَرَاهُ مُسَلِّيًا	كُلُّ الْأُمُورِ إِلَى الْمَلِكِ الْعَادِلِ	١٢٨٦
أظهار حروف من عقاب الهاء		
أَحَافٌ وَأَرْجُو عَفْوَهُ وَعَقْبًا	وَأَعْلَمُ حَقًّا إِنَّهُ حَكَمٌ عَدْلُ	١٢٨٧
فَإِنَّ يَكُ عَفْوًا فَهُوَ مِنْهُ تَفَضُّلُ	وَإِنْ يَكُ تَعَدُّبًا فَإِنِّي لَهُ أَهْلُ	١٢٨٨
بيان احوال من قيامت		
إِذَا قَرَّبْتُ سَاعَةَ يَأْمَهَا	وَزُلُوتِ الْأَرْضِ زُلُومَهَا	١٢٨٩
تَسِيرُ الْجِبَالِ عَلَى سُرْعَةٍ	كَمَرِ السَّحَابِ تَرَى حَالَهَا	١٢٩٠
وَتَنْفِطُ الْأَرْضُ مِنْ تَفْحَةٍ	هُنَالِكَ تَخْرُجُ أَثْقَالَهَا	١٢٩١
وَلَا بُدَّ مِنْ سَائِلٍ قَائِلٍ	مِنَ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ مَالَهَا	١٢٩٢
تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا رَبِّهَا	وَرَبُّكَ لَا شَكَّ أَوْحَى لَهَا	١٢٩٣
وَيَصْدُرُ كُلُّ الْإِلَى مَوْقِفٍ	يُقِيمُ الْكُهُولَ وَأَطْفَالَهَا	١٢٩٤

۱۲۸۱- نشانه دیگرش اینست که میان مردم می خندد اما قلب او همانند مادر بچه مرده، اندوهگین است.

۱۲۸۲- نشانه دیگر اینست که در تاریکی شب گریه و ناله‌ی او بلند است و هیچ چیز نمیتواند وی را از گریه باز دارد.

دائم رخ من چو غنچه خندان باشد
وز ناله دلم هزار دستان باشد
سرگشته شدم ز زلف آشفته‌ی او
آری شب عاشقان پریشان باشد

۱۲۸۳- نشانه دیگر اینست که به درخواست از کسی که سؤال از وی سود بخش است (مثل خدا) توجه کرده و اصرار می نماید.

۱۲۸۴- نشانه دیگر اینست که او را گریان می بینی، زیرا میترسد خدا او را در کاری دیده باشد که شایسته نمیداند.

۱۲۸۵- نشانه دیگر اینست که وی را می بینی بسوی جهاد و هر کار شایسته‌ای در حرکت است.

۱۲۸۶- نشانه دیگر اینست که وی تمام کارها را بخدای نیرومند عادل واگذار کرده است .

ارباب صفا که بهر حق در کار اند
هر جا که روند تخم نیکی کارند
تسلیم شوند پیش مردان خدای
حق مرکز ایشان همه چون پرگارند

ترس از کیفر خدا

۱۲۸۷- از کیفر خدا میترسم و از وی امید عفو دارم. و یقین دارم که حاکمی عادل است.

۱۲۸۸- اگر خدا عفو کند، لطف اوست و اگر عذاب کند، من شایسته‌ی آن

هستم .

یارب ز گنه نام‌هی من گشت سیاه
وز غصه و رنج حال من گشت تباہ
گر لطف کنی تو کان فضلی و کرم
ور قهر کنی ما همه جرمیم و گناه

اوضاع قیامت

۱۲۸۹- آنگاه که قیامت نزدیک گردید و زمین لرزش خود را بطور کامل بانجام

رسانید چه قیامتی خواهد بود!!

۱۲۹۰- کوهها همانند سرعت ابرها که حرکت آنرا می‌بینی حرکت

می‌کنند .

۱۲۹۱- زمین بر اثر دمیده شدن در صور اسرافیل متلاشی میشود و آنچه را

دردل خود جای داده بوده (جواهر و مرده) بیرون می‌اندازد.

آن دم که شود نور امامت ظاهر

بر خلق شود سر قیامت ظاهر

عالم همه در نور خدا گردد محو

وز هر طرفی شود علامت ظاهر

۱۲۹۲- در چنین روزی باید کسی از مردم بپرسد که در دنیا چه کارهایی را

انجام داده‌اند.

۱۲۹۳- زمین حوادثی را که روی آن انجام گرفته بیان میدارد و این اعلام

کارها بخاطر دستوری است که خدا بآن داده است.

۱۲۹۴- تمام آنانکه باید بحساب آنها رسیدگی شود، پیر و کودک در پیشگاه

عدل الهی حاضر میگردند.

حرف اللام

۱۲۹۵

يُقِيمُ الْكُهُولَ وَأَطْفَالَنَا

وَيَصُدُّ كُلَّ إِلَى مَوْقِفٍ

۱۲۹۶

وَلَوْ ذَرَّةٌ كَانَ مِثْقَالَنَا

تَرَى النَّاسَ مَا عَمِلَتْ مُحَضَّرًا

۱۲۹۷

فَأَمَّا عَلِيمَا وَأَمَّا لَمَّا

يُحَاسِبُهُمَا مَلِكٌ قَادِرٌ

۱۲۹۸

وَلَكِنْ تَرَى الْعَيْنُ مَا مَا لَمَّا

تَرَى النَّاسَ سُكْرَى بِلَا قُوَّةٍ

۱۲۹۹

إِنِ الْكُتُبُ فِي الْبَعْثِ حَمَلَنَا

ذُنُوبِي بِلَا لَيْفٍ فَمَا حِيلَنِي

۱۳۰۰

وَأَعْطَيْتُ لِلنَّفْسِ أَمَالَنَا

لَسِيَتْ الْعَادَقِيَا وَيَلَهَا

خطاب بخاریت عور مهدا بنی

۱۳۰۱

مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلًا

يَا حَارِ هَمْدَانٍ مَنْ يَمُتْ بِرَبِّي

۱۳۰۲

بِنَعْتِهِ وَأَسْمِهِ وَمَا فَعَلَا

يَعْرِفُنِي طَرْفُهُ وَأَعْرِفُهُ

۱۳۰۳

فَلَا تَخَفْ عَثْرَةَ وَلَا ذَلَالًا

وَأَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ مُعْتَرِضِي

۱۳۰۴

لِلْعَرَضِ ذَرِيَّةً لَا تَقْرَبُ الرَّجُلَا

أَقُولُ لِلنَّارِ حِينَ تُوقِفُ

۱۳۰۵

حَبَلًا يُجَبِّلُ الْوَصِيَّ مُتَّصِلًا

ذَرِيَّةً لَا تَقْرَبِيهِ إِنْ لَهْ

۱۳۰۶

تَحَالَهُ فِي الْحَلَاوَةِ الْعَسَلَا

أَسْقِيكَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمَا

۱۳۰۷

كَرَّمَتْ أَعْجُوبَةً لَهُ حَمَلًا

قَوْلٌ عَلَى سِحَارِثٍ عَجَبٌ

نفي قواعد واحكام نجوم

۱۳۰۸

تَرَأَى الْمَرْيُوحِيَّ فِي بَيْتِ الْحَمَلِ

خَوْفِي مِنْجَمِ أَخُو حَبَلٍ

نفسه

نفسه

نفسه

نفسه

نفسه

نفسه

۱۲۹۵- هر عملی که در دنیا انجام داده‌اند، هر چند ذره‌ای باشد قابل وزن در برابر خود حاضر می‌بینند.

۱۲۹۶- اعمال را خدائی که نیرومند است محاسبه میکند، یا به نفع وی خواهد بود یا ضرر او.

آنروز که قدر ما به طاعت باشد
وز حکم خدا قیام ساعت باشد
چون غیر عمل نیست در آنجا نافع
بیچاره کسی که بی بضاعت باشد

۱۲۹۷- در چنین روزی، مردم بدون اینکه شراب خورده باشند مست هستند، زیرا با چشم خود اعمال خویش را می‌بینند (و بهت زده می‌شوند که چه قدر دقیق ضبط شده).

۱۲۹۸- گناهان من بلای من است و آنگاه که در قیامت، همراه من هستند و آنهارا بدوش میکشم چه چاره‌ای کنم!؟

۱۲۹۹- قیامت را فراموش کرده‌ام! ای وای بر نفس من!

۱۳۰۰- ای وای بر من! قیامت را فراموش کرده‌ام و آرزوهای نفس را بر آورده‌ام!!

فردا که من از بیم شوم بی می مست
وز بار گناه و معصیت بساشم پست
یارب ز کرم دست من خسته بگیر
تا دل نرود ز خوف آنروز از دست

سخن امام علیه السلام با حارث همدانی درباره صراط و کوفتر

۱۳۰۱- ای حارث همدانی هر کس بمیرد مؤمن باشد یا منافق مرا با چشم خود

می‌بیند .

ترجمه دیوان

۱۳۰۲- او با چشم مرا می شناسد من هم او را با اسم و رسم و کارهایی که انجام داده می شناسم .

۱۳۰۳- تو در صراط بر سر راه من می ایستی، نترس، نه از لغزش های خود و نه از اشتباه های خویشتن.

هر کس که به جان محب حیدر باشد
وز مهر علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ دلش منور باشد
روزی که از این سرای ویران برود
در باغ بهشت اهـ ل کوثر باشد

۱۳۰۴- در قیامت به هنگامی که در پیشگاه عدل الهی برای محاکمه نگاه داشته می شوی، به آتش می گویم : او را رها کنید و به این مرد نزدیک شوید.

۱۳۰۵- کاری بکارش نداشته باشید، زیرا با وصی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ) ارتباط دارد . (۱)

۱۳۰۶- از آب سردی که فکر می کنی در شیرینی همانند عسل است به تو می نوشانم .

۱۳۰۷- حرف علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ برای حارث عجیب است. در وجود علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ مطالب عجیب فراوانی نهفته است.

فردا که شود بهشت و دوزخ تقسیم
وز حکم خدا شوند مردم به دو نیم
یاران علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ شراب کوثر نوشند
وانگاه وطن کنند در بساغ نعیم

۱- در بعضی از نسخه ها این شعر اضافه است:

هَذَا لَنَا شَيْعَةٌ وَ شَيْعَتُنَا أَعْطَانِي اللهُ فِيهِمُ الْأَمَلَا

حارث شیعه ما است و خدا نسبت به شیعیان ما آرزوهارا از طریق من عملی ساخته است.

حرف اللام

افانين
انعام

المُشْتَرَى عِنْدَكَ سَوَاءٌ وَرَجُلٌ
بِخَالِقِي وَرَازِقِي عَزَّ وَجَلَّ

فَقُلْتُ دَعْنِي مِنْ أَكَاذِبِ الْجَحِيلِ
ادْفَعْ عَن نَفْسِي أَفَانِينَ الدِّوَلِ

۱۳۰۹
۱۳۱۰

اخبار از ظهور مهدي موعود

کریم
کریم

وَلَايَةِ مَهْدِي يَوْمٍ وَيَعْدِلُ
وَبُيُوعُ مِنْهُمْ مَنْ يَلِدُ وَيَهْرُلُ
وَلَا عِنْدَهُ جِدٌّ وَلَا هُوَ يَعْقِلُ
وَبِالْحَقِّ يَا بَنِيكُمْ وَبِالْحَقِّ يَعْمَلُ
فَلَا تَخْذُلُوهُ يَا بَنِي وَعَجَلُوا

بُنَى دِلْمَا جَاشَتْ التَّرِكُ فَانْتَظِرْ
وَذَلْ مَلُوكُ الْأَرْضِ مِنْ آلِ شَمْلَا
صَبِيٍّ مِنَ الصَّبِيَاءِ لَأَرَى عِنْدَهُ
فَتَمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنْكُمْ
سَمِيٌّ نَبِيٌّ لِلَّهِ نَفْسِي فِدَاؤُهُ

۱۳۱۱
۱۳۱۲
۱۳۱۳
۱۳۱۴
۱۳۱۵

اعظمت
اعظمت

خطاب بابي بكر رضی الله عنه

عاج
عاج

بِأَنَّ عَلَيْنَا حَيْرٌ خَافٍ وَنَاعِلٍ
وَأَكْدَفِيهِ قَوْلُهُ بِالْفَضَائِلِ

تَعَلَّمَ أَبَا بَكْرٍ وَلَا تَكُ جَاهِلًا
وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَوْصَى بِحَقِّهِ

۱۳۱۶
۱۳۱۷

اظهار شجاعت و دلیری خویش

فاج
فاج

عِتَاقِ الطَّيْرِ تَجِدُكَ الْبُحْدَالَا
فَلَمَّا شِئْتُ أَفْنَيْتُ الرِّجَالَ

أَنَا الصَّفْرُ الَّذِي حَدَّثَتْ عَنْهُ
وَقَاسَيْتُ الْحُرُوبَ أَنَا ابْنُ سَبْعِ

۱۳۱۸
۱۳۱۹

اظهار دلیری و دعوی شیر

صفت
صفت

وَأَزَارَكَيْتُ فَصِيدَ الْأَبْطَانِ

صَيْدِ الْمُلُوكِ أَرَانِبٌ وَتَعَالِبٌ

۱۳۲۰

پیشگویی منجم اعتبار ندارد

۱۳۰۸- منجمی که عقل را از دست داده مرا از «قرار گرفتن مریخ در خانه‌ی حمل» می‌ترساند.

۱۳۰۹- باو گفتم: دروغ‌های فریبنده را بمن عرضه نکن، مشتری وز حل در نظر من یکسان است .

۱۳۱۰- من در برابر حوادث رنگارنگ برای دفاع از خود، به آفریدگار و رزق دهنده‌ی خود پناه می‌برم و باو تکیه نمی‌کنم.

ای دوست مکن گوش به احکام نجوم
پایند مشو چه صید در دام نجوم
آن رفت که بود کشف ادریس نبی
و امروز نمانده است جز نام نجوم

اخبار از ظهور امام مهدی علیه السلام

۱۳۱۱- فرزندم! موقعی که ترک‌ها پیروز شدند (۱) منتظر حکومت امام مهدی علیه السلام باش که قیام میکند و عدالت را برقرار می‌سازد.

۱۳۱۲- زمامداران جهان تسلیم حکومت بنی‌هاشم (امام مهدی علیه السلام) می‌گردند و چاق و لاغر (نیرومند و ضعیف) همه با وی بیعت میکنند.

۱۳۱۳- در آن روز گار کودکان بی تجربه (و کودکان صفتان) که نه فکر دارند، نه کوشش و نه عقل بر مردم حکومت میکنند.

۱۳۱۴- در چنین شرائطی قائم بحق (نجاتگر حق) که از طائفه شماست قیام میکند و حق را می‌آورد (و آنرا زنده می‌سازد) و اجرا می‌گرداند.

۱- در فارسی بدغیر فارس ترک‌هم گفته میشود ولی در عربی بدغیر عرب «عجم» می‌گویند بنابراین منظور از کلمه ترک، فقط ترک‌زبان است.

۱۳۱۵- همنام پیامبر خدا ﷺ که جانم فدای او باد می باشد ، فرزندان من مواظب باشید اورا تنها مگذارید و به کمک او بشتابید (واز خدا تعجیل در فرجش را بخواهید .)

روزی که شود سر ولایت ظاهر
وز هر طرفی شود هدایت ظاهر
از مشرق تحقیق بر آید خورشید
گردد همه جا نور عنایت ظاهر

سخن با ابوبکر

۱۳۱۶- ای ابابکر آگاهی و جاهل نیستی که علی عَلِيٍّ بهترین فرد روی زمین (از میان طبقات مختلف) است.
۱۳۱۷- ومی دانی که رسول خدا ﷺ در حق وی وصیت کرد و در گفته های خود فضائل و امتیازهای او را بیان داشت.

توضیح: در بعضی از نسخه ها این شعر اضافه است:
وَلَا تَبْخَسَنَّ حَقَّهُ وَارْزُدْ الْوَرِيَّ
إِلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِغَافِلٍ (۱)
به حق علی عَلِيٍّ ضربه مزین و آنرا به وی بازگردان، زیرا خدا غافل نیست.

سر چشمه علم و معرفت جان علی (ع) است
هر کس که از آن چشمه خورد آب ولی است
خورشید که بهر طاعتش راجع شد
در باب کمال و فضل او نص جلی است

۱- در بعضی نسخه ها بجای فان الله ليس بغافل این جمله است فان الله اصدق قائل. که اشاره است به آیه اليوم اكملت لكم دينكم.

اظهار شجاعت

۱۳۱۸- من آن باز شکاری هستم که پرندگان نیرومند از آن سخن میگویند و در برابر وی کاملاً تسلیم هستند.

۱۳۱۹- هفت ساله بودم که حوادث جنگی را آزمایش میکردم و هر وقت میخواستم مردان را نابود می ساختم.

امروز کسی نیست به اندازه من
وز چرخ و فلک گذشت آوازه من
من مصحف ناطقم که صحاف ازل
از رشتهی فتح بست شیرازه من

قدرت امام علی علیه السلام

۱۳۲۰- پادشاهان، خرگوش و روباه شکار میکنند و آنگاه که من پای در رکاب گذاشتم، قهرمانان را صید می نمایم.

۱۳۲۱- به هنگام حمله های جنگی صید من پهلو انان هستند، زیرا من در جنگ شیری کشنده ام.

آن روز که من هوای نخجیر کنم
خرگوش ضعیف را چه تسخیر کنم
شیران و دلیه — ران جهان را يك يك
از اسب فرود آرم و زنجیر کنم

سه چیز را باید کتمان کرد

۱۳۲۲- لازم است سه چیز را پنهان کنید، شجاعت، علم و مال خود را.

۱۳۲۳- زیرا مردم دشمن این سه چیز هستند و هیچگاه از انسان راضی نمیشوند،

حرف اللام

١٣٢١

صَبَدُ الْفَوَارِسِ فِي الْبِقَاءِ فَانْتَبَهَ
عِنْدَ الْوَعَا لَعَضْفُ قَتَانِ

امر بكتان شجاعته وعلوه مال

١٣٢٢

عَلَيْكُمْ بِالْثَلَاثَةِ فَانْتَبَهُمَا
شُجَاعَتِكُمْ وَعَلَيْكُمْ وَمَا لُ

١٣٢٣

فَإِنَّ النَّاسَ أَعْدَاءُ لِهَذَا
وَلَا يُرْضِيهِمْ إِلَّا الرِّوَالُ

مرثية خديجه و ابو طالب

١٣٢٤

أَعْيَنِي جُودًا بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا
عَلَى مَا لَكِنَّ لَا تَرَى لَهَا مِثْلًا

١٣٢٥

عَلَى سَيِّدِ الْبَطْحَاءِ وَابْنِ رُثَيْبِهَا
وَسَيِّدَةِ النَّسْوَانِ أَوْلَى مِنْ صُلَى

١٣٢٦

مُهَذَّبَةٌ قَدْ طَيَّبَ اللَّهُ خَيْمَهَا
مُبَارَكَةٌ وَاللَّهُ سَاقِهَا الْفَضْلَا

١٣٢٧

فَبِتْنَا قَاسِي مَهْمَا لَمْ وَالشُّكْلَا
مُصَابِهَا أَدْخَلِي إِلَى الْجَوْ وَالْمَوْ

١٣٢٨

لَقَدْ نَصَرَ فِي اللَّهِ دِينَ مُحَمَّدٍ
عَلَى مَنْ بَغَى فِي الدِّينِ قَدْرَعِيَا

اظهار اخلاص بانبيء

١٣٢٩

إِنَّ عَبْدًا اطَّاعَ رَبًّا جَلِيلًا
وَقَفَّ الدَّاعِيَ النَّبِيَّ الرَّسُولَا

١٣٣٠

فَصَلَوَةُ إِلَّا لِمَ تَرَى عَلَيْهِ
فِي رُحَى اللَّيْلِ بُكْرَةٌ وَأَصِيدَا

١٣٣١

إِنَّ ضَرْبَ الْعُدَاةِ بِالسِّيفِ بَرِي
سَيِّدًا قَادِرًا وَيَشْفِي عَلِيَّ

١٣٣٢

لَيْسَ مَنْ كَانَ قَاسِطًا مُسْتَقِيمًا
مِثْلَ مَنْ كَانَ هَادِيًا وَذَلِيلًا

١٣٣٣

حَسْبِيَ اللَّهُ عِصْمَةٌ لِأُمُورِي
وَجِئْتِي مُحَمَّدًا بِي خَلِيلًا

خجسته

فضضه

خجسته

تاريخي

خجسته

خجسته

عنه
عنه
عنه

تا این سه چیز را پایان یافته بینند.

گاهی که بود تورا شجاعت یامال
یا علم گران رسی به سرحد کمال
از چشم حسود کن نهان زانکه حسود
راضی نشود به غیر نقصان و زوال

نوحه سرائی برای خدیجه و ابوطالب

۱۳۲۴- ای دو چشم من خدا بشما برکت دهد، برای دوفردی که از دنیا رفتند
و نمونه ندارند اشک بریزید.

۱۳۲۵- بر بزرگ بطحاء (سرزمین مکه) و فرزند رئیس منطقه و بزرگ زنان،
اول زنی که نماز خواند گریه کنید.

۱۳۲۶- (خدیجه) پاک طینت بود و خدا اخلاق وی را شایسته و مبارک قرار
داده بود و برتری را بسوی او گسیل داشته بود.

۱۳۲۷- شب که می خوابم غم و مصیبت آنان مرا فرا می گیرد و مصیبت آنان
میان آسمان و زمین را تاریک می گرداند.

۱۳۲۸- (ابوطالب و خدیجه) در راه خدا دین محمد ﷺ را یاری کردند و
در برابر کسانی که علیه دین بپا خاسته بودند مقاومت کردند و پیمان خود را با خدا
و محمد ﷺ حفظ نمودند.

رفتند جماعتی زیساران قدیم
وز مردم خود مرا سرشک است ندیم
امروز به چشم من جهان تاریکست
از دود دلم که گشت در دیده مقیم

اظهار علاقه نسبت به محمد صلی الله علیه و آله

۱۳۲۹- بنده‌ای که از پروردگار بزرگ خود فرمانبرداری نماید از دعوت پیامبر، فرستاده خدا حمایت می‌کند.

۱۳۳۰- درود خدا، پیاپی: در شب تاریک، صبح و شب بر آنحضرت باد.

۱۳۳۱- کو بیدن دشمن با اسلحه، رهبر توانا را خوشحال می‌گرداند و ضعیف را توانا می‌سازد.

۱۳۳۲- کسی که عدالت گستر و استوار باشد، مانند کسی که سقوط کرده و ذلیل است نیست.

۱۳۳۳- برای نگاه داشتنم در کارها، خدا برایم کافی است و محبوب من محمد صلی الله علیه و آله دوست من است.

آن خواجه که مستحق مدح است و درود

وز دیده بسوی او روان است درود

در مذهب ما به زیر این چرخ کبود

یک شخص چه او نبود و نی خواهد بود

اظهار محبت نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱۳۳۴- ای مصطفی صلی الله علیه و آله جانم را فدایت می‌سازم، فدای کسی که به وسیله‌ی وی خدا ما را از ظلمت نادانی نجات بخشید.

۱۳۳۵- جانم بقربانت، خون من در برابر کسی که از فرع و اصل، محصول و منسوب به وی هستم چه ارزشی دارد.

۱۳۳۶- کسی که از روزی که طفل بودم و نوجوان شدم، مرا گام به گام با تربیت و غذا و نشاط داد.

۱۳۳۷- کسی که جدش جد من است، عموی او پدر من است، نژادش نژاد

اظهار محبت خود بر رسول خدا

۱۳۳۴	اَقِيكَ بِنَفْسِي أَيُّهَا الْمُصْطَفَى الَّذِي	هَذَا نَابِرُ الرَّحْمَنِ مِنْ نِعْمَةِ الْجَهْلِ
۱۳۳۵	وَيَقْدِيكَ حَوْبَانِي وَمَا قَدَّرْتُ مُحَمَّدِي	لِمَنْ أَنْتَ مَعَهُ إِلَى الْفِرْعِ وَالْأَصْلِ
۱۳۳۶	وَمَنْ كَانَ مُنْذُ كُنْتُ طِفْلاً وَنَافِعَا	وَأَنْعَسَنِي بِالْعَلَمِ مِنْهُ وَبِالْحَمْدِ
۱۳۳۷	وَمَنْ جَدُّهُ جَدِّي وَمَنْ عَمُّهُ أَبِي	وَمَنْ نَجَلُهُ نَجَلِي وَمَنْ بَنَاتُهُ أَهْلِي
۱۳۳۸	وَمَنْ جِيْنُ خَائِبِينَ مَنْ كَانَ خَائِبًا	دَعَا نِي وَالْخَائِبِي وَبَيْنَ مَنْ فَضَّلِي
۱۳۳۹	لَكَ الْفَضْلُ إِنِّي مَا حَبِيبْتُ لَشَيْئًا	لِأَحْسَنِ مَا أَوْلَيْتَ يَا خَاتَمَ الرُّسُلِ

حکایت غزای بدر و فتح رسول

۱۳۴۰	أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَبْلَى رَسُولَهُ	بَلَاءِ عَزْبِ زَيْدِي قَيْدِي أَوْ كَفَضَلِي
۱۳۴۱	بِمَا أَنْزَلَ لِكُفَّارِ دَارِ مَدَنِي	وَلَا قَوَاهُوا نَا مِنْ أَسَارِي وَمَنْ قَبْلِي
۱۳۴۲	فَأَمْسَى رَسُولُ اللَّهِ قَدْ عَزَّضَهُ	وَكَانَ أَمِيرُ اللَّهِ أَرْسَلَ بِالْعَدْلِ
۱۳۴۳	فَجَاءَهُ يُفْرَقَانِ مِنَ اللَّهِ مُنْزَلِ	مُبَيَّنَةٍ أَيَانُهُ لِنَدْوِي الْعَقْلِ
۱۳۴۴	فَأَمَّنْ أَقْوَامٌ كَرَامٌ وَرَأَيْتَنُوا	وَأَمْسُوا بِحَمْدِ اللَّهِ جُمُعِي الشَّلِ
۱۳۴۵	وَأَنْكَرَ أَقْوَامٌ فَرَاغَتْ قُلُوبُهُمْ	فَرَادَهُمُ الرَّحْمَنُ حَبْلًا عَلَى حَبْلِ
۱۳۴۶	وَأَمَكَّنَ فِيهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ رَسُولَهُ	وَقَوْمًا غَضَابًا فِعْلَهُمْ أَحْسَنُ الْفِعْلِ
۱۳۴۷	بِأَيْدِيهِمْ بَعْضُ خِفَافٍ قَوَائِعِ	وَقَدْ حَادَتْ نَوَاهِيَ بِالْحَمْدِ وَالْأَصْلِ

معمولاً
تکاملات

تکرار
تکرار

تکرار
تکرار

تکرار
تکرار

تکرار
تکرار

تکرار
تکرار

من و دخترش در خانه ام می باشد.

۱۳۳۸- کسی که به هنگام «پیمان اخوت» مرا برای برادری خود از میان

حاضران دعوت کرد و با من پیمان برادری امضا کرد و امتیاز مرا بیان داشت.

۱۳۳۹- ای خاتم پیامبران امتیاز مخصوص توست، من تا زنده ام بخاطر

محبتی که به من کرده ای و مرا تحت کفالت خود داشته ای شکر خدای را انجام میدهم.

ای حق تو ثابت شده در ذمه من

مصروف به نصرت تو شد همت من

از شکر تو بک نفس نباشم فارغ

تا حضرت حق فزون کند نعمت من

داستان جنگ بدر و پیروزی اسلام

۱۳۴۰- مگر ندیدی که خدا، رسولش را به بلائی سخت آزمایش کرد و با

نیروئی عظیم او را پیروز گردانید.

۱۳۴۱- زیرا خدا کفار را بخاک ذلت افکند و با بدبختی اسارت و کشتار

دیدار کردند.

۱۳۴۲- بر اثر شکست دشمن، پیامبر خدا ﷺ پیروزی مهمی بچنگ آورد

در عین حال امین خدا بود و مأمور به اجرای عدالت.

از حضرت حق همیشه نصرت داریم

بر کشتن خصم خویش قدرت داریم

ما را به شجاعت همه جا نام برند

در شهر میان خلق شهرت داریم

۱۳۴۳- پیامبر خدا ﷺ از طرف خدا قرآن که حق و باطل را معرفی و از هم جدا

می کند و آیتش برای دانایان آشکار است آورد.

۱۳۴۴ تعدادی از طایفه های شایسته به آنحضرت ایمان آوردند و به مطالب

وی اعتقاد پیدا کردند و به لطف خدا پایگاه پراکنندگان شدند.

۱۳۴۵- طائفه‌هایی هم منکر رسالت آنحضرت گردیدند و راه انحراف را پیش گرفتند، در نتیجه خدا بر نادانی آنان افزود.

هر کس که به جان و دل مسلمان باشد
خورشید سپهر شرع و ایمان باشد
و انکس کس نیافت بهره از شرع نبی
در هر دو جهان خوار و پشیمان باشد

۱۳۴۶- خدا به یاران محمد صلی الله علیه و آله در جنگ بدر نیر و بخشید تا رسولش را یاری کنند. آنان مردمی خشمگین بودند که عمل آنان بهترین کارها بود.

۱۳۴۷- در دست آنان شمشیرهای چابک و برنده بود که آنان را جلا و صاف کرده دادند.

۱۳۴۸- چه بسیار جوانان، نیرومندان و شجاعان سالخورده و با تجربه را که روی خاک انداختند.

از حضرت حق چه فتح شد روزی ما
مشهور دو عالم است فیروزی ما
ما شمع صفت برای دین می‌سوزیم
دیدند تمام خلق دل‌سوزی ما

۱۳۴۹- چشمهای زنان نوحه‌گر با اشک‌های ریز و درشت برای آنها گریه می‌کرد.

۱۳۵۰- نوحه‌گران برای عتبه‌ی گمراه و پسرش ولید و برای شیبه‌گریه‌میکردند و خبر مرگ به او و ابو جهل می‌دادند.

۱۳۵۱- خبر مرگ به کینه‌دار می‌دادند و فرزند جدعان در میان آنان لباس عزا پوشیده بود و زنان دل سوخته، شدت غم را مجسم می‌ساختند.

حرف اللام

١٣٤٨	صَرِيحًا وَمِنْ ذِي نَجْدٍ قَتَمَهُ هَلْدُ	فَكَمَّ تَرَكُوا مِنْ نَاشِيٍّ وَحَمِيَّةِ
١٣٤٩	تَجُودٌ بِأَسْبَابِ الرَّشَاشِ وَالْوَالِدِ	وَتَبَكِّي عُيُونُ النَّائِحَاتِ عَلَيَّصُمُ
١٣٥٠	وَشَيْبَةٌ تَغَاهُ وَتَسْعَى بِأَجْمَلِ	نَوَاحٍ تَبْكِي عُتْبَةَ الْعَنَى وَابْنَهُ
١٣٥١	مُسْتَلَبَةٌ حَرَى مَبِينَةَ التَّكْلِ	وَدَى الرَّحْلِ سَعَى وَابْنَ جَدِّ عَافِيهِمُ
١٣٥٢	ذَوَا نَجْدٍ فِي حَرَى وَفِي السَّهْلِ	ثَوَى مِنْهُمْ فِي بَيْتِ بَدْرِ عَصَابَةِ
١٣٥٣	وَلِلْعَنَى سَبَابٌ مَقْطَعَةُ الْوَصْلِ	دَعَى الْعَنَى مِنْهُمْ مَنْ دَعَا فَاجَابَهُ

حكايت عزالاحد در حوالی مدینه

١٣٥٤	وَأَجْوَا فِي الْعَوَايَةِ وَالضَّلَالِ	رَأَيْتُ الْمُشْرِكِينَ بَعُوهَا عَلَيْنَا
١٣٥٥	عَدَاةَ الرَّوْعِ بِالْإِسْلَامِ الطَّوَالِ	وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ إِذْ نَفَرْنَا
١٣٥٦	يَحْمَرَةٌ وَهُوَ فِي الْعَرَفِ الْعَوَالِ	فَإِنْ يَبْعُوهَا وَيَفْتَحِرُوا عَلَيْنَا
١٣٥٧	وَقَدْ أَرَدَى وَجَاهِدَ عَمْرًا	فَقَدْ أَرَدَى بَعْتَةَ يَوْمَ بَلَدِ
١٣٥٨	وَأَتْبَعَتْ الْهَزِيمَةَ بِالرِّجَالِ	وَقَدْ قَلَّتْ خَيْلُهُمْ بِبَدْرِ
١٣٥٩	بِحَمْدِ اللَّهِ طَلَحَ فِي الْجَالِ	وَقَدْ غَادَرَتْ كَلْبُهُمْ جِهَادًا
١٣٦٠	رَقِيقًا لِحَدِّ هُودٍ ثَبَالِصِقَالِ	قَتَلُ بُو جُمَيْهِ فَرَفَعَتْ عَنْهُ
١٣٦١	تَلَطَّى كَالْعَقِيقَةِ فِي الضَّلَالِ	كَأَنَّ الْمَلْحَ خَالِطَهُ إِذَا مَا

سیر عثمان بن ابی طلحة در احد

زنان نائحات

اصول اسب

سلاطین

زینب بنت علی

اصول

مورخ

چون دشمن من ز بخت و از گون بگریست
 برزاری او چشم شفق خون بگریست
 آن دم که میان خاک و خون می غلطید
 دیدم به دو چشم خود که گردون بگریست

۱۳۵۲- چاه بدر از جمعیتی از آنان که در جنگ های کوه و دشت قهرمان بودند

انباشته شد.

۱۳۵۳- گمراه آنان، ایشان را به انحراف دعوت کرد و به وی پاسخ دادند
 زیرا گمراهی، عللی دارد که ارتباط را قطع می سازد.

توضیح: در بعضی از نسخه ها این شعر اضافه است:

فَأَضْحَوْا الدُّي دَارَ الْجَحِيمِ بِمَعْرَلٍ
 عَنِ الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ فِي اشْغَلِ الشُّغْلِ

پس از کشته شدن در گوشه ای از جهنم، دست از ظلم و تجاوز کشیده به کارهای
 مهمتری که بیشتر آنها را سرگرم می ساخت قرار گرفتند.

اعدا که میان خاک و خون افتادند
 در چاه و بال سرنگون افتادند
 چون بخت مدد نکرده این طائفه را
 از پرده ی اقبال برون افتادند

داستان جنگ اُحُد در اطراف مدینه

۱۳۵۴- دیدم مشرکین علیه ما بپا خاستند و در امواج انحراف و گمراهی
 غوطه وراند.

۱۳۵۵- مشرکین گفتند: هنگامی که ما برای جنگ کوچ کنیم از نظر عدد و
 اسلحه بهتر از شما هستیم.

۱۳۵۶- اگر مشرکین به ما ظلم کردند و فخر می کنند که حمزه را شهید کردند
 حمزه در غرفه های بهشتی قرار گرفته است.

۱۳۵۷- حمزه در جنگ بدر عتبه را به قتل رسانید و به دشمن حمله کرد و جهادی بی‌امان نمود.

خورشید ازل که بر جهان می‌تابد
 هر ذره از او مرا زخود می‌یابد
 چون فتح و ظفر به وقت خود مرون است
 در جستن آن مرد خدا نشتابد

۱۳۵۸- لشکر مشرکین را در جنگ بدر شکست دادم و مردان آنان را به فرار کشانیدم.

۱۳۵۹- طلحه سردار مشرکین را به لطف خدا مورد حمله قرار دادم.

۱۳۶۰- وقتی مورد حمله قرار گرفت به روی صورت به زمین افتاد و من شمشیر تیزی را که صیقلی داده بود از او برداشتم.

۱۳۶۱- آنگاه که شمشیر را همانند برقی که در تار یکی می‌جهد بحرکت در آوردم گویا نمک به زخم طلحه پاشیده شد.

دشمن که ندید غیر آزار ز من
 مجروح و شکسته گشت صدبار ز من
 برداشته‌ام به او سراز گـردن او
 تا جان تنش شود سبکبار ز من

رجز عثمان بن ابی طلحه در جنگ احد

۱۳۶۲- من پسر عبدالدار هستم که دارای امتیازاتی میباشم و ای علی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تو پیش من کشته می‌شوی.

۱۳۶۳- اگر کشته نشدی از ترس کشته شدن فرار میکنی و شکست می‌خوری.

حرف اللام

1362	أَنَا ابْنُ عَبْدِ الدَّارِ ذِي الْفُضُولِ	وَأَنْتَ عِنْدِي يَا عَلِيٌّ مَقْتُولُ
1363		أَوْ هَارِبُ خَوْفِ الرَّدَى مَقْتُولُ
		جوابا وبعبارة بليغة
1364	هَذَا مَقَامِي مُعْرِضٌ مُبْدُو	مَنْ يَلْقَى سَيْفِي فَلَهُ الْعَوْبُ
1365	فَلَا أَهَابُ الصَّوْلَ بَلَا صَوْلُ	إِنِّي عَنِ الْأَعْدَاءِ لَا أَرْوُ
1366	يَوْمًا لَدَى الْهَيْجَاءِ وَلَا آحَوْلُ	وَأَلْقُرُنُ عِنْدَكَ فِي الْوَعَا مَقْتُولُ
1367		أَوْ هَالِكٌ بِالسَّيْفِ وَأَمْعُولُ
		جوابا بالحكم عمرو بن الحسن
1368	يَا مَرْحَبًا بِفَارِسٍ مَعَكُمْ	إِذْ جَاءْنَا فِي حَوْمَةِ الْقَسَطِلِ
1369	يَرْجُو قِرَانَنَا فَاصِدًا نَحُونَا	لُسْقِيهِ مِنْ مَاءِ السَّمَاءِ الْمَجْدِ
1370	مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ سِوَى مَا نَرَى	مِنْ حَارِثٍ بِالْعَهْدِ بِالصِّقْلِ
1371	ذَلِكَ الَّذِي يَفْرُجُ ضِيَا الْوَعَا	وَاللَّائِي لِلْأَضْيَافِ فِي الْمَنْزِلِ
		جوابا وبعبارة نيكى
1372	إِحْسَاءُ عَلَيْكَ لِلْعَنِّ مِنْ جَاهِدِ	يَا بَنَ لَعَيْنٍ لِأَحَ بِالْأَرْذَلِ
1373	الْيَوْمَ أَعْلَوْكَ بَدِي رَوْقِي	كَالْبَرْقِ فِي الْخَلْقِ الْمُسْبِلِ
1374	يَفْرِي شُؤْنَ الرُّؤْسِ لَا يَنْتَهِي	بَعْدَ فِرَاشِ الْحَاجِبِ الْأَجْرَلِ

والتصغير في البيت

فلا الهيب

شعر

رفع

بها

جاء

پاسخ امام علیه السلام به عثمان

- ۱۳۶۴- مقام من آشکار است و خدا بمن داده است. وضع من اینست که هر کس شمشیرم را دیدار میکند صدای گریه اش بلند میگردد.
- ۱۳۶۵- از حمله باک ندارم، بلکه حمله ور می شوم و در برابر دشمن گامی به عقب نمی گذارم.
- ۱۳۶۶- در روز جنگ جابجا نمی شوم و دشمن همتای من کشته میشود.
- ۱۳۶۷- اگر کشته نشد، از تیغ شمشیر سالم نمی گذرد و بازنجیر میشود و اسیر (یا فرار نمیکند).

در معرکه تا غبار انگیخته ام
از جنگ هیچگاه نگریخته ام
من خون تمام دشمنان ریخته ام
پس قالبشان به خاک آمیخته ام

رجز ابو الحکم عمر و بن احنس در احد

- ۱۳۶۸- پهلوانی که همراه شماست خوش آمد، زیرا در منطقه گرد و غبار پیش ما آمده است.
- ۱۳۶۹- امیدوار است همتائی را بیابد که بطرف ما حرکت میکند تا از باریدن شمشیر آبدار او را سیراب سازیم.
- ۱۳۷۰- پیش ما غیر از آنچه با چشم من بینم که شمشیرهای صیقلی داده حادثه می آفرینند چیز دیگری نیست.
- ۱۳۷۱- این قهرمان کسی است که مهمانان جنگی را پذیرائی میکند و پناهگاه مهمانان است.

پاسخ امام علیه السلام به ابو الحکم

۱۳۷۲- دور شو! نفرین تلاشگر بر تو باد! ای ملعونی که در قیافه ناکسان ظاهر شده‌ای.

۱۳۷۳- امروز باشمشیری آبدار همانند باره کردن پارچه کهنه‌ای که دور افتاده است تورا ریز ریز میکنم.

۱۳۷۴- شمشیرم رگهای سرت را آنچنان از هم می شکافد که به ابروهایت پیوسته شود.

۱۳۷۵- من از این حمله انتظار پیروزی در بهشت عالی و بهترین اقامتگاه‌ها را دارم .

ای خصم که سرگشته چوپرگارشدی
وز طالع و بخت خود نگو نسارشدی
انکار نبی چه هست در خاطر تو
در مذهب مسامحل انکار شدی

داستان جنگ خندق

۱۳۷۶- ستایش مخصوص خدای نیکوئی است که به بندگانش لطف نمود ، محبت را بحد اعلی رسانید و بخشش را بحد کمال.

۱۳۷۷- شکر خدای را که به پیامبرش قدرت داد تا در جنگ بر یاعیان و نادانان پیروز گردد .

۱۳۷۸- چه نعمت‌های فراوانی که خدا در اختیار ما گذاشته است و هر چه کوشش کنیم، زبان ما قدرت ندارد شکرش را انجام دهد.

۱۳۷۹- سوگند خدای را که لطف خدا بطور مرتب شامل من میگردد چه از خدا درخواست کنم چه درخواست نکنم.

حرف اللام

١٣٧٥

أَرْجُو بِيَاكَ الْفَوْزَ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ فِي أَكْرَمِ الْمَدَ خَلِ

حكايت غزای خندق

١٣٧٦

أَمَحَدُ لِلَّهِ الْأَجْمَدِ الْمُفْضِلِ الْمُسْبِغِ الْمَوْلَى الْعَطَاءِ الْمَجْزِلِ

١٣٧٧

شُكْرًا عَلَى تَمْكِينِهِ لِرَسُولِهِ بِالنَّضْرِ مِنْهُ عَلَى الْعَوَاةِ الْجَهْلِ

١٣٧٨

كَمْ نِعْمَةٍ لَا أَسْتَطِيعُ بِلَوْعَمَا جَمَدًا وَلَوْ أَعَلَّتْ طَاقَةَ مَقُولِ

١٣٧٩

لِلَّهِ أَصْبَحَ فَضْلُهُ مُتَظَاهِرًا مِنْهُ عَلَى سَأَلَتِ الْأَمِّ لَمْ أَسْأَلِ

١٣٨٠

قَدْ عَايَنَ الْأَحْزَابُ مِنْ تَأْيِيدِهِ جُنْدَ النَّبِيِّ وَرَدَّ الْبَيْتَ الْمُرْسَلِ

١٣٨١

مَا فِيهِ مَوْعِظَةٌ لِكُلِّ مُفَكِّرٍ إِنْ كَانَ دَاعِقِلٍ وَإِنْ لَمْ يَعْقِلِ

حكايت قتل حمی بن اخطب

١٣٨٢

لَقَدْ كَانَ دَاجِدٍ وَجَدَّ لِكُفْرِهِ فَقِيدَ الْبَيْتِ فِي الْجَامِعِ يُعْتَدُ

١٣٨٣

فَقَلَّدَهُ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً تُخْفِظُ فَضَارًا إِلَى قَعْرِ الْمَجِيمِ يُكْبَدُ

١٣٨٤

فَدَاكَ مَابُ الْكَافِرِينَ وَمَنْ يَكُنْ مُطِيعًا لِأَمْرِ اللَّهِ فِي الْخَلْدِ نَزَلُ

بیان اراجیف منافقان صاحب کتبه

١٣٨٥

أَلَا بَاعَدَ اللَّهُ أَهْلَ النِّفَاقِ وَأَهْلَ الْأَرَاجِيفِ وَالْبَاطِلِ

١٣٨٦

يَقُولُونَ لِي قَدْ قَلَاكَ الرَّسُولُ فَخَلَاكَ فِي مُخَالِفِ الْمُخَادِلِ

١٣٨٧

وَمَا ذَاكَ إِلَّا لِأَنَّ النَّبِيَّ جَفَاكَ وَمَا كَانَ بِالْفَاعِلِ

مؤخره

اقوال احوال

نفاوس

کتاب

اراجيف

قلوب

خالد

۱۳۸۰- احزاب (جنگجویان مخالف در خندق) با چشم خود کمک خدارا به لشکر محمد ﷺ پیامبر خدا که از نیروی بیان بطور کافی برخوردار بود را مشاهده کردند .

۱۳۸۱- چیزی که جنگجویان خندق دیدند پندبزرگی است برای هر فردی که فکر داشته باشد، چه عقل را برای درك بکار گیرد چه نگیرد.
مائیم که از جهل و ذلالت دوریم
خورشید صفت در دو جهان مشهوریم
در معرکه ای که دشمنان تیغ کشند
شک نیست که ما مظفر و منصوریم

توضیح: خداهم از طریق سرما و باد خندقیان را فشار داد و هم از طریق تضعیف روحیه و نیرنگ که نعیم بن مسعود که از طائفه غطفان بود اجراء کرد.
وی پیش پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد من مسلمان شده ام و کسی نمیداند اجازه بفرمائید تا بدشمنان شما خدعه بزوم.

وی پیش طائفه بنی قریظه رفت و گفت: خانه غطفان و قریش از مدینه دور است و خانه شما نزدیک، اگر در جنگ مسلمانان پیروز شوند، مردم مکه شما را تحویل مسلمانان میدهند و میروند بهتر اینست که چند نفر از بزرگان مکه را گروگان بگیرید و در جنگ شرکت کنید.

نعیم پیش قریش رفت و گفت. طائفه بنی قریظه و غطفان برای محمد ﷺ پیام فرستاده اند که ما از اعلام جنگ علیه شما بشیمانیم، جمعی از طائفه غطفان و قریش را تحویل شما میدهیم تا آنان را بقتل برسانی و از تقصیر ما بگذری. بنابراین اگر یهود از شما گروگان خواستند ندهید.

نعیم پیش طائفه غطفان هم رفت و همین مطلب را گفت.

ابوسفیان، پسر ابوجهل، عکرمه و عده ای از طائفه غطفان پیش بنی قریظه رفتند تا جنگ را شروع کنند. بنی قریظه گروگان خواستند، ابوسفیان برگشت و نتوانستند

بخواستۀ خود برسند .

داستان قتل حَیِّ بْنِ اَخْطَبُ

۱۳۸۲- او فردی تلاشگر بود و برای کفر خود میکوشید و از روی ناچاری بجمع ما کشانیده شد .

۱۳۸۳- ضربتی دردناک که باشمشیر فرود آمد گردنبندی (ازخون) برای وی بوجود آورد و بقعر جهنم زنجیر گردید .

۱۳۸۴- این، پایان کار کافران است و کسی که مطیع امر خدا باشد در بهشت جاودان فرود می آید .

آنکس که بجهل و کفر خود محکوم بود
بر لوح دلش نقش هدایت کم بود
دیدیم که در قعر جهنم جا کسرد
وز فسوت و فنای او جهان خرم بود

حرف‌های نامربوط منافقان علیه امام علیه السلام

۱۳۸۵- خدا منافقان، دروغبر دازان و بیهوده گوینان را نابود کند .

۱۳۸۶- میگویند محمد صلی الله علیه و آله از تو عصبانی شده که در میان عاجزان و مانده‌ها تو را باقی گذاشته است .

۱۳۸۷- این عمل محمد صلی الله علیه و آله بخاطر اینست که وی به تو ظلم کرده در صورتیکه اوستمگر نیست .

۱۳۸۸- من که این وضع را دیدم شمشیرم را روی شانۀ ام گذاشتم و از مدینه بیرون آمده بسوی محبت‌کننده‌ای که قدرت و نیکی داشت حرکت کردم . (محمد صلی الله علیه و آله در جبهه جنگ .)

۱۳۸۹- وقتی مرا دید قلبش فروریخت و همانند برادری مهربان از من سؤال

حرف اللام

تفريع
الاصول
والفروع

إِلَى الرَّاحِمِ الْحَاكِمِ الْفَاضِلِ	فَسِرْتُ وَسَيْفِي عَلَى عَاتِقِي	١٣٨٨
وَقَالَ مَقَالَ الْأَخِ السَّائِلِ	فَلَمَّا رَأَيْتَنِي هَمًّا قَلْبُهُ	١٣٨٩
بَارِجًا فِي دِي الْحَسَدِ الدَّاعِلِ	أَيْمُ ابْنِ عَمِّي فَأَنْبَأْتَهُ	١٣٩٠
كَمْزُونِ مُوسَى وَلَمْ يَأْتِدْ	فَقَالَ أَحْيِ أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ	١٣٩١

اصف
هضفا

أظها اندوت وقت نوزديك شد حرب

مِحْذَارِ يَوْمٍ عَاجِلٍ وَمَوْجِدٍ	قَدْ طَالَ لَيْلِي وَأَحْزَنُ مَوْكَلٍ	١٣٩٢
مُرْمَدٍ أَقَمَّا كَطَعِمِ الْخَنْطَلِ	وَالنَّاسُ تَعْرُوهُمْ أُمُورُ جَمَّةٍ	١٣٩٣
لَيْسَفِي أَوْ أَحْرُهَا بِكَاسِ الْوَلِ	فِتْنٍ تَحَلُّ بِهِنَّ وَهِنَّ سَوَارِعُ	١٣٩٤
خَيْفَتُ بَعْدَلٍ بَيْنَهُمْ مُجَمَّلِ	فِتْنٍ إِذَا نَزَلَتْ بِسَاحَةِ أُمَّةٍ	١٣٩٥

اصف
الاصول
والفروع

شكايتان طلحة و سبيري

طَلْحَةَ فِيمَا سَوَّيْتَنِي لَطَوِيلُ	إِنَّ يَوْمِي مِنَ التُّرْبِ بَرٍّ وَمِنْ	١٣٩٦
إِلَى الظُّلْمِ لِي بِمُخْلِقِ سَبِيلُ	ظَلَمَاتِي وَلَمْ يَكُنْ عِلْمُ اللَّهِ	١٣٩٧

غفل
فساد
وخطبه

پیام معاوية بن ابی سفیان

فَإِنَّ الْقَوْلَ يَبْلِغُهُ الرَّسُولُ	أَلَا مَنْ ذَا يَبْلِغُ مَا أَقُولُ	١٣٩٨
لَقَدْ حَاوَلْتُ لَوْ نَفَعَ الْحَوِيلُ	أَلَا أَبْلِغُ مُعَاوِيَةَ بْنَ صَخْرِ	١٣٩٩
هُمُّ الْهَامِ الَّذِينَ لَهُمُ الْأُصُولُ	وَنَاطَحْتُ الْأَكَارِمَ مِنْ جَالِ	١٤٠٠

اصف
الاصول
والفروع

اصف
الاصول
والفروع

کرد :

۱۳۹۰- پسر عموی من، چرا مدینه را ترك كردی و آمدی؟! به آن حضرت داستان حرف‌های مفت و فتنه‌انگیزی را که از حسودان شنیده می‌شد بیان داشتم.

۱۳۹۱- محمد ﷺ فرمود: برادر جان! تردر میان مردمی که مانده‌ای نسبت بمن همانند هارونی نسبت به موسی. و هاروی در وظیفه خود کوتاهی نکرد.

ای آنکه ز عقل و فهم بیرونی تو
از هر چه گمان برسد افزونی تو
فرمود نبی ﷺ که من چه موسی باشم
وز روی برادری چه هارونی تو

اظهار نگرانی از نزدیک شدن جنگ جمل

۱۳۹۲- تردیدی نیست که شب من طولانی شده و غم برای من خانه کرده است، زیرا از وضع امروز و حوادث آینده وحشت دارم.

۱۳۹۳- حوادث فراوانی گریبان مردم را میگیرد که بسیار تلخ همانند تلخی هندوانه ابو جهل است.

۱۳۹۴- آشوب‌ها بسرعت دامن ملت را میگیرد و دنبال آن فتنه‌ها از حوادث آغاز آن مشروب و تقویت میگردد.

۱۳۹۵- آشوب‌هایی است که بمیدان هرملتی فرود آمد مردان عدالت‌پیشه و مخلص را هم تحت فشار قرار دهد.

افسوس که روزگار ما گشت تباه
وز محنت و غصه روز ما گشت سیاه
از هر طرفی فتنه بر آورد علم
چون مور و ملخ کشید بر خلق سپاه

شکایت امام علیه السلام از طلحه و زبیر

۱۳۹۶- روز من از دست کارهای زُبیر و طَلْحَه که مرا ناراحت می سازد بسیار طولانی است.

۱۳۹۷- این دو نفر نسبت بمن ظلم کردند، در صورتیکه خدارا گواه میگیرم که من برای ظلم بمردم گامی برنداشته‌ام.

جمعی که به کام ما نمودند چه شهد
کردند به دوستی بسی بیعت و عهد
هر چند که از جانب ما برگشتند
مارا همه در صلح و صفا باشد جهد

پیام برای معاویه

۱۳۹۸- کیست که آنچه را میگویم (به معاویه) برساند، حرف مرا بطور حتم فرستاده‌ای باو میرساند.

۱۳۹۹- به معاویه پسر صخر بگوئید که اگر جستجو و فعالیت برای رسیدن به ریاست نتیجه داشت، کوشش خود را انجام دادی.

۱۴۰۰- با بزرگوارانی که اصالت خانوادگی و شخصیت دارند مبارزه کردی .

۱۴۰۱- ایشان پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کردند و آنگاه که بسختی افتاده بود ، درخواست کمک به‌وی را پاسخ مثبت دادند.

۱۴۰۲- اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از آنحضرت دفاع میکردند و ندان جنگ آنچنان در بدن آنان رخنه کرده بود که سستی در آن راه نداشت.

تا چند کسی راه ضلالت گیرد
وز جور و ستم رنگ جهالت گیرد

حرف اللام

١٤٠١	رَسُولَ اللَّهِ إِذْ خَدَلَ الرَّسُولَ	فَمُ نَصَرُوا النَّبِيَّ وَهُمْ أَجَابُوا
١٤٠٢	وَنَابِ الْحَرْبِ لَيْسَ لَهُ قُلُوبٌ	نَبِيًّا جَالِدًا لِأَصْحَابٍ عَنْهُ
١٤٠٣	سَيِّئُ النَّبِيِّ عِنْدَ كَمَا سَبِيلُ	فَدَيْتُ لَهُ وَذَانِ أَبُوكَ كَرِهًا
١٤٠٤	عَلَى الْأَعْقَابِ عَيْتُكَ طَوِيدُ	مَضَى فَتَكَضَّمْنَا لِمَا تَوَارَى
١٤٠٥	وَأَبْرُقَ عَارِضٌ مِنْهَا مَخِيلُ	إِذَا مَا الْحَرْبُ أَهْدَبَ عَارِضَاهَا
١٤٠٦	عَلَيْكَ وَأَنْتَ مُجْدِلٌ قَبِيلُ	فَيُوسِّدُكَ أَنْ يَجُولَ الْمُخِيلُ يَوْمًا
جواب داند مغويہ بجدال		
١٤٠٧	لَا أُورِدَنَّ الْكُوفَةَ الْقَنَابِلًا	لَا تَحْسَبْنِي بِأَعْلَى غَاوِلًا
١٤٠٨	فِي غَامِنَاهُذَا وَعَامًا قَابِلًا	وَالْمُشْمِرَ وَالْقَنَا الذَّوَابِلًا
جواب جواب با بين صواب		
١٤٠٩	لَا أُورِدَنَّ شَامَكَ الصَّوَاهِلًا	أَصْبَحْتَ ذَا حُمُقٍ مَتَى الْبَاطِلًا
١٤١٠	لَا رَمِيَنَّ مِنْكُمْ الْكُوَاهِلًا	أَصْبَحْتَ أَنْتَ يَا بَنَ هِنْدٍ جَاهِلًا
١٤١١	يَزْدَجُونَ الْمُحْرَبِينَ وَالصَّوَاهِلًا	تَسْعِينَ الْفَارَاحِيَّاءَ وَنَابِلًا
١٤١٢	هَذَا لَكَ الْعَامُ وَذَرْنِي قَابِلًا	بِأُحْمَى وَأُحْمَى يُرِيحُ الْبَاطِلًا
١٤١٣	رَسُولَ اللَّهِ إِذْ خَدَلَ الرَّسُولَ	فَمُ نَصَرُوا النَّبِيَّ وَهُمْ أَجَابُوا
صفت لشکر ظفر پیکر		

کلمہ

کلمہ

مغویہ

صواب

کلمہ

کلمہ

کاسار علی

ترجمه دیوان

هر کس که بر این حال بماند آخر
از کرده‌ی خود ناب (۱) خجالت گیرد

۱۴۰۳- با آغوش باز به محمد ص نزدیک شدم و پدرت از روی ناچاری بآن
حضرت روی آورد، زیرا راه انحراف، راه شماس است.

۱۴۰۴- محمد ص دیده از جهان فرو بست و آنگاه که در خاک پنهان گردید
شما به روش دودمان خود باز گشتید، زیرا انحراف شما ریشه دار است.

۱۴۰۵- آنگاه که جنگ چهره درهم کشد و برق آغاز آن بدرخشد،

۱۴۰۶- بزودی لشکر و سوارکاران به تو حمله کنند و تو روی زمین افتاده و
کشته شده باشی.

تا چند به مال و جاه مشغول شوی
خیر تو در آن است که معزول شوی
ترسم که غبار فتنه چون برخیزد
ناگاه به سعی خویش مقول شوی

جواب معاویه به امام ع

۱۴۰۷- یا علی ع فکر مکن که من غافل هستم، کوفه را از اسب سوار پر
می سازم.

۱۴۰۸- از شتر و سرباز و نیزه و شمشیر، امسال و سال دیگر، کوفه را مملو
می گردانم.

پاسخ امام ع به جواب معاویه

۱۴۰۹- ای معاویه فکر خود را از دست داده‌ای و آرزوی باطل در سر

۱- ناب بمعنای دندان است. منظور انگشت زیر دندان بگذارد و از خجالت سر بزیر

گیرد.

می‌پرورانی، شام‌تورا از شیبه‌ی اسب‌ها کر می‌سازد.

۱۴۱۰- ای پسر هندی عقل‌را از دست داده‌ای، باتیر شانه‌های شمارا سوراخ سوراخ می‌کنم.

۱۴۱۱- نود هزار نیزه‌دار و تیرانداز دارم، کوه و دشت را اشغال خواهند کرد.

۱۴۱۲- سو گند بحق که حق باطل را بر طرف می‌سازد، آنچه گفتم برای مبارزه امسال تو آماده‌است، کاری به سال آینده نداشته باش.

۱۴۱۳- این سربازان، کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کردند و آنگاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ مثبت دادند که وی شکست خورده بود.

ای آنکه ز روی شرخ باعی شده‌ای

در مذهب اهل عقل طاغی شده‌ای

چون راه خدا و مصطفی می‌دانی

از بهر چه سرگشته و یاغی شده‌ای

توضیح: شعر شماره ۱۴۰۴ همان شعر ۱۴۱۳ می‌باشد که تکرار شده در بعضی نسخه‌ها نیست و در بعضی نسخه‌ها شعر دوم را خط زده‌اند ولی از این نظر که با مطالب مناسبت داشت و برای رعایت ترتیب شعرها ترجمه شد.

علامت لشکر امام علیه السلام

۱۴۱۴- سربازان من همانند شیرهای بیشه و بچه شیرانی که در گنم آرمیده‌اند در روز جنگ با شمشیرهای صیقلی داده آماده جنگ‌اند.

۱۴۱۵- صبح نبرد پشت سر پرچم قرار گرفته و آماده جزیه گرفتن (۱) و سر

۱- اهل کتابی که از نظر اسلام رسمی هستند با پرداخت پول آزاد می‌گردند و یا کسی که اسیر می‌گردد با دادن فدیة آزاد می‌شود. اهل کتاب پولی که همه ساله می‌دهند به نام جزیه خوانده می‌شود.

حرف اللام

كأَسَا رَغِيْلٍ وَأَسْبَالِ خَيْسٍ	عَدَاةُ الْحَيْسِ بِيضٌ صِقَالٍ	١٤١٤
يَحِيدُ الضَّرَابَ وَجَزَّ الرِقَابِ	أَمَامَ الْعُقَابِ عَدَاةُ النَّزَالِ	١٤١٥
تَكِيدُ الْكَنْدُوبَ تَحْرِي الْهَيُوبِ	وَتَرُوي الْكُؤُوبَ مَاءَ الْقَدَالِ	١٤١٦
أظها خوشی در عبد العزيز		
شَرِيْبًا مِرْلَاطًا حَفِيْطَةً	حَيَاءٌ وَأَخْوَانُ الْحِفَاطِ قَلِيْلٌ	١٤١٧
جَرَاكَ إِلَهَ النَّاسِ خَيْرًا وَقَدَرًا	بِدَاكَ بِفَضْلِ مَا هُنَاكَ جَرِيْلٌ	١٤١٨
متما خوشی در شکر شام ریاس		
إِلَّا أَيُّهَا الْمَوْتُ لَكَ لَيْسَ تَارِكِي	أَرِحْنِي فَقَدْ أَفْنَيْتَ كُلَّ خَلِيْلِي	١٤١٩
أَرَاكَ مُضْرِبًا لِلدِّينِ أَجْمَمِ	كَأَنَّكَ تَنْخَوِ النَّخْوَةَ بِدَلِيْلِي	١٤٢٠
حكايت قتل شکر شام		
كَأَنَّ تَرْكَنًا مِنْ دُمُوعٍ وَأَهْلِيهَا	مِنْ أَسْمَطٍ مَوْتُورٍ وَشَمَطَاءٍ تَأْكُلِي	١٤٢١
وَعَابِيَةٌ صَادِرُ الرِّمَاحِ حَلِيْمَا	وَأَضْحَتَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَجْدَا الْأَرَامِلِ	١٤٢٢
وَمَحْنُ نَاسٍ لَا تَصِيدُ رِمَاحُنَا	إِذَا مَا طَعَنَّا الْقَوْمَ غَيْرَ الْمُقَاتِلِ	١٤٢٣
تَبَكَّى عَلَى بَعْلِ طَارِحٍ غَارِيًّا	وَلَيْسَ إِلَيَّ يَوْمَ الْحِسَابِ بَقَا فِإِ	١٤٢٤
مناجات با قاضی الحاجات		
يَا سَامِعَ الدُّعَاءِ وَيَا رَافِعَ السَّمَاءِ	وَيَا دَائِمَ الْبَقَاءِ وَيَا وَاسِعَ الْعَطَاءِ	١٤٢٥

جمع اسما

تجرب

تجرب

تقابل

معنای

تجرب

١٤١٤
١٤١٥
١٤١٦
١٤١٧
١٤١٨
١٤١٩
١٤٢٠
١٤٢١
١٤٢٢
١٤٢٣
١٤٢٤
١٤٢٥

بریدن دشمن هستند.

۱۴۱۶- به دروغگو حیل می‌زنند، بددل را رسوا می‌کنند و بند نیزه را از خونی که از پشت دشمن می‌ریزد سیراب می‌سازند.

مردان سپاه ما دلیرانند همه
در معرکه بر مثال شیرانند همه
جمعی که کمر به کین ایشان بستند
گویا ز حیاة خویش سیرانند همه

اظهار تشکر از عبدالعزیز بن حرث در صفین

۱۴۱۷- جان خود را به کاری فروختی که غیرتمندان از روی حیاتی که دارند طاقت آن را ندارند، برادران غیرت‌دار محدود دارند.

۱۴۱۸- خدای مردم پاداشی نکو به تو عنایت کند، زیرا دستهای تو خدمت بزرگی به فضیلت و معنویت انجام داد.

این کار که از دست تو آمد امروز
یارب به مراد خویش گردی فیروز
بر خود ز نهال عمر تا صبح قیام
وز نام نکو گنج سعادت اندوز

توضیح: در جنگ صفین حدود هزار نفر از سربازان امام علیه السلام در محاصره قرار گرفتند، امام علیه السلام فرمود کیست که خود را به آنان برساند و بگوید با الله اکبر و لا اله الا الله موضع خود را به ما اطلاع دهند تا ما به آنان کمک کنیم. عبدالعزیز این کار را قبول کرد و دیوار محاصره را شکست و پیغام امام علیه السلام را به محاصره شدگان رسانید. امام علیه السلام و اصحاب با شعار الله اکبر و لا اله الا الله خود را به محاصره شدگان رسانیدند و آنان را نجات دادند.

و امام علیه السلام از عبدالعزیز با دو شعر فوق تشکر می‌کند.

آرزوی مرگ در شهادت عمار یاسر در جنگ صفین

۱۴۱۹- آی مرگی که مرارها نمی کنی، مرا آسوده گردان، زیرا تمام دوستانم را نابود کردی.

۱۴۲۰- می بینم دوستانم را هدف گیری کرده ای، گویا از طریق راهنما، آهنگ آنان می کنی.

تا چند توان مرگ عزیزان دیدن
 پس روی حسودان گران جان دیدن
 ای مرگ بیسا که آرزومند توام
 تا بازهم ز شکل ایشان دیدن

داستان کشتار لشکر شام

۱۴۲۱- در دمشق و مردم آن جوانانی را کشتیم و زنان جوانی را عزادار ساختیم که نمی توانستند خونخواهی کنند.

۱۴۲۲- زنان زیبایی که نیاز به آرایش نداشتند در دمشق ماندند، زیرا نیزه شوهران آنان را صید کرده بود و لحظاتی بعد از جنگ صفین بیوه های گریان شدند.

۱۴۲۳- ما مردمی هستیم که وقتی با نیزه حمله کردیم نیزه های ما فقط جنگجویان را صید می کند.

۱۴۲۴- برای شوهرانی گریه می کنند که به جنگ رفتند و تا روز قیامت از جنگ باز نخواهند گشت.

مائیم که خصم را به صد پاره کنیم
 و ز شهر بسدن روانش آواره کنیم
 چون غالب اوبه خاک یکسان سازیم
 فرزند و زنش یتیم و بیچاره کنیم

حرف اللام

	لِذِي الْقَاعَةِ الْعَدِيمِ	
١٤٢٦	وَيَا عَالِمَ الْعِيُوبِ وَيَا غَافِرَ الذُّنُوبِ	وَيَا سَائِرَ الْعِيُوبِ وَيَا شَافِعَ الْكُرُوبِ
	عَنِ الْمَرْهَقِ الْكَبِيمِ	
١٤٢٧	وَيَا فَاتِحَ الصِّفَا وَيَا مَخْرِجَ النَّبَاتِ	وَيَا جَامِعَ الشِّتَاءِ وَيَا مُنْتَهَى لَوْحَاتِ
	مِنَ الْأَعْمَى الرَّمِيمِ	
١٤٢٨	وَيَا مُنْزِلَ الْعَيْنِ مِنَ الدَّجْحِ الْمُحْتَبِثِ	عَلَى الْحُرْنِ وَالذَّلَالِ إِلَى الْجَمْعِ الْغَرِيبِ
	مِنَ الْمَهْرَمِ الرَّزُومِ	
١٤٢٩	وَيَا خَالِقَ الْبُرُوجِ سَمَاوِيًّا وَدَلَّالِيًّا	مَعَ اللَّيْلِ الْوَلُوجِ عَلَى الضُّوْءِ الْبَلْبَلِ
	لُغَيْبِي سَنَا النُّجُومِ	
١٤٣٠	وَيَا فَاتِحَ الصَّبَا وَيَا فَاتِحَ النَّجَاحِ	وَيَا مُرْسِلَ الرِّيحِ الْبُكُورِ مَعَ الرِّوَااحِ
	فَيْتَشَانُ بِالْغَيْومِ	
١٤٣١	وَيَا مُرْسِي الرُّوَايِحِ أَوْ تَادَهَا السُّوَايِحِ	فِي أَرْضِ السَّوَايِحِ أَوْ تَادَهَا الْبُؤَايِحِ
	مِنَ صُنْعِهِ الْقَدِيمِ	
١٤٣٢	وَيَا هَادِيَ الرِّشَا وَيَا مُلِمَّ السُّبُلِ	وَيَا رَازِقَ الْعِبَادِ وَيَا حَيِّ السُّبُلِ
	وَيَا فَارِحَ الْغُومِ	
١٤٣٣	وَيَا مَنْ يَهْدِي لِعُودِي وَيَا مَنْ يَهْدِي لِعُودِي	وَمِنْ حِكْمَةِ الْعُقُودِ فَمَا عَسَى لِي شُؤْدُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ

وَعَزَّ وَجَلَّ

مُحَمَّدٌ

بِذِي الْقَاعَةِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

وَعَزَّ وَجَلَّ

مناجات با قاضی الحاجات

۱۴۲۵- ای شنونده دعا! وای کسی که آسمان را بالا قرار داده‌ای! ای کسی که همیشه باقی هستی! وای کسی که بخشش فراوان داری و به ناتوان بیچاره کمک می‌کنی. (۱)

یا رب چه توئی قاضی حاجات همه
وز فضل شنیده‌ای مناجات همه
روزی که شوند خلق عالم حیران
از روی کرم بکن مراعات همه

۱۴۲۶- ای دانای کارهای پنهانی! ای بخشاینده‌ی گناهان! ای پوشاننده‌ی عیب‌ها وای کسی که سختی‌های کسی را که با ناراحتی‌ها می‌سازد و لب به سخن نمی‌گشاید برطرف می‌گردانی.

یا رب تو مرا به جای خود تمکین ده
واندوه مرا به خـرمی تسکین ده
آن دم که رسد به مستحقان فیضت
زان فیض نصیبی به من مسکین ده

۱۴۲۷- ای برترین صفت‌ها! ای بیرون آورنده گیاه از دل خاک! ای جمع آورنده‌ی پراکنده‌ها! ای خالق ریزریزه‌های استخوان‌های پوسیده. (۲)

ای از تو عبان گشته مسلمانی ما
ببر خاک درت نهاده پیشانی ما

۱- از نظر شماره گذاری چون نیم‌فردی‌ها متمم شعر اول است و معنای مستقلی ندارد شماره مستقلی برای آن در نظر گرفته نشد.

۲- اشاره به آیات قرآن در باره خلقت مجدد بشر در قیامت از همان استخوان‌های پوسیده است. (سوره یس آیه ۷۸: و هی رمیم)

گر کسب کنیم از تو جمعیت خویش
ظاهر نشود دیگر پسریشانی ما

۱۴۲۸- ای فرود آورنده‌ی باران از ابر سریع آب کش! ای فروری‌زنده‌ی

باران از ابرهای متر اکم برخاک و شن و قحطی زدگان در پستی و بلندی‌های زمین.

ای ابر کرم گشته ز لطف حاصل
باران سخا ز فیض فضلت نازل
من قطره وهستی تو دریای محیط
باشد که شود قطره به دریا واصل

۱۴۲۹- ای آفریننده برجهای آسمانی که بصورت آسمانی بدون شکاف آنها

را خلق کرده‌ای. شب تاریکی را هم که بر روشنائی دمیده می‌شود و درخشندگی
ستارگان را می‌پوشاند خلق فرموده‌ای.

ای از تو بنای آسمان گشته بلند
در گردن سر کشان ز حکم تو کمند
روشن شده از مهر تو فانوس فلک
در آتش تو ستاره می‌انند سپند

۱۴۳۰- ای شکافنده صبح! ای فاتح پیروزی! ای فرستنده بادهای ابر آفرین

در صبح و شب.

ای صبح ازل از تو نور گشته
وز فضل تو ۹ چرخ می‌دور گشته
خواهیم نجات از تو در آن روز که ما
بینیم گناه خود مصور گشته

۱۴۳۱- ای استوار سازنده کوههای سر به فلک کشیده که ریشه‌های آن بلند و

در زمین محکم کوههای مرتفع را پایدار ساخته‌ای که همه این کارها از صنعت قدیم
تو تراوش کرده است.

ترجمه دیوان

ای حلم تو استوار و ثابت چون کوه
وز قهر تو در انفس و آفاق شکوه
هر چند که من خلق جهان می بینم
از فیض تو بی بهره نشد هیچ گروه

۱۴۲۲- ای راهنمای راه راست! ای الهام کننده کار صحیح! ای رزق دهنده

بندگان! ای زنده کننده سرزمینها! وای بر طرف کننده غمها!
ای فضل تو خلق را هدایت کرده
ما را به کمال خود رعایت کرده
انعام تو عام است از آن رو کرم
با مؤمن و گنبر صد عنایت کرده

۱۴۲۳- ای کسی که از فتنه‌ها به او پناه می‌برم! ای کسی که به هنگام نیاز به او

تکیه می‌کنم! ای کسی که دستورش نفوذ دارد و من نمی‌توانم از او کنار باشم!
چه قدر بزرگوار و حوصله دار هستی.

ای خاک درت پناه ارباب نیاز
لطف و کرم تو بسته ابواب نیاز
چون آتش غیرت به دلم افکندی
از شعله آن بسوخت اسباب نیاز

۱۴۲۴- ای آزاد کننده اسیر! ای بهبودبخشنده استخوان شکسته! ای ثروتمند

کننده بیچاره! ای غذا دهنده طفل وای شفا بخش بیمار!
ای راحت روح دردمندان از تو
آسایش جان مستمندان از تو
بلبل سخن از حمد تو گوید شب و روز
باشد گل نوحاسته خندان از تو

۱۴۲۵- ای کسی که مایه‌ی عزت من هستی. ای کسی که مرا از ذلت، انحراف،

حرف الميم

كسيرة
شكسته

مصبين
نيز

فستهب
مختر

معلش
بجارد يابان

فوم
فوم

بابا
بابا

	تَبَارَكْتَ مِنْ حَيْمٍ	
١٤٣٤	وَيَا مُطْلِقَ الْأَسِيرِ وَيَا جَارَ الْكَبِيرِ	وَيَا مُعْنَى الْفَقِيرِ وَيَا عَانَةَ الصَّغِيرِ
	وَيَا سَائِي السَّقِيمِ	
١٤٣٥	وَيَا مَنْ بَهَّ غُرَابِي وَيَا مَنْ بَهَّ أَخْرَابِي	مِنَ الدُّلِّ وَالْحَارِبِ وَلَا قَا وَالْمُرَاكِبِ
	أَعِدْنِي مِنَ الْهُمُومِ	
١٤٣٦	وَمِنْ جَنَّةٍ وَأَنْسِ لِلنَّارِ الْمَعَارِيفِ	لِلْقَلْبِ عَنْهُ مُقْسٍ وَمِنْ شَرِّ عَمَلِ نَفْسِ
	وَسَيِّطِهَا الرَّجِيمِ	
١٤٣٧	وَيَا مَنْ بَلَغَ الْمَعَالِيَ الْبَالِيَا وَالْمَوَاسِي	وَالْأَفْرَاحِ وَالْحَسْبِ مِنَ الطَّعْمِ وَرِيَا
	تَفَدَّسْتَ مِنْ عَلِيمٍ	
١٤٣٨	وَيَا مَالِكَ النَّوَالِ لِلطَّبِيعَا وَالْعَوَاكِبِ	فَبَاعْنَهُ مِنْ مَنَاصِرِ لَعْبَدٍ وَلَا خَلَا
	لِيَاضٍ وَلَا مَقِيمٍ	
١٤٣٩	وَيَا خَيْرَ مُسْتَعَا الْحَضِرِ الْبَقِيحِينَ رَأَيْتَ	بِمَا هُوَ عَلَيْتَهُ فَاضٍ مِنْ أَحْكَامِ الْوَأَمْنِ
	تَعَالَيْتَ مِنْ حَيْمٍ	
١٤٤٠	وَيَا مَنْ بَيَّأَ يُحِيطُ وَعَنَا الْأَلْمِيطِ	وَمَنْ مُلْكُهُ الْبَسِيطُ وَمَنْ عَدْلُهُ الْقَسِيطُ
	عَلَى الْبِرِّ وَالْإِثْمِ	
١٤٤١	وَيَا رَأِيَّ الْخُوطِ وَيَا سَامِعَ اللَّفْطِ	وَيَا قَاسِمَ الْخُوطِ بِأَحْصَا الْحَفِيطِ

آفت و مصیبت‌ها حفظ می‌کنی، از غصه‌ها نجاتم بده.

ای عزت ما گشته ز فضیلت ظاهر

ای از تو تمام خلق عالم شاگرد

هر کس که به جان بنده‌ی فرمان تو شد

در مصر جهان عزیز گردد آن خرد

۱۳۲۶- ای خدا مرا از شر جن و مردمی که یاد قیامت را فراموش کرده و دلی

سنگ دارند و از شرم‌های نفس و دیوسر کشی که مغضوب و مطرود خداست، حفظ

کن.

ای لطف تو کرده روز و شب چاره‌من

احسان تو بی‌حداست در بساره من

آن دم که ز نسد آتش شهوت شعله

فریاد ز شر نفس امّاره من

۱۳۲۷- ای رزق‌دهنده انسان‌ها و حیوانات، جوچه‌ها و آشیانه‌مانده‌ها، به همه

خوراک و بال‌وپر و لباس می‌دهی. راستی که چه قدر دانا هستی.

ای فضل تو داده هر نفس روزی ما

ظاهر ز تو گشته فتح و فیروزی ما

از خوان تو چون روزی ما شد تعیین

بی‌فائده است سعی و دلسوزی ما

۱۳۲۸- ای کسی که مهار مطیع و نافرمان در دست توست، نه‌گریزی از تو

هست و نه‌نجاتی، گذشته‌ها و مانده‌ها برای تو فرقی ندارند.

ای خلق جهان را به تو مردم شوقی

در گردن هر کسی ز عشقت طوقی

هر چند که فاسق و عاصی باشد

او نیز به‌جانب تو دارد ذوقی

۱۴۳۹- ای کسی که بهترین عوض هارا می‌پذیری، باعملی که از روی یقین انجام گردد خوشحالی، تکلیف‌هایی که از قوانین خود برای بشر در نظر گرفته‌ای (ودر برابر لطف تو ناچیز است) بپذیرائی! راستی که چقدر حکیمی.

ای خـا—ا ک درت قبله‌ی ارباب یقین

پیدا شده از تو هر نفس فتح مبین

خورشید رخت کرده زهر گوشه طلوع

وز نور تو گشته پسر صفا روی زمین

۱۴۴۰- ای کسی که بهما احاطه داری و آزار را از ما دور می‌گردانی وای کسی که قدرتت گسترده و عدالت همگانی است و شامل نیکوکار و گنهگار می‌گردد.

ای سایه اقبال تو — برفرق جهان

نور تو بگرفته غرب تا شرق جهان

آن روز که شد نور جمالت ظاهر

از روی تو یافت روشنی برق جهان

۱۴۴۱- ای بیننده نگاهها، ای شنونده حرف‌ها، ای بخش‌کننده لذت‌ها بسا

آمار دقیق و از روی عدالت نصیب هر کس را به‌وی میرسانی.

ای خلق جهان را دل‌دانا از تو

دارد همه کس دیده‌ی بینا از تو

بستی زمین بحکم و تقدیر تو شد

باشد شرف گنبد مینا از تو

۱۴۴۲- ای کسی که شنوائی! ای کسی که عرش تو آسمان خراش است، ای

کسی که خلقت جهان را بدون الگو انجام دادی، ای کسی که ظالم ستمگر را از حمایت و پناه دادن محروم می‌سازی.

ای در دل ارباب حقیقت زده تخت

افکنده سزای تخت از اسماء رخت

حرف الميم

١٤٤٢ بعدلٍ من القسومِ
 وَيَا مَنْ هُوَ السَّمِيعُ وَيَا مَنْ عَرَّشُهُ الرَّفِيعُ
 وَمَنْ خَلَقَ الْبَدِيحَ وَمَنْ خَارَهُ الْمَنِيحُ

١٤٤٣ من الظالم الغشومِ
 يَا مَنْ جَبَّافًا سَبَّعَ مَا قَدَّ جَبَّافًا وَسَوَّوْهُ
 وَيَا مَنْ كَفَّافًا وَبَلَّغَ مَا قَدَّ كَفَّافًا وَأَفْرَغَ

١٤٤٤ من مئنه العظيمِ
 وَيَا مَلْجَأَ الضَّعِيفِ وَمُفْرَجَ اللَّيْفِ
 تَبَارَكْتَ مِنَ الطَّيْفِ رَحِمَ تَبَارَكْتَ مِنَ

١٤٤٥ خير تبارك تبارك
 وَيَا مَنْ قَضَى الْحَقَّ عَلَى نَفْسِ كُلِّ خَلْقٍ
 وَأَفَاتَا بِكُلِّ أَقْبَى فَمَا يَفْعَلُ التَّوَقُّفُ

١٤٤٦ من الموتد المحنومِ
 تَرَاوَلَا أَرَاكَ وَلَا رَبِّي سِوَاكَ
 فَقَدْ لَبَّيْتُكَ إِلَى هَذَاكَ وَلَا تَغْشَيْ رَدَاكَ

١٤٤٧ بتوفيقك العصومِ
 وَيَا مَعْنَدَ الْجَلَالِ وَذَا الْعَزِّ وَالْحِجَابِ
 وَذَا الْكَيْدِ وَالْمَحَالِ وَذَا الْمَجْدِ وَالْفِعَالِ

١٤٤٨ تعاليت من رحيمِ
 أَحْرَمَ مِنَ الْحَيْمِ وَمِنْ هَوْلِهَا الْعَظِيمِ
 وَمِنْ عَيْشِهَا الذَّمِّ وَمِنْ حَرِّهَا النَّعِيمِ

١٤٤٩ ومن ماها الحميمِ
 وَأَصْحَبِي الْقُرَى وَأَسْكِنِي الْجَنَانِ
 وَرَوْحِي الْحِسَابِ وَأَنَا وَلِيٌّ لَأَمَانِ

تبارك تبارك

تبارك تبارك

تبارك تبارك

تبارك تبارك

تبارك تبارك

تبارك تبارك

تبارك تبارك

هر جا که زند ماه جمالت خسرگاه
در خاک کند جلوه گری چهره تخت

۱۴۴۳- ای کسی که می بخشی و عطایت را کامل می گردانی و آنرا گوارا
می سازی و ای کسی که برای پناهگاه کافی هستی و خود کفائی را بحد اعلی میرسانی
و از لطف بزرگت نعمتتارا بحد کمال میکشانی.

ای فیض تو در انفس و آفاق تمام
احسان تو بی شمار و انعام تو عام
تاریخته ای شراب تو — و فیک به جام
عالم همه از فیض تو باشند به کام

۱۴۴۴- ای پناهگاه ضعیف! ای تکیه گاه غم دیده! چقدر محبت داری. نسبت
بما لطف و مهربانی می نمائی از وضع ما آگاه و به همه بخشش میکنی.

ای عرش مجید کمترین پایه تو —
شاهان جهان تمام در سایه تو —
چون روی تو جلوه کرد دیدم روشن
از رحمت خاص و عام پیرایه تو —

۱۴۴۵- ای کسی که هر جاننداری را با حکم برحق نابود می سازی و ای
کسی که نابودی را بر تمام جهان در نظر گرفته ای و پرهیز از مرگ و نیستی سودی
ندارد.

ای بیخسته بر وجود ما خاک عدم
بر چهره ما کشیده از مرگ رقم
در شام اجل مبین سیه روئی ما
طی کن به کرم نامه ما را آن دم

۱۴۴۶- ای خدا تو مرا می بینی و من تو را نمی بینم، پروردگاری غیر تو ندارم.
مرا بسوی راهنمایی خود بکشان و با توفیق خود که مرا حفظ میکند نگاهم بسدار و به

هلاکت میفکن .

ای عارف اسرار نهانی گشته
سرچشمه آب زنسدگانی گشته
از ابر نوال خود مرا فیضی ده
چون فیض تو فیاض تمامی گشته

۱۳۳۷- ای سرچشمه و معدن عظمت ، ای خداوند عزت و زیبایی ای
هوشیاری که گناهکاران را کیفر می دهی، ای صاحب کرم و بزرگواری، چه قدر
بخشاینده ای.

ای اهل شرف یافته حشمت از تو
عالم همه گشته غرق نعمت از تو
جمعی که دم از عالم معنی زده اند
آموخته اند درس حکمت از تو

۱۳۴۸- (ای خدائی که این همه علامت و امتیازها را اداری) مرا از جهنم و ترس
بزرگ آن حفظ کن و بمن پناه بده مرا از زندگانی پست جهنم و گرمی جاویدش و از
آب جوشانش خلاص کن و پناهم ده.

یارب دل من ز خلق ناخوش برهان
وز دوزخ گرم و تاب و آتش برهان
تا چند به ایمن و آن تعلق ورزم
یکباره مرا از این کشاکش برهان

توضیح: امام علی (علیه السلام) در بیست و سه شعر خدا را باعلامت های مختلف خواند و
اینک خواسته های خود را شماره میکند و اولین خواسته، نجات از آتش است و دنبال
آن خواسته های دیگر:

۱۳۳۹- دوست مرا قرآن قرار ده و جایگاهم را بهشت، از زنان زیبا بمن تزویج
کن و از جهنم امانم بده و در آسایشگاه بهشت قرارم نما.

حرف الميم

بادا ودرن
ااكار

شكرو
شجر

تلا وقر
رذخيشا

م ب و ب و
م ب و ب و

م ب و ب و
م ب و ب و

م ب و ب و
م ب و ب و

الْجَنَّةِ النِّعِيمِ	
وَلَا يَذْكُرُ شَجْوًا وَلَا بَاعْتِدَادًا	الْإِنْعِيمِ وَهُوَ بغيرِ سَمَاعٍ لَعْوٍ
سَقِيمٌ وَلَا كَلِيمٌ	
هَيْبَةً لِسَائِبِيهِ فَطَوَّبَ لِعَامِلِيهِ	إِلَى الْمُنْظَرِ النَّبِيِّ لَكَ لَا لِعَوْنِيهِ
رَوْحِ الدَّخْلِ الْكَرِيمِ	
بِالنُّورِ قَدَّ تَوَالِي تَلْقَى بِهِ الْجَلَالَ	إِلَى مَنزِلِ تَعَالَى بِأَحْسَنِ قَدِّ تَلَا
قَدْ حَقَّ بِالنِّسِيمِ	
إِلَى الْمَطْعَمِ الشَّمِيِّ إِلَى الْمَشْرِبِ الْهَنِيِّ	إِلَى الْمَفْرَشِ الْوَطِيِّ إِلَى الْمَلْبَسِ الْهَنِيِّ
مِنَ السَّلْسِلِ الْخَتِيمِ	
طَلَسْمِكُهُ رَجْمَةٌ رَفَعَ صَدْعُ حَجْرٍ	لَيْتَ
عَلَى رَأْسِهَا مِثْلُ السَّنَانِ الْمُقَوِّمِ	ثَلُثُ عَصِي صُفِفَتْ بَعْدَ خَاتَمِ
إِلَى كُلِّ مَأْمُولٍ وَوَلَيْسَ لِسَلَامِ	وَمِيمٌ طَمِيسٌ أَبْتَرَتْ سَلَامِ
تُشِيرُ إِلَى الْحَيَاتِ مِنْ غَيْرِ مَعْصَمِ	وَأَرْبَعَةٌ مِثْلُ الْأَصَابِعِ صُفِفَتْ
عَلَيْهَا إِذَا بَدَأَ كَأَنْبُوبِ حَجْمِ	وَهَاءُ شَقِيقِ نَمِّ وَأَوْ مَقُوسِ
تَوَقَّ مِنْ الْأَسْوَاءِ تَنَجُّ وَتَسَلِّمِ	فِيَا حَامِلِ الْإِسْمِ لَكَ لَيْسَ مِثْلُهُ
إِلَى كُلِّ مَخْلُوقٍ فَصِيحٌ وَأَعْجَمِ	فَذَاكَ اسْمُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ

١٤٥٠

١٤٥١

١٤٥٢

١٤٥٣

١٤٥٤

١٤٥٥

١٤٥٦

١٤٥٧

١٤٥٨

١٤٥٩

بارب چه قضا نسخه تقدیر نوشت
 اجزاء وجود من به توحید سرشت
 فردا که از این رباط ویران بروم
 خواهم که شوم مقیم در باغ بهشت

۱۴۵۰- در نعمت و خوشگذرانی بدون شنیدن حرف مفت و بدون بهیاد غمها

افتادن و بدون شماره کردن ناله مریض و مجروح قرارم بده.
 خرم دل آنکه یسافت اسباب بهشت
 گردد به رخس گشاده ابواب بهشت
 از چهره روح گردد تن شوید پاک
 پس تازه کند جان خود از آب بهشت

۱۴۵۱- در منظره ای خلوت که سختی در آن یافت نمی گردد، ساکنان آن

خوش هستند و گردانندگانش در آسایش و درب ورودی آن محترمانه است
 مکانم ده .

تا چند در این منزل ویران باشم
 بی جرم اسیر بند و زندان باشم
 گر مرغ دلم به آشیان میل کند
 ناگاه مقیم باغ رضوان باشم

۱۴۵۲- به منزلی برسانم که از زیبایی نور می درخشد و بطور مرتب نور

بر آن می تابد و عظمت از آن می بارد و نسیم بهشتی آنرا در آغوش گرفته است.

ابروی تو کسرده عالمی را پر نور
 وز حسن تو گشته مه بخوبی مشهور
 آن دم که کنم مقام در باغ بهشت
 خواهم که کنیز خانه ام باشد حور

۱۴۵۳- بستری نرم، لباسی فاخر، غذائی خوش خوراک، نوشیدنی گوارا از

آب سلسال مهرشده برای من مهیا کن.

تاچند شود محنت و غم حاصل من
گویا که سرشته باغم گل من
فردا که زقید تن شود روح خلاص
یا بزم به بهشت هرچه خواهد دل من

نام خدای متعال

۱۴۵۴- سه الف که ردیف شده است بعد از هاء گردد و بر سرش نیزه ای راست قرار دارد.

۱۴۵۵- میم کوری که دم ندارد سپس نردبانی است که انسان را به خواسته میرساند ولی نردبان نیست.

۱۴۵۶- چهارخط است شبیه به انگشتانی که بهم چسبیده است که بدون کف، اشاره به کارهای خیر میکند.

۱۴۵۷- هائی دو چشم پس از آن واوی کمانی که بر سر آنهاست بطوری که وقتی آشکار گردد، بصورت بندهای نی حجامتگر نمایش دارد.

۱۴۵۸- ای کسی که این طلسم را همراه داری، این نام خداست که مانندی ندارد و با داشتن این نام از کارهای زشت پرهیز کن برای همیشه نجات می یابی و سالم می مانی.

۱۴۵۹- آنچه می بینی اسم خدای متعال است که عظمت او نسبت به تمام موجودات، زبان دار و زبان بسته برتری دارد.

صفری سه الف کشیده مهری بر سر
میمی کج و کسور و نردبانی در بر
پس چار الف است وهاو واوی دم سر
این است یقین اسم خدای اکبر

عرف الیہ

	بیا عجز عقولنا زدمرک کنده خالق	
۱۴۶۰	فَكَيْفَ كَيْفِيَّةُ الْجَبَارِ فِي الْقَدْرِ	كَيْفِيَّةُ الْمَرْءِ لَيْسَ الْمَرْءُ بِدِرْكَمَا
۱۴۶۱	فَكَيْفَ يَدْرِكُهُ مُسْتَحِدُّ النَّسَمِ	هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ إِلَّا شَيْئًا مُبْتَدَأًا
	بیا عجز النساء ایما بقصایر دوان	
۱۴۶۲	مُسْتَحِلُّ الْعَقْلِ مُقَدَّرٌ عَدِيمٌ	كَمْ مِنْ رَدِيبٍ فِطْنٍ عَالِمٍ
۱۴۶۳	ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ	وَمِنْ جَهُولٍ مُكْتَرِمٍ مَالُهُ
	تفویض امور بقصنا الہی	
۱۴۶۴	وَفِيهَا قَضَى رَبُّنَا مَا ظَلَمَ	قَضَى اللَّهُ أَمْرًا وَجَعَلَ الْقَلَمَ
۱۴۶۵	وَفِي الْحُكْمِ مَا جَارَ لَنَا حَكْمَ	فَفِي الْأَمْرِ مَا حَانَ لَنَا قَضَى
۱۴۶۶	فَقَدْ كَانَ آرَؤُا حُنَافٍ فِي الْعَدَا	بَدَأَ أَوْ لَا خَلْقٍ آرَؤُنَا قِنَا
	مذت جمعی کہ بنفی حشر قایلند	
۱۴۶۷	لَمْ يُحْشِرْ إِلَّا مَوَاتٌ وَالْيَحْيَا	قَالَ الْمُنِجَّمُ وَالطَّبِيبُ كِلَاهُمَا
۱۴۶۸	إِنْ صَحَّ قَوْلِي فَالْحَسَارُ الْيَحْيَا	إِنْ صَحَّ قَوْلُكَ فَلَسْتُ بِجَحِيمٍ
	تنبیہ بزوال زما و فنا ای جہان	
۱۴۶۹	وَلَيْلَةٌ بَيْنَهُمَا وَ يَوْمٌ	مَا الدَّمْرُ إِلَّا لَيْفِظَةٌ وَ يَوْمٌ
۱۴۷۰	وَالدَّمْرُ قَاضٍ مَا عَلَيْهِ لَوْمٌ	يَعْلِيشُ قَوْمٌ وَ يَمُوتُ قَوْمٌ

از باب

فطن

جهول

خاس

نظف

مع

توضیح: همانطوری که امام علیه السلام اشاره میکند این نقش‌ها نشانه‌هایی از اوصاف خداست و کسی که به یاد نام خدا باشد از معصیت و گناه پرهیز میکند و همین است مقدمه‌ای برای نجات از خیلی از حوادث.

با توجه باین نکته این کلمات و مشابه آن خود بخود نقشی در زندگی ندارند، بلکه توجه بآنها که نشانه‌ای از مبده غیب است زمینه‌ای است برای توجه بخدا و پرهیز از انحراف و همین است هدف از همراه داشتن دعا و قرآن.

بنابراین اگر دعا و قرآن همراه ما باشد و بخدا توجه نداشته باشیم و از کجروی باز نگردیم يك نوع بی‌احترامی به قرآن کرده‌ایم و بجای اینکه قرآن حامی و حافظ ما باشد موجب فلاکت و بدبختی ما میگردد.

با این بیان در عین اینکه قرآن همراه داریم ضربه هم میخوریم در این صورت ضربه را نباید بحساب قرآن بگذاریم، همانطوری که پیروزی را نباید بحساب خود قرآن بگذاریم، بلکه خدای عزیز است که پشتوانه تمام کارهاست.

درک حقیقت خدا مشکل است

۱۴۶۰- شخص نمیتواند کیفیت و چگونگی خود را درک کند، چگونه ممکن

است قدیم بودن خدای جبار را درک نماید؟!

۱۴۶۱- او کسی است که موجودات را بدون الگو خلق کرده چگونه

ممکن است انسانی که جدیداً بدست او ساخته شده بتواند او را درک نماید؟!

هرگز نرسد به‌کنه معبود کسی

چون فهم کند سرهما را مگسی

از روی مثل خداست دریای محیط

و انرا نکند احاطه هر خار و خسی

انسان از درك خواست خدا عاجز است

۱۴۶۲- چه بسیار افراد مؤدب، زیرک و دانشمندی که عقلی کامل دارند و از نظر مالی فقیر و بیچاره‌اند.

۱۴۶۳- و چه بسیار نادان‌هایی که ثروت فراوان دارند و این خواست خدای عزیز و دانا است.

هر اهل دلی که هست از کام جداست
جاهل همه روز صاحب نشو و نماست
زین فهم توان کرد که سر رشته ما
از روی حقیقت همه در دست قضا است

خواست خدا ظالمانه نیست

۱۴۶۴- سر نوشت جهان را خدا ترسیم کرد و قلم را کنار گذاشت و در آنچه تعیین کرد ظلم ننمود.

۱۴۶۵- خدا که فرمان داد، در امر خود خیانت نکرد و آنگاه که حکم صادر نمود ظلم روا مداشت.

۱۴۶۶- خدا رزق همه ما را قبل از آغاز خلقت همان موقعی که روح ما خلق نشده بود در نظر گرفت.

آن روز که بر لوح قضا رفت قلم
بودند خلایق همه در کتم عدم
شد روزی ما نوشته بر لوح قدر
تغییر نیابد، نشود بیش و نه کم

کسانی که منکر قیامت هستند اشتباه میکنند

۱۴۶۷- منجم و بز شك هر دو می گویند مرده ها زنده نمی شوند من به شما می گویم :

۱۴۶۸- اگر حرف شما صحیح باشد من ضرر نمیکنم ولی اگر حرف من صحیح باشد شما ضرر می کنید (چون من ذخیره آخرت آورده ام و شما نیاورده اید.)

جمعی که ز سرکار غافل بـسـاشند
از جهل به نفی حشر قائل بـسـاشند
گر نیست قیامت چه زیان مؤمن را
ور هست حکیمان همه جاهل باشند

توضیح: کسی که منجم یا بز شك باشد منکر خدا و قیامت نیست، بلکه نظر امام علیه السلام به منجم و طیب آن عصر بوده که غالباً هم یهودی بوده اند و این گروهها که در اسرار عالم بیشتر دقت میکنند، نسبت به گروههای دیگر ضایعات اعتقادی بیشتر دارند بهمین جهت امام علیه السلام نام این دو گروه را آورده است.

توجه به نابودی جهان

۱۴۶۹- جهان فقط بیک بیداری و خواب است و میان این خواب و بیداری روزوشبی است.

۱۴۷۰- دسته ای زنده می شوند و گروهی دیگر می میرند، روزگار قانون را اجرا می کند و نباید سرزنش شود و بازخواست (چون اجرا کننده به وظیفه خود عمل میکند.)

در ذات جهان چه نیست انوار قدم
پیوسته کشد رخت به سرحد عدم

حرف الميم

بيان امتزاج شهد دم برهر

أَنَا بِالْذَمِّ عَلِيمٌ وَأَبُو الذَّمِّ وَارِثٌ لَيْسَ بِيَالِي الذَّمُّ نَوْمًا لَيْسَ رُفِيئَةً ١٤٧١

مدت دنیا که مردم فریاست

فَمَنْ يَحْمَدُ الدُّنْيَا يَعْيشُ لَيْسَرُهُ فَسَوْفَ أَعْمُرُ عِيَّ عَنْ قَلِيلٍ يَوْمًا ١٤٧٢

إِذَا أَقْبَلْتَ كَانَتْ عَلَى الْمَرْفِقَةِ وَإِنْ أَدْبَرْتَ كَانَتْ كَثِيرًا هُمُومًا ١٤٧٣

امر بشكر نعم ذی الجلال

إِنَّا كُنْتُ فِي نِعْمَةٍ فَارْعِمَا فَإِنَّ الْعَاصِيَ تَرْبِيلُ النِّعَمِ ١٤٧٤

وَحَافِظِ عَلِيمَا بِشِكْرِ الْإِلَهِ فَإِنَّا لِلَّهِ شَدِيدُ النِّقَمِ ١٤٧٥

فَايْرَ الْقُرُونِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ تَفَانُوا جَمِيعًا وَرَبِّي مُحْكَمٌ ١٤٧٦

وَكَنْ مُوسِرًا شَيْئًا وَمُعْسِرًا فَمَا تَقَطَّعِ الْعَيْشَ إِلَّا بِهِمْ ١٤٧٧

حَلَاوَةٌ دُنْيَاكَ مَسْمُومَةٌ فَلَا تَأْكُلِ الشَّهْدَ إِلَّا بِسْمِ ١٤٧٨

مَحَامِدِ دُنْيَاكَ مَدْمُومَةٌ فَلَا تَكْسِبِ الْمَجْدَ إِلَّا بِدَمِ ١٤٧٩

إِنَّا تَمَّ أَمْرُ دَنِي نَقْضُهُ تَوَقَّعْ رِوَالًا إِذَا قِيدَتْ ١٤٨٠

وَكَرَّ قَدْرِدَبِّ فِي عَفْكَةٍ فَلَمْ تَشْعُرِ النَّاسَ حَتَّى أَهْجَمَ ١٤٨١

نصیحت قره العین امام حسین

تَنْزَهُ عَنِ مُضَادَّةِ اللَّثَامِ وَالْمِيمُ بِالْكَرَامِ بَنِي الْكَرَامِ ١٤٨٢

بیت کلمه در بار

نظم کتاب

نظم کلمه

نظم

نظم

مضامین و مضادین

ترجمه دیوان

در هر نفسی قابـل فیضی باشد
وان فیض به او رسد ز دریای کسرم

شهد و زهر دنیا

۱۴۷۱- من به وضع روزگار آگاه هستم. پدر و مادر روزگارم. نشاطی را که
به فرد عرضه میکند، اگر صبح باشد تا شب ادامه نمی یابد.

فریاد من از جور و بیراهی دهـر
وز تلخی او که ساخت کامم چون زهر
زنهار به لطف او نگرـدی مغرور
کز ممکن غیب می جهد لمعه قهر

دنیای مردم فریب

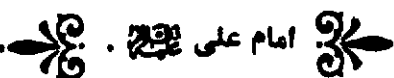
۱۴۷۲- کسی که لذت دنیا را می ستاید و از آن شادمیباشد، بجان خود سو گند
بزودی از آن سرزنش خواهد نمود.

۱۴۷۳- آنگاه که دنیا به کسی روی آورد او را به آزمایش و آشوب میکشد
و اگر دنیا از کسی روی گرداند غم آن فراوان است.

گر مدح جهان کنی پشیمان گردی
ور جمع شوی از او پریشان گردی
اقبال جهان فتنه و ادبار و بلاست
بگذر ز جهان که اهل عرفان گردی

در هر حال بیاد خدا باشیم

۱۴۷۴- وقتی نعمتی بدست رسید از آن قدردانی کن و شکرش را ادا نما ،
زیرا گناهان، نعمت هارا سست و نابود میکند .



۱۴۷۵- نعمت‌های خدا را باشکر گزاری از آنها نگهداری کن، زیرا عذاب خدا شدید است.

۱۴۷۶- شخصیت‌ها و اطرافیان‌شان کجا رفتند، همه به‌حق پروردگار من که حاکم است نابود گردیدند.

۱۴۷۷- تو انگر باش یا بیچاره زندگی را باید باغصه پشت‌سربگذاری.

ای یافته جاه و مال و اسباب بسی
از شکر خدا مباش غافل نفسی
فیضی برسان که تا زنی چشم به‌هم
اسباب جهان هیچ نماند به‌کسی

۱۴۷۸- شیرینی دنیای تو مسموم است به‌مین جهت همیشه شیرینی را با زهر (وغصه) می‌نوشی.

۱۴۷۹- امتیازهای دنیا همراه ناملازمات و نکوهش‌هاست بنابراین ستایش را همراه نکوهش و ناراحتی بدست می‌آوری.

۱۴۸۰- آنگاه که مطالبی کامل شد نقص آن آشکار می‌گردد و آنگاه که گفتند موضوعی تمام شد منتظر نقص‌وازد دست‌رفتن آن باش.

۱۴۸۱- چه بسا حوادثی که در غفلت رشد می‌کند و مردم توجه ندارند تا آنکه ناگهان حمله‌ور می‌گردد.

هر شهید که می‌خوری در آن زهری هست
در هر چه نظر کنی ز ضد بهری هست
هر چیز که شد تمام نقصان یا بد
آری زبی لطف خدا قهری هست

اندرز به امام حسین علیه السلام

۱۴۸۲- از رفاقت با پست فطرتان پرهیز کن و با شایستگان و طائفه‌داران بیشتر

حرف اليم

١٤٨٣

وَلَا تَكُ وَالِيقًا بِاللَّهِ يَوْمًا
فَإِنَّ اللَّهَ مُخَلِّدٌ لِلنِّظَامِ

١٤٨٤

وَلَا تَحْسُدْ عَلَى الْعَرُوفِ قَوْمًا
وَكَفَى مَنُصَّرَةً تَلْذَارَ السَّلَامِ

١٤٨٥

وَتَقِ بِاللهِ رَبَّكَ دِي الْمَعَالِي
وَزِي الْأَلَاءِ وَالنِّعَمِ الْحَسْبِ

١٤٨٦

وَكُنْ لِلْعِلْمِ دَا طَلَبٍ وَبَحْثٍ
وَنَاقِشٍ فِي الْحَلَالِ وَفِي الْحَرَامِ

١٤٨٧

وَبِالْعُورَاءِ لَا تَنْطِقْ وَلَكِنْ
بِمَا يُرْضَى الْإِلَهَ مِنَ الْكَلَامِ

١٤٨٨

وَأَنَّ خَانَ الصِّدِّيقِ فَلَا تُحْمَهُ
وَدُمٌ بِأَحْفَظِ مِنْكَ وَبِالذِّهْنِ

١٤٨٩

وَلَا تَحْمِلْ عَلَى الْأَخْوَانِ صِغْنًا
وَعُدْ بِالصَّغِيحِ تَنْجٍ مِنَ الْأَثَامِ

بَيَانُ فَاسْتِحْسَانِ زُرْدِ كَرِيمٍ

١٤٩٠

أَرَى الْأَحْسَاءِ عِنْدَ الْحُرِّ دِينًا
وَعِنْدَ الْقَيْنِ مَنْقُصَةً وَدَمًا

١٤٩١

كَفَّرَ صَارَ فِي الْأَصْدَاءِ دُرًّا
وَفِي سِيْدِ قِ الْأَفَاعِي صَارَ سَمًّا

نَفْيُ احْتِيَاجِ لِسْوَالِ زُرْتَابَا كَرِيمٍ

١٤٩٢

وَإِنِ اطَّلَبْتِ إِلَى كَرِيمٍ حَاجَةً
فَلِقَاؤُهُ يَكْفِيكَ وَالسَّلِيمُ

١٤٩٣

وَإِنِ ادَّارَكَ مُسِيْدًا ذَكَرَ الَّذِي
حَمَلْتَهُ فَكَأَنَّهُ مَلْزُومٌ

نَهْيُ زُرْكَفْتِنِ سِرًّا بِأَعْيُنِ كَرِيمٍ

١٤٩٤

لَا تُودِعِ السِّرَّ إِعْنَدَ ذِي كَرَمٍ
وَالسِّرُّ عِنْدَ كَرِيمٍ النَّاسِ مَكْرُومٌ

١٤٩٥

قَدْ ضَاعَ مِفْتَاحُهُ وَالْبَابُ مَحْتَمٌ
وَالسِّرُّ عِنْدَكَ فِي بَيْتِكَ لَهْ غَلَقٌ

عوراء

صغير

صغير

قيد

كريم

كريم

بجوش .

۱۳۸۳- هیچگاه به روزگار اعتماد مکن، زیرا روزگار بر نامه‌ها را درهم میریزد و متلاشی میگرداند.

۱۳۸۴- برای کارخیر نسبت به هیچ طائفه‌ای بخل مکن و خود را از آنان بدان تابه «دارالسلام» (بهشت) (خانه صلح و آسایش) دست یابی.

۱۳۸۵- به‌الله پروردگارت که دارای امتیازهای فراوان، نعمتهای زیاد و سرشار و استوار است اعتماد کن.

از صحبت ناکسان اگر بگریزی به
با مردم بد اگـــــر نیامیزی به
از غیر خدا چه نیست فعلی صادر
گر اشگک نیاز پیش او ریزی به

۱۳۸۶- در جستجوی علم و دانش و بحث درباره آن باش و در مسائل حلال و حرام گفتگو کن.

۱۳۸۷- حرف نامربوط مزن، بلکه حرفی بزن که خدا آنرا دوست بدارد .

۱۳۸۸- اگر رفیق به تو خیانت کرد، توبه او و خیانت مکن، امانت خود را نسبت به وی حفظ کن و پیمان رفاقت را محکم نگاه دار.

۱۳۸۹- کینه‌ی برادران و دوستان را در دل نگاه مدار و همیشه به عفو توجه کن تا از لغزش‌ها و گناهان در امان باشی.

ای گشته به علم و معرفت پرواز
با کس سخن زشت مگو ز نه‌ار
گر دوست جفا کند وفا کن با او
وز چهره‌ی نفس او فرو شوئی غبار

احترام به شایستگان

۱۳۹۰- احترام به آزادگان قرض دادن است و محبت به ناکسان کمک به نقص

و بدگوئی.

۱۳۹۱- به دانه بارانی که از آسمان میبارد نگاه کن اگر در صدف قرار گرفت

مروارید میگردد و اگر در دهان افعی ها افتد زهر میشود.

نیکی به کسی کن که بود اهل کرم

با مردم بد ، مکن کز آن یاسی غم

آن قطره که در صدف شود گوهر پاک

چون در دهن مار کنی گسردد سم

توضیح: شایستگان در برابر احترام خود را مدیون می دانند ولی ناکسان محبت

را به باج سبیل تفسیر میکنند و صرف نظر از اینکه محبت، در مسیر نقص و عیب جامعه صرف

شده هرگاه، کمک به ناکس ادامه نیافت به عیبجوئی و بدگوئی از محبت کننده که

بعد ادامه نداده می پردازد.

به شخصیت ها برای حاجت خود فشار میاور

۱۳۹۲- آنگاه که از شخص سخاوتمند خواسته ای داری، خود را نشان او بدهی

و سلام کنی و تسلیم او باشی کافی است.

۱۳۹۳- وقتی دید سلام کردی حاجت تورا بخاطر می آورد و گویا خود را

متمهد میداند خواهستهی تورا انجام دهد.

هر کس که شود نقطه وحدت یارش

گردد ز کرم گسرد سخا پر کارش

محتاج که از دور ببیند خواهسد

کز غایت لطف خود بسازد کارش

لهي از ستم در وقت اقتدا

لَا تَنْظُرَنَّ إِذَا مَا أَنْتَ مُقْتَدِرًا	فَاظْطَمُّ حُرْمَتَهُ يُعْضِي إِلَى النَّدَمِ	۱۴۹۶
فَاَحْذَرُ رَبِّي مِنَ الْمَظْلُومِ دَعْوَةً	كَيْلًا يُصَبِّحُ سَمَامَ اللَّيْلِ فِي الظُّلَمِ	۱۴۹۷
تَنَامُ عَيْنُكَ وَالْمَظْلُومُ مُنْتَبِهٌ	يَدْعُو عَلَيْكَ وَعَيْنُ اللَّهِ لَهُ تَنَبُّهُ	۱۴۹۸

لهي از مزاج و هزل فتنه انگیز

لَا تَمْرَحَنَّ الرِّجَالَ إِنْ مَرَحُوا	لَمْ أَرَقَوْمًا تَمَارَحُوا سَلِمُوا	۱۴۹۹
فَاَجْرُوحُ جُرْحُ اللَّيْسِ تَعْلَمُهُ	وَرُبَّ قَوْلٍ يَسِيلُ مِنْهُ دَمٌ	۱۵۰۰

بیا مراسم اخوت و معارفوت

أَخُوكَ الَّذِي إِنْ أَحْمَضْتِكَ مِلَّةً	مِنَ الدَّفْرِ لَمْ يَبْرَحْ لَهَا الدَّفْرُ وَإِذَا	۱۵۰۱
وَلَيْسَ أَخُوكَ بِالَّذِي إِنْ تَشَعَّبَتْ	عَلَيْكَ أُمُورٌ ظَلَّ بِإِحْكَامٍ لَأَمَّا	۱۵۰۲

تا سرفرازی از ارکان مسلمانان

لَيْسَ عَلَى الْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ يَأْكُمًا	فَقَدْ تَرَكْتَ رُكْنَهُ وَمَعَالِمَهُ	۱۵۰۳
لَقَدْ ذَهَبَ الْإِسْلَامُ إِلَّا بَقِيَّتَهُ	قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ لِلَّهِ هُوَ الْإِسْلَامُ	۱۵۰۴

شکایت از انزده از شهر خود

زَوْجِي كَرِيمٌ يُبْعِضُ الْمُحَارِمًا	يَقْطَعُ لَيْلًا قَاعِدًا وَقَائِمًا	۱۵۰۵
وَيُصْبِحُ الدَّفْرُ لَدَيْنَا صَائِمًا	وَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ آتِمًا	۱۵۰۶

تاریخ
ایکدی ۱۲۰۰

عقبه
ایکدی

والم
ایکدی

مغایبه
ایکدی

مغایبه
ایکدی

مغایبه
ایکدی

اسرار خود را بدان اهل مگو

۱۴۹۴- راز خود را فقط پیش شخصیت‌ها به امانت بگذار، زیرا، راز پیش شخصیت‌ها پنهان می ماند .

۱۴۹۵- راز مردم در نظر من اطاقی است که درب دارد، درب آن بسته و کلید آن گم شده است.

هر کس که شود به عقل دانش ممتاز
باشد همه کس را به کرم محرم راز
چون آئینه از غیر حکایت نکند
چون کوه نگوید سخن مردم باز

توضیح: در کوهستان وقتی انسان صدا می‌کند، حرف به کوه می‌خورد و دو مرتبه بازمی‌گردد و منعکس می‌شود بنابراین روش آئینه که همیشه ب فکر آشکار ساختن عیوب دیگران است و یا کوه که منعکس کننده صدا است غلط است.

نهی از ظلم به هنگام دست یافتن به قدرت

۱۴۹۶- آنگاه که به قدرت دست یافتی ظلم مکن، زیرا ظلم، پشیمانی را رشد می‌دهد .

۱۴۹۷- نور چشم من از نفرین مظلوم پرهیز کن، زیرا می‌ترسم تیر دعای مظلوم در تاریکی‌های شب به تو اصابت کند.

۱۴۹۸- چشم تو، بخواب رفته و مظلوم بیدار است و به تو نفرین میکند و خدا هم خواب نمیرود .

ای — رده به اوج آسمان افسر جاه
زنهار مکن ستم که افتی در چاه

مظلوم که در رکوع گردد چه کمان
بر سینه‌ی ظالمان ز نـد ناوک آه

نهی از شوخی‌های زننده

۱۴۹۹- اگر مردم با تو شوخی کردند تو با آنها شوخی مکن، زیرا من ندیدم
جمعیتی را که شوخی کنند و سالم بمانند.

۱۵۰۰- زیرا توجه داشته باش که زخم خطرناک زخم زبان است و چه بسیار
حرفهائی که خون جاری ساخته است.

ای رفته — تو را به نه فلک آوازه
در هزل مـگو حدیث بی اندازه
از تیغ زبان اگر کسی زخمی خورد
پیوسته شود جراحی آن تـمازه

علامت دوست حقیقی

۱۵۰۱- دوست و برادر دینی تو کسی است که اگر مصیبتی تو را فشار داد همیشه
برای تو ناراحت است.

۱۵۰۲- دوست حقیقی آن نیست که وقتی حوادث روزگار تو را فشار می دهد
مرتب تو را سرزنش کند.

آن است برادر که خورد غصه و غم
روزی که کشی ز دشمنان رنج و الم
بی آنکه کند قسوت ایشان پستت
وز جهل کند تو را ملامت همه دم

توضیح: نقل شده که امام علیه السلام این دو شعر را به هنگامی که عقیل پیش معاویه
رفته بود سرود.

در کوی جفا قدم نهادی آخر
 اوراق و فسا به باد دادی آخر
 بامردم تیره هم نشینی کردی
 چون اشک ز چشم ما افتادی آخر

تزلزل ارکان اسلام

۱۵۰۳- کسی که میخوهد گریه کند برای اسلام گریه کند، زیرا ارکان و نشانه‌های اسلام نادیده گرفته میشود.
 ۱۵۰۴- جای تردید نیست که به بیشتر مطالب اسلام عمل نمیشود، کسانی که متعهد به اسلام باشند کم هستند.

فریاد که رنگ و بوی اسلام نماند
 مطلق اثری ز وحی و الهام نماند
 بودی همه روز رکن اسلام قوی
 آن رفت و میان خلق جز نام نماند

شکایت زن از شوهر خود پیش امام علیه السلام

۱۵۰۵- شوهرم فردی شایسته است و از کارهای حرام پرهیز میکند شب‌را نشسته و ایستاده سپری میکند.
 ۱۵۰۶- همیشه که پیش ما است روزه‌دار است، من میترسم گناهکار باشد، زیرا همیشه از دست ما عصبانی است.

مرد به امام علیه السلام چنین گفت

۱۵۰۷- من در زندگی اسیر زنان نمیگردم، از آنان لذت نمی‌برم.
 ۱۵۰۸- برنامه‌ی من اینست که نشسته و ایستاده نماز میخوانم زیرا گناهان

حرف الميم

	لَا تَصْبِحُ لِي مُرَاعِمًا		
	جواب كفن شوهر او را		
۱۵۰۷	وَلَا أَكُونُ بِالنِّسَاءِ نَاعِمًا	لَا أَصْبِحُ الدَّمْرُ بَيْنَ هَاتِمًا	
۱۵۰۸	فَقَدْ أَكُونُ لِلذُّنُوبِ لَارِمًا	لَا بَلَّ أَصْلِي قَاعِدًا وَقَائِمًا	
۱۵۰۹	يَا لَيْتَنِي نَجَوْتُ مِنْهَا سَالِمًا		
	حکم نمودن امیر و مناسرت		
۱۵۱۰	لَكَ الصَّلَاةُ قَاعِدًا وَقَائِمًا	مَهْلًا فَقَدْ أَصْبَحْتَ فِيهَا آئِمًا	
۱۵۱۱	وَرَابِعٌ تَصْبِحُ فِيهَا طَاعِمًا	ثَلَاثَةٌ تَصْبِحُ فِيهَا صَائِمًا	
۱۵۱۲	مَا لَكَ أَنْ تَمْسِكَهَا مُرَاعِمًا	وَلَيْلَةٌ تَحْلُو الدِّهَانَ نَاعِمًا	
	ترغیب نفس بجلالت		
۱۵۱۳	فَتَوْجِرَانِ تَسْلُو أَسْلُو الْبَهَائِمِ	أَنْصَبِ لِلْبُلُو أَعْرَاءَ وَحِسْبَةَ	
۱۵۱۴	وَتِلْكَ الْغَوَالِبِ لِلْبُكَاءِ وَالْمَائِمِ	خَلْقِنَا رَجَالًا لِلتَّجَلُّدِ وَالْأَلَمِ	
	مرثیه ابی طالب مدح او بمناقب		
۱۵۱۵	وَعَيْتَ الْخَوْلِ وَنُورَ الظُّلَمِ	أَبَا طَالِبِ عَصْمَةَ الْمُسَيَّبِ	
۱۵۱۶	وَقَدْ كُنْتَ لِلْمُصْطَفَى خَيْرَ عِمِ	لَقَدْ هَدَقْنَا هَلْ أَمْحَافِطِ	
	خطاب عامه برای طعام یتیمی بدینوا		

وزن الشعر

او مهمل

کلام

نام نوز

بیم شکر

اشعار

فراوان دارم.

۱۵۰۹- ای کاش از این گناهان روز قیامت نجات یابم و سالم وارد صحرای

محشر گردم.

نظر امام علیه السلام درباره آنان

۱۵۱۰- ای مرد ساکت باش! زیرا تو گناهکاری. نماز خود را نشسته و ایستاده

بخوان .

۱۵۱۱- سه روز روزه بدار و روز چهارم غذا بخور.

۱۵۱۲- یک شب هم (از چهار شب) با سایش و لطف به همسر خود اختصاص

بده! چرا از دست او عصبانی هستی؟!

هر چند تو را بر در دل باید بود

ببزار ز نقش آب و گل خواهد بود

چون نفس تو نیز بر تو دارد حقی

در شهوت و ترک ، معتدل باید بود

هوشیاری و غم برای مرد است

۱۵۱۳- آیا از کنار مصیبتها با صبر کردن و بی تفاوتی میگذری تسا همانند

حیوانات بی غم بمانی و پاداش ببری؟!

۱۵۱۴- مامردها برای مبارزه، هوشیاری و غم خلق شده ایم و آن زنان زیبا

برای گریه و مجلس آرائی.

گاهی که تو را مصیبتی آید پیش

وز نیش فراق دل شود خسته و ریش

باید که بر آن صبر کنی چون مردان

نی همچو زنان نعره زنی ای درویش

عزالي

لعمري
بسنظر

صديق
زاد

اغتيال
فداه

وإني
واقف

وإني
وإني

فمنه
فمنه

بِنْتِ نَبِيِّ لَيْسَ بِالرَّزِيمِ	فَاطِمٌ بِنْتُ السَّيِّدِ الْكَرِيمِ	١٥١٧
مَنْ يَرْحَمِ الْيَوْمَ فَهُوَ رَحِيمٌ	فَدَجَانًا اللَّهُ بِنَا الْيَتِيمِ	١٥١٨
حَرَمَهَا اللَّهُ عَلَى اللَّئِيمِ	مَوْعِدُهُ فِي جَنَّةِ النِّعَمِ	١٥١٩
وَصَاحِبِ الْبُخْلِ يَقِفُ نَزِيمِ	مَنْ لَيْسَ الْبُخْلُ يَعْشِ سَلِيمِ	١٥٢٠
شَرَابُهُ الصَّدِيدُ وَالْحَمِيمِ	هُوَ فِي وَسْطِ الْأَمْحَمِ	١٥٢١
هَذَا صِرَاطُ اللَّهِ مُسْتَقِيمٌ		١٥٢٢
جواب فاطمة زهرا حيدر مراد		
وَأَوْثَرَ اللَّهُ عَلَى عِيَالِي	إِنِّي أَعْطِيهِ وَلَا أَبَالِي	١٥٢٣
أَصْغَرُهُمْ يُقْتَلُ بِإِعْتِيَالِي	أَمْسُوا حِيَاةً وَهُمْ أَسْبَالِي	١٥٢٤
لِلْقَاتِلِ الْوَيْلُ مَعَ الْوَيْلِ		١٥٢٥
دمزدن را علومت بافتخار		
مُؤْمِدٌ عَجْرٌ وَهَيْمَةُ الْكَرَمِ	أَصْبَحْتُ بَيْنَ الْمُؤْمِدِ وَالْمُهْمِ	١٥٢٦
أَوْ نَالَ عَنِ الْقُنُوعِ بِالْقِسْمِ	طُوبَى لِمَنْ نَالَ قَدْرَ هَيْمَتِهِ	١٥٢٧
مباها بقرا نبي و منافرت ترا حبه		
مِنْ أَسْلَامٍ يُفْضِلُ كُلَّ سِمِ	لَقَدْ عَلِمَ الْأَنْاسُ بِأَنَّ سَمِي	١٥٢٨
عَلَيْهِ اللَّهُ صَلَّى وَأَبْنُ عَمِّي	وَأَخِي النَّبِيُّ أَخِي وَصَمِي	١٥٢٩

توضیح: در میان عرب‌ها رسم است که زنان مخصوصی در مجالس زنانه برای تازه گذشته گریه میکنند و یا مجلس را برای جشن آماده میسازند و باشعرو شادی زنان را سرگرم میسازند و امام علیه السلام توجه میدهد که خنده و گریه مال زنان است، مرد باید جنگجو و غمگسار باشد.

تجلیل از ابوطالب پدر خود

۱۵۱۵- ابوطالب پناهگاه بی‌پناهان، باران قحطی و نور تاریکی‌ها بود.
 ۱۵۱۶- مرگ تو جوانمردان و غیرتمندان را بخطر انداخت، برای مصطفی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بهترین عمو بودی.

رفتی و خبر ندارم از عالم تو
 زد چرخ به تن جامه از ماتم تو
 پشتم که رقم به نقش خاتم شده بود
 امروز شکسته گشت چون خاتم تو

امر به فاطمه علیها السلام برای اطعام یتیم

۱۵۱۷- فاطمه جان ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله مرد سخاوت، ای دختر پیامبری که بخیل نبود توجه کن!
 ۱۵۱۸- یتیمی بخانه ما آمده است کسی که امروز باو لطف کند فردی دل‌رحم است.

۱۵۱۹- وعده گاه پاداش گرفتن از این خدمت بهشت است که خدا آنرا بر بخیل حرام کرده است.

۱۵۲۰- کسی که از مرض بخل سالم بماند جان سالم به بهشت میبرد و بخیل مورد نکوهش مردم و خدا خواهد بود.

۱۵۲۱- خدا بخیل را در وسط جهنم می‌اندازد، آب آشامیدنش در جهنم، صدقید

(زردآب) و حَمِيمٌ (چرك و خونی که از بدن جهنمی ها که میسوزند بیرون می آید و بصورت جوی آب روان میگردد) خواهد بود.
 ۱۵۲۲- اتفاق به یتیم راه راست خدا است.

عارف که طریق لطف و احسان داند
 وز لوح وفا حرف محبت خـواند
 هر گاه کـه بر یتیم افتد نظرش
 چون اشك به چشم خویش بنشانند

پاسخ فاطمه علیها السلام به امام علیه السلام

۱۵۲۳- من به یتیم کمک میکنم و با کی ندارم، خواست خدا را بر میل بچه هایم
 مقدم می دارم .

۱۵۲۴- بچه شیرهایم (حسن و حسین علیهما السلام) دیشب گرسنه ماندند کو چکتر
 آنها (امام حسین علیه السلام) از طریق نیرنگ بقتل خواهد رسید.
 ۱۵۲۵- عذاب، ذلت و گناه برای قاتل اوباد.

همت عالی و دست خالی

۱۵۲۶- میای غمها و تصمیمها سرگردانم، غمهای بی پولی و همت سخاوت
 و تصمیم به اتفاق .

۱۵۲۷- خوشا بحال آنکس که بتواند به تصمیم خود برسد و یا به عزت قناعت
 و رضایت بقسمت خدا دست یابد.

گر پایه‌ی ما به قدر همت بودی
 یا کار جهان به علم و حکمت بودی
 ما را همه روزه جاه و حشمت بودی
 گردون بر ما ز اهل خدمت بودی

حرف الميم

١٥٣٠	إِلَى الْإِسْلَامِ مِنْ غُرْبٍ وَعُجْمٍ	وَإِنِّي قَائِدٌ لِلنَّاسِ طَرًّا
١٥٣١	وَجَبَّارٍ مِنَ الْكُفَّارِ ضَخْمٍ	وَقَاتِلٌ كُلِّ صِنْدِيدٍ رَيْسٍ
١٥٣٢	وَأَوْجِبُ طَاعَتِي فَرَضًا بَعْرَمٍ	وَفِي الْقُرْآنِ لِرُزْمِهِمْ وَلَا بِي
١٥٣٣	كَذَلِكَ أَنَا أَخُوهُ وَذَلِكَ إِسْمِي	كَمَا هُرُونَ مِنْ مُوسَى أَخُوهُ
١٥٣٤	وَأَخْبِرُهُمْ بِهِ بَعْدَ بَرَحِمٍ	لِذَلِكَ أَقَامَنِي لَهُمْ إِمَامًا
١٥٣٥	وَإِسْلَامِي وَسَابِقَتِي وَرَحِي	فَمَنْ مِنْكُمْ يُعَادِلُنِي لِسَمْعِهِ
١٥٣٦	يُجَادِدِ طَاعَتِي وَمُرِيدِي هَضْمِي	وَوَيْلٌ لِمَنْ يَمُوتُ وَيَلُتَمُّ وَيَلُ
١٥٣٧	يُرِيدُ عِدَاؤِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ	وَوَيْلٌ لِلَّذِي يَشْقَى سَفَاهَا

مفاخر بني ناخود من مجلس خليفة تانا

١٥٣٨	وَبِنَا أَقَامَ دَعَاةِمِ الْإِسْلَامِ	اللَّهُ أَكْرَمَنَا بِنَصْرِ نَبِيِّهِ
١٥٣٩	وَأَعَزَّنَا بِالنِّصْرِ وَالْأَقْدَامِ	وَبِنَا أَعَزَّنَا نَبِيَّهٗ وَكِتَابَهُ
١٥٤٠	بِقِرَائَتِنَا الْإِسْلَامِ وَالْأَحْكَامِ	وَيَزُورُنَا جِبْرِيلُ فِي آيَاتِنَا
١٥٤١	وَمُحَرَّمِ اللَّهِ كُلِّ حَرَامٍ	فَنَكُونُ أَوْلَى مُسْتَحَلِّ حَلَهُ
١٥٤٢	وَنِطَامُهَا وَرِمَامُ كُلِّ زِمَامٍ	مَنْحُ الْإِحْيَارِ مِنَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا
١٥٤٣	وَالضَّامِنُونَ حَوَادِثَ الْآيَامِ	الْمَخَائِصُ وَالْغَرَاتُ كُلُّ كَرِيمَةٍ
١٥٤٤	وَالنَّاقِضُونَ مَرَاثِرَ الْأَبْرَامِ	وَالْمَبْرُمُونَ قَوَى الْأُمُورِ بَعْرَةَ

قائد
صنديد
سهم
ناخود
جبار
مهاجر

امتیازهای امام علیه السلام

۱۵۲۸- بدون تردید مردم می دانند که سهم من در پیشرفت اسلام از سهم همه می چربد .

۱۵۲۹- احمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برادرو پدرزن من و پسر عمویسم میباشد درود خدا بر او باد.

۱۵۳۰- من سردار تمام مردم چه عرب و چه عجم هستم و همه را بسوی اسلام دعوت کردم .

۱۵۳۱- من قاتل تمام رهبران، رئیسان، ستمگران و تنومندان کافران هستم.

از خلق جهان پایه من بیشتر است

در علم و عمل مایه من بیشتر است

جاهل که ز بخت بد بگیرد خورش

در دیده او خنجر من نیست است

۱۵۳۲- قرآن، ولایت مرا برای آنان واجب ساخته و اطاعت از من را با تصمیم قاطع واجب گردانیده است.

۱۵۳۳- همانطوری که هارون نسبت به موسی برادر (و نایب موسی) بود من هم برادر محمد صلی الله علیه و آله هستم و همین برادری نام من است.

۱۵۳۴- چون من در ردیف هارون نسبت به موسی برای محمد صلی الله علیه و آله بودم مرا امام مردم قرار داد و این مطلب را در «غدیر خم» به همه اعلام کرد.

۱۵۳۵- کیست که از نظر ترویج اسلام، سابقه‌ی مسلمانی و خویشاوندی با محمد صلی الله علیه و آله در ردیف من باشد؟!

ای مهر تو بر تمام عالم شده فرض

بر عهده‌ی ملت است احسان تو فرض

بی مهر تو حق نمی کند هیچ قبول
روزی که رسد نامه‌ی اعمال به عرض

۱۵۳۶- عذاب، عذاب و عذاب برای کسی که اطاعت مرا منکر گردد و قصد داشته باشد مرا درهم شکنند.

۱۵۳۷- عذاب برای کسی که از روی نادانی خود را به بدبختی می اندازد و بدون اینکه من گناهی داشته باشم بفکر دشمنی با من می افتد.

هر کس که نگشت واقف از حال نبی صلی الله علیه و آله
بک رنگ نشد ز جهل با آل نبی صلی الله علیه و آله
گر فضل علی علیه السلام خود نتوانی دانست
باید که کنی فهم ز اقوال نبی صلی الله علیه و آله

مفاخرت به مناقب خود در حضور خلیفه ثانی

۱۵۳۸- خدا بما افتخار داد که پیامبرش را یاری کردیم و به وسیله‌ی ما ارکان اسلام استوار گردید.

۱۵۳۹- خدا به کمک ما پیامبر خود صلی الله علیه و آله و قرآنش را نیرو بخشید و بما افتخار حمایت و فعالیت به نفع اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله داد.

۱۵۴۰- خانه‌های ما فرودگاه جبرئیل است که همیشه ما را زیارت می کرد و واجبات و احکام اسلام را بما عرضه می نمود.

۱۵۴۱- بنابراین اول کسی که حلال و حرام خدا را شناخت و به آن عمل کرد ما هستیم .

۱۵۴۲- ما برگزیده‌ی تمام جهانیان، حافظ جهان و رهبر تمام ریاستمداران دنیا هستیم .

۱۵۴۳- در تمام ناراحتی‌ها غرق گردیدیم و پشتوانه‌ی حوادث جهان بوده ایم.

۱۵۴۴- با نیروی تمام، مشکلات و شکاف‌ها را برطرف ساختیم و تلخی‌های

حرف الميم

فِيهَا الْمَجَامِيعُ عَنْ فِرَاحِ الْهَلَاءِ	فِي كُلِّ مَعْرَكَةٍ تَطِيرُ سَيُوفُنَا	١٥٤٥
وَتَجُودُ بِالْمَعْرُوفِ لِلْبُعْتَامِ	إِنَّا لَنَمْنَعُ مَنْ أَرَدْنَا مَنَعَهُ	١٥٤٦
وَتَقِيمُ رَأْسَ الْأَصِيدِ الْفَتَقِ	وَتُرْدُّ عَادِيَةَ الْأُخَيْسِ سَيُوفُنَا	١٥٤٧
شكايت از اهل نفاق و شقا		
فَرَضَ الْكِتَابِيَّةُ قَالُوا أَكُلْ مَا حَرُمْنَا	أَطْلُبُ الْعُدَّ مِنْ قَوْمِي وَجَهْلِي	١٥٤٨
كَالِدُ لَوْ عَلِقَتِ الْتَكْرِيكُ الْوَدْعَا	حَبْلُ الْأِمَامَةِ لِي مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ	١٥٤٩
وَلَا رَعَوْا بَعْدَهُ إِلَّا وَلَا يَمَمًا	لَا فِي نُبُوتِهِ كَانُوا ذَوِي دَرَكِ	١٥٥٠
خَلَقْتُ قَوْمِي كَانُوا أُمَّةً أُمَّمًا	لَوْ كَانَ لِي جَائِرًا سِرْحَانُ أَحْمَدِ	١٥٥١
در مدح حارث بن صممه انصبا		
كَانَ وَفِيًّا وَبِنَادًا زِمَّةً	لَا هَمَّ إِلَّا الْحَارِثُ بْنُ صَمِّمِهِ	١٥٥٢
فِي لَيْلَةِ لَيْلَاءِ مَذْهَمَةٍ	أَقْبَلَ فِي مَهَامِهِ مَهْمَةٍ	١٥٥٣
تَبِعِي رَسُولَ اللَّهِ فِيهَا ثَمَّةً	بَيْنَ رِمَاحٍ وَسَيُوفِ جَمَّةٍ	١٥٥٤
لَا بَدَّ مِنْ بَلِيَّةٍ مَلِيَّةٍ		
مباهات بعد از مراجعت از اُحد		
فَلَسْتُ بِرِعْدِيدٍ وَلَا بِلَيْثِمِ	أَفَاطِمُ هَالِكِ السَّيْفِ عَيْرِ دَيْمِ	١٥٥٥
وَمَرْضَاةَ رَبِّ تَالِعِبَارِ حَيْمِ	أَفَاطِمُ قَدْ بَلَيْتُ فِي نَصْرِ أَحْمَدِ	١٥٥٦

کلمه شکر

فخر

مقام

سبب از نظر

سبب از نظر

مقام

روزگار وشکست‌ها را درهم شکستیم.

۱۵۴۵- در هر جنگی شمشیرهای ما، جمجمه‌ها را از روی بدن‌ها بیرواز در

می آورد.

۱۵۴۶- هر کس بخواند ما را کنار بزند با او مخالفت می‌کنیم و آن کس که با ما

همراهی کند نسبت با او محبت خواهیم کرد.

۱۵۴۷- شمشیرهای ما اخلا لکگران را بجای خود می‌نشانند و شخصیت‌های سربزیر

و گوشه‌گیرا، بمقام و عظمت میرسانند.

مائیم که بر تخت حقیقت شاهیم

مائیم که در برج طریقت ماهیم

مائیم که چون بحر یقین موج‌زند

از هر چه کسی گمان برد آگاهی

شکایت از منافق

۱۵۴۸- آیا از زیردستان خود که جاهل هستند و از دستور خدا درباره من

آگهی ندارند و هر حرف حرامی را می‌گویند، عذرخواهی کنم؟!

۱۵۴۹- پس از پیامبر ما ﷺ ریاست بمن مثل همان دسته‌ی دلو آب که

به گوشه‌اش بستگی دارد، تکیه داشت و مخصوص من بود.

۱۵۵۰- نه در زمان پیامبری آنحضرت پرهیزکار بودند و نه پس از آنحضرت

تعهد و پیمانهای خود را رعایت کردند.

۱۵۵۱- اگر برای من جایز بود، ملت را بخودشان واگذار کنم، از مردم

کناره می‌گرفتم و آنها دسته‌دسته می‌شدند.

خواهند جماعتی که تزویر کنند

وز حيله طریق شرع تغییر کنند

تغییر قضا به هیچ‌رو ممکن نیست
هر چند کسه این گروه تدبیر کنند

ستایش از حارث بن صمه انصاری در جنگ احد

۱۵۵۲- غمی نیست، حارث بن صمه، وفادار و نسبت بما متعهد است.

۱۵۵۳- در شبی تاریک، بیابانی غمناک و شبی بسیار تاریک و حادثه ساز حرکت کرد.

۱۵۵۴- حارث در آن شب ظلمانی، در میان کسوه نیزه و شمشیر برای پیدا کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت کرد و تردیدی نبود که بلای دردناکی در جریان است.

جمعی که مرا به راه حق یارانند
بس تجربه کردیم و فادارانند
روزی که سفر کنند زین کهنه رباط
از غایت تجربه سد سبک یارانند

گزارش جنگ احد به فاطمه علیها السلام

۱۵۵۵- فاطمه جان شمشیر شایسته ام را تحویل بگیر که من نه ترسو هستم و نه ناکس.

۱۵۵۶- فاطمه جان در یاری احمد علیه السلام و بدست آوردن خشنودی خدای بخشایشگر کارزار سختی کردم.

۱۵۵۷- من از جنگ فقط ثواب خدا و بهشت رضوان و باغ نعمتهای الهی را خواستارم.

۱۵۵۸- من کسی بودم که به هنگام شعله ور شدن جنگ ببا می‌خاستم دامن بکمر می‌زدم و روی پای خود بدون احساس ناراحتی می‌ایستادم.

حرف الميم

١٥٥٧	وَرِضْوَانَهُ فِي جَنَّةٍ وَيَعْمُرُ	أُرِيدُ ثَوَابَ اللَّهِ لِأَشْيَ غَيْرَهُ
١٥٥٨	وَقَامَتْ عَلَى سَاقٍ بَعِيرٍ مِلْمٍ	وَكُنْتُ أَمْرًا أَسْمَوِيًّا الْحَرْثِيَّةَ
١٥٥٩	بِكِرْدُونٍ تَفْرِي الْعِظَامَ صَمِيمٍ	أَمْتُ ابْنِ عَبْدِ الدَّارِ حَتَّى ضَرَبْتُهُ
١٥٦٠	عَبَادُ يَدٍ مِنْ دِي قَانِطٍ وَكَلِمَةٍ	فَعَادَرْتُهُ بِالْقَاعِ فَأَرْفَضَ جَمْعُهُ
١٥٦١	أَحْرَبُهُ مِنْ عَائِقٍ وَصَمِيمٍ	وَسَبَيْهِ بَكْتِي كَالشَّهَابِ بَاهِرُهُ
١٥٦٢	وَأَشْفَيْتُ مِنْهُمْ صَدْرَ كُلِّ حَلِيمٍ	فَمَارَلْتُ حَتَّى فَضَّ رُبِّي جُوعُهُ
رجز عطف بن جشم		
١٥٦٣	أَنَارِلُ الْمَوْتِ أَدِ الْمَوْتِ جَمِّمُ	إِنِّي عَطْرُفٌ نَعْمٌ وَأَبْنُ جَشْمِ
١٥٦٤	وَفِي الْوَعَا أَوْلُ لَيْتٍ مُقْتَحِمُ	أَنَا صَافِي الشَّفْرَةِ مَجْمُودُ النَّسْمِ
١٥٦٥	أَثْبِتْ لِحَاكَ اللَّهُ لَلَيْتِ قَطْمِ	
جواب أوعباد راقى بيكو		
١٥٦٦	مُرْتَقِنٌ لِلْحَيِّنِ مَوْفٍ بِالذِّنْمِ	أَنَا عَلِيُّ الْمُرْتَجِي دُونَ الْعَلْمِ
١٥٦٧	نَبِيٌّ صِدْقٍ رَاحِمًا وَقَدْ عَلِمُ	أَنْصُرُ حَيْرَ النَّاسِ مَجْدًا وَكِرْمِ
١٥٦٨	فَهُوَ بَدِينِ اللَّهِ وَالْحَقِّ مُعْتَمِ	إِنِّي سَأَشْفِي صَدْرَهُ وَأَنْتُمْ
١٥٦٩	فَسَوْفَ تَلْفِي حَرَّ نَارٍ تَضْطَرُّمُ	فَأَثْبِتْ لِحَاكَ اللَّهُ بِأَشْرَقِ قَدْمِ
١٥٧٠	تَحِلُّ فِيهَا نَمٌّ مَقْوِي كَأَلْحَمِّ	

عطف بن جشم

عطف بن جشم

عطف بن جشم

عطف بن جشم

عطف بن جشم

عطف بن جشم

ترجمه دیوان

تا در تن زار من بود قوت روح
 پیوسته کند دشمن دین را مجروح
 خواهم که نماند به جهان یک کافر
 گویا که خدا داد مرا مشرب نوح

۱۵۵۹- در جنگ احد فرزند عبدالدار (طلحه بن ابی طلحه) را نشانه گرفتیم و
 باشمشیر آبداری که استخوانها را می‌درد بساو حمله ور شدم.

۱۵۶۰- در نتیجه‌ی حمله که او را غافلگیر کردم بخاک افتاد و جمعیت او
 به گروههای ناامید و مجروح پراکنده شدند.

۱۵۶۱- شمشیرم در دستم همانند شعله آتش می‌جهید و گردن میزد و استخوانها
 را تکه، تکه می‌کرد.

۱۵۶۲- آنقدر به کار خود ادامه دادم تا خدای من جمعیت آنان را پراکنده
 ساخت و ناراحتی دلهای صبوران را شفا بخشیدم.

تا من سر خصم را ز تن برکندم
 او را به بیابان عدم افکندم
 پیوند به جاملان نخواهم کردن
 گر زانکه جدا کنند بند از بندم

رجز غطریف بن چشم

۱۵۶۳- من غطریف هستم، بله و فرزند چشم. آنگاه که مرگ ابراز وجود
 کرد با او به نبرد می‌پردازم.

۱۵۶۴- تیغی صاف دارم و از نظر نژادی شخصی محترم هستم. در جنگ اولین
 شیری هستم که حمله‌ور میشوم.

۱۵۶۵- در برابر شیری که قد برافراشته بر سر جای خود بمان. خدا ذلیلت

گرداند.

پاسخ امام علیه السلام به غطریف

۱۵۶۶- من آن علی هستم که در کنار پرچم امیدوار ایستاده‌ام و برای انتقام گرفتن کمین کرده، به پیمانهای خود وفامیکنم.

۱۵۶۷- من بهترین فردی را که از نظر خانوادگی شخصیت و بزرگواری دارد، از پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله که فردی با محبت است یاری می‌کنم و خودش می‌داند.

۱۵۶۸- من بزودی جگرش را خنک میگردانم و انتقام خود را از دشمن میگیرم. محمد صلی الله علیه و آله به دین خدا و حق تکیه زده است.

۱۵۶۹- خدای لعنت کند تو را که بدترین کسی هستی که به میدان آمده‌ای، در جای خود باش که بزودی داغی آتش شعله‌ور را در آغوش خواهی گرفت.

۱۵۷۰- بزودی در آتش همانند انگشتی که از بدن قطع می‌گردد خواهی

افتاد.

امروز که آسمان به کام است — مرا

خورشید به جان و دل غلام است مرا

در حال نهد رو به — زیمت دشمن

گر فاش بگویم که چه نام است مرا

خطاب امام علیه السلام به عمر و بن عبدود در خیبر

۱۵۷۱- ای عمرو با آن قهرمانی بی‌باک بر خورد کرده‌ای که به هنگام حمله همچون کوه استوار است.

۱۵۷۲- این قهرمان از آل‌هاشم، از نوری خیره‌کننده، از پاکیزگان، و برگزیدگان خانواده‌هاست.

۱۵۷۳- وی بسوی دین خدا و یاری او، به هدایت و مقررات اسلام دعوت

حرف الميم

خطاب عمرو بن عبدود رزخند

يا عمرو وقد لا قتت فارس همة	عند اللقاء معا ود لاقدام	1571
من آل هاشم من سناء بله	ومهد بين متوجين كرام	1572
يدعوا الى دين الاله ونصره	والى الهدى وشرائع الاسلام	1573
بمهد عصبي قتي حده	ذى روثق ليرى الفقا حسنا	1574
ومحمد فينا كان جبينه	شمس تجلت من خلال عمام	1575
والله ناصر دينه ونبيه	ومعين كل موحد مقدم	1576
شهد قرش والقبائل كلها	ان ليس فيها من يقوم مقامه	1577

رجز اود بن قابوس بكمي حمر

يا ايها الجاهل بالترغم	ما ذا تريد من فتى غشام	1578
اروع مفضل هصوره يصم	ما ذا ترى يبارزل معصم	1579
وقاتل القرن البحرى المقدم	والله لا اسلم حتى تحرم	1580

جواب ارباحسن كلام

انبت لحاك الله ان لم نسلم	لوقع سيف عجزى في خصرم	1581
تجمله منى بنان المعصم	احمي به كتابي واحتمى	1582
اني وربا محرم المكرم	قد جدت لله بلحى ورمي	1583

سبائك

سبائك

سبائك

سبائك

سبائك

سبائك

می کند .

۱۵۷۴- شمشیری هندی تیز، چابک و کار آمد در دست دارد که استخوانهای

کمر درهم می درد .

تا چند به آئین ضلالت باشی

وز کرده خویش در خجالت باشی

گر منکر ارباب عدالت باشی

تا آخر عمر در ملامت باشی

۱۵۷۵- محمد ص در میان ماست، گویا پیشانی او همانند خورشید از میان

ابراهامی درخشد .

۱۵۷۶- خدا یاور دین خود و پیامبرش میباشد . خدا پشتیبان تمام خداشناسان

فعال و کار آمد است .

۱۵۷۷- قریش و تمام قبائل عرب گواهی می دهند که در میان دنیای عرب فردی

وجود ندارد که در ردیف من باشد و جای مرا بگیرد .

ای از تو سپاه اهل معنی فیروز

در حرب، تو چون شیری و دشمن چون یوز

او صاف کمال در تو جمع است همه

کس نیست که بر جای تو باشد امروز

رجز داود بن قابوس بگری در خیبر

۱۵۷۸- ای نادان عصبانی! از جوانی که خودبین است چه انتظاری داری؟!

۱۵۷۹- ای زیباروی دانشمندی که شیری نر و دلاوری نیرومندی نسبت به کسی

که بازوهای خود را میبخشد چه نظر داری؟

۱۵۸۰- نسبت به کسی که همردیفان خود را به قتل میرساند، جسور و بی باک

است چه نظر می دهی؟ به خدا سوگند آن قدر می جنگم تا از زندگی محروم

گردانم .

پاسخ امام علیه السلام بامطلبی عالی!

۱۵۸۱- خدا نابودت کند. اگر تسلیم نمی شوی به ایست تا حادثه‌ی شمشیر
آبدار را ببینی .

۱۵۸۲- شمشیری که انگشتان دست من آنرا دربر گرفته و با آن لشکرها را
حراست میکنم و خود را حفظ می نمایم.

۱۵۸۳- بخدای حجرالاسودی که محترم است سوگند یاد میکنم که در راه
خدا گوشت و خون خود را بطور حتم بخشیده‌ام.

ای خصم که شد تیره و تاریک دلت
دارد همه روز رنج تاریک دلت
هرچند که شد نور هدایت تابان
هرگز به خدا نگشت نزدیک دلت

خطاب امام علیه السلام به یهود خیبر

۱۵۸۴- این شمشیر نوجوان هاشمی مخصوص شماست. از روی حقیقت بر
فرق کلاهخودهای شما میکوبد.

۱۵۸۵- آنچه‌تان ضربتی بر فرق شما فرود می آورد که از کلاهخود شما می-
گذرد و در جمجمه‌های شما نفوذ میکند. ضربت من با شمشیری تیز و سفید که وصف
آن گفتنی نیست فرود می آید.

۱۵۸۶- من با این شمشیر از لشکریان، بخصوص هنگام حمله لشکر دشمن
به پیشاهنگان لشکر حمایت میکنم و از آن بهره میبرم.

تیغم که برای موشکافی باشد
از جنس کدورت همه صافی باشد

حرف الميم

خطاب يهود خيبر

كلامه

كتاب

عبد

قاص

نابيل

نصف

١٥٨٤

مِنْ مَرِيضِي فِي ذِكْرِ الْكَاثِمِ

هَذَا لَكُمْ مِنَ الْعُلَامِ الْهَاشِمِيِّ

١٥٨٥

بِصَارِمِ ابْنِ صَارِمِ

ضَرَبَ نَفُودِ شَعْرِ الْجَحَا حِمِّ

١٥٨٦

عِنْدَ حِمَالِ الْحَيْلِ بِالْأَقَادِمِ

أَحْمَى بِهِ كِتَابًا ثَبَّ الْقَمَائِمِ

عزير وقت قتل صحيح خيبري

١٥٨٧

لَيْتَ حُرُوبِ لِلرِّجَالِ قَاصِمِ

أَنَا عَلِيٌّ وَوَلَدَتِي مَا شِمِ

١٥٨٨

مَنْ يَلْقِنِي بَلْقَاهُ مَوْتٌ مَا حِمِ

مُعْصُوصِبٌ فِي نَفْعِهَا مَقَادِمِ

خطاب يزيد مرعرب جملك

١٥٨٩

إِنِّي وَرَبِّي الرُّكْعَ الصِّيَامِ

لَا تَجَلَنَّ وَأَسْمَعَنَّ كَلَامِي

١٥٩٠

حَمَلْتُ حَمْلَ الْأَسَدِ الضَّرْغَامِ

إِذَا الْمَنَابِيا أَقْبَلَتْ خِيَامِي

١٥٩١

عَوْدَ قَطْعِ اللَّحْمِ وَالْعِطَامِ

بِيَا تَرْمُؤَ لِّلِ حُسَامِ

خطاب بجوتين بن ابي سفينا

١٥٩٢

وَلَا رَالَ الْمُسْبِي هُوَ الظُّلُومُ

أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ الظُّلْمَ شَوْمٌ

١٥٩٣

وَعِنْدَ اللَّهِ تَجَمُّعُ الخُصُومِ

إِلَى الدِّيَانِ يَوْمَ الدِّينِ تَمْضِي

١٥٩٤

عَلَّ عِنْدَ الْمَلِكِ مِنَ العُشُومِ

سَتَعْلَمُ فِي الْحِسَابِ الدِّيقِينَا

١٥٩٥

مِنَ الدُّنْيَا وَيَقْطَعُ المُحُومُ

سَيَنْقَطِعُ اللِّدَادَةُ عَنِ نَاسِ

لا يجوز

ترجمه دیوان

گر خصم یکی باشد و گر چند هزار
در کشتن این طایفه کافی باشد

رجز امام علیه السلام موقع حمله به صحیح خیبری

۱۵۸۷- من آن علی هستم که هاشم مرا زائیده است (۱) شیری هستم جنگجو
که کمر مردان را در جنگ می شکم.

۱۵۸۸- به هنگام حمله، پیشاهنگان، اطراف مرا می گیرند. هر دشمنی مرادیدار
کند، گویا مرگی را که باو حمله ور شده مشاهده میکند.

در باب نسب نیست کسی صدیک من
باشد همه روز شیر گردون سگ من
در علم و عمل چهرای من باشد راست
بسر خاک نیفتد به خطا ناوک من

خطاب امام علیه السلام به زبیر در جنگ جمل

۱۵۸۹- عجله مکن و حرف مرا بشنو، بخدای نمازگزاران و روزه داران
سو گند یاد میکنم:

۱۵۹۰- آنگاه که مرگ بسوی خیمه گاه من رخ بنماید همانند شیر درنده
حمله ور می گردم.

۱۵۹۱- و باشمیر تیزی که بیریدن گوشت و استخوان عادت کرده است بر
دشمن می تازم.

در کشتن خود شتاب کسردن تاکی
وز کینه به ما عتاب کردن تاکی

۱- امام (ع) از طرف پدر فرزندان ابوطالب و ابوطالب فرزند عبدالمطلب و وی فرزند
هاشم بوده است. و مادر آنحضرت فاطمه دختر اسد بوده که اسد هم فرزند هاشم بوده است.

بر اسب جفا سوار بودن تاکی؟

خطاب امام علیه السلام به معاویة بن ابی سفیان

- ۱۵۹۲- به خدا سوگند ظلم، نحس است و گناهکار همیشه ستمگر است.
- ۱۵۹۳- بسوی قیامت که خدای دادگر در آن حاکم است در حرکت هستی و آنانکه اختلاف دارند در پیشگاه خدا قرار خواهند گرفت.
- ۱۵۹۴- بزودی که در پیشگاه خدا قرار گرفتیم و یکتا حاکم قیامت به حسابها رسیدگی کرد، درک می کنی که ستمکار کیست؟
- ۱۵۹۵- بزودی لذتهای مردم پایان می پذیرد و غصهها تمام می گردد. (و هر کس به نتیجهی عمل خود می رسد.)

فردا که زهم جدا شود پاک و پلید
آید به میان زخیر و شرگفت و شنید
معلوم شود که کیست بدبخت و سعید
مفهوم شود که کیست نادان و رشید

- ۱۵۹۶- بخاطر کارهای بزرگ شب و روز می گردند و ستارگان می چرخند.
- ۱۵۹۷- از روزگاران که بر ملت های گذشته سپری گردیده سؤال کن تا بتو از آثار و آداب گذشتگان خیلی زود خبر دهند.
- ۱۵۹۸- در خانهی مرگ و مصیبت عمر جاویدان می طلبی، نمی دانی که طالب زندگی جاوید قبل از تو فراوان بوده است.
- ۱۵۹۹- بخواب می روی اما مرگ و مصیبت در کمین توست، ای بخواب رفته برای مرگ آماده باش.

۱۶۰۰- نابود شدن را بازیچه می دانی و در مسیر نابودی هستی، توجه داشته باش که هیچ چیز دنیا دوام ندارد.

۱۶۰۱- تو که فردا مردی از مشکلاتی که در قمر دریای زندگی در دنیا دیده ای

حرف الميم

لا امر ما تصرفت لليالي	لا امر ما تحركت النجوم	١٥٩٦
سلا الايام عن ام تقصت	ستجرك المعالم والرسوم	١٥٩٧
تروم اخلد في دار المنايا	فكم قد رام مثلك ما تزوم	١٥٩٨
تنام ولقد تم عنك المنايا	تدبه للمنيه يا نسوم	١٥٩٩
لهوت عن الفناء وانت تفتى	فما شئ من الدنيا يدوم	١٦٠٠
تموت غدا وانت قري عين	من العضلات في حج تعوم	١٦٠١
خطاب بمعويده ومفاخرت بمناق عليه		
محمد النبي اخي وصهره	وحمة سيد الشهدا اعني	١٦٠٢
وجعفر الذبي يضحى ويمسه	يطير مع الملائكة ابن امي	١٦٠٣
وبنت محمد سكتي وعريه	مشوب سجها يدعي وحبي	١٦٠٤
وسبطا احمد ولد ابي منها	فمن منكم له سهم كسهمي	١٦٠٥
سابقتم الى الاسلام طرا	غلاما ما بلغت اوان حلم	١٦٠٦
واوجب لي ولايته عليكم	رسول الله يوم غد يرحم	١٦٠٧
واوصاني النبي على اخي	لامته رضى منكم بحكي	١٦٠٨
الا من شاء فليؤمن بهدا	والا فليمت كيدا بغيم	١٦٠٩
انا البطل الذي لم تنكروا	ليوم كربيه وليوم سليم	١٦١٠

منته

عضله
راميه

عوم
شكره

سهم
نصيب

حلم
بم

بطل
شجاع

خوشحال خواهی شد.

تا چند چنین بخواب خواهی بودن
وابسته آب و نان خواهی بودن
فردا که حجاب از میان بردارند
شک نیست که در عذاب خواهی بودن

خطاب به معاویه و بیان امتیازات خود

۱۶۰۲- محمد پیامبر خدا ﷺ برادر و پدرزن من است و حمزه سیدالشهداء

عموی من.

۱۶۰۳- آن جعفری که روز و شب همراه فرشته‌ها پرواز می‌کند فرزند مادر

من است. (برادرم می‌باشد برادر کامل و حقیقی)

۱۶۰۴- دختر محمد ﷺ دلارام و همسر من است، گوشتش باخون و گوشت

من آمیخته است.

۱۶۰۵- دوفرنزند زاده احمد ﷺ (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) دوفرنزند

من از همین همسر بوجود آمده است. آیا در میان شما (شامیان) چه کسی مانند من

از این افتخار سهمی دارد؟

در فضل و حسب کسی نباشد چون من

از روی من است چشم گردون روشن

هر نکته که من ز فضل خود می‌گویم

گر خواهد و گرنه کور باشد دشمن

۱۶۰۶- آنگاه که هنوز بالغ نشده بودم قبل از تمام شماها اسلام آوردم.

۱۶۰۷- محمد ﷺ در روز غدیر خم ولایت مرا برعهده شما گذاشت.

۱۶۰۸- آنحضرت با انتخاب من برای مسلمانان و تصویب شما، مرا به

جانشینی خود برگزید.

۱۶۰۹- آگاه باشید که هر کس خواست به این انتخاب ایمان آورد و هر کس
نخواست از غصه بمیرد.

۱۶۱۰- من آن قهرمانی هستم که شجاعتم را نمی توانید نه در میدان جنگ
منکر شوید و نه به هنگام صلح.

پیغمبر حق کرد هدایت ما را
بر اهل جهان داد ولایت ما را
گر پایه قدر ما نمی دانسی اینک
دریاب تو از حدیث و آیت ما را

نکوهش از اراذل

۱۶۱۱- اگر گوش به حرف من می دادند طائفه و پیروان خود را تا یمامه و
شام به پیش می راندم.

۱۶۱۲- اما چه کنم که وقتی تصمیم می گیرم حرفهای او باش به مخالفت با
من خودنمایی می کند!!

گر بخت مرا به حکم و فرمان بودی
هر کار که کردمی به سامان بسودی
گردون همه بر مراد من گردیدی
خورشید به آئین غلامان بسودی

توضیح: آنگاه که امام علیه السلام در جنگ صفین بر آب فرات دست یافت معاویه
بر تیری نوشت: «از طرف بنده ای اندرز گو به شما یاد آور می شوم که معاویه
می خواهد سد فرات را بشکافد و شما را در میان آب غرق کند به فکر نجات خود
باشید.»

این تیر را که در میان لشکریان امام علیه السلام پرتاب کرد، بهانه ای بدست اراذل
داد و جبهه امام علی علیه السلام را تخلیه کردند و رفتند معاویه هم آمد و آب را تصرف کرد.

حرف الميم

مَدَمْتُ ارَاذِلُ بِنَا فَرَمَانِي		
١٦١١	إِلَى رُكْنِ الْيَمَامَةِ أَوْ شَامٍ	فَلَوَائِي أَطَعْتُ عَصَبْتُ قَوْمِي
١٦١٢	تُخَالِفُنِي أَقَاوِيلُ الطَّعَامِ	وَلَكِنِّي إِذَا اِبْرَمْتُ مَرًّا
حكايت مقاتله عرب برصفيين		
١٦١٣	إِنَّا قِيلَ قَدِمَهَا حَصِينٌ تَقَدَّمَا	لَنَا الرَّأْيَةُ السُّودَاءُ يُخْفِوْظَلِمَا
١٦١٤	حِيَاضُ الْمَنَايَا تَنْظُرُ الْمَوْتَ الدَّمَا	فَيُورِدُهَا فِي الصَّفِّ حَتَّى يَرِيَهَا
١٦١٥	أَبِي فِيهِ إِسْلَاعِرَةٌ وَتَكَرَّمَا	تَرَاهُ إِذَا مَا كَانَ يَوْمٌ كَرِهِيَةً
١٦١٦	إِذَا كَانَ أَصْوَابُ الرِّجَالِ تَنْجَعَمَا	وَالْجَمَلُ صَبْرًا حِينَ يُدْعَى إِلَى الْوَعَا
١٦١٧	لِمَدْحٍ حَتَّى أَوْرُوثُهَا تَنْدَمَا	وَقَدِصَبَتْ عَكَ وَحَمٌّ وَخَمِيرَا
١٦١٨	جَرَى اللَّهُ شَرًّا أَيُّنَا كَانَ أَظْلَمَا	وَنَادَتْ جِدًّا يَا لِمَدْحٍ وَيَحْكُمَا
١٦١٩	وَمَا قَرَّبَ الرَّحْمَنُ مِنَّا وَعَظْمَا	أَمَا تَتَّقُونَ اللَّهَ فِي حُرْمَاتِنَا
١٦٢٠	لَدَى الْمَوْتِ قَدَمَا مَا أَعْرَبُوا كَرَمَا	جَرَى اللَّهُ قَوْمًا تَلَوْنَا فِي لِقَامِنَا
١٦٢١	وَبِأَسِ إِذَا الْاِقْوَامُ عَرِيسِيَا عَرَمَا	رَبِيعَةَ أَعْنَى أَلْهَمُ أَهْلُ نَجْدَةٍ
١٦٢٢	بِأَسِيَا فِينَا حَتَّى تَوَلَّى وَأَجَمَا	أَنْقَنَا ابْنَ هِنْدٍ طَعَنَنَا وَضَرَا
١٦٢٣	وَدَا كَلَجَ يَدَهُ نُؤُوكَرِيَابًا وَأَنْعَمَا	وَوَلَّى يُنَادِي زِبْرَقَانَ بْنِ ظَلَمَا
١٦٢٤	وَحَوْشِبُكَ أَلِإِي مِعَاوِدًا وَأَظْلَمَا	وَعَمْرًا وَأَلْعَانًا وَبَيْسَرًا وَمَالِكَا

منه في

منه في

منه في

منه في

منه في

منه في

وكرز

امام علی عَلَيْهِ السَّلَام با فعالیت زیاد و رشادت مالک اشتر بار دیگر آب فرات را تصرف کرد.
دو شعر امام عَلَيْهِ السَّلَام اشاره به این داستان است که گوش به حرف آن حضرت ندادند و رفتند.

داستان جنگ صفین

۱۶۱۳- ما پرچم سیاهی در دست داریم که سایه اش می جنبد و آنگاه که به حصین (پسر منذر، پرچمدار لشکر) می گوئیم: پرچم را پیش ببر، پیش می برد.
۱۶۱۴- پرچم را در پیش صف های لشکر آنقدر جلو می برد که به استخرهای مرگ که خون و مرگ از آن می چکد وارد می گردد.
۱۶۱۵- در روز جنگ که حصین را ببینی فقط برای عزت و عظمت می جنگد.
۱۶۱۶- آنگاه که همه مردم به جنگ دعوت می شوند و صدای مردم و قهرمانان در گلو خفه می شود و به حرف نامربوط گفتن مشغول می گردند، حصین قهرمان صبر است.

هر کس که به آئین شجاعت علم است
در معرکه روز جنگ ثابت قدم است
از هستی و نیستی مکن اندیشه
در مذهب ما وجود اشیاء عدم است

۱۶۱۷- طائفه «عُكَّ»، «لُحْمُ» و «حَمِيرُ» (۱) در برابر طائفه «مُذَحَج» آنقدر ایستادگی کردند تا پشیمانی را برای خود به ارث گذاشتند.

۱۶۱۸- طائفه جُذام فریاد بر آورد که ای طائفه مذحج وای بر شما! خدا به هر کدام که ستمگریم کیفری سخت بدهد.

۱۶۱۹- چرا نسبت به زن و فرزند ما و افرادی که خدای رحمان برای آنان

۱- این سه طایفه از مردم یمن و طرفدار معاویه بودند و طائفه مذحج طرفدار امام (ع).

احترام قائل شده و نسبت به آنان محبت دارد رعایت نمی کنید و از خدا نمی ترسید؟!
 ۱۶۲۰- خدا به طائفه ای که در مصاف با دشمن و به هنگام مرگ نبرد میکند
 پاداشی نیکو عنایت کند، همانطور که برای آنان عزت و شخصیت قائل شده است.
 ۱۶۲۱- منظورم طائفه ربیعیه می باشد که وقتی به لشکر انبوه برخورد می کنند
 مرد جنگ و سختی هستند.

چون لشکر من همیشه هستند به ضرب
 افروخته اند هر نفس آتش حـرب
 گاهی که به قصد دشمنان تیغ کشند
 خورشید صفت روند از شرق به غرب

۱۶۲۲- به پسر هند (معاویه) مزه نیزه و شمشیر خود را تا آنجا چشانندیم که
 ناگزیر به عقب نشینی و توقف شد.

۱۶۲۳- معاویه که مزه حمله را چشید عقب نشینی کرد «و زَبْرَقَان» ستمگر و
 «ذاکُلَع» و «کَرِيب» را به کمک خواست و به آنان کمک کرد.

۱۶۲۴- عمرو بن عاص را دعوت کرد، نعمان، یسر، مالک و حوشب را فرا
 خواند. احضار کننده معاویه بود و در احضار خود ستم می کرد.

۱۶۲۵- کزربن تبهان، دوفرزند محرق، حرث، قینی، عبید و سلم را احضار
 کرد (که عقب نشینی را جبران کنند)

اعدا که زما غصه کشیدند همه
 وز خنجر ما زه—رچشیدند همه
 در معرکه همچو مرغ وحشی بودند
 وز حبر (۱) سیاه ما رسیدند همه

۱- حبر جوهر مشکلی و مرکب است که با آن می نویسند منظور شاعر این است که از
 سیاهی وجود ما فرار کردند.

وَعَرَّأَوْ قَيْنَا عَبْدًا وَسَلَا	وَكُرُّرَبَّنْ نَهْمَانِ وَأَبْنَى مُحَرَّقِ	١٦٢٥
حكايت عمر بن جعفر بن ذكوان هذا		
فَوَارِسُهَا حُمْرُ الْعُيُونِ دَوَائِي	وَلَمَّا رَأَيْتُ الْخَيْلَ تَقْرَعُ بِالْقَنَا	١٦٢٦
غَمَامَةٌ دَجْنٌ مُلْبَسٌ بِقَتَاةٍ	وَأَقْبَلَ رَهْجٌ فِي السَّمَاءِ كَأَنَّهُ	١٦٢٧
وَكِنْدَةٌ فِي لَحْمٍ وَحَيٌّ جُدَامٌ	وَنَادَى ابْنُ هِنْدٍ نَالَ الْكَلَامِ وَحَصْبًا	١٦٢٨
إِذَا نَابَ مَرُجُتِي وَحُسَامِي	تَمَيَّتَ هَمْدَانُ الَّذِينَ هُمُ	١٦٢٩
فَوَارِسُ مِنْ هَمْدَانَ عَيْرِ لِيَامِ	وَنَادَيْتُ فِيهِمْ دَعْوَةً فَاجَابَنِي	١٦٣٠
غَدَاةُ الْوَعَاغِمْ يَشْكُرُ وَشَبَابِ	فَوَارِسُ مِنْ هَمْدَانَ لَيْسُوا بَعْرُ	١٦٣١
وَرُحْمٌ وَحَيَاءُ السَّبِيحِ وَيَامِ	وَمِنْ أَرْحَابِ الشِّمِّ الْمُطَاعِينَ بِالْقَنَا	١٦٣٢
ذُرُورٌ نَجْدَاتِي فِي الْقِيَاءِ كِرَامِ	وَمِنْ كُلِّ حَيٍّ قَدَا تَلْتَنِي فَوَارِسُ	١٦٣٣
إِذَا ائْتَلَفَ الْأَقْوَامُ شَعْلَ صُرَا	بِكُلِّ رُدَيْيٍّ وَعَضْبٍ تَحَالَهُ	١٦٣٤
سَعِيدٌ قَيْسٌ وَالكَرِيمُ مُحَامِي	يَقُودُهُمْ حَامِي الْحَقِيقَةِ مِنْهُمْ	١٦٣٥
وَكَاؤَالِدِ الْهَيْجَا كَثْرَتُ بَدَامِ	فَخَاصُوا الظَّاهَا وَأَصْلُوا لِبَشْرَانِ	١٦٣٦
سِمَامِ الْعِدْكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ خِصَامِ	جَرَى اللَّهُ هَمْدَانَ الْجِنَانِ فَانْتَهَمِ	١٦٣٧
وَلَيْنِ إِذَا لَقُوا وَحُسْنُ كَلَامِ	لِهَمْدَانَ اخْلَاقٍ وَرَدِينِ بَرِيهِمْ	١٦٣٨
تَلَبَّتْ عِنْدَهُمْ فِي عِبْطَةٍ وَطَعَامِ	مَتَى تَأْتِيهِمْ فِي دَارِهِمْ لِضِيَا فَةِ	١٦٣٩

عمر بن جعفر

عمر بن جعفر

عمر بن جعفر

عمر بن جعفر

عمر بن جعفر

عمر بن جعفر

عمر بن جعفر

داستان قبائل همدان در صفین

۱۶۲۶- آنگاه که دیدم سوارکاران چشم خون گرفته بانیزه به اسب‌ها حمله می‌کنند،

۱۶۲۷- آنگاه که دیدم گرد جنگ همانند ابر تیره که همراه غبارسیاه است بالا گرفته است،

۱۶۲۸- آنگاه که دیدم پسر هند (معاویه) «ذالکلاع»، «یحصب»، «کنده» و طائفه «لخم» و «جذام» را بسیج کرده است،

۱۶۲۹- در چنین شرائطی بسوی طائفه همدان شتافتم، زیرا طائفه همدان خود این طایفه بهنگامی که حادثه‌ای برای من پیش آید اسلحه من: سپر، شمشیر، نیزه و تیر هستند.

آن دم که غبار حرب انگیخته شد
بر فرق حسود خاکی‌ها بیخته شد
چون چشم به خون دشمنان کردم سرخ
دیدند به چشم خود که خون ریخته شد

۱۶۳۰- از طائفه همدان یکمرتبه کمک خواستم و بلافاصله قهرمانانی که از افراد برگزیده بودند به من جواب مثبت دادند.

۱۶۳۱- پهلوانان همدان از طائفه «یشکر» و «شمام» در صبح جنگ همه مسلح بودند.

۱۶۳۲- بزرگان طائفه «ارحب»، «رحم»، «قبیله‌های سبیح» و «یام» که در نیزه زدن مهارت کافی دارند، مراباری کردند.

۱۶۳۳- از هر قبیله‌ای قهرمانانی که بهنگام نبرد عظمت و شجاعت آنان آشکار می‌گردد به کمک من شتافتند.

۱۶۳۴- همگی این طائفه‌ها نیزه زدینی و شمشیری در دست دارند که بهنگام

نبرد آنان فکرمی کنی آتش شعله کشیده است.

۱۶۳۵- ریاست همدان در دست یاوران حقیقت از جمله سعید بن قیس است، زیرا بزرگوار حمایت گرمی گردد.

۱۶۳۶- طائفه همدان خود را به آتش جنگ زدند و از زبانه های آتش، خود را گرم ساختند. اینان به هنگام رزم همانند باده نوشان همیشه مست بی باکند.

جمعی که به جان و دل هواخواه منند
در هر سفری که هست همراه منند
غافل نشوم ز حال ایشان هرگز
وز نور و صفا در دل آگه منند

۱۶۳۷- خدا به طائفه همدان بهشت را پاداش دهد، زیرا اینان در هنگام حمله زهر دشمنند.

۱۶۳۸- طائفه همدان اخلاق و عقیده ای دارد که مردم آن را زینت می بخشد؛ وقتی با کسی برخورد می کنند خوش سخن و نرمخو هستند.

۱۶۳۹- آنگاه که به مهمانی آنان بروی شب را با شادکامی و پذیرائی خوب بصرمی بری و حسرت آنان را می خوری.

۱۶۴۰- آگاه باشید که طائفه همدان هم شخصیت دارند و هم عزیزانند. عزت آنان همانند عزت رکن (در مسجد الحرام) در کنار مقام ابراهیم است.

۱۶۴۱- طائفه همدان مردمی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و طائفه او را دوست دارند و به هنگام جنگ بدون سستی بسوی میدان نبرد می شتابند.

۱۶۴۲- آنگاه که من در بیان بهشت گردیدم به طائفه همدان می گویم به سلامتی وارد بهشت شوید.

در کوی وفا هر که بلغزد قدمش
بسیار به از وجود باشد عدمش

حرف الميم

١٦٤٠

كَمَا عَزَّزْنَا لَكُمْ أَلْبَيْتِ عِنْدَ مَقَامِ

أَلَا إِنَّ هَذَا لَكِرَامِ أَعْرَةَ

١٦٤١

سِرَاعٍ إِلَى الْهَيْجَاءِ غَيْرَ هَامٍ

أُنَاسٌ يُحِبُّونَ النَّبِيَّ وَرَهْطَهُ

١٦٤٢

أَقُولُ لِهَذَا أَنْ دَخَلُوا بَسَدًا

إِذَا كُنْتُ بَوَّابًا عَلَى بَابِ جَنَّةٍ

حكايت قتل یکی از مفسدین

١٦٤٣

بِشَفْرَةٍ صَارِمَةٍ هَذَامَةٌ

ضَرَبَتْهُ بِالسَّيْفِ وَسَطَ الْمَنَاءِ

١٦٤٤

وَبَيَّتَتْ مِنْ نَفْسِهِ أَرْغَامَةٌ

فَبَتَّكَتْ مِنْ جِسْمِهِ عِظَامَةٌ

١٦٤٥

وَصَاحِبُ الْخَوْضِ لَدَى الْقِيَمَةِ

أَنَا عَلَى صَاحِبِ الصَّمَامَةِ

١٦٤٦

قَدْ قَالَ دَعَمَنِي الْعِمَامَةُ

أَخُو نَبِيِّ اللَّهِ ذِي الْعَلَامَةِ

١٦٤٧

وَمَنْ لَهُ مِنْ بَعْدِي أَلِامَةٌ

أَنْتَ أَخِي وَمَعْدِنُ الْكِرَامَةِ

مرثیه هاشم ویا ابرنیکه در صفین شهید شدند

١٦٤٨

حَسَا وَجْوهٌ صُرِعُوا حَوْلَ هَاشِمٍ

جَزَى اللَّهُ خَيْرَ عَصْبَةٍ أَعْيَبَةٍ

١٦٤٩

وَتَهْمَانِ وَأَبْنَا هَاشِمٍ كَرَامٍ

شَقِيقِ وَعَبْدِ اللَّهِ مِنْهُمْ وَمَعْبُدِ

١٦٥٠

إِذَا أَمْرٌ هَاجَبًا الْقَنَا وَالصُّورَا

وَعَرُوهُ لَا يَنَازِقُ قَدْ كَانَ فَارِسًا

١٦٥١

وَكَانَ حَيْدُ الْقَوْمِ صُرِبَ الْجَمَاهِمِ

إِذَا اخْتَلَفَ الْأَبْطَالُ وَاشْتَبَكَ الْقَنَا

تحريك سلسله حرب در صفین

٦٥٢

وَفِي يَمِينِي دُوغْرَارِ صَارِمٍ

مَا عَلَيَّ وَأَنَا جَلْدُ حَارِزِمٍ

تاریک

شفه

هاشم

صمیم

عصبه

فارسی

تفانج

هر کس که دم از مهرزند همچون صبح
ساید به فلک ز روی رفعت علمش

داستان قتل یکی از مفسدین

۱۶۴۳- با شمشیر آخته بر فرق سرش کوفتم. با شمشیری که خیلی تیز و برنده بود.

۱۶۴۴- آنچنان شمشیر بر سرش فرود آمد که استخوانهایش را از هم درید و دلیل شدنش از خاک مال گردیدن دماغ او آشکار بود.

۱۶۴۵- من علی ع صاحب شمشیر فولادین هستم. من در قیامت مسئول حوض (کوثر) هستم.

۱۶۴۶- من برادر پیامبر خدائی هستم که دارای نشانه‌های پیامبری بود. آنگاه که عمامه بر سرم می گذاشت چنین فرمود:

۱۶۴۷- تو برادر من و مرکز بزرگواری هستی. تو کسی هستی که پس از من ریاست مردم بعهدات خواهد بود.

ای گشته عیان سر قیامت از تو —
در باب صفا ختم امامت از تو —
چون دیده‌ی ماگشت به مهرت روشن
دیدیم به هر قصه کرامت از تو —

موتیه هاشم و یارانی که در صفین شهید شدند

۱۶۴۸- خدا پاداش نیک بآن گروه بدهد! چه گروهی!! باقیافه‌های نورانی در اطراف هاشم بخاک افتادند^(۱).

۱۶۴۹- «شقیق» (پسر ثور عبدی)، «عبدالله» (پسر بدیل بن ورقاء خزاعی)،

۱- هاشم پسر عتبه بن ابی وقاص مشهور به میرقال

«مُعَبَّد»، «نَبْهَان» و دو فرزند شایسته هاشم.

۱۶۵۰- عُرْوَه از آنان دور نشد. او مردی قهرمان بود بخصوص وقتی که جنگ

نیزه و شمشیرها در گرفت.

۱۶۵۱- آری عروه به هنگامی که قهرمانان بیجان هم می افتادند و نیزه ها درهم

می دوید قهرمان بود و دلاوریهای او و ریختن کاسه سرها را همه برای هم تعریف میکردند

و موضوع روز بود.

جمعی که برای دین شهادت یابند

در طالع خود سهم سعادت یابند

فردا که جزای آن دهد حضرت حق

بهرتر ز ثواب صد عبادت یابند

ارکان جنگ صفین

۱۶۵۲- من چه غمی دارم؟! خودم چالاک و تیزبینم. درد دست راست من شمشیر

تیز است.

۱۶۵۳- طرف راست لشکر من طائفه «مُدْحَج» است که همه افراد آن مسلح و

بزرگوار اند و طرف چپ من طائفه «وائل» است که مجهز و مسلح هستند.

۱۶۵۴- قلب لشکر من را طائفه «مُضَر» تشکیل می دهد که همه افراد آن نیرومند

هستند. طائفه همدان با امتیازاتی که دارد بسوی من شتافته است.

۱۶۵۵- طائفه «أُزْد» بعد از طائفه ها که گفتیم، ارکان لشکر من است. پس از

همه حضرت حق تعالی از زمان قدیم در میان جامعه ها همیشه وجود داشته است.

تا چند توان فکر و تأمل کردن

وز دشمن شرع و دین تحمل کردن

هر چند که رفیق و نرم خوئی خوب است

خوش نیست به هر سؤقه تنزل کردن

حرف الی

۱۶۵۳	وَعَنْ يَمِينِي مَدْحُ الْقَمِيَامِ	وَعَنْ يَسَارِي دَائِلُ الْخَضِيَامِ
۱۶۵۴	الْقَلْبُ حَوْلِي مَضْرُوبُ الْجَاهِمِ	وَأَقْبَلَتْ هَمْدَانُ وَالْأَكَارِمُ
۱۶۵۵	وَالْأَزْدُ مِنْ بَعْدِ لَنَا دَعَائِمُ	وَأَحْسَى فِي النَّاسِ قَدِيمُ دَائِمُ
اظهار اندوه از قتل اعیان اهل شام		
۱۶۵۶	وَصَحَّتْ عَلَيَّ شِبَابُ فَمِ تَجِبْنِي	يَعْرِ عَلَيَّ مَا لَقِيتُ سِبَامُ
مدنمت بعضی از قبائل عرب		
۱۶۵۷	وَالْبَعْدُ مِنْ حِلْمٍ وَأَقْرَبُ مِنْ خَنَا	وَأَحْمَدُ نِيرَانًا وَأَخْمَلُ أَنْجَامُ
۱۶۵۸	مَوَالِي آيَادِ شَرِّ مَنْ وَطِنِي الْخَمَامُ	مَوَالِي قَيْسٍ لَا أُنُوفُ وَمَا قَامَا
۱۶۵۹	فَمَا سَبَقُوا قَوْمًا بَوْتَرٍ وَلَا رِمِ	وَلَا نَقَضُوا وَتَرَاوَلَا أَدْرُكُوا
۱۶۶۰	وَلَا قَامَ مِنْهُمْ قَائِمٌ فِي جَمَاعَةٍ	لِيَجِدَ ضَيْمًا أَوْ لِيَدْفَعَ مَغْرَمًا
مناجات با قاضی الحاجات		
۱۶۶۱	الهِيَ أَنْتَ ذُو فَضْلٍ وَمَنْ	وَإِنِّي ذُو خَطِيَايَا وَأَعْفُ عَنِّي
۱۶۶۲	وَظَنِّي فِيكَ يَا رَبِّي حَمِيلُ	فَحَقِّقْ يَا إِلَهِي حُسْنَ ظَنِّي
ابتغال و نزاری بدرگاه بارے		
۱۶۶۳	إِلَهِي لَا تَعْدِ بَنِي فِلَانِي	مُقَرَّبًا لِذَنبِي قَدْ كَانَ مَنِي
۱۶۶۴	وَمَالِي حَيْلَةُ الْإِرْجَانِي	بِعَفْوِكَ إِنْ عَفَوْتَ وَحَسَنَ ظَنِّي

اسم قبیلہ

والاعمال
اسم قبیلہ

اسم قبیلہ

حکایت

انفاج

تذکرہ

کتاب

اظهار نگرانی از قتل شامیان

۱۶۵۶- باصدای بلند طائفه «شبام» را صدا زدیم، هیچکس جواب مرا نداد (چون همه کشته شده بودند) خیلی بر من سخت گذشت از آنچه بر سر طائفه شبام آمده است .

جمعی که ندارند به دل کینه‌ی من
 هستند ز جان محب دیرینه من
 گر رفت به پای این جماعت خاری
 دیدم که شکافت خنجری سینه‌ی من

۱۶۵۷- (قبیله قیس) از حوصله و بردباری دور و به ناسزاگویی نزدیک اند .
 نرفت و آمدی دارند و نه نام و نشانی .

۱۶۵۸- در عین اینکه از نعمت بهره‌مندند بدترین مردم روی زمین هستند طائفه
 قیس را می گویم، نه مغز متفکر دارند و نه سخنگو .

۱۶۵۹- نه برای دفاع از ظلمی که با آنان شده قیام کرده اند و نه برای خونخواهی
 از کشتگان خود به پا خاسته اند. نه شکافی میان دشمن انداخته اند و نه خون پایمال شده‌ای
 را باز گرفته اند.

۱۶۶۰- در میان هیچ اجتماعی یکنفر از طائفه قیس (قیس غیلان) بر نخاست
 تا از ظلمی جلوگیری کند و یا زبانی را که وارد آمده جبران نماید .

هستند جماعتی به غایت مردود
 کز خانه ایشان نرود هرگز دود (۱)
 هر چند که مال بی نهایت دارند
 یک بسار نشد کسی از ایشان خشنود

۱- دود بلند شدن از خانه کنایه از مهمان نوازی است.

مناجات با خدا

۱۶۶۱- ای خدای من تو بخشایشگر و محبت کننده‌ای، من هم گناهان فراوان دارم، از اشتباه‌های من صرف‌نظر کن.

۱۶۶۲- آی آفریدگار من! به تو گمان خوب دارم، بنابراین ای خدای من! حسن‌ظن مرا نسبت به خود به ثبوت برسان!

مائیم که صدهزار طغیان داریم
 اقرار به تقصیر و به عصیان داریم
 فردا که حساب نیک و بد خواهد بود
 ما عجز و نیاز و چشم گسریان داریم

۱۶۶۳- ای خدای من! مرا عذاب نکن، زیرا من نسبت با آنچه که از من سرزده اعتراف دارم.

۱۶۶۴- غیر از امید من به عفو تو که ببخشی و حسن‌ظنی که به تو دارم سرمایه‌ی دیگری ندارم.

۱۶۶۵- چه لغزش‌های زیادی که در گناهان داشته‌ام و بر اثر آن انگشتان خود را زبردندان فشار داده و با به دندان کوبیده‌ام!

یسارب زمین ، حجاب غفلت بردار
 باشد که شوم ز عمر خود بر خوردار
 چون من به گناه خویش دارم اقرار
 دریاب مرا به فضل خود ای غفار

۱۶۶۶- مردم نسبت بمن خوش بین هستند و اگر از گناهان من صرف‌نظر نکنی بدترین مردم خواهم بود.

۱۶۶۷- در پیش روی من (قبر) بازداشتگاهی طولانی است که من بآن دعوت

شده‌ام .

حرف التوت

سنة ١٦٦٥

سنة ١٦٦٨

سنة ١٦٧٠

سنة ١٦٧٣

سنة ١٦٧٦

سنة ١٦٧٨

١٦٦٥

عَصَصْتُ أَنَا مَلِي وَرَعَّتْ سِتِّي

فَلَمْ مِنْ زَلَّةٍ لِي فِي الْخَطَايَا

١٦٦٦

لَشَرُّ النَّاسِ إِنْ لَمْ تَعْفُ عَنِّي

يَظُنُّ النَّاسُ بِي خَيْرًا وَإِنِّي

١٦٦٧

كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ لَهُ كَأَنِّي

وَبَيْنَ يَدَيَّ مُخْتَبَسٌ طَوِيلٌ

١٦٦٨

وَيُفِينِي الْعُرْمُ مِنْهَا بِالْتَمَتِّي

أَجِنُّ بِرَهْوَةِ الدُّنْيَا جُنُونًا

١٦٦٩

قَلْبَتُ لِأَهْلِهَا ظَهَرَ الْمَجْنُنِ

فَلَوْ أَنِّي صَدَقْتُ الرَّهْدَ فِيهَا

نصيحة قرة العين مارجين

١٦٧٠

بِأَدَابٍ مُفَضَّلَةٍ حِسَانٍ

وَمَنْ كَرُمَتْ طَبَاعُهُ تَحَلَّى

١٦٧١

مِنَ الدُّنْيَا بِأَثْوَابِ الأَمَانِ

وَمَنْ قَلَّتْ مَطَامِعُهُ تَعَطَّى

١٦٧٢

إِذَا مَا عَاشَ مِنْ حَدَثِ الرُّومَانِ

وَمَا يَذْكُرُ الْفَتَى مَا دَا يُلَاقِي

١٦٧٣

وَكَنْ بِاللهِ مَحْمُودًا مَعَانِي

فَإِنَّ عَدَّتْ بِكَ الأَيَّامُ فَصَبِرْ

١٦٧٤

فَإِنَّ الذَّلَّ تَقَرَّنَ بِالْهُوَانِ

وَلَا تَكُ سَاكِنًا فِي دَارِ دَلٍّ

١٦٧٥

فَكُنْ بِالشُّكْرِ مُنْطَلِقًا لِلْسَانَ

وَإِنْ أَوْلَاكَ ذُكُورٌ مَجِيدًا

در امر بصبر و شكيبائي

١٦٧٦

وَكُلُّ خَيْرٍ بِهِ يَكُونُ

الصَّبْرُ مُفْتَاخُ مَا يُرْجَى

١٦٧٧

فَرُبَّمَا طَاوَعَ الْحَرُونَ

فَاصْبِرْ وَإِنْ طَالَتْ اللَّيَالِي

١٦٧٨

مَا قِيلَ هَيْهَاتَ مَا يَكُونُ

وَرُبَّمَا نِيلَ بِاصْطِبَارٍ

ترجمه دیوان

۱۶۶۸- (باچنین خط سیری) باز زیبایی دنیا مرابطور باور نکردنی دیوانه کرده و عمر دنیا را آرزوها بر باد داده است.

۱۶۶۹- اگر زهد دنیا را قبول کنم، مردم را فریب داده ام.

تاکی به گناه خود شوم آلوده

وز مردم غافل شنوم بیهوده

یارب کسرمی کن که نشینم فارغ

وز هر دو جهان دلم شود آسوده

نصیحت به امام حسین علیه السلام

۱۶۷۰- کسی که خصلت های شایسته داشته باشد با آداب نیک و خوب زینت یافته است.

۱۶۷۱- و کسی که نسبت به مردم کم طمع باشد، لباس های آسایش و امنیت دنیا را پوشیده است.

۱۶۷۲- جوان در طول زندگی خود نمی داند با چه حوادثی مواجه خواهد شد.

۱۶۷۳- بنابراین، در صورتی که روزگار بانو ناسازگاری کرد صبر کن و

نسبت به خدا هدف و فکر خوب داشته باش (زیرا خدا در حوادث مستقیماً دخالت ندارد.)

۱۶۷۴- در خانه (محیط) ذلت بار توقف مکن، زیرا ذلت، پستی و شکست را همراه دارد.

۱۶۷۵- اگر سخاوتمندی نسبت به تو احترام گذاشت، زبانت به شکر باز باشد.

ای دوست طمع تو را نگو نثار کند

بر هر که طمع کنی تو را خار کند

زنهار کسه در صبر و قناعت کوشی

تا چرخ تو را مگرکز پرگار کند

امر به صبر و شکیبائی

- ۱۶۷۶- صبر کلید چیزهایی است که بآن امید بسته‌ای و هر موضوع شایسته‌ای با صبر بدست می‌آید.
- ۱۶۷۷- بنا بر این باید صبر کنی هر چند تاریکی‌ها و موانع زیاد باشد زیرا چه بسا اسب یکه‌شناس، تسلیم گردد.
- ۱۶۷۸- و چه بسا کارهایی که آرزو میکردند به وجود آید و با صبر بآن دست یافته‌اند .

صبر است که مفتاح سعادت باشد
 صبر است که مصباح عبادت باشد
 گر صبر کنی زود مهیا گـردد
 چیزی که تو را به آن ارادت باشد

نهی از بدبینی

- ۱۶۷۹- آنگاه که موضوع ناپسندی برای تو پیش آید ناراحت نباش، زیرا حوادث همیشه یکنواخت نیست.
- ۱۶۸۰- چه بسیار نعمتهایی که هنوز شکر خدای آنرا بجای نیاورده‌ای و در لابلای ناگواریها پیدا شده‌است.

گاهی که ز دوستان جفائی برسد
 وز گردش آسمان بلائی برسد
 ز نهار مخور غصه که از عالم غیب
 ناگاه شود فتح و صفائی برسد

حرف التونا

فهی از کراهت مکروه دنیوی

لا تکره المکره عند روله ۱۶۷۹
ان الحوادث لم تزل متباينه

کم نعیه لم تستقل بسکرها ۱۶۸۰
لله فی طی المکاره کاشنه

اشاره برضا و شهید امور

هون الامر تعش فی راحه ۱۶۸۱
قل ما هونت الا سبهون

لیس امر المره سهلا کله ۱۶۸۲
انما الامر سهول و حرورن

تطلب الراحة فی دار العنا ۱۶۸۳
خاب من تطلب شیئا لا یكون

تنبیه بغیبت شمر من قبال

اذا هبت ریا حک فاعضنها ۱۶۸۴
فعبی کل خافقه سکون

ولا تغفل عن الاحسنا فیها ۱۶۸۵
ولا تدری السکون متى یكون

شکایت از جفای روزگار

تنکر لی دهر بی ولم ید ایمنه ۱۶۸۶
اعز و روعات الخطوب هون

فطل یرئی الخطب کیف اعینا ۱۶۸۷
وبتاریه الصبر کیف یكون

بیان تادیب روزگار انسانرا

الدهر ادبی والیاس اغنا ۱۶۸۸
والقوت اقنعنی والصبر رجا

واحکمتی من الایام تجربه ۱۶۸۹
حق نصیت الذی قد کان یجها

جمع مکروه

سهل انسان

عنا

ایضا

خافقه باروزنه

خطب

سخت گیر مباش

۱۶۸۱- هر کاری را آسان بگیر تا در آسایش زندگی کنی، زیرا کمتر اتفاق افتاده که کاری آسان در نظر گرفته شود و آسان نگردد.
 ۱۶۸۲- تمام کارهای انسان آسان نخواهد بود، کارها آسان و ناراحت کننده و غم انگیز دارد.

۱۶۸۳- آسایش را در خانه سختی می‌طلبی. کسی که دنبال چیزی برود که نایاب است به نتیجه نمیرسد و ضرر میکند.

جمعی که طریق لطف و احسان گیرند
 و ز غایت عقل خوی انسان گیرند
 با اهل زمانه سخت کوشی نکنند
 هر کار که رو نماید آسان گیرند

فرصت را غنیمت شمار

۱۶۸۴- آنگاه که باد بر پرچم تو وزید فرصت را غنیمت شمار، زیرا دنبال هر وزیدنی توقف است.

۱۶۸۵- از نیکی کردن در چنین شرایطی غافل مباش، زیرا نمیدانی چه وقت آهنگ عظمت توقف میکند.

تا چند جفا و جور اندیشه کنی
 فرض است که دیو نفس در شیشه کنی
 امروز که از دست تو می‌آید کاری
 حیف است که غیر مردمی پیشه کنی

استقامت در برابر حوادث

۱۶۸۶- روز گارم تغییر میکند و نمی‌داند که من بر مشکلات پیروز می‌گردم و ترس کارهای بزرگ بر طرف و آسان میشود .

۱۶۸۷- روز گار بمن نشان میدهد که چگونه کارهای بزرگ مرا میکوبد من هم باو نشان میدهم که صبر چگونه است (و بر آن پیروز میگردم).

ایام که می‌کند جفا در همه دور
یکبار نمی‌رسد ز اشفاق به غور (۱)
من عجز به چرخ او نخواهم گفتن
هر چند که می‌کند تعدی یا جور

روزگار انسان را ادب میکند

۱۶۸۸- روزگار مرا ادب کرده، ناامید بودن از مردم (و امید داشتن به خدا) مرا ثروتمند ساخته، غذائی که به من میرسد مرا قانع گردانیده و صبر مرا تربیت نموده است .

۱۶۸۹- تجربه روزگار مرا تا آنجا استوار ساخت که آنکس که مرا راهنمایی می‌کرد، راهنمایی اش کردم .

از چرخ یسی رنج و تعب یافته‌ام
وز گردش ایام ادب یافته‌ام
فارغ منشین که من در این کنج خراب
صد گنج مراد از طلب یافته‌ام

فی از فروتنی با مردم دینی

۱۶۹۰	فَانْ ذَلِكْ وَهَنْ مِنْكَ فِي الدُّنْيَا	لَا تَخْضَعَنَّ لِخَلْقٍ عَلَيَّ طَمَعٍ
۱۶۹۱	فَأَمَّا الْأَمْرِيَيْنِ فَلِغَاوِلِ النَّوْنِ	وَأَسْتَرْزِقْ لِلَّهِ تَمَّ فِي خَزَائِنِهِ
۱۶۹۲	مِنَ الْبَرِيَّةِ مُسْكِينٍ بَرُّ مُسْكِينٍ	إِنَّ الَّذِي أَنْتَ تَرْجُوهُ وَتَأْمَلُهُ
۱۶۹۳	وَأَقْبِحَ الْبُخْلُ فِيمَنْ صَبِغَ مِنْ طِينِ	مَا أَحْسَنَ الْجُودُ فِي الدُّنْيَا وَفِي الدُّنْيَا
۱۶۹۴	لَا بَارَكَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا بِلَا بَرٍّ	مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَالدُّنْيَا إِذَا جَمَعَا
۱۶۹۵	لَكَانَ كُلُّ لَيْدِيٍّ مِثْلَ قَارُونَ	لَوْ كَانَ بِاللَّيْئِيَّةِ ذَا الدُّلْبَيْبِ غَنَمٌ
۱۶۹۶	يُعْطَى اللَّيْئِيَّةَ يُعْطَى كُلُّ مَا فُونٍ	لَكِنَّمَا الرِّزْقُ بِالْمِيزَانِ مِنْ حَكَمٍ

درد من از تواضع تقدیر

۱۶۹۷	أَبَدًا وَمَا هُوَ كَأَنْ سَيَكُونُ	مَا لَا يَكُونُ فَلَا يَكُونُ بِحِيلَةٍ
۱۶۹۸	وَإِخْوَانِ الْجَهَالَةِ مُتَعَبٌ مَحْرُومٌ	سَيَكُونُ مَا هُوَ كَأَنْ فِي وَقْتِهِ
۱۶۹۹	حَطَّاءٌ وَيُحْطَى غَاجِرٌ وَمَهِينٌ	يَسْعَى الْقَوِيُّ فَلَا يَمْنَالُ سَعِيَهُ

از شب بیدارم و منع از عجب

۱۷۰۰	وَلَمْ يَأْتِ مِنْ أَمْرِهِ أَرِيئَةٌ	إِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَرْضَ مَا أَمَكْنَهُ
۱۷۰۱	وَنَاهَى بِهِ النَّيَّةَ فَاسْتَحْسَنَهُ	وَأَعْجَبَ بِالْعَجَبِ فَاقْتَنَدَهُ
۱۷۰۲	سَيَضْحَكُ يَوْمًا وَيَتَكَبَّرُ سَنَهُ	فَدَعَهُ فَقَدْ سَاءَ تَدْبِيرُهُ

امر بجایا و پرهیز از دنیا

درد از عجب

درد از عجب

عقل

ضعیف از عجب

درد از عجب

درد از عجب

نهی از تواضع برای پست فطرتان

۱۶۹۰- بخاطر سود از مردم در برابر مخلوق تواضع مکن، زیرا این کار دین تو را سست می گرداند.

۱۶۹۱- از آنچه در خزائن خداست رزق بخواه، زیرا موضوع به يك «ك» و «ن» (كن) بسته است.

توضیح: خدا که اراده کرد می گوید وجود بیا آنگاه بلافاصله بوجود می آید. خدا می گوید «کن» سپس هر دشواری که صادر شده عملی می گردد.

نکته ای که در قرآن کریم هشت مرتبه آمده است. (۱)

۱۶۹۲- کسی که چشم امید و آرزو به او بسته ای خودش در روی زمین نیازمند است، پدروی هم نیازمند بوده است.

ای یافته از جانب حق نعمت و نواز

ز نهار میز پیش کسی دست نیاز

گر خیر خود از غیر خدا می جوئی

شک نیست که نا امید می گردی باز

۱۶۹۳- سخاوت از نظر دنیا و دین خیلی با ارزش است و برای کسی که از گل خلق شده چقدر بخل بد است.

۱۶۹۴- چقدر خوب است که دین و دنیا (در هر کاری رعایت شود و) وجود داشته باشد خدا به موضوعی که دین در آن نباشد برکت ندهد.

۱۶۹۵- اگر عاقل با عقل وزیر کی ثروت بدست می آورد باید تمام هوشیاران همانند قارون باشند.

۱۶۹۶- اما رزق خدا روی میزان و قضاوت صحیح هم به عاقل می رسد و

۱- سوره بقره آیه ۱۱۷ سوره آل عمران آیه ۴۷ و ۵۹ سوره انعام آیه ۷۳ سوره نحل

آیه ۴۰ سوره مریم آیه ۳۵ سوره پس آیه ۸۲ سوره غافر آیه ۶۸ «کن فیکون»

هم، نادان.

گر علم کسی موجب حشمت بودی
نه چرخ برای ما به خدمت بودی
گر مال جهان به قدر حکمت بودی
ما را همه روزناز و نعمت بسودی

تقدیر الهی

۱۶۹۷- آنچه وجود ندارد، هیچگاه با حيله و نیرنگ بوجود نمی آید و
آنچه بوجود آمدنی است بوجود خواهد آمد.

۱۶۹۸- آنچه باید پدید آید در وقت خود بوجود می آید و ناسدان (بدون
جهت) رنج کشیده و غصه می خورد.

۱۶۹۹- نیرومند می کوشد اما از زحمت نتیجه ای نمی برد در صورتیکه گاهی
عاجز و ضعیف در همان کار پیروزمی گردد.

آن کس که نیافت از خدا دولت و تخت
هر چند که کوشید نشد صاحب تخت
هر چیز که می شود به تقدیر خداست
بی حکم خدا برگ نیفتد ز درخت

پرهیز از عجب و خودپسندی

۱۷۰۰- شخصی که به آنچه در دست دارد راضی نباشد و کار خوب انجام
نهد،

۱۷۰۱- چنین فردی به خودپسندی گرفتار آید و زمام خود را بدست عجب
بدهد. خودپسندی هم او را سرگردان سازد و کاروی را برای اوزیبا جلوه دهد.

۱۷۰۲- چنین فردی را رهاکن چون تدبیر خوبی ندارد، روزی می خندد و

حرف التَّوْنِ

صوت
خطا کردن

عُدَّ عَنْ نَفْسِكَ أَحْيَاءَ فَصْنُمَا	وَتَوْقًا لِدُنْيَا وَلَا تَأْمَنُمَا	۱۷۰۳
أِنَّمَا جِئْتُمَا لِلسَّتِّ قَبْلَ الْوَتِّ	وَأَذْخَلْتُمَا لِلتَّجْرِجِ عَمَّا	۱۷۰۴
سَوْفَ يَبْقَى الْحَبْثُ بَعْدَكَ فَانظُرْ	أَيَّ أَحَدٍ وَثَنَةٍ يُحِبُّ فَكُنْهَا	۱۷۰۵

بیان بی اعتباری جهان

غلب
باید

دُنْيَا تَحُولُ بِأَهْلِهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ مَرَّةً	فَعَدُّوْهَا لِلتَّجْرِجِ وَرَوِّعْهَا لِلسَّتِّ	۱۷۰۶
--	--	------

شکایت زنیان منافع

از وصال
ازدواج

هُذَانِ مَانُ لَيْسَ إِخْوَانُهُ	يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ يَا إِخْوَانَ	۱۷۰۷
إِخْوَانُهُ كُلُّهُمْ ظَالِمٌ	لَهُمْ لِسَانَانِ وَوَجْهَانِ	۱۷۰۸
يَلْقَاكَ بِالْبَشْرِ وَفِي قَلْبِهِ	رَاءُ يُوَارِيهِ بِكَيْتَانِ	۱۷۰۹
حَتَّى إِذَا مَا غِبْتَ عَنْ عَيْنِهِ	رَمَاكَ بِالرُّزُورِ وَهَيْتَانِ	۱۷۱۰
هُذَانِ مَانُ هَكَذَا أَهْلُهُ	بِالْوَدِّ لَا يَصْدُقُكَ أَثْنَانِ	۱۷۱۱
يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ فَكُنْ مُفْرَدًا	وَمَرَكًا لَا تَأْتَسِرْ بِإِنْسَانِ	۱۷۱۲

مباغضت و محافظت زنیان از مردان

عفتان
ازدواج

لَا يَأْمَنُ عَلَى النِّسَاءِ أَحٌ إِخْوَانًا	مَا فِي الرِّجَالِ عَلَى النِّسَاءِ أَمِيرٌ	۱۷۱۳
كُلُّ الرِّجَالِ وَإِنْ تَعَفَّفَ هُمْدُهُ	لَا بُدَّ أَنْ يَنْظُرَهُ سَيْحُونٌ	۱۷۱۴
وَالْقَبْرُ أَوْ فِي مَنْ وَثِقَتْ بِعَمْدِهِ	مَا لِلنِّسَاءِ سِوَا الْقُبُورِ حُصُونٌ	۱۷۱۵

حصن
محافظت

یکسال گریه می کند.

هر کس که شود به عقل ناقص مغرور
وز مشرب ارباب صفا باشد دور
بگذار که جان دهد به ظلمت شب و روز
وز نور یقین دلش نگردد مسرور

حیا و پرهیز از دنیا

۱۷۰۳- خود را به حیا عادت بده و این عادت را حفظ کن. از دنیا بپرهیز
و به آن اعتماد مکن.

۱۷۰۴- به دنیا آمده‌ای که به استقبال مرگ بروی، وارد دنیا شده‌ای که از آن
خارج گردی.

۱۷۰۵- حرفی که می‌زنی پس از تو باقی میماند، دقت کن که چه سخنی دوست
میداری از تو باقی بماند، آن را بگو.

ای طبع تو از اهل زمان برده فره
زنهار که دل به جاه ده روزه مسده
هر چند که اسباب جهان جمع کنی
در مذهب عقل نام نیک از همه به

دنیای بی اعتبار

۱۷۰۶- دنیا نسبت به مردم آن دو گردش در روز دارد: صبح گردش برای جمع
شدن با هم و شب، حرکت برای جدا شدن از هم.

ایسام به ده رنگ بر آمد ه—ردم
اطوار عجب بما نماید ه—ردم

صد فتنه که بوی خون از آن می آید
از مادر روزگسار زاید هـ مردم

شکایت از یاران منافق

۱۷۰۷- آی مرد! این زمان برادرانش برادری ندارند.

۱۷۰۸- مردم این عصر همه ستمگراند. دوزبانی و دوچهره اند.

۱۷۰۹- باروی خوش باتو بر خورد میکنند در عین حال، دل او نسبت به تو دردناک است و آن درد را پنهان کرده و کتمان میکنند.

۱۷۱۰- وقتی از پیش چشمش میروی به تو دروغ و تهمت می بندد.

۱۷۱۱- این روزگاری است که مردمش چنین هستند و در دوستی دو نفر به تو راست نمی گویند .

۱۷۱۲- آی مرد! در چنین شرایطی در روزگار خود تنها باش و به هیچکس اعتماد مکن و انس مگیر .

تاچند تورا نفاق باشد شیوه

وز غایت جهل خویش باشی لیوه^(۱)

از خاک نفاق گـ نهالی روید

شک نیست که باشدش نسیامت میوه

محافظت از ناموس

۱۷۱۳- هیچ برادری نمیتواند امین برادر خود نسبت به ناموس وی باشد، زیرا مرد نسبت به زن نمیتواند امین گردد.

۱۷۱۴- تمام مردها، هر چند در کار خود عقیف باشند، به ناچار گاهی بایک نگاه هم خیانت میکنند!!

۱- لیوه مثل جیفه -- میوه: احمق. نادان و چابلوس.

بيان بيوفاني زنان كمره	
١٧١٦	لَنْ حَلَفْتَ لَا تَنْقُضَ الْبَيْعَ عَمْدًا فَلَيْسَ بِمَخْضُوبٍ الْبَيْعَانِ يَمِينُ
١٧١٧	وَأَنْ هِيَ أَعْطَتْكَ اللَّيْلَانَ فَأَهَا لِعَيْرِكَ مِنْ خُلَا فِيهَا سَتَلِينَ
١٧١٨	تَمَّعَ هَيْمَا مَا سَاعَفْتِكَ وَلَا تَكُنْ عَلَيْكَ شَيْءٌ فِي الصَّدْرِ حِينَ تَبِينُ
اظهار جرهار بر عین وصال	
١٧١٩	قَالُوا أَحْيَيْكَ دَانَ مِنْكَ مَقْرَبًا وَأَنْتَ ذُو وَرْلِهِ فِي الْحَبِّ حَيْرَانُ
١٧٢٠	فَقُلْتُ قَدْ بَجَلُ الْمَاءِ الظُّهُورِ وَعَلَى ظَهْرِ الْبَعْرِ وَسِرِّي وَهُوَ طَانُ
خطاب بخلیفه ثانی عمر بن خطاب	
١٧٢١	إِنَّا نَعْرِبُكَ لَا إِنَّا عَلَى ثِقَةٍ مِنَ الْحَيَوَةِ وَلَكِنْ سُنَّةَ الدِّينِ
١٧٢٢	فَلَا الْمُعْرَبِيُّ بِنَاقٍ بَعْدَ عَيْتِهِ وَلَا الْمُعْرَبِيُّ وَلَوْ عَاشَا إِلَى حِينِ
نفي از اختیار غربت که مؤدبیت بکرت	
١٧٢٣	يَا قَوْمِ لَا تَرْغَبُوا فِي غُرْبَةٍ أَبَدًا إِنَّ الْغُرْبَةَ غُرْبَةٌ حَيْثُ كَانَا
شکایت از فسق و فجور فاسقان	
١٧٢٤	لَوْ لَا الَّذِينَ لَهُمْ وَرْدٌ يَقُومُونَا وَآخِرُونَ لَهُمْ سَرْدٌ يَقُومُونَا
١٧٢٥	تَذَكَّرْتُ أَرْضَكُمْ مِنْ تَحَنُّنِكُمْ لَا تَكُمُ قَوْمٌ سَوْءٌ مَا تُطِيعُونَا
نفي تاثیر کواکب و نجوم	

حافظ
ضمیم خوردن

دورشان
نای

استغفار
افغان

شعری
نوی

تبریز
معمول

تبریز
معمول

۱۷۱۵- قبر کاملترین امانتگاهی است که می‌توانی به تعهد آن اعتماد کنی. غیر از قبر پناهگاهی برای زنان یافت نمی‌شود.

توضیح: خواننده محترم توجه کرد که نسبت به عفت و حفظ آن، امام ع هم مردان را خیانتکار میدانند و هم زنان را هر چند نسبت به یکدیگر خویشاوند و نزدیک باشند. حداقل خیانت، با چشم خریداری و دقت یکدیگر را نگرستن و یا با عشوه و خنده با یکدیگر حرف زدن است.

حفظ عفت از نظر امام ع تنها پرهیز از عمل زناشویی نیست بلکه نگاه کردن و روش غیر عادی در حرف زدن بخود گرفتن هم خلاف عفت است و به تعبیر دیگر زناهی چشم و زبان محسوب میگردد.

باشند زنان به عقل و ایمان همه سست
هرگز نکنند عهد و پیمان درست
مشکل که شود به آخرت اهل نجات
هر کس که خلاص خود ازین قوم نجست

زنان بی‌تربیت وفا ندارند

۱۷۱۶- اگر زن سوگند یاد کرد، فاصله گرفتن وی (در نظر او) موجب شکستن پیمان (و سوگند او) نیست، زنانی که انگشتان خود را رنگ میکنند به سوگند خود پای بند نیستند.

۱۷۱۷- اگر نسبت به تو نرمی نشان داد، برای دیگران هم بزودی نرمی نشان میدهد.

۱۷۱۸- تا آنجا که با تو هماهنگ است و به تو کمک میکند از وی بهره ببر و آنگاه که جدا شد غمی به دل راه مده.

عهدی که زنان کنند بی‌بنیاد است
وز دست زنان به هر طرف فریاد است

مردی که ز قید نیک و بد آزاد است
داند که حدیث این جماعت باد است

جدائی درعین وصال

۱۷۱۹- گفتند دوستت به تو نزدیک است و تو در دوستی حیران و سرگردانی.
۱۷۲۰- من در پاسخ گفتم: گاهی آب پاك روی دوش شتر حمل میگردد و شتر
حرکت میکند، در صورتی که خودش تشنه است.

آن مه که چه روز روشنی یافت شبش
درعین وصال می نمایم طلبش
مانند شتر که آب دارد در بار
وز غایت تشنگی رسد جان به لبش

تسلیمت به عمر بن خطاب

۱۷۲۱- ما که به تو تسلیم میگوئیم نه بخاطر اینست که به زنده ماندن خود
اعتماد داریم بلکه تسلیمت دادن یک وظیفه دینی است.
۱۷۲۲- نه تسلیمت داده شده بعد از مردن یکی از بستگانش برای همیشه باقی
می ماند و نه تسلیمت دهنده زندگی جاوید می یابد، هر چند که چند صباحی زنده بماند.

ای بهر عزا سیاه پوشیده چه دود
وز فعل تو گشته اهل حق ناخشنود
بسیار مخور غم که فلان شخص بمرد
او رفت و تو هم در پی او خواهی بود

پرهیز از غربت

۱۷۲۳- آی عزیزان هیچگاه میل به غربت نکنید، زیرا غریب هر کجا برود

حرف النون

وَمَا هُوَ مِنْ شَرِّهَا كَأَنَّ	أَنَا نِي هَيْدِدُنِي بِالْجُومِ	١٧٢٦
فَإِنِّي مِنْ شَرِّهَا آمِنٌ	ذُنُوبِي أَخَافُ فَمَا الْجُومُ	١٧٢٧
مُحْسِنِينَ فَالْسَعَادَاتِ مَالِ		
يُقَالُ لَشَيْءٍ كَانَ إِلَّا تَكُونَا	تَفَالٌ بِمَا هُوَ يُكْرَهُ فَلَقُلْنَا	١٧٢٨
أَظْهَرَ شَرَفَاتِ حَسْبِ خُوشِ		
وَطِفْلُنَا فِي الْمَهْدِ يَكْنَى	نَحْنُ الْكِرَامُ بَنُو الْكِرَامِ	١٧٢٩
عَلَى سِبَاطِ الْعَرِزِ قُمْنَا	إِنَّا إِذَا قَعَدَ اللَّعَامُ	١٧٣٠
مَعْنَى بِاسْمِ مُحَمَّدٍ بَرٍّ وَفَوْقَ حَسَنًا إِجْدَ		
وَضَعُ أَصْلَ الطَّبَاطُغِ تَحْتَهُ	أَلَا خُذْ وَعَدَ مُوسَى مَرَّتَيْنِ	١٧٣١
وَأَدْرِجْ بَيْنَ دَيْنِ الْمُدَّجِينَ	وَسِكَّةَ خَانَ شَطْرِجٍ فَحَدَّهَا	١٧٣٢
وَقَلْبُ جَمِيعٍ مَنْ فِي الْخَافِقِينَ	فَذَلَّلْنَا سَمَّ مَنْ يَهْوَاهُ قَلْبِي	١٧٣٣
خَطَا بِنَاطِئِهِ كَبْرًا أَطْعَامِ مَسْكِينِهِ		
يَا بَيْتَ خَيْرِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ	فَاطِمَةُ ذَاتِ الْمَجْدِ وَالْيَقِينِ	١٧٣٤
قَدْ قَامَ بِالْبَابِ لَهُ حَنِينٌ	أَمَّا تَرْتِينَ النَّاسِ الْمَسْكِينِ	١٧٣٥
يَشْكُوا الْيَنَابِغَ جَاهِ حَرِينِ	يَدْعُو إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَكِينِ	١٧٣٦
وَفَاعِلُ الْخَيْرَاتِ مَنْ يَدِينُ	كُلُّ أَحْرَبٍ يُبَكِّسُهُ رَهِينِ	١٧٣٧

تفسير
نوراني

تفأل
قال زرن

تفسير
نوراني

وضع
فان

حنين

كاتب

غریب است.

ای چشم مرا ز ماه رخسار تو نور
زنهار که از خانه مشو هرگز دور
خالی ز کدورتی ندیدم غـربت
باشد همه جا شام غـریبان مشهور

شکایت از انحراف فاسقان

۱۷۲۴- اگر نبودند گروهی که مرتب نماز میخوانند و گروه دیگری که پشت سرهم روزه می گیرند،

۱۷۲۵- (اگر چنین مردمی نبودند) زمینی که زیربای شماس است شب هنگام متلاشی می گردید، زیرا شما مردمی ناباب هستید که از ما فرمان نمیبرید.

دارند جماعتی عبادت باهم
وز غایت طاعت انـد دائم خرم
گر طاعت این طائفه مانع نشود
در روی زمین زلزله باشد مردم

سعد و نحس ایام

۱۷۲۶- پیش من آمد و مرا به حوادثی که از طریق نجوم پیش بینی می گردد و خطرهایی که درك میشود تهدید کرد.

۱۷۲۷- (من در برابر این تهدید میگویم:) از گناهان خود میترسم اما از شر حوادثی که از طریق نجوم پیش بینی میشود در امان هستم.

جمعی به نجوم میل بسیار کنند
دائم سخن از عالم اسرار کنند

چون روز شود خطای ایشان ظاهر
گر کشف حجاب و هم پندار کنند

تفأل به نیک

۱۷۲۸- به آنچه میل داری تفأل بزن، بدستت می آید کم شده است که بگویند چیزی بوده است و به عمل نیاید.

هر فال که می زنند از عالم غیب
ناگاه کند ظهور بی شبهه و ریب
چون فال به هر طریق دارد اثری
شک نیست که فال بد زدن باشد عیب

اظهار حسب خویش

۱۷۲۹- ما خودمان شخصیت داریم و از فرزندان باشخصیت ها هستیم و کودکان ما به هنگامی که در گهواره است کنیه اش تعیین می گردد.

توضیح: در میان عرب اضافه بر اسم و فامیل (لقب)، کنیه هم هست. کلماتی که اول آن اب، ابن، ام و بنت باشد کنیه است و بیشتر به اعتبار فرزندان ایشان، این عنوان داده میشود مثلاً می گویند: ابوالحسن یعنی پدر حسن و آنگاه که در گهواره است اضافه بر نام و فامیل کلمه ابوالحسن را هم برای او در نظر می گیرند باین تفأل که بزرگ میشود، ازدواج میکند و فرزند می آورد که نام آن را حسن میگذارد و یا مثلاً بدختر میگویند ام الحسن یعنی بزرگ میشود و فرزند می آورد بنام حسن.

امام علیه السلام می خواهد بگوید: دلیل شخصیت ما این است که بچه های ما که در گهواره اند حساب پس از ازدواج خود را هم دارند.

۱۷۳۰- ما وقتی ببینیم پست فطرتان بر بساط قدرت تکیه زنند بیامی خیزیم و با

آنان مبارزه میکنیم.

ترجمه دیوان

امروز کسی نیست به عالم چون ما
در فضل و کرم نبود حاتم چون ما
این نکته یقین بدان که یک شخص دیگر
پیــــدا نشود ز نسل آدم چون ما

معمای نام محمد ﷺ با حساب ابجد

- ۱۷۳۱- وعده گرفتن خدا از موسی (اربعین = ۴۰) دو مرتبه در نظر بگیر
(۸۰ = م، م) و اصل طبایع (۴ = د) را دنبال آن دو قرار بده.
۱۷۳۲- آنگاه سکهٔ خانی که در شطرنج است (ح = ۸) در میان آن سه حروف
قرار بده .
۱۷۳۳- این چهار حرف نام کسی است که قلب من و قلب جمیع عاقلان را راز بوده
است .

گاهی که ز کسوی او شوم آواره
افتم بس درون مسجدی بیچاره
محراب به خون دل منقش سازم
تا بار دلم سبک شود یکباره

خطاب بدفاطمه علیها السلام برای اطعام مسکین

- ۱۷۳۴- ای فاطمه ای که دارای عظمت و یقین هستی! ای دختر بهترین تمام
مردم!
۱۷۳۵- مگر نمی بینی درمانده ای بیچاره بر درب خانه ایستاده و ناله میکند؟
۱۷۳۶- خدارا میخواند و باو پناه میبرد، درد دل خود را پیش ما آورده، از ما
کمک میخواهد، گرسنه و غمگین است.
۱۷۳۷- هر فردی گروهگان اعمال خویش است و نیکوکار به خدا قرض

حرف التوا

١٧٣٨

حَرَمَهَا اللهُ عَلَى الضَّيِّينِ

مَوْعِدُهُ فِي جَنَّةِ عَلِيِّينَ

١٧٣٩

تَهْوَى بِهِ النَّارُ إِلَى سَجِينِ

وَالْبُخَيْلِ مَوْفِقِ حَرَبِينَ

١٧٤٠

يَمَكْتُكَ الدَّهْرُ وَالسِّنِينَ

شَرَابُهُ الْحَمِيمُ وَالغُسْلِينَ

جواب فاطمه وحب طاعت

١٧٤١

أُطِعْهُ وَلَا أَبَا لِي السَّاعَةَ

أَمْرُكَ سَمْعٌ يَا بَنِي عَمٍّ وَطَاعَةٌ

١٧٤٢

أَنْ دَخَلَ الْخُلْدُ وَلِي شَفَاعَةَ

أَرْجُو أَنْ أَسْبَعْتُكَ الْجَاهَةَ

شكايت از مشركان بايداي عثمان

١٧٤٣

أَصْبَحْتَ مُكْتَبًا تَبْكِي لِحَزُونِ

أَمِنْ تَذَكَّرِ قَوْمٍ غَيْرِ مَلْعُونِ

١٧٤٤

لِعَشُونَ بِالظُّلَمِ مِنْ يَدِ عَوْلِي الَّذِي

أَمِنْ تَذَكَّرِ أَقْوَامٍ ذَوِي سَفَهٍ

١٧٤٥

وَالغَدْرُ مِنْهُمْ سَبِيلٌ غَيْرَ مَأْمُونِ

لَا يَنْتَهَوْنَ عَنِ الْفَحْشَاءِ مَا أُرُوا

١٧٤٦

إِنَّا غَضِبْنَا الْعِثْمَانَ بْنَ مَطْعُونِ

أَلَا يَرُونَ أَقْلًا لَللَّهِ خَيْرُهُمْ

١٧٤٧

طَعْنًا رِدَاكَ وَضَرْبًا غَيْرَ مَوْهُونِ

أَنْ يَلْطَمُونَ وَلَا يَحْشُونَ مُقَلَّتَهُ

١٧٤٨

كَيْلًا بِكَيْلِ جِرَاءٍ غَيْرِ مَغْبُونِ

فَسَوْفَ نَجْزِيهِمْ إِنْ لَمْ أَمْتِ عَجَلًا

١٧٤٩

فِيهِ وَيَرْضُونَ مِنَّا بَعْدَ الْإِدْوَانِ

أَوْ يَنْتَهَوْنَ عَنِ الْأَمْرِ الَّذِي وَقَفُوا

١٧٥٠

بِكُلِّ مَطَرٍ فِي الْكَفِّ مَسْنُونِ

وَيَمْنَعُ الضَّمِيمَ مِنْ يَرْجُو أَمْضِيئَنَا

١٧٥١

نَشْفِي بِهَا الدَّمَاءَ مِنْ هَامِ الْجَائِينَ

وَمَرْهَفَاتٍ كَانِ اللَّحْمُ خَالَطَهَا

ضنين
نجيل

ماوا
الحظ

كيب
فان

شيعان
سبي

كيب
نجد

سليم
کردن

می دهد .

۱۷۳۸- و در بهشت خانه های عالی که خدا آنرا بر بخیل حرام کرده عوض

آنرا می گیرد .

۱۷۳۹- برای بخیل ایستگاهی غمناک است ، آتش او را به «سَجین»

می کشاند .

۱۷۴۰- آنجا که آبش از خون و چرک و شستشوی جهنمی هاست و دهر و

سالهائی باید در آن بماند .

ای یافته از فضل خدا تمکینی
گاهی که شوی دچار بامسکینی
باید که نوازشی بیابد از تو
وز جود رسانی بدلش تسکینی

پاسخ حضرت فاطمه علیها السلام

۱۷۴۱- پسر عمو! دستورت را شنیدم و اطاعت میکنم! اورا غذا میدهم و هیچ

ناراحتی ندارم .

۱۷۴۲- آنگاه که گرسنه ای را سیر میکنم آرزو دارم که بهشت جاویدان بروم

و شفاعت بشوم .

شکایت از آزار شدن عثمان بن مظعون

۱۷۴۳- آیا از یاد آوری مردی نفرین نشده، دردناک شده و بخاطر غم گریه

می کنی؟!

۱۷۴۴- آیا از تذکر طائفه های نادانی که هر کس آنانرا بسوی دین دعوت

کند ظلم می کنند می نالی؟!

۱۷۴۵- اینان دست از انحرافی که دستور دارند بردارند ، بر نمیدارند و

خیانت در میان آنان کاری ناامن است.

۱۲۴۶- مگر نمی بینند که خدا خیر آنان را کم کرده، مابخاطر عثمان بن مظعون عصبانی شده ایم.

۱۲۴۷- سیلی بصورتش میزنند و از چشم او نمی ترسند که کور شود پشت سر هم او را میزنند، محکم هم میزنند.

جمعی که به جان شدند دشمن ما را
پیوسته کنند قصد کشتن ما را
ما نیز به قتل این جماعت کوشیم
تا هست رگی ضعیف در تن ما را

توضیح: در روز گاری که مسلمانان در مکه تحت فشار بودند، عثمان بن مظعون در انجمنی از قریش در یک بحث علمی به مخالفت با آنان برخاست و یک جوان قریشی سیلی بصورت عثمان زد و چشمش کبود شد. ولید بن مغیره عثمان را دلداری داد و عثمان گفت: چشم سالم من هم در راه خدا نیاز دارد معیوب گردد.

۱۲۴۸- بزودی اگر مردم کيفر آنان را کامل می دهیم و نمی گذارم کمتر کيفر ببینند.

۱۲۴۹- (آنقدر آنها را کيفر دهیم) تا دست از کاری که آغاز کرده اند بردارند و از این پس به کمتر از آنچه ما انجام داده ایم راضی گردند.

۱۲۵۰- از ظلم کسی که امیدوار است ما را در هم شکند، باشمشیرهای تیز شده جلوگیری شود.

۱۲۵۱- باشمشیرهای تیزی که گو یا بانمک آنها را آب داده اند، در سردیوانگان راشفا خواهیم بخشید.

حرف النون

بَعْدَ الصُّعُوبَةِ بِالِاسْتِمَاعِ وَاللَّيْنِ	حَتَّى تَقَرَّ رِجَالُ الْأَحْلُومِ كَمْ	١٧٥٢
عَلَى نَبِيِّ كَمُوسَى أَوْ كَذَى النَّوْنِ	أَوْ يُؤْمِنُوا بِكِتَابٍ مُنْزَلٍ عَجَبٍ	١٧٥٣
كَاتِبَتَيْنِ فِي يَابِثِ يَاسِينِ	يَأْتِي بِأَمْرِ جَلِيٍّ غَيْرِ ذِي عَوَجٍ	١٧٥٤
تهديد كفار در غزوه بدر		
بَارِئِ عَامِينَ حَدِيثِ سِنِّ	قَدْ عَرَفَ الْحَرْبُ الْعَوَانَ أَنِّي	١٧٥٥
اسْتَقْبِلِ الْحَرْبَ بِكُلِّ فَنٍّ	سَتَجَحُّ اللَّيْلُ كَأَنِّي حَتَّى	١٧٥٦
وَصَارِمٍ يَذُهِبُ كُلَّ ضِعْفٍ	مَعِيَ سِلَاحِي وَمَعِيَ مَجِيئِي	١٧٥٧
مِثْلِ هَذَا وَوَلَدَتْنِي أُمِّي	أَقْتَصِي بِهِ كُلَّ عَدُوِّ عَتِي	١٧٥٨
تخويف یکی از کفار بتبلیغ التشریح		
وَفِي لِسَارِي فَاطِحُ الْوَتِينِ	سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ فِي يَمِينِي	١٧٥٩
أَضْرِبُهُ بِالسَّيْفِ عَنْ قَبْرِي	وَكُلُّ مَنْ بَارَزَنِي يُجِبُّنِي	١٧٦٠
هَذَا قَلِيلٌ عَنْ طِلَابِ الْعَيْنِ	مُحَمَّدٍ وَعَنْ سَبِيلِ الدِّينِ	١٧٦١
تهديد یکی از اشراک بتبلیغ التشریح		
بِصَارِمٍ يَجْحَلُهُ يَمِينِي	الْيَوْمَ أَبْلُو حَسْبِي وَدِينِي	١٧٦٢
عِنْدَ الْإِلْقَا أَحْمِي بِهِ عَرِينِي		
توصیف نقش تیغ ظفر اثر خویش		

صراط

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

۱۷۵۲- آنقدر آنهارا فشار خواهیم داد، تا مردان بی عقل آنان در برابر سختیها نسبت بما تسلیم و نرم گردند.

۱۷۵۳- یا تسلیم شوند و یا به کتاب مهم الهی که به پیامبری مانند موسی و «ن» (یونس) نازل گردیده ایمان آورند.

۱۷۵۴- موضوعی روشن (محمد صلی الله علیه و آله) آورده که کجی ندارد و در آیات یاسین (قرآن) توضیح داده شده است.

امروز که صبح نبوت شد طالع
وز جانب مافتح و ظفر شد واقع
خورشید صفت بر همه کس تیغ کشیم
تا نور خدا شود زهر سو لامع

توضیح: کلمه «ن» اشاره به آیه قرآن و داستان حضرت یونس است که بر اثر نافرمانی مردم از دست آنان فرار کرد و در شکم ماهی قرار گرفت. (۱)

کلمه «یاسین» اشاره به سوره یس است که در قرآن است و از این نظر که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبٌ وَ قَلْبَ الْقُرْآنِ یُس» (هر موجودی قلبی دارد و قلب قرآن یس است)، منظور امام علیه السلام از کلمه یس تمام قرآن است.

تهدید کفار در جنگ بدر

۱۷۵۵- جنگ و حمله‌های پی در پی مرا می‌شناسد که تازه کار و نوجوان هستم.

۱۷۵۶- بزودی شب تاریک جنگ را فراهم می‌آورم و فکر میکنی که من گریز پا هستم، جنگ را با هر فنی با آغوش باز در بر میگیرم.

۱۷۵۷- اسلحه و سپر من همراه من است و شمشیر تیزی که کینه‌ها را بر طرف میگرداند در دست من.

۱- توضیح در کتاب قصه‌های قرآن اثر دیگر نگارنده .

۱۷۵۸- با این اسلحه هر دشمنی را از خود دور میگردانم. برای چنین روزی مادرم مرا زائیده است.

در جنگ کسی نیست مقابل ما را
انواع شجاعت است حاصل ما را
هر بار که ما به جنگ بستیم کمر
کردند نظر مردم کامل ما را

تهدید کفار

۱۷۵۹- شمشیر رسول خدا ﷺ (ذوالفقار) در دست راستم و در دست چپ من قطع کننده رگ دل و قلب ها. (خنجر)

۱۷۶۰- هر کس به جنگ من آید با شمشیر با و حمله وور می شوم و از نزدیکترین کسانم دفاع می کنم.

۱۷۶۱- از محمد ﷺ و از راه اسلام دفاع میکنم. این کار برای کسانی که در آرزوی چشم درشتان بهشتی هستند عملی کوچک و ناچیز است.

روزی که سه آفتاب بردارم تیغ
رانم همه دشمنان خود را چون میغ^(۱)
در معرکه که می شود خصم دچار
تیغ است مرا در کفو آن نیست دریغ

تهدید اشرار

۱۷۶۲- امروز شخصیت خانوادگی و دین خود را با شمشیر تیزی که در دست دارم آزمایش می کنم.

۱۷۶۳- به هنگام نبرد از حیثیت و هستی خود دفاع می نمایم.

۱- میغ: ابر، مه غلیظ.

حرف النون

١٧٦٤

أَسَدٌ عَلَى أَسَدٍ يَصُولُ نُصَيْرًا | عَضْبٌ يَمَانٍ فِي يَمِينٍ يَمَانٍ

خطاب محمد بن حنفية در عمر سعد

١٧٦٥

أَحْمٌ فَلَا تَمَالِكُ الْأَسِنَّةُ | وَإِنَّ لِلْمَوْتِ عَلَيْكَ جُنَّةً

خطاب عمر سعد بن عاصم در صفيح بلشكر امير المؤمنين

١٧٦٦

يَا قَاتِلِي عُثْمَانَ ذَاكَ الْمُؤْتَمَنُ | يَا قَادَةَ الْكُوفَةِ مِنْ هَهَذَا الْفِتَنِ

١٧٦٧

كَفَى هَذَا حَرْنَا مِنْ أَمْحَرَنْ | أَضْرِبْكُمْ وَلَا أَرَى أَبَا الْحَسَنِ

جواب ابو باحسن عبارات

١٧٦٨

أَنَا الْأِمَامُ الْقُرَشِيُّ الْمُؤْتَمَنُ | الْمَاجِدُ الْأَبْلَجُ لَيْتَ كَالْقَطْرِ

١٧٦٩

بِرِضَى بِهِ السَّادَةِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ | مِنْ سِبَاكَيْهِ نَجِدُ وَمِنْ أَهْلِ عِدَانِ

١٧٧٠

أَبُو حُسَيْنٍ فَاعْلَمَنَّ وَبُوحَسَنُ

تخفيف معاند در ريز در صفيح

١٧٧١

أَلَا أَحْذَرُوا فِي حَرْبِكُمْ أَبَا حَسَنٍ | وَلَا تَرَوْمُوهُ فَنَادٍ مِنَ الْعَبَنِ

١٧٧٢

فَإِنَّهُ يَدُكُمْ رَقِ الطَّحَنِ | وَلَا يَخَافُ فِي الْهَيْلِاجِ مِنْ مَنِّ

١٧٧٣

وَقَدْ عَدَدْنَا فِي الْبِاسِ فِي وَقْتِ اللَّبَنِ

خطاب عبدالرسي در مهر و ابك كرم

١٧٧٤

أَضْرِبْكُمْ وَلَا أَرَى أَبَا الْحَسَنِ | ذَلِكَ لَكُمُ الظِّلُّ إِلَى الدُّنْيَا كَرَنَ

جمع اسننه

بهر جمع

در امر الجمل

بشكر

كشور ارج

ببين

امروز به دشمنان نمودم — خود را
در جنگ و مصاف آزمودم خود را
چون همسر خود نیافتم در میدان
بسیار به هر گونه ستودم — خود را

اوصاف شمشیر امام علیه السلام

۱۷۶۴- شیری به شیری باشمشیری تیز حمله ور می شود. این شمشیر بسرنده ساخت یمن و در دست راست مرد یمنی است.

توضیح: چون اسلحه بخصوص شمشیرهای یمنی و مردم یمن در کاربرد مشهور بوده اند امام علیه السلام خود را تشبیه به یمنی ها میکند و احتمال دارد این شعر بعد از بازگشت از یمن که مدتی به امر محمد صلی الله علیه و آله در آن منطقه بوده سروده شده باشد و مرد یمنی یعنی از یمن برگشته و آب و هوای شجاعان را دیده.

تیغم که به قتل دشمنان باشد تیغ —
با مردم بد نفس کند جنگ و ستیز
آهن دل و سخت او شود روز مصاف
وز غایت قهر و کینه گردد خونریز

خطاب امام علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله در جنگ جمل

۱۷۶۵- با فشار خود رابه قلب لشکر بزن، نیزه ها به تو نمی خورد و سرعت عمل سپهر مگت خواهد بود.

ای برده زروی دشمنان تیغ تورنگ
آورده گفت دامن مقصود به جنگ
گاهی که چو شیر عزم میدان داری
باید که دلیر و تند باشی در جنگ

سخن عمر و بن عاص بالشکر امام عَلَيْهِ السَّلَام

۱۷۶۶- ای رهبران فتنه انگیز کوفه! ای قاتلان مرد مورد اعتماد عثمان!
 ۱۷۶۷- غم کوفه ای بودن برغم قتل عثمان بدست شما می افزاید به شما
 حمله می کنم و ابوالحسن (امام علی عَلَيْهِ السَّلَام) را نمی بینم.

پاسخ امام عَلَيْهِ السَّلَام به عمر و بن عاص

۱۷۶۸- من رهبری قرشی و مورد اعتمادم. فردی با عظمت، گشاده ابرو و
 شیرینی همانند کوه استوارم.

۱۷۶۹- رهبری و شجاعت مرا بزرگان یمن، نَجْد و عَدَن پذیرفته اند.

۱۷۷۰- من ابوالحسن و ابوالحسن هستم. یقین داشته باش.

امروز منم زروی تحقیق امام
 وز دولت من خانه دین گشته تمام
 گردون که کند حلقه مهرم در گوش
 خواهد که مرا شود به اخلاص غلام

ترساندن دشمنان در صفین

۱۷۷۱- در جنگ خود از ابوالحسن بترسید و دنبال جنگ با او نروید که
 ضرر می کنید.

۱۷۷۲- زیرا وی شما را همانند آرد نرم می کند و به هنگام حمله وحشتی
 ندارد.

۱۷۷۳- او در وقت شیرخوارگی با سختی و شهادت رشد یافته است.

دشمن که زجان خویشتن گردد سیر
 ناگاه به حرب می شود تند و دلیر

حرف ألوان

عین زبان

مع حمار

نظم

ببار خاکی

افزای عین
نظم

تاوه
تشدید

جواب و عبارتی نیکو	
يَا أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ يَا مَنْ افْتَنَ	وَالْمُتَمَنِّي أَنْ يَرَىٰ أَبَا الْحَسَنِ
لِي فَإِنظُرْ أَيُّنَا يَلْقَى الْعَيْنَ	
ببارة ابتلاى بر باب کمال	
وَأَسَدًا جِياعًا تَطْمَأَنَّ الدُّهُمَارُ تَوَدُّ	الرُّكْحَمُ الرِّزْقِي وَتَعْلَفُ مَا تَوَدُّ
وَقَوْمًا لِيَامًا تَأْكُلُ الْمَنَ وَالسُّكُو	وَأَشْرَافُ قَوْمٍ مَا يَنَالُونَ قَوْمٌ
وَلَيْسَ عَلَى رِيَّا الْقَضَا أَحَدٌ قَوْمًا	قَضَاءُ بِيخْلَاقِ الْخَلْقِ سِيًّا
تَضَبَّرَ لِلْبُتُو وَلَمْ يُظْهِرِ الشُّكُو	وَمَنْ عَرَفَ الدُّهُمَارَ كُحُونَ وَرَفُو
خطاب بفرقه باغبیه و مدت معوی	
الْأَخْرَزُ الْعَيْنِ الْعَظِيمِ الْحَاوِيَةِ	أَضْرِبْكُمْ وَلَا أَرَىٰ مَعُوْبِيَةِ
خَاوِرِهِ فِيمَا كَلَابُ عَاوِيَةِ	هُوَتْ بِهِ فِي النَّارِ أَمَّ هَاوِيَةِ
ارشاد بتحد و شکیبائی	
فَلَعَلَّ يَوْمًا لَا تَرَىٰ مَا تَكْرَهُ	كُنْ لِلْبِكَاوِرَةِ بِالْعَرَاءِ مُقَطِّعًا
فِيهِ الْعُيُونُ وَإِنَّهُ لَمَقْوَهُ	فَلَرُبَّمَا اسْتَرَفْتِي فَمَنَافَسَتٌ
حَذَرًا الْجَوَابِ وَإِنَّهُ لَمَقْوَهُ	وَلَرُبَّمَا اخْتَزَنَ الْكَرِيمُ لِسَانَهُ
وَفُوَادَهُ مِنْ حَرِّهِ يَتَاوَهُ	وَلَرُبَّمَا ابْتَسَمَ الْوَقُورُ مِنَ الْأَدْنَىٰ

۱۷۷۵

۱۷۷۶

۱۷۷۷

۱۷۷۸

۱۷۷۹

۱۷۸۰

۱۷۸۱

۱۷۸۲

۱۷۸۳

۱۷۸۴

۱۷۸۵

۱۷۸۶

لیکن چه شویم رو برو در صف جنگ
باشد به مثل چه گریه در پنجه شیر

سخن عبدالله راسی در جنگ نهر و ان با لشکر امام علیه السلام

۱۷۷۴- به شما حمله می کنم و ابوالحسن را نمی بینم، او به دنیا چسبیده است.

پاسخ امام علیه السلام به عبدالله راسی

۱۷۷۵- ای مشرک! ای به آشوب و آزمایش کشیده شده! ای کسی که آرزو داری ابوالحسن را ببینی!

۱۷۷۶- به من نگاه کن! کدام يك ضرر می کنیم؟

امروز تو را زار روز بون می بینم
وز حلقه اهل دل بیرون می بینم
افتاده تو را به خاک و خون می بینم
وز اسب مراد سرنگون می بینم

شخصیت ها در سختی هستند

۱۷۷۷- خران رامی بینم که چرامی کنند و هر علفی را که می خواهند میخورند
اما شیرها گرسنه اند و درد دنیا همیشه تشنه اند و سیر آب نمی گردند.

۱۷۷۸- شایستگان ملت غذای خود را به جنگ نمی آورند اما پست فطرتان
لذیذترین غذاها را می خورند.

۱۷۷۹- این خواست آفریدگار خلاق است و همیشه چنین بوده است و
هیچکس قدرت ندارد خواست خدا را تغییر دهد.

۱۷۸۰- کسی که روزگار خیانت پیشه و حوادث آن را درک کرده باشد، خود

را برای ناراحتی‌ها آماده می‌سازد و گله‌ای ندارد.

امروز خیران صاحب جهانند همه
انگشت نما به شکل ما اند همه
جمعی که سزاوار مناصب باشند
پیوسته اسیر بند و جاهد همه

نکوهش از معاویه

۱۷۸۱- به شما حمله می‌کنم و معاویه را نمی‌بینم. معاویه‌ای که چشم تنگ
و گشاد روده است.

۱۷۸۲- جهنمی که نامش «ام‌هاویه» است معاویه را به کام خود می‌کشد و
سگ‌های فریادگر همسایه او خواهند بود.

تا چند توان صبر و تنزل کردن
وز مردم بی‌اصل تحمل کردن
خواهیم زدن بر صف دشمن امروز
خوش نیست دیگر فکر و تأمل کردن

دقت، تحمل و صبر

۱۷۸۳- سختی‌ها را با صبر در هم شکن، شاید روزی برسد که دیگر ناملایمی
نبینی.

۱۷۸۴- خیلی از اوقات جوانمرد ناراحتی‌های خود را پنهان می‌دارد در
نتیجه چشم‌ها همه به او دوخته می‌شود و حسرت او را می‌خورند در صورتیکه وی
حیله زده است.

۱۷۸۵- چه بسا سخن سرایانی که برای ترس از جواب، زبان خود را پنهان
می‌دارند و سخن نمی‌گویند.

حرف الهاء

منع از انبساط با مرد دینی	
۱۷۸۷	وَأَحْلُمُ وَأُحْلِمُ بِي سَبَبِهِ
۱۷۸۸	لَإِنْ لَا أُجَابَ بِمَا أَكْرَهُ
۱۷۸۹	عَلَيَّ فَإِنِّي أَنَا الْأَسْفَهُ
۱۷۹۰	وَإِنْ زَخِرْ فَوَاللَّكَ أَوْ مَوْهُوَ
۱۷۹۱	لَهُ السُّنُّ وَلَهُ أَوْجُهُ
۱۷۹۲	وَعِنْدَ الدَّانَانَةِ تَسْتَبِيهُ
ارشاد با حسایا برین وقت دولت	
۱۷۹۳	أَوْنَالَ مَا لَا عَلَى إِخْوَانِهِ نَاهِي
۱۷۹۴	إِنْ نَالَ فَصَلِّ مِنَ السُّلْطَانِ أَوْجَاهًا
اظهار صفا بحضرت مصطفی	
۱۷۹۵	وَالْمُصْطَفَى بِالشَّرَفِ اللَّبَاهِي
۱۷۹۶	مِنْ مُخَدَّثٍ مُسْتَطْفَعِ نَاهِي
۱۷۹۷	فَلَيْسَ بِالْغُفْرِ وَلَا اللَّاهِي
۱۷۹۸	مُنْتَكِسًا بَاطِنُهُ وَوَاهِي
۱۷۹۹	مَعَ كُلِّ نَفْسٍ نَفْسُهُ سَاهِي

کلمه

تفسیر

توضیح

حرف

کلمه

تفسیر

۱۷۸۶- خیلی از مواقع شخص با وقار از نارسا راحتی می‌خندد، در عین حال قلب وی از آتش آزار آه می‌کشد.

هر چند که من باده غم می‌نوشم
وز آتش غصه هر نفس می‌جوشم
چون وهم کنم که دشمنان شاد شوند
از اهل زمانه حال خود می‌پوشم

پرهیز از خوشروئی باناکسان

۱۷۸۷- از شنیدن حرف‌های عصبانی‌کننده کر می‌شوم و حلم را پیشه خود می‌سازم که حلم بامن مناسبتر است.

۱۷۸۸- من از هر حرفی پرهیز می‌کنم، تا پاسخی ناپسند نشنوم.

۱۷۸۹- آنگاه که نادانی جاهل را بسوی خود جذب کنم (و پاسخی بدهم) من از او نادانتر هستم.

جاهل که دهد همیشه دشنام تورا
خواهد که کند سخره ایام تورا
باید که جواب او نگوئی ورنه
سازد به میان خلق بدنام تورا

۱۷۹۰- از دیدار مردان مغرور مشو، هر چند خود را بیارایند و یا از در حیل و وارد شوند.

۱۷۹۱- زیرا جوانانی که بینندگان را به تعجب می‌اندازند و خود را جا می‌زنند چه بسا چند زبان و چند چهره دارند.

۱۷۹۲- آنگاه که به تومی رسد شایستگی‌ها فراموش می‌گردد و رذالت و پستی‌ها بیدار می‌شود.

ترجمه دیوان

خواهند جماعتی که در کسوه شید (۱)
 مرغان هوا گرفته آرند به قید
 گرهست تو را چشم بصیرت روشن
 زنهار مشو بدام این طایفه صید

کمک به دوستان به هنگام قدرت

۱۷۹۳- آن کس که به مقام یامال رسید و به دوستانش فخر فروخت فردی
 شایسته و با شخصیت نیست.
 ۱۷۹۴- آزادمرد کسی است که وقتی به پول و قدرت رسید بر احترام دوستان
 خود بیفزاید.

گر یافته‌ای پیش بزرگان راهی
 یا هست تو را ز فضل ایشان جاهی
 باید که به حال خود نگردی مغرور
 یاران قدیم را بررسی گـاهی

اظهار صفا نسبت به محمد مصطفی

۱۷۹۵- ای با شخصیت‌ترین مخلوق خدا! ای برگزیده‌ای که از شرافت
 مفتخر و سرشاری.
 ۱۷۹۶- ای محمد برگزیده هر کجا حادثه‌ای ناپسند آمد، از آن منع
 کردی.
 ۱۷۹۷- ای حیدر (علی ع) فقط برای او گریه کن که گریه‌ات نه گول است
 و نه بیفائده!
 ۱۷۹۸- دیدی که ارکان کفر از شمشیر محمد ص سرنگون گردید و از درون

۱- شید، مکر، ریا و حيله

حرف الهاء

عقب
لقد في القلب

سَيَمُزُّمُ الْجَمْعُ عَلَى عَقْبِهِ بِحَيْدَرٍ وَالنَّصْرُ لِلَّهِ

١٨٠٠

در بیان صفات پسندیده

إِنَّ الْمَكَارِمَ أَخْلَاقٌ مَطَهَّرَةٌ فَالَّذِينَ أَوْهَبُوا وَالْعَقْلُ ثَانِيهَا

١٨٠١

وَالْعِلْمُ ثَالِثُهَا وَالْحِلْمُ رَابِعُهَا وَالْجُودُ خَامِسُهَا وَالْفَضْلُ سِتِّهَا

١٨٠٢

وَالشُّكْرُ سَابِعُهَا وَالصَّبْرُ ثَامِنُهَا وَالشُّكْرُ تَاسِعُهَا وَاللِّينُ بِاقِيمَا

١٨٠٣

وَالنَّفْسُ تَعْلَمُ أَنِّي لَا أَصَادِقُهَا وَلَسْتُ أَرشُدُ إِلَّا حِينَ أَعْيِمُهَا

١٨٠٤

ذکر صفات ارباب کمال

وَمُحَرَّرٌ مِّنْ نَّفْسِهِ خَوْفٌ لِّهِ تَكُونُ عَلَيْهِ حِجَّةٌ هِيَ مَا هَبَا

١٨٠٥

إِلَى الْبِرِّ وَالنُّقُوتِ قَالَ الْأَمِينُ فَقَلَّصْ بُرْدِيهِ وَأَفْضَى قَلْبِيهِ

١٨٠٦

وَجَانِبُ نَسَبِ السَّفَاهَةِ وَالْحَنَا عِفَافًا وَتَرْهِيًا فَاصْبَحَ مَا لِيَا

١٨٠٧

أَبْتُ هِمَّةً إِلَّا الْعُلَى وَالْمَعَالِيَا وَصَانَ عَنِ الْفَخْشَاءِ نَفْسًا كَرِيمَةً

١٨٠٨

تَرَاهُ إِذَا مَا طَاشَرُوا بِجَهْلٍ الصَّبْرُ حَلِيمًا وَقُرْأَ صَائِرُ النَّفْسِ هَارِيًا

١٨٠٩

وَفِي الْعَيْنِ إِنْ أَبْصَرَ أَبْصَرَ سَاهِيًا وَفِي الْحِلْمِ كَهْلٍ فِي صِرَامَةِ حَارِمٍ

١٨١٠

فَاصْبَحَ مِنْهُ الْمَاءُ فِي الْوَجْهِ صَيًّا بِرُوقٍ صَفَاءُ الْمَاءِ مِنْهُ بِحَمِيمٍ

١٨١١

كَبُومًا لِأَسْرَارِ الصَّمِيرِ مُدَارِيًا صَبُورًا عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ وَصَفْرٍ

١٨١٢

لَهُ هِمَّةٌ تَعْلُو عَلَى كُلِّ هِمَّةٍ كَمَا قَدَّ عَلَا الْبَدُّ الْجُومُ الدَّارِيَا

١٨١٣

مخترس
نگاه دارند

تخلص
بلا گرفتاری

توقی
بیم کلاه

تغافل
بسیار با وقار

تزیین
در چشمه

پوسید .

۱۷۹۹- آیا دشمنان محمد صلی الله علیه و آله غیر از گرگها هستند که همراه غافلان عوعو می کنند!؟

۱۸۰۰- بزودی دشمنانش در جابه کمک حیدر (علی علیه السلام) و یاری خدا شکست خواهند خورد .

حیدر که همیشه بود غازی ای دل
جانبازی او نیست به بازی ای دل
آنجا که حدیث اهل معنی گذرد
زنهار به غیر او نذازی ای دل

اوصاف پسندیده

۱۸۰۱- اوصاف شایسته، اخلاق پاک است رکن اول آن دینداری و رکن دوم آن عقل داشتن است؛

۱۸۰۲- رکن سوم علم و رکن چهارم حلم است. سخاوت رکن پنجم و کمال رکن ششم است .

۱۸۰۳- نیکو کاری رکن هفتم و صبر رکن هشتم است. شکرگزاری رکن نهم و نرمش با مردم باقی مانده ارکان اخلاق شایسته است.

۱۸۰۴- نفس اماره ام می داند که باو راست نمی گویم و به هدف نمی رسم مگر اینکه از آن نافرمانی کنم.

درویش که اخلاق الهی دارد
در ملک و جود پادشاهی دارد
چون قدرت او ز ماه تا ماهی هست
دانستن چیزها گناهی دارد

علامت ارباب کمال

۱۸۰۵- از ترس لغزیدن مراقب خویش است، زیرا لغزش هر چه باشد دلیلی است بر ضرر او.

۱۸۰۶- اطراف لباس خود را بالا می‌گیرد و جمع میکند تا با کسی برخورد نکند و قلبش را متوجه نیکوکاری و پرهیزکاری می‌سازد در نتیجه به آسایش و امان دست می‌یابد.

۱۸۰۷- از عوامل نادانی و فخر فروشی بخاطر عفت و پاکی که دارد پرهیز میکند در نتیجه چشم مردم از احترام و عظمت وی سرشار است.

۱۸۰۸- روح پاک خود را هر چند از همتی که دارد زیر بار انحراف نمی‌برد اما آنرا از کارهای ناشایسته باز داشته و به کارهای عالی و بلند امیدارد.

ای گشته نبود معرفت ناظر خویش

آشفته مکن به معصیت خاطر خویش

چون نفس تو قصد می‌کند ایمان را

باید که به جان و دل شوی حاضر خویش

۱۸۰۹- آنگاه که نادان و کودک عصبانی میشوند می‌بینی که حلیم و باوقار است و خود را حفظ میکند و راهنمایی می‌نماید.

۱۸۱۰- حلیم میانسالان را همسراه قاطعیت عاقلان و دوران‌دیشان دارد در عین حال وقتی او را نگاه کنی، آدمی فراموشکار می‌شماری.

۱۸۱۱- طراوت آب و زلالی آن در صورتش میدرخشد در نتیجه آبروی او خوب و جالب است.

۱۸۱۲- در برابر حوادث روزگار و مشکلات آن بردبار و اسرار نماند خود را کتمان می‌سازد و با همه مدارا میکند.

۱۸۱۳- همتی دارد که فوق تمام همت‌هاست گویا همت او ماه‌شبه چهاردهم

حرف الباء

١٨١٤

وَمِنْ فَضْلِهِ يُرْعَىٰ ذِمًّا مَّا جَارًا وَيَحْفَظُ مِنْهُ الْعَمْدَ إِذْ ظَلَّ رَاعِيًا

در مدح فقر و قناعت

١٨١٥

النَّفْسُ تَجْرَعُ أَنْ تَكُونَ فَفِيرَةً وَالْفَقْرُ خَيْرٌ مِنْ غِنَى طَغِيمًا

١٨١٦

وَعَنِ النَّفْسِ هُوَ الْكَفَافُ وَإِنَّا نَجْمِعُ مَا فِي الْأَرْضِ لَا يَكْفِيهَا

ترغيب نفس بقناعت

١٨١٧

الْغِنَى فِي النَّفْسِ وَالْفَقْرُ فِيهَا إِنْ تَجَرَّتْ فَقَدْ مَا يُجْرِيهَا

١٨١٨

عَلَّلِ النَّفْسَ بِالْقَنُوعِ وَالْأُطْمَاقِ طَلَبْتُ مِنْكَ فَوْقَ مَا يَكْفِيهَا

١٨١٩

لَيْسَ فِيمَا مَضَىٰ وَلَا فِي الَّذِي لَمْ يَأْتِ مِنْ لَذَّةٍ لَيْسَتْ تَحْلِيهَا

١٨٢٠

إِنَّمَا أَنْتَ طَوَّلَ عُمرَكَ مَا عُمُرْتُ بِالسَّاعَةِ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا

منع از صفات ذمیه

١٨٢١

إِذَا مَا شِئْتَ أَنْ تَجِيَّ حَيْوَحَلْوَهُ الْحَيَاةَ فَلَا تَحْسُدْ وَلَا تَبْخُلْ وَلَا تَحْرِصْ عَلَى النَّيَا

منع از حرص و رنجتن ابرو

١٨٢٢

إِذَا أَطْمَأَنَّكَ أَكْفَانُ رِجَالٍ كَفَنَّكَ الْقَنَاعَةُ سُبْعًا وَرِيًّا

١٨٢٣

فَكُنْ رَجُلًا رَجُلُهُ فِي التَّرَبُّكِ وَهَامَةٌ هِمَّتِهِ فِي التَّرَبُّكِ

١٨٢٤

أَيُّهَا لَنَا نِيلٌ دَيْ شَرِّهِ تَرِيهِ لِمَا فِي يَدَيْهِ أَبِيَّا

١٨٢٥

فَإِنَّ إِرَاقَةَ مَاءِ الْحَيَاةِ دُونَ إِرَاقَةِ مَاءِ الْحَيَاةِ

ظن بنبیاری

و غنی بکافی

شیرین است سحر

عظمت

شیرین

از آب

حاشیه

تران

است که نورش روشنی تمام ستارگان درخشان را تحت الشعاع قرار میدهد.
 ۱۸۱۴- علامت کمال او این است که تعهد خود را نسبت به همسایه رعایت میکند و آنگاه که نگهبان منزلش شد پیمان همسایگی را در نظر می گیرد.

هستند جماعتی —وانا ای دل
 کز همت خویشند شکیبای ای دل
 گر چرخ فلک بسرسر ایشان گردد
 هرگز نکنند سر به —الا ای دل

ستایش از قناعت

۱۸۱۵- هوای نفس زیر بار فقر نمی رود، در صورتی که فقر بهتر از ثروتی است که نفس را به سرکشی و انحراف وا دارد.

۱۸۱۶- روح بی نیاز، روحی است که به مقدار نیاز بسازد اگر نساخت تمام آنچه روی زمین است در اختیارش قرار گیرد باز برای او کافی نیست.

صدگونه صفات زشت در آدم هست
 وز حرص تورا هزار و یک ماتم هست
 آن دم که به قوت خود نگردی قانع
 راضی نشوی به هر چه در عالم هست

تشویق به قناعت

۱۸۱۷- ثروت و فقر در روح همه وجود دارد، اگر قناعت را پیشه کرد هر چه پاداش باو داده شود کم است.

۱۸۱۸- روح را با قناعت تربیت کن. اگر او را به قناعت تربیت نکنی بیش از مورد نیاز از تو درخواست می کند.

۱۸۱۹- برای کسی که دنبال لذت باشد و قناعت نداشته باشد نه نسبت آنچه از

عمر پشت سر گذاشته، لذت دیده ونسه در حوادثی که در پیش دارد، لذتی خواهد داشت .

۱۸۲۰- تمام زندگی که در پیش داری از همان لحظه‌ای که در آن هستی تشکیل می‌گردد، (لحظه‌ها را غنیمت شمار.)

مائیم که توفیق قناعت داریم
 با لشکر نفس خود شجاعت داریم
 چون شد به خلاف نفس عادت ما را
 در چهره پاك نور طاعت داریم

منع از صفات پست

۱۸۲۱- اگر می‌خواهی يك زندگی شیرین بوجود آوری باید حسادت، بخل و حرص نسبت به دنیا را کنار بگذاری.

ای روح تو باز رسته از قید حسد
 وز روی شجاعت شده مانند اسد
 گر لذت عیش و کام دل می‌خواهی
 در بخل مپیچ و بگذر از حرص و حسد

پرهیز از آبروریزی

۱۸۲۲- وقتی نیاز بدست مردم پیدا کردی، قناعت هم گرسنگی‌ات را بر طرف می‌کند و هم تشنگی‌ات را.

۱۸۲۳- تو باید آن مردی باشی که پای در خاک دارد و هست در ستارهٔ ثریا (بروین).

۱۸۲۴- نسبت به ثروت مندی که در باره تو بی‌اعتنائی می‌کند، بی‌اعتنا باش.

حرف الباء

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

هدایت نفس برضا و اطاعت قضا	
لا تَعْتَبِرَنَّ عَلَى الْعِبَادِ فَإِنَّمَا	يَأْتِيكَ رِزْقُكَ حِينَ يُؤَدُّكَ فِيهِ
سَبَقَ الْقَضَاءُ لَوَقْتِهِ فَكَأَنَّهُ	يَأْتِيكَ خَيْرَ لَوْ قَتِ وَأَتَانِيهِ
فَيُثَقِّنَنَّ بِمَوْلَاكَ الْكَرِيمِ فَإِنَّهُ	لِلْعَبْدِ آرَاءُ فَمِنْ أَابِ بِلَيْبِيهِ
وَأَشْبَحَ غِنَاكَ وَكَفُنَ لِفَقْرِكَ صَانِئًا	تَضْفُ حَسَاكَ وَأَنْتَ لَا تَبْتَدِيهِ
فَأُتَحَرَّ بِتُخْلِ جِسْمَهُ إِعْدَامُهُ	فَكَأَنَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يُخْفِيهِ
تفیر نفس از دنیا و رعایت بعقبی	
النَّفْسُ تَبْكِي عَلَى الدُّنْيَا وَقَدْ عَلِمَتْ	إِنَّ السَّلَامَةَ مَعَهَا تَرَكَ مَا فِيهَا
لِلدُّنْيَا لَمَّا بَعْدَ الْمَوْتِ تَسْكُمَا	إِلَّا الَّتِي كَانَ قَبْلَ الْمَوْتِ يَأْتِيهَا
فَإِنْ بَنَاهَا بِخَيْرِ طَابَ مَسْكُنُهَا	وَإِنْ بَنَاهَا بِشَرِّ خَابَ ثَوْبُهَا
إِنَّ الْمُلُوكَ الَّتِي كَانَتْ مُسَلِّطَةً	حَتَّى سَقَمَا بِكَاسِ الْمَوْتِ سَاقِمَا
لِكُلِّ نَفْسٍ وَإِنْ كَانَتْ عَلَى وَجَلٍ	مِنَ الْمَيِّتَةِ أَمَّا لَوْ تَعَوَّضَا
فَالْمَرْءُ يَبْسُطُهَا وَالذَّمُّ يُقْبِضُهَا	وَالنَّفْسُ بَيِّنَةٌ هَا وَالْمَوْتُ يَبْوِيهَا
أَمْوَالُ الدُّنْيَا وَالْمِيرَاثُ بِجَمْعِهَا	وَرُوزْنَا حَرَابُ الدَّمْرِ تَبْنِيهَا
كَمْ مِنْ مَهْدٍ فِي إِفْلَاقٍ قَدِ تَبَدَّلَتْ	أَمْسَتْ خَرَابًا وَرَأَى الْمَوْتَ أَهْلِيهَا
تخويف نفس بجنون تهلل او بنشر	

۱۸۲۶

۱۸۲۷

۱۸۲۸

۱۸۲۹

۱۸۳۰

۱۸۳۱

۱۸۳۲

۱۸۳۲

۱۸۳۴

۱۸۳۵

۱۸۳۶

۱۸۳۷

۱۸۳۸

۱۸۲۵- بدون تردید، آب‌زندگی را ریختن آسان‌تر است از آبروریختن. (۱)

گر هست تورا ز نور حق سیمائی
 زنهار که آبرو نریزی جائی
 هر کس که تو کل به‌خدا دارد و بس
 هرگز نکند به‌غیر حق پروائی

هدایت نفس به تسلیم خدا بودن

۱۸۲۶- مردم را سرزنش و توبیخ مکن، زیرا رزق تو وقتی میرسد که اجازه‌اش صادر گردد .

۱۸۲۷- در موقع خود (شاید شب قدر) تصمیم خدا نسبت به سرنوشت تو گرفته شده و در موقع مناسب آن تصمیم درباره‌ات پیاده میشود و با خودت بدنبال آن تصمیم میروی و آنرا پیاده میکنی .

۱۸۲۸- بنابراین وظیفه تو اینست که نسبت به مولای خود (خدا) که شخص کریم است اعتماد داشته باشی، زیرا وی نسبت به بنده‌اش مهربان‌تر از پدر نسبت به فرزند است.

۱۸۲۹- ثروت خود را آشکار ساز و فقرا را پنهان دار و اندرون‌ت که تورافشار میدهد ظاهر مگردان .

۱۸۳۰- آزادگان، نداشته‌ن، جسم آنان را میخورد، گویا ناداری را از خود هم پنهان میکنند .

تا چند بیابان امل پیمودن
 بیهوده قدم به جستجو فرسودن

۱- آب‌زندگی آب‌حیاء است که هر کس بنوشد زندگی جاوید پدید آید. و امام (ع) می‌خواهد بگوید مرگ آسان‌تر از آبرو ریختن است.

هر چیز به وقت خود در بند است
تا وقت نمیرسد نخواهد بود

نقوت نسبت به دنیا و ترغیب به آخرت

۱۸۳۱- جان انسان برای بدست آوردن دنیا گریه میکند، در صورتی که میداند سلامت دنیا در نادیده گرفتن تمام موجودی دنیا است.

۱۸۳۲- پس از مرگ خانه‌ای غیر از آن خانه‌ای که قبل از مرگ (باعمل خود) پیش ساخته است ندارد که در آن زندگی کند.

۱۸۳۳- اگر آن خانه را خوب ساخته، زندگی را خوش خواهد گذرانید و اگر آن خانه را بد ساخته است از محل سکونت زیان خواهد دید.

۱۸۳۴- آن پادشاهانی که بر قدرتها تکیه داشتند کجا رفتند سرانجام، جام مرگ را از دست ساقی آن نوشیدند.

تا چند در این خرابه مسکن سازی

چون بوم به ویرانه نشیمن سازی

گر اهل سعادت بتوفیق خدا

در باغ بهشت جا معین سازی

۱۸۳۵- هر فردی هر چند از مرگ میترسد آرزوهائی دارد که روز به روز

افزایش می یابد.

۱۸۳۶- بشر آرزو را توسعه میدهد و روزگار آنرا محدود میسازد. هوای

نفس آنرا باز میکند و مرگ آنرا درهم می پیچد.

۱۸۳۷- اموال را برای میراث خواران جمع میکنیم و خانه‌ها را برای خراب

شدن بدست روزگار بنا می سازیم.

۱۸۳۸- چه شهرهای زیادی که در گوشه و کنار جهان تأسیس شده و سپس خراب

گردیده و مرگ گریبان مردم آن شهرها را گرفته است.

حرف اليااء

۱۸۳۹

۱۸۴۰

وَ لَوْ اَنَا اِذَا مِثْنَا تَرَكْنَا	لَكَانَ الْمَوْتُ رَاحَةً كُلِّ حَيٍّ
وَ لَكِنَّا اِذَا مِثْنَا بَعِثْنَا	وَ نَسْتَلُّ بَعْدَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ

ارز و کردن عد از غایت آمد

۱۸۴۱

لَيْتَ اُمِّي لَمْ تَلِدْنِي لَيْتَنِي كُنْتُ صَبِيًّا	لَيْتَنِي كُنْتُ حُسْبِيًّا اَكَلْتَنِي اَلْهَمَّ بِنَاءً
--	---

شکایت از روزگار غدار

۱۸۴۲

۱۸۴۳

عَجَبًا لِلرَّمَانِ فِي حَالَتَيْهِ	وَ بِلَاءٍ دُفِعَتْ مِنْهُ إِلَيْهِ
رُبَّ يَوْمٍ بَكَيتُ مِنْهُ فَلَمَّا	صِرْتُ فِي غَيْرِهِ بَكَيتُ عَلَيْهِ

بر آنکس چتن نفس جانب عبادت

۱۸۴۴

۱۸۴۵

يَا نَفْسُ قَوْمِي فَقَدَ قَامَ الْوَرْدُ	اِنْ يَمِ الْنَّاسُ فَرَدُّوا الْعَرْشَ بِي
وَ اَنْتِ يَاعَيْنُ دَعِي عَنِّي الْكُرْبُ	عِنْدَ الصَّبَاحِ يُجْمَدُ الْقَوْمُ الشُّرْبُ

استلال از تکلم بر شرافت عرد

۱۸۴۶

۱۸۴۷

مَنْ لَمْ يَكُنْ عُنُورًا طَيِّبًا	لَمْ يَخْرُجِ الطَّيِّبُ مِنْ فِيهِ
اَصْلُ الْفَتَى يَخْفَى وَ لَكِنَّهُ	مِنْ فِعْلِهِ يُعْرَفُ مَا فِيهِ

بیان آنکه هر صریح تابع حیاست

۱۸۴۸

۱۸۴۹

و فِي تَبْيُضِ كَفِّ الطِّفْلِ عِنْدَ الْوُلْدِ	دَلِيلٌ عَلَى الْحَرِّ مِنَ الْمَرْكَبِ فِي النَّحْيِ
و فِي نَبْطِهَا عِنْدَ الْمَمَاتِ مَوَاعِظُ	اَلَا فَاتُظَرُّونِي قَدْ خَرَجْتُ لِاسْتِغَاثَةٍ

شکایت

مناظره

حکم

توبه

توبه

توبه

تا چند تورا طول امل خواهد بود
اندیشه جاه و مقام خواهد بود
تا چشم به هم زنی گریبان حیاة
ناگاه به قبضه اجل خواهد بود

توسانیدن از حشر و نشر

۱۸۳۹- اگر می‌مردیم، مارا رهامیکردند، مرگ آسایش هر زنده‌ای بود.
۱۸۴۰- ولی آنگاه که روح از بدن ما بیرون رفت از تمام چیزها و کارهایی که
در دنیا انجام داده‌ایم سؤال میکنند.

گر عالم آخرت نبودی ای دل
از مرگ شدی راحت مردم حاصل
لیکن چه حساب و حشر خواهد بودن
اندیشه بکن که هست مردن

آرزوی مرگ از شدت درد

۱۸۴۱- ای کاش مادر مرا نزائیده بود! ای کاش بچه بودم!
ای کاش گیاهی بودم که حیوانات، خام، خام مرا خورده بودند!
از چرخ روا نشدی مرادی مارا
وز دهر نمی‌شود گشادی مـارـا
ای کاش که آسمان نکردی پدری
تا مادر ایام نـزادـی مـارـا

شکایت از روزگار

۱۸۴۲- از روزگار برای دو حالتی که دارد و از بلائی که بآن، از سلامتی

کشانیده می‌شوم باید در شگفت بود:

۱۸۴۳ - چه بسا يك روز از شدت سختی دنیا گریه میکنم و آنگاه که از سختی بیرون می‌آیم دلم بحال آن میسوزد و اشک من جاری میگردد.

در ملك جهان منفعت و سودی نیست

آسایش نفس هیچ موجودی نیست

هر روز ز روز بیشتر تیره‌تر است

وز دهر امید خیر و بهبودی نیست

تحریرك برای عبادت

۱۸۴۴ - برخیز برای عبادت که همه رفتند (و مرگ گریبان آنان را گرفت). اگر

مردم خوابیده‌اند خدای نیرومند بیدار است و ما را می‌بیند.

۱۸۴۵ - ای چشم! خواب را از من بدور کن، صبح (قیامت) مردم شبروان را

می‌ستایند.

تا چند چنین به خسواب غفلت باشی

مغرور به مال و جاه و دولت باشی

بر خیز که کساروان گذشتند همه

فردا که شود به تاب خجلت باشی

روش شخص دلیل بر شخصیت فرد است

۱۸۴۶ - کسی که ذاتش پاك نباشد حرف خوب از دهانش خارج نمیشود.

۱۸۴۷ - ریشه‌ی هر فرد پنهان است، از کاروی معلوم می‌شود ذاتش چگونه

است.

هر کس که سرشت او به اخلاق نکوست

آئین محبت و وفا دارد دوست

حرف الياء

مرثية حضرت خاتمة النبيين

الأطرق لنا غي بليد فرا عني	١٨٥٠
فقلت له لما رأيت الذي أتى	١٨٥١
فحقق ما أشفقت منه ولم يبل	١٨٥٢
فوالله ما أنساك أحمد ما	١٨٥٣
وكنتم مني أهبط من الأرض	١٨٥٤
جوادا تشطى الخيل عنه كما نما	١٨٥٥
من الأسد قد أحمى العرين مهنا	١٨٥٦
شديد جرى الصدف قد مضى	١٨٥٧
ليبك رسول الله صف مقدر	١٨٥٨
ليبك رسول الله خيل مغيرة	١٨٥٩

مفاخرت بعلامة فاطمة وحسين

أنا للفخر اليها ونفسي تقمها	١٨٦٠
لن ترى في حومة الهيجا لي فيها	١٨٦١
ولي القرية ان قام شريف يقيمها	١٨٦٢
ولي الفخر على الناس جبرسي	١٨٦٣

خبر خاتمة النبيين

حرف الياء

تكملة في مفاخر

فاطمة

مفاخرت بعلامة

الفاطمة

از مردم بد غیر بدی چشم مدار
کز کوزه همان برون تراود که در اوست

حرص به مال دنیا

۱۸۴۸- آنگاه که طفل به دنیا می آید و دستش بسته است علامتی است که در زندگی حرص به مال دنیا خواهد داشت.
۱۸۴۹- در باز بودن دست به هنگام مرگ اندر زهائی وجود دارد: فریاد میزند: همه نگاه کنید از دنیا هیچ چیز با خود نبردم و رفتم.

در طینت آدمی خدا حرص نهاد
زانست کفش بسته در آن وقت که زاد
وانگاه که مرد پنجه اش یسافت گشاد
یعنی که مرا نیست به کف غیر از باد

مرثیه خاتم النبیین صلی الله علیه و آله

۱۸۵۰- خبر مرگ دهنده شبانه خبر مرگ (رسول خدا صلی الله علیه و آله) را اعلام کرد و آنگاه که اولین فریاد را شنیدم به وحشت افتادم و خواب از چشمم رفت.
۱۸۵۱- وقتی فریادش را شنیدم به او گفتم آیا خبر مرگ دیگری غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله را می دهی؟

۱۸۵۲- از آنچه می ترسیدم پیش آید پیش آمد و باکی نداشت. محمد صلی الله علیه و آله دوست، پشتوانه و مایه افتخار من بود.

۱۸۵۳- بخدا سوگند یا احمد صلی الله علیه و آله تا زمانیکه بر روی شتر سفید سوارم و حرکت دارم و زنده هستم تو را فراموش نخواهم کرد.

۱۸۵۴- آنگاه که تپه و ماهور را زیر پای می گذارم نشانی نو و کهنه از تو بخاطر می آورم.

ترجمه دیوان

هرچند که رفتی و در آغوش نه‌ای
 بالله که یکزمان فراموش نه‌ای
 چون روح تو از حجاب تن یافت خلاص
 در دیده‌ی اهل کشف روپوش نه‌ای

۱۸۵۵- جوانمردی که سوار کاران از او فرار می‌کردند، گویا می‌دیدند شیری به آنها حمله‌ور شده است.

۱۸۵۶- گاهی شیرباشکوه خود از کنام دفاع می‌کند و درندگان از هیبت او از سردیگران نجات می‌یابند.

۱۸۵۷- محمد ﷺ نیرومند بود، سینه‌ای قوی داشت، در حمله پشاهننگ بود، شیر بود چه مورد حمله واقع شود و چه حمله کند.

۱۸۵۸- جبهه مقدم جنگ باید بر رسول خدا ﷺ آنگاه که گردن‌ها برافراشته شده و سربکدیگرا می‌شکنند گریه کند.

۱۸۵۹- برای رسول خدا ﷺ سوار کارانی که حمله کرده و گرد و خاک همانند ابرپائین به هوا بلند کرده‌اند باید گریه کنند.

آن شاه که اسب چرخ را زین کردی
 در عرصه پیاده‌ها به فرزین کسردی
 مطلق شد و از قید بدن گشت خلاص
 و آن رفت که راه شرع تعیین کسردی

افتخار به محمد ﷺ، فاطمه علیها السلام و حسین علیه السلام

۱۸۶۰- من به نعمتی که خدا از طبقه هفتم آسمان برای من فرستاد و مرا به آن اختصاص داد افتخار می‌کنم. (اسلام، ذوالفقار یا فاطمه علیها السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم)

۱۸۶۱- در اطراف میدان جنگ کسی را همانند من نمی‌یابی. من در اسلام آوردن از دیگران سبقت دارم، آنگاه که طفل وزیبا بودم به اسلام گرویدم.

۱۸۶۲- من به محمد صلی الله علیه و آله نزدیکتر از دیگران هستم. اگر کسی هست بیاید و بررسی کند. مرا از علم آنقدر سرشار ساخت که فقیه گردیدم.

۱۸۶۳- افتخار من نسبت به تمام مردم بر اثر خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر است، زیرا پدرزن من و پدر فرزندان من می باشد. سپس افتخار می کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا داماد کرد و فاطمه علیها السلام را به من داد.

تا من زهوای نفس خود دور شدم
در هر دو جهان چه چشمه نور شدم
چون کرد نبی زبان خود در دهنم
در روی زمین به علم مشهور شدم

۱۸۶۴- من از جنگ بدر، آنگاه که همه مردم حیران بودند امتیازهایی دارم. در احد و حنین حمله‌هایی پشت سر هم دارم که به امتیازها اضافه می شود.

۱۸۶۵- من پرچمدار محمد صلی الله علیه و آله بودم و خیلی خوب از آن نگاهداری می کردم. من آن روز عمرو بن عبدود را به قتل رسانیدم که تمام مردم سرگردان بودند.

۱۸۶۶- آنگاه که آتش جنگ شعله ور می گردید احمد رضی الله عنه مرا اعزام میداشت و آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلب علمی و خصوصی برای من می گفت عرض میکردم باز هم بگو.

۱۸۶۷- من نوشنده جامی هستم که لذت تمام لذتها در آن است. نعمت خداست چه کسی در دنیا مانند من یافت می شود؟

از گوهر تیغ ما جهان دارد زین
در ذمه دین حقوق ما باشد دین
دادند به ما از می وحدت جامی
آنروز که آمدیم از علم به عین

اخپهار شجاعت به هنگام قتل کافری

۱۸۶۸- من از کودکی قلبی استوار و دلیر داشتم. قهرمانان را با نیروئی که داشته‌ام نابود می‌کرده‌ام و از چیزی باک نداشته‌ام.

۱۸۶۹- ای درندگان بیابان بچرید و گوشت خام را بخورید.

آن روز که به سال کودك بودم
چون اشك به چشم خلق كوچك بودم
از تندى و تیزی که مرا بود مدام
در دیده دشمنان چه ناوك بودم

سخن یکی از دشمنان به علی علیه السلام

۱۸۷۰- با شما می‌جنگم و علی علیه السلام را نمی‌بینم. می‌خواهم شمشیر درخشان ساخت مشرف به او بپوشانم.

پاسخ امام علیه السلام

۱۸۷۱- ای کسی که در جستجوی علی علیه السلام هستی، فکر نمی‌کنم که نادان و کودن باشی.

۱۸۷۲- از دیدارش بی‌نیازی، بسوی من بشتاب! نزدیک شو! بیش من بیا!

ای آنکه به جان در طلب جنگ منی
این نیست مگر علامت طبع ذنی
چون تیشه به پای خود زدی صبری کن
تا من زسرت برون کنم کبر و منی

حرف الياء

فَتَوَّ بِالْوَاحِدِ الْفَرْدِ الْعَلِيِّ
يَهْوُنُ إِذَا تَوَسَّلَ بِالنَّبِيِّ
فَكَرَّمَتْهُ مِنْ لَطْفِ خَفِيِّ

إِذَا ضَاقَتْ بِكَ الْأَحْوَالُ يَوْمًا
تَوَسَّلْ بِالنَّبِيِّ فَكُلُّ خَطْبٍ
وَلَا تَجْرَعْ إِذَا مَا نَابَ خَطْبٌ

١٨٧٦

١٨٧٧

١٨٧٨

قَدَّمَ لِمَا لَدَى الْيَوْمِ مِنْ أَمَارٍ لِلْأَنْسِ وَالْحَمْدِ
بِعَوْنِ اللَّهِ الْغَيْرِ الْبَحِينِ الْبِحَا فِي سَلْمِ
شَعْبِ أَعْلَى نِدَا لِفَانِي فخر الدين التوسلي
الكلية يَكَانِي وَبَدَلْ كَمَا لِحَدِّ
فِي مَقَابِلَتِهِ وَتَصْحِيحِهِ وَطَبْعِ
فِي مَعْمُورِ مَيْبُتِي بِمِطْبَعِ
نَاصِرٍ لِلْمَيْدِ
أَزْجَلِ
الْأَفْحَمِ
وَ

أَلْوَلِي الْعِظْمَاءِ الْمَفْجَرِ الْحَاجِي سَيِّدِ مُحَمَّدِ ضَا
الشَّيْرِ الْمَرْكُزِي حَجْدَه الْعَالِي سَنَةِ
عَشْرَةَ وَثَلَاثِينَ بَعْدَ الْأَلْفِ مِنَ الْهَجْرَةِ

ارشاد به تمویض و توکل بخدا

۱۸۷۳- خدا لطف پنهانی فراوان دارد. پنهان بودن لطف خدا بر اثر دقتی از فهم زیرکان پنهان است.

۱۸۷۴- چه بسا آسایشی که پس از سختی آمده و ناراحتی قلب غمگین بر طرف گردیده است.

۱۸۷۵- چه بسا موضوعی که صبح تورا رنج می‌داده و شب مایه خوشحالی تو گردیده است.

۱۸۷۶- اگر روزی سختی به تو حمله کرد و به تنگ آمدی، به خدای یکتای بزرگوار و بیگانه تکیه کن.

گر واقعه‌ای پیش تو آید ای دل

ز نهار مشو به ناامیدی مایمل

باید که به حق کنی توجه شب و روز

تا غصه و غم شود به فضلش زایل

۱۸۷۷- در هر سختی به محمد صلی الله علیه و آله پناه ببر، زیرا در هر مشکلی که به آن

حضرت توسل جستی سختی‌ات بر طرف و آسان می‌گردد.

۱۸۷۸- آنگاه که سختی بتو ریشه کرد ناله مکن، زیرا خدا لطف پنهانی

فراوان دارد.

پایان ترجمه

۱۳۶۱/۴/۲۰ برابر ۱۹ ماه رمضان ۱۴۰۳

فهرست مطالب

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۲	مصیبت حضرت رسول <small>صلی الله علیه و آله</small>	۵-۲۲	مقدمه کتاب
۴۵	شجاعت امام <small>علیه السلام</small>	۲۵	ارزش علم
۵۳	آماده ساختن امام حسین <small>علیه السلام</small> برای ...	۲۷	پرهیز از رفاقت با غافلان
۵۷	اندرز امام <small>علیه السلام</small> به امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۷	دوستان بی وفا
۵۸	اندرز به امام حسن <small>علیه السلام</small>	۳۱	شکوه از زنان بی وفا
۶۰	اضطراب ممنوع	۳۳	دنبال رزق رفتن
۶۱	شایستگی صابران	۳۳	ثروت کمتر جمع کنید
۶۱	پیروزی در قله سختی	۳۴	مردگان زندگان
۶۳	نزد پست فطرتان اظهار عجز مکن	۳۵	دنیا عروس هرجائی
۶۳	روشن من در برابر مشکلات	۳۵	دوستی دنیا پشیمانی دارد
۶۴	سخاوت داشته باش	۳۵	پرهیز از دنیا
۶۴	پوشاننده عیوب	۳۷	علی <small>علیه السلام</small> کوه استقامت
۶۵	بدترین همنشین	۳۷	روزهای مناسب برای آغاز کارها
۶۵	رزق بازرنگی بدست نمی آید	۳۹	گفتگوی امام <small>علیه السلام</small> با خدا

ترجمه دیوان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۹۰	درسوك زهرا <small>عليها السلام</small> و محمد <small>صلى الله عليه وآله</small>	۶۵	عقل سعادت آفرين است
۹۱	پاسخ از زبان فاطمه <small>عليها السلام</small> و محمد <small>صلى الله عليه وآله</small>	۶۷	يشيم حقيقي
۹۱	مرثيه به هنگام زيارت پيامبر <small>صلى الله عليه وآله</small>	۶۸	امر به تحصيل و تربيت
۹۳	سرزنش و ليدين مُعيره	۷۰	پرهيز از خودخواهي
۹۳	سرزنش از ابى لهب	۷۰	تحسين از كم گوئى
۹۴	رجز امام <small>عليه السلام</small> در جنگ بدر	۷۱	پرهيز از اهانت
۹۶	رجز ابى سعد بن ابى طلحه	۷۱	حوصله در برابر نادان
۹۶	پاسخ امام <small>عليه السلام</small> به شعر ابى سعيد	۷۳	امر به چشم پوشى از بدرفتارى
	سخن امام <small>عليه السلام</small> با محاصره كنندگان	۷۳	شكايت از دوستان منافق
۹۶	مدينه	۷۴	دوست حقيقي كمياب است
۹۹	رجز امام <small>عليه السلام</small> در جنگ خيبر	۷۴	گفتگو با خدا
۹۹	رجز مرحب در جنگ خيبر	۷۴	مناجات با خدا
۱۰۲-۱۰۵	خطاب امام <small>عليه السلام</small> به خيبريان	۷۶	دوستى دور و نزديك
۱۰۵	خطاب به معاويه در جنگ صفين	۷۷	برنامه ناخن گرفتن
۱۰۶	تعريض امام <small>عليه السلام</small> به معاويه	۷۸	آمادگى براى مرگ
۱۰۸	خطاب امام <small>عليه السلام</small> به حرث	۸۰	دنيا غمخانه است
۱۰۸	پاسخ امام <small>عليه السلام</small> به يكى از دشمنان	۸۰	گناه و مرگ
۱۰۹	خطاب امام <small>عليه السلام</small> به حرث	۸۱	پرهيز از حرص
۱۰۹	خطاب امام <small>عليه السلام</small> به معاويه	۸۲	دست از كودكى بردار
۱۱۱	ستائش امام <small>عليه السلام</small> از اصحاب	۸۴	دنيا خواب است و خيال
۱۱۱	ستائش امام <small>عليه السلام</small> از سربازان	۸۸	زمان، جدائى افكن است
۱۱۲	ستائش از چند طائفه عرب	۸۸	تأسف از جدائى دوستان
۱۱۷	سؤال امام <small>عليه السلام</small> از عثمان	۸۸	روش مرد باتجربه در برابر ...

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۳۵	داستان لیلۃ الہریر	۱۱۸	توجه به فنای دنیا
۱۳۵	رستگاری درسایه ازدواج	۱۱۸	دنیا خانه عنکبوت است
۱۳۷	اندرز به امام حسین <small>علیه السلام</small>	۱۱۹	روز گار عروض می شود
۱۳۸	برای کسب فضائل بکوش	۱۱۹	توجه به آخرت
۱۴۱	کسب فضیلت با زحمت زیاد	۱۲۱	توجه به قناعت
۱۴۱	امر به مسافرت	۱۲۱	پرهیز از درخواست
۱۴۲	خواست خدا شرط هر کار است	۱۲۱	پرهیز از حرص
۱۴۲	خدا طبق صلاح رزق می دهد	۱۲۲	مبارزه با هوای نفس
۱۴۴	انسان کامل کمیاب است	۱۲۲	صبر در حوادث
۱۴۴	پرهیز از مناقق	۱۲۴	کم گوئی و بجا گوئی
۱۴۵	سه شرط برای دوست	۱۲۴	نام و اخلاق نیک
۱۴۵	دوست... دشمن است	۱۲۵	درسوك خاتم النبیین
۱۴۵	دوستی باید دوام داشته باشد	۱۲۵	اجازہ جنگ از محمد <small>صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم</small>
۱۴۷	دوست واقعی	۱۲۷	تهدید دشمن
۱۴۷	قناعت	۱۲۷	پند به اصحاب خود
۱۴۸	برای همیشه درد دنیا نمی مانی	۱۲۸	تاریخ پیروزی
۱۵۰	بهره گیری از فرصت ها	۱۲۸	گاهی باید نادان بود
۱۵۰	پس از مرگ تبعیض نیست	۱۳۱	گفتگو با فاطمه <small>علیہا السلام</small> موقع بسیج
۱۵۱	دنیا را گذاشتند و رفتند	۱۳۲	شکایت از دوستان دورو
۱۵۳	آمادگی برای مرگ	۱۳۲	باچه کسی دوستی کنیم
۱۵۳	جوانی ام گذشت	۱۳۴	سفارش به ملائمت
۱۵۳	آرزوی مرگ امام <small>علیه السلام</small>	۱۳۴	اسرار آنرا حفظ کن
۱۵۴	تولد و مرگ همراه اند	۱۳۴	پرهیز از بیهوده گوئی

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۱۸۳	تحصیل علم و دانش	۱۵۷	درددل با فاطمه <small>علیها السلام</small>
۱۸۴	رسیدن به هدف زحمت دارد	۱۵۹	سفارش امام <small>علیه السلام</small> درباره اسیر
۱۸۵	سخن امام <small>علیه السلام</small> به اشعث	۱۶۰	پاسخ زهر <small>علیه السلام</small> به امام <small>علیه السلام</small>
۱۸۵	صبر و تحمل	۱۶۰	رجز امام <small>علیه السلام</small> موقع بنای مسجد... ۱۶۰
۱۸۷	سختی و آسایش همراه اند	۱۶۲	اقرار امام <small>علیه السلام</small> به اسلام
۱۸۸	صفای دنیا همراه کدورت است	۱۶۲	رجز امام <small>علیه السلام</small> در جنگ احد
۱۹۰	از قدرت خدا مأیوس مباش	۱۶۲	سخن با هند همسر ابوسفیان
۱۹۱	نه آسایش دوام دارد و نه سختی	۱۶۵	داستان جنگ احد
۱۹۱	دنیای نیش و نوش	۱۶۸	عذرخواهی از قتل خویشاوندان
۱۹۲	آموزش در یادلی بخود	۱۷۱	سخن با... مخزومی
۱۹۲	حوادث را آسان بگیریم	۱۷۲	افتخار به خویشاوندی با محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۹۲	از مرگ نمی توان فرار کرد	۱۷۳	شکایت از یاعیان جمل
۱۹۴	رزق در دست خداست	۱۷۳	سخن با محمد بن حنفیه در جمل
۱۹۵	رزق با زرنگی بدست نمی آید	۱۷۴	کنایه به قاتل خود ابن ملجم
۱۹۵	دنیای رنگارنگ	۱۷۴	توبیخ ابن ملجم
۱۹۷	شادی دوام ندارد	۱۷۶	رجز امام <small>علیه السلام</small> در راه مسجد کوفه
۱۹۷	سود و زیان دنیا	۱۷۷	سختی ها را باید تحمل کرد
۱۹۷	گلایه از دنیا	۱۷۷	گفتگو با خدا
۱۹۸	آرزوی دراز	۱۷۸	حقیقت انسانی
۱۹۸	به روزگار اعتماد مکن	۱۸۰	ستایش از علم و تقبیح جهل
۲۰۰	مردم بد شده اند نه روزگار	۱۸۰	توضیح صفای باطن علی <small>علیه السلام</small>
۲۰۰	مردم چهار دسته اند	۱۸۱	زنده نمایان
۲۰۲	ثروت عیب را می پوشاند	۱۸۳	حیوان انسان نسا

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۱۸	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به پاسخ وی	۲۰۳	ثروت وسیله گناه است
۲۲۰	رجز یاسر خبیری	۲۰۳	نکوهش از لذتها
۲۲۱	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به رجز یاسر	۲۰۵	ننگ در چیست
۲۲۳	رجز عنتر در خبیر	۲۰۶	اظهارتأسف از مرگ...
۲۲۳	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به رجز عنتر	۲۰۶	غم به کمال منتهی میگردد
۲۲۴	امام <small>علیه السلام</small> علی پرستان را سوزانید	۲۰۸	سختی صبر را می افزاید
۲۲۴	ستایش از اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۲۰۸	نتیجه خوش اخلاقی
۲۲۶	ابراز شجاعت و قدرت	۲۰۹	دوست حقیقی بیاب
۲۲۷	چشم پوشی امام <small>علیه السلام</small> از...	۲۰۹	فرد باید خیر داشته باشد
۲۲۷	شکایت از بیعت شکنان		سخن بازنی که به امام <small>علیه السلام</small>
۲۲۹	اظهار ناراحتی از قتل طلحه و زبیر	۲۱۱	بد میگفت
۲۳۰	گلایه از وضع خلافت خود	۲۱۱	ستایش از قناعت
۲۳۰	سخن به عمرو بن عاص در صفین	۲۱۱	آزادی و آزادگی
۲۳۳	اظهار ناراحتی از قتل غلام عثمان	۲۱۲	سرمایه قیامت
۲۳۴	سخن امام <small>علیه السلام</small> با یاران خود	۲۱۲	ناله علی <small>علیه السلام</small> برای یتیم
۲۳۴	معرفی کردن خود و دعوت از معاویه	۲۱۲	اعلام خطر موی سفید
۲۳۶	گلایه از حیلۀ عمرو بن عاص	۲۱۴	درسوك حضرت محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۳۷	رجز عمرو بن عبدود در جنگ خندق	۲۱۴	صبر در مصیبت ها
۲۳۷	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به عمرو بن عبدود	۲۱۵	خوابیدن بجای محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۳۹	نصیحت به امام حسن <small>علیه السلام</small>	۲۱۷	سخن با اسامه بن زید
۲۴۰	مشکل حل می گردد	۲۱۷	پاسخ اسامه به امام <small>علیه السلام</small>
۲۴۰	غربت امام علی <small>علیه السلام</small>	۲۱۸	خطاب امام <small>علیه السلام</small> به مَرَّحَب
۲۴۲	مرگ میرسد... ذخیره داشته باش	۲۱۸	پاسخ مَرَّحَب

ترجمه دیوان

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۲۶۰	علامت سخاوتمند	۲۴۲	سلام بر مردم قبرستان
۲۶۰	از حرص پرهیز کن	۲۴۳	اظهار شجاعت در جنگ بدر
۲۶۱	سرانجام دنیا	۲۴۵	شمشیر و... عطر علی <small>علیه السلام</small> است
۲۶۳	اندرز از حوادث	۲۴۵	امام <small>علیه السلام</small> اسامه را می ترساند
۲۶۳	پرهیز از گناهان کوچک	۲۴۶	داستان زندان بصره
۲۶۳	امید به رحمت خدا	۲۴۶	نه برنج و نه برنجان
۲۶۴	ستایش خدا	۲۴۸	پیام امام <small>علیه السلام</small> به عمرو بن عاص
۲۶۴	مناجات امام <small>علیه السلام</small> با خدا	۲۴۹	جواب عمرو بن عاص
۲۷۱	قناعت و پرهیزکاری	۲۴۹	تشویق به انفاق
۲۷۶	نصیحت ابوطالب به امام <small>علیه السلام</small>	۲۴۹	کمک الهی در راه هدف
۲۷۶	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به پدر	۲۵۱	سرزنش مخالفان خود
۲۷۷	سخن عمرو بن معدی کرب به امام <small>علیه السلام</small>	۲۵۱	پیام معاویه برای امام <small>علیه السلام</small>
۲۷۹	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به عمرو	۲۵۲	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به معاویه
۲۸۰	داستان قتل اغشم بدست امام <small>علیه السلام</small>	۲۵۲	عمرو بن عاص معاویه را تحریک میکند
۲۸۰	تسلط بردشمن	۲۵۲	جواب معاویه
۲۸۲	اظهار اندوه از مرگ دوستان	۲۵۲	تشویق به اعتدال
۲۸۳	مذمت از غرق شدن در دنیا	۲۵۴	از غضب پرهیز
۲۸۳	امید دادن به گناهکاران	۲۵۴	خوابی که بهتر از بیداری است
۲۸۵	بدیگران احسان کنید	۲۵۵	به اراذل احسان مکنید
۲۸۵	پرهیز از بخل	۲۵۵	در دوستی و دشمنی معتدل باش
۲۸۶	اظهار تفویض و رضا	۲۵۷	دوست واقعی
۲۸۶	رزق به تقدیر خداست	۲۵۸	مردم بی وفا هستند...
۲۸۷	ستایش از مرگ	۲۵۸	درد را باید ریشه کن کرد

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۰۹	ستایش امام <small>علیه السلام</small> از لشکریان خود	۲۸۷	اوصاف خدا
۳۰۹	از حرص پرهیز کن	۲۹۰	قتل کعب و اخراج بنی نضیر
۳۰۹	آمادگی برای مرگ	۲۹۳	اطلاع از فرار غطریف
۳۱۰	امام <small>علیه السلام</small> و دنیا در قیافه ای زنی زیبا	۲۹۵	اظهار علاقه نسبت به کوفه
۳۱۳	نکوهش از غفلت و آرزوی دراز	۲۹۵	تسلیم خدا شدن
۳۱۳	دنیا خواب و خیال است	۲۹۶	ثروت و عقل
۳۱۳	دنیا نابود میشود	۲۹۶	تسلیم خواست خدا
۳۱۴	برترها از نظر امام <small>علیه السلام</small>	۲۹۷	علم افضل از مال است
۳۱۶	امام <small>علیه السلام</small> و پرهیز از حلال دنیا	۲۹۷	هیچکس درد دنیا نمی ماند
۳۱۶	پرونده عمر از دیدگاه امام <small>علیه السلام</small>	۲۹۹	دنیا بلاخیز است
۳۱۷	دنیا مسافر خانه است	۲۹۹	دوست واقعی نایاب است
۳۱۹	قدرت نمی ماند	۲۹۹	شکایت از دوستان منافق
۳۲۰	اندر زمام امام <small>علیه السلام</small> به جابر	۳۰۰	خطاب امام <small>علیه السلام</small> به عبید بن بریده
۳۲۲	وضع سلاطین گذشته	۳۰۰	اشاره به جنگ بدر
۳۲۸	اظهار علاقه به فاطمه <small>علیه السلام</small>	۳۰۲	خطاب امام <small>علیه السلام</small> به موسی بن حازم
۳۳۱	رفتن جوانی و آمدن پیری	۳۰۲	امام <small>علیه السلام</small> و خبر غیبی
۳۳۲	عقل دور اندیش است	۳۰۳	اظهار فرست از طرف امام <small>علیه السلام</small>
۳۳۳	ترغیب به تحصیل علم	۳۰۳	سرزنش معاویه از ساختن مسجد
۳۳۵	افتخار به علم و دانش	۳۰۴	عقل از درك خدا عاجز است
۳۳۵	ثروت، سخاوت و وقافت	۳۰۶	درك حقیقت خدا
۳۳۶	کم گوئی و به موقع گوئی	۳۰۶	جزای اعمال و گفته ها
۳۳۶	نهی از عیب جوئی	۳۰۶	وحشت را به هلاکت مکشان
۳۳۸	امتیازات دوست واقعی	۳۰۷	مناجات امام <small>علیه السلام</small> در جنگ خیبر

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۳۶۶	داستان جنگ احد	۳۳۹	پرهیز از جزع
۳۶۷	رجز عثمان در جنگ احد	۳۴۱	نهی از آبروریزی
۳۶۹	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به عثمان	۳۴۱	تلخ ترین کارها
۳۶۹	رجز ابوالحکم در احد	۳۴۲	توجه به کسب
۳۷۰	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به ابوالحکم	۳۴۲	اظهار جوانمردی
۳۷۰	داستان جنگ خندق	۳۴۴	ستایش از قناعت
۳۷۳	داستان قتل حی بن اخطب	۳۴۴	رعایت حال مردم
۳۷۳	حرف نامربوط علیه امام <small>علیه السلام</small>	۳۴۵	پرهیز از دشمنی و توجه به تواضع
۳۷۵	اظهار نگرانی از جنگ جمل	۳۴۷	هجران بهتر از وصال است
۳۷۶	شکایت امام <small>علیه السلام</small> از طلحه و زبیر	۳۴۷	علامت دوست واقعی
۳۷۶	پیام برای معاویه	۳۵۰	ترس از کیفر خدا
۳۷۸	جواب معاویه به امام <small>علیه السلام</small>	۳۵۱	اوضاع قیامت
۳۷۸	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به جواب معاویه	۳۵۳	سخن امام <small>علیه السلام</small> با حارث همدانی
۳۷۹	علامت لشکر امام <small>علیه السلام</small>	۳۵۶	پیشگویی منجم ندارد
۳۸۱	اظهار تشکر از عبدالعزیز	۳۵۶	اظهار از ظهور امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۸۲	آرزوی مرگ در شهادت عمار	۳۵۷	سخن با ابوبکر
۳۸۲	داستان کشتار لشکر شام	۳۵۸	اظهار شجاعت
۳۸۴	مناجات با قاضی الحاجات	۳۵۸	قدرت امام علی <small>علیه السلام</small>
۳۹۵	نام خدای متعال	۳۵۸	سه چیز را باید کتمان کرد
۳۹۷	درک حقیقت خدا مشکل است	۳۶۰	نوحه سرائی برای خدیجه و ابوطالب
۳۹۸	انسان از درک ... عاجز است	۳۶۱	اظهار علاقه نسبت به محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۹۸	خواست خدا ظالمانه نیست	۳۶۱	اظهار محبت نسبت به رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۹۹	منکرین قیامت اشتباه میکنند	۳۶۳	داستان جنگ بدر

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۲۰	ستایش از حارث	۳۹۹	توجه به نابودی جهان
۴۲۰	گزارش جنگک احد به فاطمه <small>علیها السلام</small>	۴۰۱	شهد وزهر دنیا
۴۲۲	رجز غطریف	۴۰۱	دنیای مردم فریب
۴۲۳	پاسخ امام <small>علیه السلام</small> به غطریف	۴۰۱	در هر حال به یاد خدا باشیم
۴۲۳	خطاب امام <small>علیه السلام</small> به عمرو بن عبدود	۴۰۲	اندر زبه امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۲۵	رجز داود... در خیبر	۴۰۵	احترام به شایستگان
۴۲۶	پاسخ عالی امام <small>علیه السلام</small>	۴۰۵	برای حاجت خود به... فشار میاور
۴۲۶	خطاب امام <small>علیه السلام</small> به یهود خیبر	۴۰۷	اسرار خود را به... مگو
	رجز امام <small>علیه السلام</small> موقع حمله به صحیح	۴۰۷	نهی از ظلم به هنگام قدرت یافتن
۴۲۸	خیبری	۴۰۸	نهی از شوخی های زننده
۴۲۸	خطاب امام <small>علیه السلام</small> به زبیر در جنگک	۴۰۸	علامت دوست حقیقی
۴۲۹	خطاب امام <small>علیه السلام</small> به معاویه	۴۰۹	تزلزل ارکان اسلام
۴۳۱	خطاب به معاویه و بیان امتیازات	۴۰۹	شکایت زن از شوهر پیش امام <small>علیه السلام</small>
۴۳۳	نکوهش از ارادل	۴۰۹	پاسخ مرد
۴۳۴	داستان جنگک صفین	۴۱۱	نظر امام <small>علیه السلام</small> درباره زنان
۴۳۷	داستان قبائل همدان در صفین	۴۱۱	هوشیاری و غم برای مرد است
۴۴۰	داستان قتل یکی از مفسدین	۴۱۳	تجلیل از ابوطالب
۴۴۰	مرثیه هاشم و شهدای صفین	۴۱۳	امر به فاطمه <small>علیها السلام</small> برای اطعام یتیم
۴۴۱	ارکان جنگک صفین	۴۱۴	پاسخ فاطمه <small>علیها السلام</small> به امام <small>علیه السلام</small>
۴۴۳	اظهار نگرانی از قتل شامیان	۴۱۴	همت عالی و دست خالی
۴۴۴	مناجات با خدا	۴۱۶	امتیازهای امام <small>علیه السلام</small>
۴۴۶	نصیحت به امام حسین <small>علیه السلام</small>	۴۱۷	مفاخرت به مناقب خود
۴۴۷	امر بصبر و شکیبائی	۴۱۹	شکایت از منافق

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۶۵	شکایت از آزار شدن عثمان	۴۴۷	نهی از بدبینی
۴۶۸	تهدید کفار در جنگ بدر	۴۴۹	سخت گیر مباش
۴۶۹	تهدید کفار	۴۴۹	فرصت را غنیمت شمار
۴۶۹	تهدید اشرار	۴۵۰	استقامت در برابر حوادث
۴۷۱	اوصاف شمشیر امام <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>	۴۵۰	روزگار انسان را ادب می کند
۴۷۱	خطاب امام <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> به محمد حنفیه	۴۵۲	نهی از تواضع برای ...
۴۷۲	سخن عمرو بن عاص با لشکر امام <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small>	۴۵۳	تقدیر الهی
۴۷۲	پاسخ امام <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> به عمرو بن عاص	۴۵۳	پرهیز از خودپسندی
۴۷۲	ترساندن دشمنان در صفین	۴۵۵	حیا و پرهیز از دنیا
۴۷۴	سخن عبدالله راسی در نهروان	۴۵۵	دنیای بی اعتبار
۴۷۴	پاسخ امام <small>عَلَيْهِ السَّلَام</small> به عبدالله راسی	۴۵۶	شکایت از باران منافق
۴۷۴	شخصیت ها در سختی هستند	۴۵۶	محافظت از ناموس
۴۷۵	نکوهش از معاویه	۴۵۸	زنان بی تربیت وفا ندارند
۴۷۵	دقت، تحمل و صبر	۴۵۹	جدائی در عین وصال
۴۷۷	پرهیز از خوشروئی با ناکسان	۴۵۹	تسلیمت به عمر بن خطاب
۴۷۸	کمک به دوستان به هنگام قدرت	۴۵۹	پرهیز از غربت
۴۷۸	اظهار صفا نسبت به محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small>	۴۶۱	شکایت از انحراف فاسقان
۴۸۰	اوصاف پسندیده	۴۶۱	سعد و نحس ایام
۴۸۱	علامت ارباب کمال	۴۶۲	تفأل به نیک
۴۸۳	ستایش از قناعت	۴۶۲	اظهار حسب خویش
۴۸۳	تشویق به قناعت	۴۶۳	نام محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> با حساب ابجد
۴۸۴	منع از صفات پست	۴۶۳	خطاب به فاطمه <small>عَلَيْهَا السَّلَام</small>
۴۸۴	پرهیز از آبرو ریزی	۴۶۵	پاسخ حضرت فاطمه <small>عَلَيْهَا السَّلَام</small>

صفحه	موضوع	صفحه	موضوع
۴۹۲	حرص به مال دنیا	۴۸۶	هدایت نفس به تسلیم خدا بودن
۴۹۲	مرثیه خاتم النبیین	۴۸۷	نفرت نسبت به دنیا
۴۹۳	افتخار امام <small>علیه السلام</small> به...	۴۸۹	ترسانیدن از حشر و نشر
۴۹۶	اظهار شجاعت به هنگام...	۴۸۹	آرزوی مرگ از شدت درد
۴۹۶	سخن یکی از دشمنان به امام <small>علیه السلام</small>	۴۸۹	شکایت از روزگار
۴۹۶	پاسخ امام <small>علیه السلام</small>	۴۹۰	تحریک برای عبادت
۴۹۸	ارشاد به توکل به خدا	۴۹۰	روش، دلیل بر شخصیت

پیام اسلام

- ۳۸- غدیر خم با مقدمه‌ی محمد یزدی ۸۸ صفحه جیبی، برای آنانکه درسی از ولایت می‌جویند
- ۳۹- چهل حدیث از سخنان علی (ع) ۶۲ صفحه جیبی
- ۴۰- تعلیمات دینی نوشته مهدی معتمدی ۳۳۶ صفحه جیبی
یک بررسی کامل از اصول دین، فروع و اخلاق اسلام
- ۴۱- دختر سر راهی ۱۲۲ صفحه جیبی، چند داستان عبرت‌انگیز برای جوانان عزیز
- ۴۲- سالنامه پیام اسلام، جمعی از نویسندگان، ۲۸۸ صفحه بزرگ
- ۴۳- مسئله فقر و ناداری، سخن از کشورهای عقب‌نگهداشته و عوارض فقر است، ۱۰۴ صفحه جیبی
- ۴۴- جوانان چه می‌پرسند؟ ۱۲۲ صفحه جیبی
- ۴۵- از حسین برآیم سخن بگو ۸۰ صفحه جیبی
- ۴۶- پیامبر اسلام (ص) از نظر دانشمندان، جمع‌آوری علی‌دوانی ۲۵۶ صفحه جیبی
- ۴۷- اسلام و اجتماع نوشته علامه طباطبائی، فلسفه‌قسمتی از مطالب اجتماعی اسلام ۱۳۶ صفحه جیبی
- ۴۸- رفتارشناسی ابابکر نوشته دکتر سیدرضا پاک‌نژاد، ۲۸۰ صفحه جیبی
- ۴۹- اسلام در آمریکا از محمدروحانی ۲۵۶ صفحه جیبی
- ۵۰- حدود خسارت جهان و احتیاط مسلمین ترجمه مصطفی‌زمانی ۴۴۰ صفحه بزرگ
- ۵۱- فیهج البلاغه ترجمه مصطفی‌زمانی ۵۱۲ صفحه جیبی و بزرگ چهارجلد
- ۵۲- مسلمانان روسیه...؟ مهنس سخاوند ۱۵۲ صفحه جیبی
- ۵۳- طوفان جوانی جلد دوم جوانان چرا؟ ۲۴۰ صفحه جیبی
- ۵۴- سر نوشت استعمار در ممالک اسلامی ۲۰۰ صفحه جیبی نوشته مصطفی‌زمانی
- ۵۵- سرو و شکارهای اسلامی ۱۶۰ صفحه جیبی
- ۵۶- نماز نیروی مقاومت اسلامی ۸۰ صفحه بزرگ
- ۵۷- رمز ترقی بقلم مصطفی‌زمانی ۲۲۲ صفحه جیبی

- ۵۸- کيفر گناهان دزدانگاه اسلام ۲۱۶ صفحه جیبی
- ۵۹- شيعه و زمامدازان خودسر ۲۶۲ صفحه بزرگ
- ۶۰- کودك نيل يامرد انقلاب ۲۱۲ صفحه جیبی
- ۶۱- ابراهيم بت شکن ياقهرمان تو حيد ۱۷۶ صفحه جیبی
- ۶۲- کنفرانس مذهبی لبنان و ملت فلسطين ۱۶۰ صفحه جیبی
- ۶۳- اشك قلم جواد نعیبی ۱۱۲ صفحه جیبی
- ۶۴- نهضت گر بلا اشعری قمی ۲۵۶ صفحه جیبی
- ۶۵- جنایات غربی در شرق ۳۴۲ صفحه بزرگ
- ۶۶- کشف اسرار بقلم امام خمینی ۳۰۴ صفحه جیبی
- ۶۷- شهيد آيت الله بافتی ۱۷۶ صفحه جیبی
- ۶۸- اسلام در فيلیپین ۱۴۲ صفحه جیبی
- ۶۹- حجله خونین ۱۲۰ صفحه جیبی
- ۷۰- فلسطين رانجات ميدهيم ۱۳۶ صفحه جیبی
- ۷۱- فلسطين گلاس انقلاب ۲۲۴ صفحه جیبی
- ۷۲- پاداش رسالت، استاد فلسفی ۴۸ صفحه بزرگ
- ۷۳- همکاری بانهادهای انقلابی ۱۶۰ صفحه بزرگ
- ۷۴- افکار استاد شهيد دکتر مفتح ۲۰۸ صفحه بزرگ
- ۷۵- گفتگوی ازدواج ۴۸ صفحه بزرگ
- ۷۶- آينده اسلام و امواج خطر ناک ۲۰۰ صفحه بزرگ
- ۷۷- بلای صهيونيسم ۲۳۲ صفحه جیبی
- ۷۸- آمنه مادر محمد (ص) ۲۰۰ صفحه بزرگ
- ۷۹- امام مهدی (ع) در قرآن ۱۹۲ صفحه جیبی
- ۸۰- انسان، اسلام ۱۶۰ صفحه بزرگ
- ۸۱- خودآموز قرآن ۴۸ صفحه بزرگ
- ۸۲- سرودهای انقلابی اول و دوم جیبی و بزرگ
- ۸۳- قرآن و آزادی از علامه طباطبائی، شهيد بهشتی و... ۲۱۶ صفحه بزرگ
- ۸۴- يكصد و چهل سخن از چهارده معصوم (ع) ۶۴ صفحه جیبی
- ۸۵- سرود امام مهدی (ع) ۱۲۸ صفحه جیبی
- ۸۶- دعای کمیل، ندبه و... ۶۴ صفحه جیبی و بزرگ
- ۸۷- قائم آل محمد (ص) (شعر و سرود) ۹۶ صفحه بزرگ
- ۸۸- پیام شهداء ۱۶۰ صفحه بزرگ وصيت نامه شهداء

نهج البلاغه

ترجمه و توضیح : مصطفی زمانی

بهترین راه نجات ، در برابر امواج زهر آگین تبلیغاتی شرق و غرب ، بزرگترین پناهگاه روحی در برابر امواج ویرانگر دشمنان اسلام ، مطمئن ترین مشاور در برابر حوادث هولناک ، کتاب خوب است . پس از قرآن مجید چه کتابی بهتر ، عمیق تر ، مطمئن تر و مفید تر از نهج البلاغه ؟

نهج البلاغه آموزنده ترین معلم بسیج و سپاه است

نهج البلاغه پر بارترین کتابی جنگی ، اخلاقی است .

نهج البلاغه درهین اینکه سر مشق بینوایان و درماندگان است ، برنامه مسئولین مملکتی و فرماندهان مسلح است .

نهج البلاغه مونس جنگجویان ، دیران محترم ، بازاریان معظم و عموم طبقات روشنفکر است .

نهج البلاغه راهگشای دوراندیشان و آینده نگران است .

مترجم نهج البلاغه در ترجمه و توضیح این کتاب بزرگ از

قرآن مجید کمک گرفته و همی بیشتری به مطالب آن داده است .

این کتاب در چهار جلد و بیش از دو هزار و سیصد صفحه

با جلد زرکوب در اختیار شما قرار دارد .

قیمت روی جلد سیصد تومان

برای دانشجویان و رزمندگان عزیز تخفیف مخصوص داریم .

مرکز پخش : انتشارات پیام اسلام قم - تلفن ۲۵۸۴۷

برای خرید مستقیم لطفاً پول توسط

بانک صادرات شعبه ارم قم جاری ۸۵ پیام اسلام ارسال فرمائید